

شما گمان نکنید که از غرب برای ما یک تحفه می‌آورند. شما گمان نکنید که از غرب برای ما چیزی می‌آورند که ما را مترقی کنند، ترقی به ما بدهند. غرب تا ما را در سطح پایین نگه ندارد نمی‌تواند از ما استفاده کند. کوشش آنها این است که ماها، این ممالک اسلامی، این ممالک مستضعف در یک سطح پایینی از همه امور باشیم. هر امری را که آنها برای ما بیاورند یک امر استعماری است. یعنی اگر طب را برای ما بیاورند طب استعماری است، اگر دارو برای ما صادر کنند آن هم استعماری است. اگر دانشگاه بخواهند برای ما درست کنند آن هم استعماری است. همه چیز را آنها می‌خواهند به طوری درست کنند که برای خودشان نافع باشد و ما چشم و گوش بسته، تسلیم آنها باشیم.<sup>۱</sup>

امام خمینی(ره)

## سخن سردبیر

### واپس‌گرایان در عصر امام خمینی<sup>(ره)</sup> از ملت ایران چه می‌خواهند!؟

دگرگونی‌های غیر منتظره‌ای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اعتراض‌های اجتماعی و مقاومت‌های دینی را در ایران شدت بخشید. در سال ۱۳۴۰ شاید اندکی از مردم و شاید هیچ‌یک از نیروهای سیاسی و اجتماعی فروپاشی نظام شاهنشاهی را حداقل ظرف ۵۰ سال آینده پیش‌بینی نمی‌کردند. در ابتدای سال ۱۳۴۱ حتی اندکی از جریان‌های سیاسی نیر فرو ریختن گفتمان سلطنت‌طلبی را از یک‌طرف و فروپاشی نظریه‌های چپ و راست مدرنیته را از طرف دیگر در ایران باور نمی‌کردند.

---

۱. خودباختگی و خودباوری از دیدگاه امام خمینی(ره)، تبیان، دقتر ۲۶، تدوین علی‌محمد حاضری و علی‌اکبر

علیخانی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۷، صفحه ۲۵.

پایان عمر نظام مشروطه سلطنتی را - که در یک سوی آن ساختار الیگارشی کاملاً خشن و بی‌منطق نظام شاهنشاهی و دیگر سوی آن را جریان‌های غرب‌گرای سکولار در دست داشتند و تنگاتنگ یکدیگر، ایران را به سوی وابستگی مطلق به غرب و در رأس آن امریکا پیش می‌بردند - هیچ حزب و گروهی نمی‌توانست به راحتی باور کند.

دوام دیرپای نظام سلطنتی در ایران از یک‌طرف و سیطره غرب‌گرایی خردگریز نخبگان سیاسی و فکری کشور از طرف دیگر، نه تنها برداشت ما از ایران، نظم جهانی و بلکه زندگی سیاسی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده بود بلکه همه باور کرده بودند که برای رسیدن به دروازه تمدن بزرگ، جز واگذاری همه امور به غربی‌ها و نوکری بیگانگان راهی وجود ندارد. به ما گفته بودند که هیچ نظامی جز نظام شاهنشاهی نمی‌تواند ضامن تمامیت ارضی، یکپارچگی ملی و وحدت اجتماعی در ایران باشد. روشنفکران ما نیز این افسانه را باور کرده بودند و پیوسته در گوش ما نجوا می‌کردند که چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه.

اما ۱۵ خرداد سال ۴۲ از راه رسید و جامعه مرده ایران را بیدار کرد و سراب نظام مشروطه سلطنتی را برملا ساخت. اگر دگرگونی‌های دوران پس از سال‌های ۱۳۴۰ در ایران و متعاقب آن ظهور گفتمان حکومت اسلامی، کلید حل و فصل نهادین مصائب و مشکلاتی که در دو قرن اخیر در کشور ما گذشت به عنوان یک ضرورت بنیادین مورد پذیرش ملت ما و فرهیختگان جامعه ما باشد در این صورت نیاز داریم تا درک عمیق‌تر و دقیق‌تری از فرآیندهایی به دست آوریم که باعث شد ملت ایران به عمر نظام شاهنشاهی خاتمه دهد و مرده‌ریگ‌های نظریه‌های تجدد و ترقی غرب را نیز به گورستان تاریخ بسپارد و نظام جمهوری اسلامی را به عنوان یک آرمان سیاسی و اجتماعی بپذیرد.

برای درک شرایطی که به ما آگاهی می‌بخشد تا گرفتار حرکت‌های واپس‌گرایانه و ارتجاعی نگردیم باید پیش و بیش از هر چیز شرایطی را درک کنیم که ما را به نظامی به نام جمهوری اسلامی رهنمون کرد.

ملت ما باید از خود پیوسته سؤال کند که چگونه از وابستگی‌های مطلق اقتصادی، سیاسی،

بحران‌های اجتماعی و قومی، جنگ تحمیلی، بلایای طبیعی، تهاجمات فرهنگی امپریالیسم، محاصره‌های اقتصادی و تحریم‌های پی در پی در این سه دهه توانسته است گذر کند و به راه حل‌های نسبی در حل و فصل مناقشه‌های اجتماعی نائل آید؟

می‌دانیم کسانی که به عالم انقلاب اسلامی و آرمان‌های ملت ایران تعلق خاطری هر چند کوچک هم ندارند تمایلی حتی به طرح این سؤال حیاتی نشان نمی‌دهند چه برسد به اینکه پیرامون پاسخ دادن به آن اندیشه کنند. اما روی سخن ما با واپس‌گرایان عصر عقلانیت، شریعت، عدالت و معنویت نیست بلکه با ملتی است که برای رسیدن به استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی توان سنگینی را به تاریخ و تاریخ‌ستیزان پرداخته است.

شکاف‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه ما هر وضعیتی که داشته باشد ایجاب می‌کند که ما به راه‌های حل و فصل مشکلاتی بیندیشیم و شجاعانه با آن روبه‌رو شویم که کشور ما در طول این دو قرن با آن دست به گریبان بوده است.

آنهایی که دل در گرو آرمان‌های امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی دارند باور می‌کنند که رویارویی‌های سیاسی در کشور در صورت گره خوردن با باورهای فرهنگی و اعتقادات جامعه به بیداری آن بخش از خاطرات گذشته منجر خواهد شد که در حل و فصل این مشکلات راهگشا می‌باشند.

خاطرات گذشته به ما یادآوری می‌کند که در چه موقعیت و مصائبی بودیم، چه هزینه‌هایی برای رویارویی با آنها پرداختیم و چرا و چگونه باید تقابل‌های سیاسی خود را در تلفیق با باورهای فرهنگی به عاملی برای رشد و ارتقای جامعه تبدیل کنیم، نه ابزاری برای تسویه حساب‌های شخصی و گروهی و حزبی.

اکنون در ماه خرداد، فصل بهار تاریخ ایران هستیم. فصل بهار و ماه خرداد در تاریخ معاصر کشور ما یادآور حماسه‌ها، جانفشانی‌ها و مجاهدت‌های بزرگی برای حفظ استقلال، هویت ملی، اعتقادات اسلامی و حیثیت جهانی ما است.

ماه خرداد به منزله بعد فرهنگی و اعتقادی زندگی سیاسی ما ایرانیان در یکصد سال اخیر بر

چگونگی پیوند گذشته با حال تأکید می‌کند. از وقتی که معمار بزرگ انقلاب اسلامی امام خمینی (ره) در اسفند سال ۱۳۴۱، بهار سال ۱۳۴۲ را عزای عمومی مسلمانان اعلام کرد تا وقتی که در فروردین سال ۱۳۵۸ ملت ایران با رأی قاطع خود به نظام جمهوری اسلامی ایران رأی مثبت داد وقایع و رخدادهای زیادی بر این ملت گذشت. وقایعی که در حافظه تاریخی ملت ایران می‌تواند آزادی را به نارضایتی و نارضایتی را به آزادی تبدیل کند. اما همه ما بر این مسأله تأکید داریم که رویاهای تاریخی ملت ایران برای کسب استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی لزوماً در ماه خرداد سال ۴۲ رنگ واقعیت به خود گرفت و در بهار سال ۱۳۵۸ به حقیقت انکارناپذیر در تاریخ ایران بدل گشت و با خرداد ۱۳۶۸ جاودانه تاریخ شد.

آیا کسی هست که انکار کند حتی زیان‌های به بار آمده برای تبدیل این رویا به واقعیت و حقیقت پیش از آنکه از نذخیر تاریخی ملت ایران پرداخت شود از منافع به دست آمده ناشی از استقلال، آزادی و نظام جمهوری اسلامی پرداخت شد؟

ملت ایران کرامت انسانی، آزادی، استقلال، هویت و اصالت خود را مدیون امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی و شهدای این نظام است. آیا ملت ایران فراموش کرده است که اغلب نظام‌های گذشته در تاریخ معاصر ایران، هزینه‌های بقای نامشروع و نامعقول خود، نوکری بیگانگان و ناکارآمدی ساختار حکومت ظالمانه خود را از نذخیر معنوی و مادی ملت ایران تأمین کردند و در پایان نیز همه کاسه کوزه‌ها را بر سر ایرانی، فرهنگ ایران و باورها و اعتقادات ملت ایران شکستند؟ اما امام عظیم‌الشأن این ملت حتی تاوان فرآیند اجباری پذیرش قطعنامه ۵۹۸ جنگ تحمیلی را خود به تنهایی به گردن گرفت و هیچ‌گاه بروز این شرایط و بار سنگین پذیرش این مسئولیت را به دوش ملت ایران نینداخت.

شاهان ایران تاوان بی‌عرضگی‌های خود را در دفاع از تمامیت ارضی کشور در مقابل هجوم بیگانگان و از دست دادن بخش‌های وسیعی از سرزمین بزرگ ایران را از نذخیر مادی و معنوی کشور هزینه کردند و چوب ناتوانی‌های خود را به ملت ایران زدند ولی جمهوری اسلامی به بهای خون پاک‌ترین عزیزان این کشور اجازه نداد که دشمن نابکار حتی یک هزارم

میلی‌متر از ذخایر ارضی کشور را به تاراج برد. امام جام زهر پذیرش قطعنامه را به تنهایی نوشید و هیچ‌گاه ملت ایران را در آن شریک نکرد.

نظام مشروطه سلطنتی و جریان‌های شبه روشنفکری مدافع این نظام نزدیک به یکصد سال هر بلایی که خواستند بر سر اقتصاد، فرهنگ، باورها و اعتقادات، حیثیت اجتماعی و ثروت‌های ملی ملت ایران آوردند اما وقتی به پایان راه رسیدند تاوان همه ناکامی‌ها و ناتوانی‌های خود را از ملت ایران گرفتند.

یکی برای توجیه فقر فکری و فلسفی خود در فهم مدرنیته و ناکامی تجدد و ترقی‌گناه را به گردن ساخت و بافت سنتی و فناتیک جامعه ایرانی، باورها و اعتقادات، تمایلات و انگیزه‌های ناروای ایرانیان، استبداد ایرانی و روحیه اقتدارپذیری مردم می‌اندازد و دیگر در حسرت تجدد و ترقی، از خردستیزی و استبدادپذیری ایرانیان می‌گوید و آن دیگری بی‌ریشگی تاریخی خود را به خودمحوری ملت بزرگ ایران نسبت می‌دهد و آن چهارمی بن‌بست فکری خود را به پایان تفکر و زوال اندیشه سیاسی در ایران متصل می‌کند و نویسنده بی‌هویت دیگری در پیرامون خودمداری ایرانیان زندگی روزینه، بینش روزینه، ذهنیت استبدادزده، بی‌اعتقادی سترونی و تقلید، تجاوزگری و خشونت‌طلبی، فساد، فقدان عشق و دوستی، ناامیدی، تحقیرشدگی و حس حقارت در شیوه زندگی خود را از خزائن معرفتی و ذخایر مادی و معنوی ملت مظلوم ایران هزینه می‌کند و قبض و بسط‌های فکری و اخلاقی خود را به ایرانی نسبت می‌دهد.

جرم ملت ایران چه بود؟ جرم ملت ایران این بود که دیگر نمی‌خواست نسخه آزادی او از پاریس، قانون او از انگلیس، نظریه توسعه اجتماعی او از امریکا و نسخه نوسازی و دگرگونی‌های سیاسی او از اروپا بیاید. جرم سنگین ملت ایران این بود که مصمم شد اجازه ندهد کسالت‌پیشگان بی‌ریشه از ذخایر مادی و معنوی او استفاده کنند.

اساس چنین تصمیم سترگی چه بود؟ اساس تجزیه و تحلیل چنین اعتراض فرهنگی و سیاسی ملت ایران به حکومت گران عصر استبداد این بود که نظام‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی ایران قبل از انقلاب اسلامی، فرصت‌های بی‌پایانی را برای سرمایه‌گذاری بر روی

اصول و ارزش‌های قابل احترام ملی از دست داده بودند. آنها تمام باورهایی را که می‌توانست انگیزه‌های لازم را برای اعتراض‌های سیاسی و اجتماعی و کسب توان ملی برای رسیدن به قدرت فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در یکصد سال گذشته فراهم سازد، دست در دست شاهان بی‌ریشه و اندیشه در نطفه خفه کردند و آن قدر بر سر بی‌فرهنگی و بی‌تاریخی ملت ایران کوبیدند تا قشر عظیمی باور کردند که هیچ راهی جز تسلیم شدن در مقابل خصم دون و غرب پرچنون وجود ندارد.

امام خمینی در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ چه کرد؟ امام بر فراز همه این جریان‌ها به عنوان یک رهبر سیاسی و دینی آگاه، شجاع، دارای فکر و اندیشه و برنامه‌های مشخص، فقیه و مجتهد و متکی به یاری خدای رحمان، وارد صحنه سیاسی ایران شد و توانست خواسته‌های نامتجانس شده قشرهای مختلف اجتماعی را با یکدیگر سازگار سازد، حقوق ملت ایران و مشارکت آنان را در تعیین سرنوشت خود تقویت کند و جنبه‌های مدنی و دینی جامعه از هم گسیخته نظام شاهنشاهی را قوام بخشد و از دل این از هم گسیختگی، وحدت و انسجام جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ را به راه اندازد.

آنهایی که دل به آرمان‌های انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره) داده‌اند باید به این وجه از شخصیت تأثیرگذار امام بیشتر توجه کنند و با نظریه‌های عقیم فلسفه سیاسی غرب به عظمت اندیشه‌های سیاسی امام جفا روا ندارند.

امام رهبری بود که با تمرکز بر ارزش‌های اخلاقی، معنوی، دینی و عرفانی منافع معنوی و اهداف مادی و تجربی نظام اجتماعی مردم را به هم پیوند زد و قدرت، ثروت و موقعیت را جهت الهی بخشید و با تکیه بر اصالت فرد در اجتماع توانست روابط اجتماعی جدیدی را حول یک نظام ارزشی تعریف کند.

امام فراتر از رساله‌های فلسفی فیلسوفان، نوشته‌های ایدئولوژیکی روشنفکران و اتوپیا‌های تخیلی احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ، با تکیه بر تجربه‌های تاریخی ملت ایران و موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی قشرهای جامعه به درک جدیدی از معنی زندگی سیاسی رسید

و این درک جدید را بدون وحشت از سیطره گفتمان‌های رسمی در سیاست با تکیه بر گفتمان توحیدی که گفتمان وحدت و انسجام است در الگوی نظام جمهوری اسلامی ایران نشان داد. امام باورها و درک ملت ایران را از زندگی سیاسی دگرگون کرد و نظریه‌های جدیدی در خصوص حقیقت زندگی، واقعیت سیاسی، مصلحت‌های اجتماعی، معنی تاریخ، ماهیت بشر، رابطه فرد و جامعه، ثروت‌های عمومی، سرمایه‌های اجتماعی، هنجارهای سیاسی و غیره مطرح ساخت.

باورهای سیاسی امام وقتی دگرگونی‌های اجتماعی را در ایران شکل داد که در بنیاد باورهای مردم نهادینه شد. با نهادینه شدن این باورها، نهادهای مردمی متعددی پیام‌های مربوط به سودمندی و ضروری بودن دگرگونی‌های اجتماعی را به درون خانواده‌ها منتقل کردند. مؤسسات دولتی، احزاب سیاسی، مدارس، دانشگاه‌ها و حتی نهادهای ایدئولوژیک نیز در خدمت سیاست‌های عمومی این باورها قرار گرفتند.

جنبش اجتماعی امام ارزش‌های سیاسی و اجتماعی جدیدی را تبلیغ می‌کرد که برای مردم ایران جذابیت و طراوت خاصی داشت. امام منابع سرشار دین و متون دینی را در خدمت ارزش‌ها و روش‌های اجتماعی و گسترش آرمان‌های انسانی خود قرار داد و به سادگی آنها را به سمت دگرگونی گرایش داد و به عمل سیاسی تبدیل کرد.

این نهادسازی‌ها باعث شد ارزش‌هایی را که امام تبلیغ می‌کرد به سهولت در جامعه منتشر شود. مردم باورهایی را به عنوان باورهای معتبر می‌پذیرند که با آرمان‌های آنها عجین شده باشد و برایشان درک‌پذیر بوده و با زندگی آنها ارتباط داشته باشد. امام شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را از این طریق به دورترین نقاط کشور منتقل کرد. این باورها آن چنان با منافع مردم گره خوردند که حاضر بودند جان خود را برای آن فدا کنند.

روشنگری و نوزایی ایران در سال ۱۳۴۰ با ورود امام به صحنه مبارزات سیاسی و عقیدتی آغاز شد و در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به اوج خود رسید. این روشنگری به عنوان اعتراض علیه افکار و اندیشه‌های واپس‌گرایانه شاهنشاهی و نفوذ استعماری امریکا در ایران ظاهر گردید.

نظریه‌پردازان روشنگری ایران تعبیری از نوآوری متکی بر همبستگی دین و سیاست، عقلانیت، بشریت، عدالت و معنویت دینی را در قالب نظم سیاسی جدید مطرح می‌کردند. پیوند دیانت و سیاست جنبه غالب پیدا کرد. نظام شاهنشاهی و غرب‌گرایان سکولار ایران به جای تبلیغ فضیلت مدنی و ارزش‌های مذهبی تلاش خود را در جهت اجرای طرح‌های دیکته شده غرب به کار گرفتند و وابستگی و تقلید را جایگزین قدرت، ثروت و موقعیت ملی کردند.

امام تلاش خود را در جهت کسب و حفظ موقعیت اجتماعی مذهب متمرکز ساخت و ملت ایران از طریق آرمان‌هایی که امام آموزش می‌داد خواستار دستیابی به رفاه و آسایش ملی به دور از سلطه بیگانگان بود.

غرب‌گرایان در مقایسه با امام بر دیدگاه واپس‌گرایانه خود در خصوص تجدد و ترقی اصرار می‌ورزیدند و نهضت امام را یک نهضت فاقد مبانی علمی معرفی می‌کردند و معتقد بودند که در قرن سیطره مطلقه مدرنیته امکان ندارد مذهب استعداد ایجاد جنبش‌های اجتماعی را داشته باشد چه برسد به اینکه یک انقلاب بزرگ برپا کند. امام بر خلاف غرب‌گرایان به عقل و خرد انسانی و آزادی‌ای که خدا در او به ودیعه نهاده اشاره می‌کند و معتقد است که مدعیان روشنفکری باید خشکاندیشی گذشته را کنار گذارند و به فکر خود و جامعه خود باشند و ضمن انتقاد از سیاست‌های عمومی غیر عادلانه دولت شاهنشاهی به اصلاح جامعه بپردازند. سال ۱۳۴۲، خشکاندیشی روشنفکرآبانه جریان‌های غرب‌گرایی باعث شد که جنبش عظیم ۱۵ خرداد نتواند در آن مقطع تاریخی به ساماندهی مطلوبی برای ساقط کردن نظام شاهنشاهی دست یابد. غرب‌گرایان بر خلاف آموزه‌های قبله آمال خود در غرب رابطه‌ای مبتنی بر سلسله مراتب را بین مردم و فرمانروایان آنها ترسیم می‌کردند. اما امام خمینی با خطاب قرار دادن شاه این سلسله مراتب را نفی می‌کرد. امام بر خلاف عمال وابسته به خاندان‌های سلطنتی معتقد بود که مردم همانند گذشته یک رعیت منفعل نسبت به فرمانروایان خود نیستند بلکه شهروندان فعالی هستند که حق دارند به حکومت موجود اعتراض کرده و حتی رژیم‌های سیاسی خائن به منافع ملی را سرنگون کنند.



آنچه امام با نگاه دینی خود در بدو ورود به صحنه مبارزات سیاسی تبلیغ می‌کرد روشنفکران غربی در دوران روشنفکری اروپا تبلیغ می‌کردند. فقط آنها همه تلاش خود را برای خارج کردن دین و اخلاق از زندگی سیاسی و اجتماعی مردم به کار گرفتند در حالی که امام همه مصائب بشری را ناشی از خروج دین و اخلاق از زندگی سیاسی و اجتماعی می‌دید. شبه روشنفکران غرب‌گرای ایران به کارگیری عقل و خرد در دگرگونی‌های اجتماعی ایران را باور نداشتند و به تقلید چشم‌پسته از غرب معتقد بودند در حالی که امام به علم، پیشرفت مادی و به کارگیری عقل و خرد در دگرگونی‌های اجتماعی معتقد بود. همه تنش‌هایی که امام در نفی نظام شاهنشاهی با آنها روبه‌رو بود لیبرال‌های مدرن در نفی مذهب در اروپا با آن روبه‌رو بودند و این داستان عجیبی است از تفاوت بین اسلام در ایران و مسیحیت در غرب. لیبرالیسم در غرب با تکیه بر عقل و عقلانیت برای نیل به آزادی و پیشرفت باید مذهب را نفی کند ولی اسلام در ایران با تکیه بر عقل و عقلانیت برای نیل به آزادی و پیشرفت باید لیبرالیسم و سکولاریسم را نفی کند. امام طرفدار آزادی، دولت حداقل و عدالت و عقلانیت در ایران بود اما غرب‌گرایان لیبرال و سکولار طرفدار اقتدار دولت و تجدد آمرانه استبداد پهلوی بودند.

از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ گفتمان حکومت اسلامی به ایدئولوژی مسلطی بر سرتاسر ایران تبدیل شد، الگوی مشترکی که به شعار ملی بدل گشت و آن‌قدر تکرار گردید تا باعث سقوط نظام شاهنشاهی و ایده‌های غرب‌گرایی در ایران شد.

اکنون ما در ماهی هستیم که برای همیشه تاریخ در حافظه ملت ایران و جهانیان نام و یاد خمینی کبیر را تداعی می‌کند. باید بیندیشیم که باورهای دینی و سیاسی امام چگونه دگرگونی‌های اجتماعی را در ایران رقم زد؟ این دگرگونی‌ها چگونه دست واپس‌گرایان چپ و راست و سلطنت‌طلب را از سر ملت ایران کوتاه کرد؟ واپس‌گرایان برای اعاده قدرت از دست‌رفته خود به چه شیوه‌هایی متوسل می‌شوند؟

چگونه باید جامعه را از آسودگی‌های ناشی از واپس‌گرایی نظام شاهنشاهی و خرده‌اندیشه‌های غرب‌گرایی پاکسازی کرد؟

به چه شیوه‌هایی باید در مقابل واپس‌گرایان از اتحاد ملی و انسجام اسلامی دفاع کرد؟ و از همه مهم‌تر چگونه باید نهال جمهوری اسلامی را به درختی تنومند و پرثمر و ایران عزیز را به کشوری قدرتمند و آباد و آزاد مبدل کرد. آنهایی که به آرمان‌های امام خمینی، انقلاب اسلامی و حقانیت جمهوری اسلامی معتقدند اگر در سر شور دیگری غیر از آنچه گفته شد داشته باشند تردید نکنند که چیزی جز وسوسه شیطانی واپس‌گرایی در سر ندارند.<sup>۱</sup>

امروز نه تنها سلطنت‌طلب‌ها بلکه لیبرال‌ها، سکولارها، محافظه‌کاران غرب‌گرا و خلاصه همه آن جریان‌هایی که به عالم غربی تعلق دارند و با عالم اسلامی بیگانه‌اند نسبت به اصول اساسی روشنگری‌های امام و بنیادهای جمهوری اسلامی ایران مخالف هستند. علی‌رغم اختلافات اساسی جریان‌هایی که نام بردیم به خصوص درباره هدف حکومت، اهمیت و ارزش‌های دینی در زندگی اجتماعی و سیاسی؛ همه این جریان‌ها بر یک چیز توافق دارند و آن اینکه عقل ایرانی را برای فهم دگرگونی‌های جهان مستعد نمی‌بینند. آنها هنوز هم در عصر انقلاب اسلامی تقلید ایرانی را از فرنگی بر همه چیز اولویت می‌دهند و ضمن مخالفت با آرمان‌های انقلاب اسلامی و ساختارهای جمهوری اسلامی هنوز در جستجوی بازیابی ارزش‌های قالب‌بندی شده غرب در دوره پیش از انقلاب اسلامی هستند. مهم‌ترین اهداف مذهب از دید آنان تأکید بر منزه بودن از سیاست و اجتماع و خزیدن در کنج محراب و مسجد است. در نظر آنان هنوز رابطه بین حاکمان و حکومت‌شوندگان مبتنی بر اصول سلسله‌مراتبی و پدرسالارانه است. مردان بر جامعه سیاسی تسلط دارند و زنان تحت انقیاد تمایلات جنسی مردان کالایی بیش در بازار سیاست، فرهنگ و اجتماع نیستند.

فاعتبروا یا اولی الابصار

۱ بخش‌هایی از این یادداشت با الهام کلی از کتاب اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی نوشته شده است. ر.ک: دیوید ای. اپترو چارلز اف. اندرسین، *اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی*، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.



## ۱۵ خرداد، سرآغاز افول تماشای پادشاهی در ایران

(بازخوانی نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در چهار پرده)

دکتر مظفر نامدار<sup>۱</sup>

### ◆ چکیده

دلایل تاریخی و نوشته‌های زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد رژیم مشروطه سلطنتی بر اساس نوعی پیوستگی و تداوم زیربنایی با آرمان‌های جریان‌های شبه روشنفکری سکولار ایران از میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله به بعد قرار دارد که آرزوی آنها تبدیل نظام ایلاتی سلطنت قاجاریه به یک رژیم دیکتاتوری قانونی شبیه به پاره‌ای از نظام‌های مشروطه سلطنتی اروپا بود. رژیمی که متکی به پایگاه طبقاتی رجال سیاسی متشکل از زمین‌داران، سرمایه‌داران، صاحبان صنایع، مالکان بزرگ، بانکداران و قشرها می‌شد که خود را میراث‌دار اندیشه‌های مدرن می‌دانستند. قیام پانزده خرداد در سال ۱۳۴۲ به نوعی اعتراض

---

۱. دکترای علوم سیاسی.

علیه سیاست‌هایی بود که این جریان در طول حاکمیت خود از مشروطه به بعد در ایران اجرا کردند. بازخوانی فلسفی و اجتماعی حاکمیت این جریان یکی از فرازهای مهم تاریخ دوران معاصر است که کمتر بدان پرداخته شده است. در این مقاله نویسنده تلاش می‌کند از زاویه آرمان‌های نهضت امام خمینی، عملکرد نظام مشروطه سلطنتی و جریان شبه روشنفکری وابسته به آن را نقد و ارزیابی کند. کلید واژه‌ها: امام خمینی، پانزده خرداد، شاه، نظام مشروطه سلطنتی، امریکا، افول تمثال پادشاهی.

\* \* \*

### ◆ پرده اول: نظام سلطنتی و آرزوهای حقیر روشنفکران مرتجع

اگر سلطنت استبدادی پهلوی را محصول آرمان‌های جریان شبه روشنفکری سکولار ایران در یکصد و پنجاه سال قبل از انقلاب اسلامی بدانیم به خطا نرفته‌ایم. منتهی آنچه کاملاً آشکار نیست، آن است که افکار و اندیشه‌های این جریان چگونه بر پیدایش چنین دولتی تأثیر گذاشته است.

دلایل تاریخی و نوشته‌های زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد رژیم مشروطه سلطنتی بر اساس نوعی پیوستگی و تداوم زیربنایی با آرمان‌های جریان‌های شبه روشنفکر سکولار ایران از میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله به بعد قرار دارد که آرزوی آنها تبدیل نظام ایلاتی سلطنت قاجاریه به یک رژیم دیکتاتوری قانونی شبیه به پاره‌ای از نظام‌های مشروطه سلطنتی اروپا بود. رژیمی که متکی به پایگاه طبقاتی رجال سیاسی متشکل از زمین‌داران، سرمایه‌داران، صاحبان صنایع، مالکان بزرگ، بانکداران و قشرهایی می‌شد که امروزه در قرائت رسمی از دگرگونی‌های اجتماعی از آنها به عنوان پایه‌گذاران دگرگونی‌های جهانی نام می‌برند.

چنین آرمانی هیچ‌گاه در ساختار رژیم قاجاریه امکان تحقق نداشت اما با روی کار آمدن نظام مشروطه سلطنتی و قانونی شدن سلسله در ایران و از همه مهم‌تر انتقال قدرت دولت مشروطه به رضاخان زمینه‌های چنین آرمانی برای غرب‌گرایان سکولار ایران فراهم شد. اگر چه عده‌ای معتقدند که میان ایران پیش از جنگ جهانی اول و ایران پس از آن ناپیوستگی

عظیمی وجود دارد<sup>۱</sup> لذا تلاش می‌کنند دولت پهلوی را محصول تداوم تاریخی نظام‌های استبدادی پیشین به شمار نیاورند. اما حقیقت این است که نظام‌های سلطنتی اعم از قانونی و غیر قانونی از میراث ایدئولوژیک مشخصی ارتزاق می‌کنند. میراثی که در هر دوره از تاریخ به اشکال مختلف خلق یا تولید می‌شود و حکومت‌های سلطنتی ما قبل خود را در قالب‌های جدید موجودیت می‌بخشد.

تنها تفاوت عمده رژیم مشروطه سلطنتی با رژیم‌های سلطنتی گذشته ایران در این بود که رژیم‌های قبل از مشروطه بر اساس عصبیت‌های ناشی از علقه‌های ایلیاتی به روی کار می‌آمد و تداوم پیدا می‌کرد اما روشنفکران غرب‌گرای نظام مشروطه سلطنتی برای همیشه در تاریخ ایران حق حکومت را بدون هیچ دلیل عقلی، تاریخی و شرعی در یک خانواده خاص تداوم بخشیدند. با وجود این نمی‌توان انکار کرد که حکومت شاهان در هر دوره تفاوت داشته است و این تفاوت در دوره پهلوی کاملاً آشکار بود.

نخبگان سیاسی رژیم پهلوی از جنبه پایگاه طبقاتی و منزلت فکری و اجتماعی به مراتب پیوستگی ایدئولوژیکی بیشتری با آبشخورهای غربی خود داشتند و به دلیل همین پیوستگی ایدئولوژیکی آمادگی بهتری برای پذیرش نسخه‌های تجویزی غربی در خصوص مدرنیزاسیون و غربی کردن ایران داشتند.

از آنجایی که بنیاد دولت مدرن غربی در این دوران بر اساس تمرکز بوروکراتیک قرار داشت لذا سیطره دولت بر همه ارکان زندگی اجتماعی حتی حوزه خصوصی مردم، از جمله شاخصه‌های دولت است که وجوه متفاوت آن را می‌توان در حکومت مشروطه سلطنتی رژیم پهلوی مشاهده کرد. از این جهات نیز می‌توان تمایز آشکاری بین رژیم پهلوی با سلطنت‌های گذشته ایران مشاهده کرد.

دولت‌های گذشته ایران به طور عمومی، برنامه‌های از پیش تعیین‌شده‌ای برای اعمال قدرت،

۱. فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۳۷.

کنترل، نظارت و برنامه‌ریزی یکپارچه و منسجم برای کلیه قشرهای اجتماعی در شهر و روستا و در همه سطوح نداشتند اما دولت پهلوی نشان داد که می‌خواهد بر کشوری کاملاً متمرکز، واحد، مهار شده و تحت سیطره شاه، فرمانروایی کند.

حکومت پهلوی مانند بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی در این دوران، زاده شرایط استعماری است. این دولت از جنبه ماهیت و ساختار وجودی، خود را مدیون روابط میان کارگزاران تکنوکرات غرب‌گرای سکولار بومی و دولت‌های استعمارگر خارجی می‌داند. آنهایی که معتقدند دولت پهلوی به صورتی نسبتاً مستقل ایجاد گردید و بعدها روابط نزدیکی با یکی از قدرت‌های بزرگ خارجی برقرار کرد<sup>۱</sup> نشانی‌های گمراه‌کننده‌ای به پژوهشگران تاریخ می‌دهند. حکومت پهلوی در ذات و ماهیت خود با حمایت انگلستان کودتا کرد و روی کار آمد.

اگر یکی از شاخصه‌های دولت‌های زاده شده در شرایط استعمار روابط بسیار نزدیک میان بوروکرات‌ها و ملاکان و زمین‌داران دانست دولت پهلوی با تمام وجوهش بر حمایت بوروکرات‌ها و ملاکان بزرگ تکیه داشت و در نهایت رضاشاه در مدتی کمتر از دو دهه به یکی از زمین‌داران بزرگ کشور تبدیل گردید.

بی‌تردید آنچه باعث علاقه و توجه خاص دولت‌های استعمارگر و در رأس آنها آمریکا و انگلیس و شوروی به ایران شد ذخایر عظیم نفت و گاز از یک طرف و موقعیت استراتژیک ایران در میان شوروی و خلیج فارس از طرف دیگر است.

بعد از جنگ جهانی دوم، تضاد منافع آمریکا و شوروی باعث شد که امور سیاسی و جامعه ایران پیوسته در معرض مداخله این سه قدرت به ویژه آمریکا قرار گیرد. آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و ساقط کردن دولت مصدق و به شکست کشاندن جنبش ملی کردن صنعت نفت، مداخلات پیوسته‌ای در امور ایران داشت و نقش ویژه‌ای را به امور ایران اختصاص داد.



بنابراین حکومت پهلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ پس از یک تأخیر تاریخی، حامی و سرپرست پر قدرتی به نام امریکا پیدا کرد و از جنبه ساختاری، خود را جزئی از فرآیند عمده کشورهای در حال رشد سرمایه‌داری دید.

رژیم شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد سرگرم ترویج و پیشبرد روابط اجتماعی سرمایه‌داری و گسترش نیروهای تولیدی در خط سرمایه‌داری شد. این چیزی بود که از طریق انقلاب سفید شاه - که در سال ۱۳۴۱ آغاز شد - وارد محیط ایران گردید و به اصلاحات دیگری منجر شد که اهداف اساسی همه این اقدامات هموار کردن راه برای پیوستن ایران به بازار نظام سرمایه‌داری بود.<sup>۱</sup>

۱. برای مطالعه بیشتر ر ک: همان، ص ۵۱ - ۵۸.

از نظر امریکا رژیم شاه برای آماده کردن محیط کاملاً روستایی ایران به یک محیط آماده برای پذیرش ساختارهای نظام سرمایه‌داری نه تنها باید در بسیاری از مناسبات اجتماعی، اقتصادی و ساختاری تجدید نظر می‌کرد بلکه باید تسلط خود را بر جامعه، سیاست، فرهنگ و اعتقادات مردم افزایش می‌داد.

این حقیقت دارد که ایران در تمام دوران سلطنت شاه، حکومتی داشت که در آن سیاست‌های نظامی و دولتی به طور روزافزونی تسلط خود را بر فعالیت‌های مردم تنگ‌تر و شدیدتر می‌کرد و شاه و خاندان سلطنتی با ولع بیشتری روز به روز بدون منازعه در رأس هرم چنین قدرتی قرار می‌گرفتند.

در چنین شرایط دست‌اندازی، استقلال، حاکمیت ملی، منافع ملی، میراث فرهنگی، باورها و ارزش‌های جامعه وارد دور جدیدی شد. کنترل شدید و دیوانه‌وار دولت بر تمام شئون اجتماعی راه را برای هر گونه انتقاد از رژیم دیکتاتوری مسدود کرد.

با کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ آرمان‌های مشروطه‌خواهی برای همیشه به بن بست رسید. احزاب چپ عالی‌ترین آرزوهای خود را دفاع از منافع رژیم شوروی در ایران معرفی کردند و به صورت مزدوران بی‌جیره و مواجب رژیم استالینی در ایران در آمدند. نیروهای راست با تمایلات ناسیونالیستی و لیبرالیستی عالی‌ترین آرمان خود را این قرار دادند که شاه سلطنت کند نه حکومت. سردمدار اصلی این جریان جبهه ملی و نهضت آزادی بودند.

حدود کنترل سیاسی رژیم شاه، راه را برای هر گونه اعتراض مسدود کرد. در دیکتاتوری نظامی رژیم پهلوی تکیه‌گاه اصلی رژیم، ارتش و سازمان امنیت به عنوان جزئی از سیستم نظامی کشور بود. همسازی تکنوکرات‌های غرب‌گرای سکولار با فرماندهان نظامی کانون اصلی تصمیم‌گیری سیاسی در این دوران است. کسی باور نمی‌کرد در چنین فضایی امکان قیام علیه چنین حکومتی وجود داشته باشد.

رژیم شاه در پوشش حمایت‌های ایدئولوژیک و نظامی امریکا این‌گونه در جامعه القا می‌کرد که وقتی سلطنت نباشد، یا هرج و مرج حکومت خواهد کرد یا الیگارشی یا دیکتاتوری او



پیوسته از طریق شبه روشنفکران وابسته به خاندان‌های هزار فامیل ایران که در کشورهای خارج تحصیل کرده‌اند و به نوعی بخش قابل توجهی از رسانه‌های جمعی مثل روزنامه و مجله از یک طرف و محیط دانشگاهی را از طرف دیگر در اختیار داشتند. در نتیجه سلطنت تنها طریق حکومت در ایران است.<sup>۱</sup>

چنین توهمی را هم امریکا و هم رژیم شاه باور کرده بودند که ایران بدون رژیم سلطنتی نمی‌تواند پایدار بماند. لذا عموماً امریکایی‌ها در گزارش‌های خود تا پیروزی انقلاب اسلامی بر این باور بودند که

در ایران مخالف سازمان یافته با شاه چه کمونیست و چه غیر کمونیست عملاً وجود ندارد. سرکوب مداوم، رخنه مؤثر، نزاع‌های ایدئولوژیکی داخلی، سازش ایران و شوروی، رفرف اجتماعی قابل توجه و پیشرفت اقتصادی توسط رژیم اکثر عناصر مخالف را ساکت یا سرخورده و یا مأیوس کرده بود. در توهمات امریکا و رژیم شاه، مخالفین سرسخت شاه که بالقوه در زمان بحران، تهدید به حساب می‌آیند پیروان چندان ندانند و هیچ راه حل معتبری نیز ارائه نمی‌دهند و از رهبری برجسته‌ای نیز برخوردار نیستند و تحت نظارت شدید ساواک قرار دارند.<sup>۲</sup>

درست در چنین رویایی بود که امام خمینی (ره) به عنوان پایه‌گذار یک نهضت جدید وارد صحنه سیاسی ایران می‌شود. رژیم شاه و حامی او امریکا بر این باور بودند که مذهب و روحانیت شرایط لازم را بر ایفای یک نقش تاریخی - مانند آنچه در ۱۳۰۹ هـ ق / ۱۸۹۲ م علیه امتیاز تنباکو رهبری کردند یا نقش کلیدی که در انقلاب مشروطیت داشتند یا نقشی که در پشت سر دولت دکتر مصدق برای شکست بریتانیا در نهضت ملی شدن صنعت نفت ایفا کردند - در این دوران ندارند.

۱. ر ک: اورینا فالاجی، گفتگوها، گردآوری و ترجمه غلامرضا امامی، تهران، برگ، ۱۳۷۶، ص ۱۵۱.

۲. اسناد لانه جاسوسی امریکا پر است از این‌گونه تحلیل‌های فریبنده در اغلب دوران حکومت محمدرضا شاه به خصوص از سال‌های چهل به بعد، برای نمونه ر ک: اسناد لانه جاسوسی ش ۸، ص ۴۸ به بعد.

تا آنجا که مربوط به خط مشی امریکا بود، بازگشت نفوذ روحانیت و مذهب به صحنه مبارزات سیاسی، غیر محتمل به نظر می‌رسید. از نظر امریکاییان از زمان رضاشاه جامعه مذهبی ایران خود را با تغییرات پشت سر هم مواجه یافته است. هر یک از این تغییرات نفوذ روحانیت را در آموزش و پرورش، روابط اجتماعی و خانوادگی، قانون، رسوم و اخلاق عمومی کاهش داد و بدین‌وسیله محبوبیت و نفوذ سیاسی کلی آن را نیز تقلیل بخشید.<sup>۱</sup>

شاه بر اساس چنین تحلیل‌هایی باور کرده بود که می‌تواند با ایجاد یک سلسله تغییرات در پاره‌ای از قواعد و قوانین جامعه آخرین نفس‌های مذهب را در حیات اجتماعی مردم ایران نیز بگیرد. اما همین خطای استراتژیک کافی بود تا مجدداً فقیهی از میان فقهای حوزه برای ایفای وظیفه تاریخی خود قیام کند و در مقابل استبداد و استعمار صف‌آرایی نماید.

امریکایی‌ها به شاه ایران گفته بودند در صورتی که او در انجام رفرم‌ها (در زمینه‌های آموزش و پرورش، روابط خانوادگی و اجتماعی و حقوق زنان) مستقیماً رو در روی طرز تفکر سنتی قرار گیرد نقش دنیایی خود را در کسب هدایت و رهبری جامعه - که چشم به حمایت دولت دوخته است - به دست خواهد آورد.

بی‌تردید بخش در خور توجهی از اقدامات رژیم شاه در تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی و اقداماتی که تحت عنوان اصلاحات ارضی و انقلاب سفید انجام گرفت تحت تأثیر چنین برداشتی از شرایط و اوضاع اجتماعی ایران بود.

رژیم شاه هشدارهای امام در مورد تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را جدی نگرفت و بر این باور بود که برنامه‌های او آن‌قدر جاذبه دارد که بسیاری از تقاضاهای عناصر تجدیدطلب، ملی‌گرا و روشنفکر را برآورده سازد. تحلیل رژیم شاه و امریکا نسبت به حامیان جبهه ملی و حزب توده درست بود زیرا عکس‌العمل آنها در خصوص برنامه‌های رفرم اجتماعی و اصلاحات ارضی و انقلاب سفید نشان داد که خیلی زود فریب رژیم را خوردند و به

تعریف و تمجید این برنامه‌ها پرداختند. اما مشکل اصلی درست در همان جایی قرار داشت که رژیم محاسبه‌ای برای آن باز نکرده بود و آن ظهور یک رهبر مذهبی سازش‌ناپذیر در ایران بود.

شاه با تکیه بر جاذبه‌های برنامه‌های اصلاحی خود - که از جانب امریکایی‌ها به او دیکته شده بود - به دنبال این بود که با تمام قدرت، ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران را زیر و رو کند. امریکایی‌ها در اغلب گزارش‌های رسمی و محرمانه خود به این حقیقت اعتراف می‌کنند که:

۱. شاه در حال تأسیس یک جامعه غیر مذهبی است و بنابراین اسلام را نابود می‌کند.  
 ۲. در این مورد او از جانب ایالات متحده و صهیونیست‌ها حمایت می‌شود که هر دو خواستار نابودی اسلام هستند.

۳. به علاوه، شاه به وسیله بهایی‌هایی احاطه شده که آنها هم هدف اصلی‌شان نابود کردن اسلام است و این حقیقت که مرکز بزرگ بهائیت در اسرائیل و امریکا قرار دارد به این بدگمانی روحانیت اضافه می‌کند.<sup>۱</sup>

پایه‌های فلسفی و دینی مخالفت امام با رژیم پهلوی بر همین اساس قرار داشت. امام به درستی نقطه‌های اساسی تهاجم امریکا، اسرائیل و رژیم شاه را متوجه اساس اسلام تشخیص داد. امام با هوشیاری کامل نقطه آغازین این تهاجم سازمان یافته را در تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی دید و از همان ابتدا در مقابل این تصویبنامه ایستاد.

اگر تمام دنیا - یک طرفه - بگویند: باید بشود! من یکی می‌گویم: نباید بشود. نه وظیفه من تنهاست بلکه وظیفه شاهنشاه و همه افراد مملکت است که بگویند این کار صلاح نیست... من تا آخرین نفس برای این موضوع اقدام می‌کنم. دولت باید بنویسد در روزنامه‌های رسمی که این عمل نقض شد و علناً به مردم اعلام کند.<sup>۲</sup>

۱. همان، ش ۷، ص ۳۹.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۸۲، ۸۳.

چنین صلابتی از امام نشان می‌داد که در صحنه سیاسی ایران چهره‌ای ظهور کرده است که نوع مبارزه و شیوه دفاع او از قانون و احکام اسلامی شبیه جریان‌های دیگر نیست. این یک طرف ماجرا بود، اما وجوه دیگر این ماجرا را می‌توان از خاطرات گفته و ناگفته شاه شناسایی کرد.

### ◆ پرده دوم: شاهان چگونه انقلاب می‌کنند؟

تهران، ۱۳۴۱، کاخ سلطنتی، مأموریتی برای وطنم

شاه مشروطه وقتی به نتایج سفر خود به امریکا می‌اندیشد، از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد؛ بالاخره جان‌کندی رئیس جمهوری دموکرات امریکا را رام کردم و به او فهماندم که می‌تواند روی شاه ایران به عنوان یک متحد کاملاً حرف شنو در اجرای «طرح‌های امریکایی اتحاد برای پیشرفت» حساب کند. شاه ایران همیشه از دو تن از رؤسای جمهور امریکا دلخور بود: یکی فرانکلین روزولت که در سفرش به کنفرانس تهران در سال ۱۳۲۰ در خصوص مذاکرات جنگ دوم جهانی، شاه شاهان ایران را مجبور کرد به دیدارش برود در حالی که همان موقع استالین زحمت دیدار با شاه را بر خود هموار کرد و دیگری جان‌کندی که هیچ‌گاه شاه را به عنوان یک شخصیت مهم، مثل آنچه بعدها دین راسک، وزیر خارجه اسبق امریکا، در مورد شاه گفته بود که «او جزو مردان بسیار مطلع دنیا است» یا آنچه هنری کیسینجر درباره شاه گفته بود که «او یک روشنفکر مستبد است»، توصیف نکرده بود. عموماً برنامه‌ها و دستورالعمل‌های رؤسای جمهوری دموکرات امریکا برای شاه همیشه در دسرساز بود.

شاه خوشحال بود که بالاخره توانسته است یک سیاستمدار قلبی مثل علی امینی را از سر راه خود بر دارد. روی کار آمدن امینی بغض و حسادت شاه را برانگیخته بود. از نظر شاه، علی امینی یک سیاستمدار واقعی نبود چون موقعی که امریکایی‌ها او را به

عنوان نخست‌وزیر به شاه تحمیل کردند اولین حرفش به مردم اعلام ورشکستگی مملکت بود.<sup>۱</sup> برای شاه خیلی گران تمام شد وقتی در دیدار از امریکا هر جا که می‌رسید مقامات دولت کندی اول از همه، حال و احوال نخست‌وزیر را از او می‌پرسیدند و رفتارشان به گونه‌ای بود که گویی اصلاً شاهی با این عظمت و هیبت که نام او لرزه بر اندام مردم کشورش می‌اندازد، دیده نمی‌شود.

از وقتی جان اف کندی رئیس جمهوری امریکا شد زیر چنان فشار سختی قرار گرفتم که نمی‌توانستم تاب بیاورم. پرزیدنت کندی هرگز با من سر مخالفت نداشت. او را دوست خود می‌پنداشتم. هر چند که تماس مستقیم زیادی نداشتم. نخستین دیدارمان با خانواده کندی در کاخ سفید را خوب به یاد می‌آورم. ژاکلین کندی از برق شگفت‌انگیز چشمان امینی سخن گفت و اظهار امیدواری کرد که من او را نامزد نخست‌وزیری بکنم. سرانجام این سمت را به امینی سپردم.<sup>۲</sup>

شایع است که کندی برای تشویق من، یک کمک ۳۵ میلیون دلاری به من پیشنهاد کرده بود. این شایعات به کلی بی‌اساس است. من به عنوان شاه ایران هرگز این پول را نگرفتم چون این امینی بود که پس از رسیدن به نخست‌وزیری این پول را از ایالات متحده دریافت کرد. البته اعتراف می‌کنم گرفتن چنین پولی از بیگانگان توسط دولت منتخب من سنخیتی با استقلال کشور نداشت ولی مطمئن باشید اگر قدرت، جرأت و جسارت مخالفت با امینی را داشتم بی‌تردید این پول را از امینی می‌گرفتم و خودم مصرف می‌کردم.

امینی پس از نخست‌وزیری به قدری کارها را بد اداره کرد که به زودی مجبور شد برای ۶۰ میلیون دلار دیگر به سوی امریکایی‌ها دست دراز کند.<sup>۳</sup>

اما این بار من پیش دستی کردم و در ۲۱ فروردین ۱۳۴۱ به امریکا رفتم و به کندی قول

۱. برای مطالعه بیشتر ر ک: فریدون هویدا، سقوط شاه، ترجمه ح. امهران، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۵، ص ۱۴۰، ۱۴۱.

۲. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، سیمرغ، ص ۴۳۲، ۴۳۳.

۳. همان، ص ۴۳۳.

دادم که هر چه بگویند و هر برنامه‌ای در مورد ایران داشته باشند شخصا انجام می‌دهم و بهتر است دست از امینی بر دارند.

کندی از من قول ناموس! گرفت که به امریکا خیانت نکنم حتی اگر به قیمت خیانت به کشور و ملت ایران تمام شود و من پذیرفتم.

امریکاییان به من ۶۰ میلیون دلار پرداخت کردند و من نزدیک به سه ماه این پول را نزد خود نگه داشتم و در کمین این مردک بی‌سواد و مزدور امریکا! علی امینی نشستم تا حکومت او در اثر فشار اقتصادی در ۲۷ تیر ۱۳۴۱ ساقط شد.

پس از ناکامی امینی که با عوامفریبی خودش را بیش از من سرسپرده امریکا و برنامه‌های پیشنهادی امریکا نشان می‌داد و این اصولا برای من تحمل‌ناپذیر بود من مأموریت یافتم که یک رشته اصلاحات را به سفارش امریکاییان در ایران به اجرا درآورم. این اصلاحات بعدا در ایران مشهور به انقلاب سفید شد و مدت ده سال باعث شد که غرب دست از تحریکات ضد شاهی‌اش بر دارد.<sup>۱</sup>

من بالاخره توانسته بودم بر این معضل بزرگ فائق آیم و با هر ترفندی که بود اعتماد رئیس جمهور دموکرات امریکا و کاخ سفید را جلب کنم.

اکنون شاه ایران آماده بود تا در کنفرانس حمایت امریکا مأموریتی را برای وطنش انجام دهد.

اما می‌دانستم که برای انجام این مأموریت موانع زیادی بر سر راه خود دارم. اولین مشکل بزرگ من این بود که خرابکاری‌های علی امینی را در اجرای طرح اصلاحات ارضی اصلاح کنم چرا که دوست داشتم مرا مبتکر این طرح بشناسند. البته به این حقیقت باید اعتراف کنم که من به عنوان شاه شاهان، هیچ‌گاه نخستین مرجعی نبودم که مسأله اصلاحات ارضی را در ایران مطرح کرد. لزوم این اصلاحات از مدت‌ها پیش در نظر بسیاری از ناظران آشکار بود حتی بعضی از گروه‌های انقلابی در قیام جنگل و قیام آذربایجان املاک بزرگی را در مناطق تحت

تسلط خود در میان دهقانان تقسیم کرده بودند. خود من پس از سقوط پدرم در سال ۱۳۲۰ در حدود ۵۱۷ ده سلطنتی را از میان ۲۱۰۰ ده که به دروغ می‌گفتند پدرم رضاخان به زور از مردم گرفته بود برای آرام کردن اوضاع موجود علیه خاندان سلطنتی به دولت انتقال دادم که مثلا به صاحبان اولیه‌اش باز گردانده شود. اما چند سال بعد دیدم ممکن است این املاک را دولتی‌های پدرسوخته بالا بکشند، آنها را پس گرفتم و بخش کوچکی را برای عوام‌فربیی به روستاییان واگذار کردم و بقیه را نیز پس از قطعه‌بندی و سندسازی به دوستان و هواداران خود به قیمتی فروختم که من می‌گفتم و کسی هم جرأت مخالفت نداشت

بنابراین ملاحظه می‌شود که اگر چه من این کار خدایسندانه را به نام اصلاحات ارضی انجام ندادم ولی می‌توان شاه ایران را یکی از پیش‌قراولان این حرکت به حساب آورد.

از میان کسانی که به مسأله اصلاحات ارضی به صورت یک نظریه اجتماعی نگاه می‌کرد من بیش از همه از جاه‌طلبی‌های یک سوسیالیست سلطنت‌طلب به نام حسن ارسنجانی بهره بردم. علی‌امینی در دوران حکومت خودش این فرد را نخستین وزیر کشاورزی دوران اصلاحات ارضی معرفی کرد. ارسنجانی، سوسیالیست سلطنت‌طلبی بود که اگر دست از جاه‌طلبی‌های خود بر می‌داشت برای نظام شاهنشاهی خیلی مفید بود اما این مردک نیز باورش شده بود که در مقابل اراده شاهانه ما عددی است. من کم‌کم متوجه شدم که حسن ارسنجانی می‌خواهد از شرکت‌های تعاونی تشکیل شده در روستاها به صورت سازمان‌های دهقانی فعال تحت رهبری خودش استفاده کند و جنبش‌های دهقانی در کشور ایجاد نماید. در بهمن‌ماه ۱۹۶۳ میتینگ بزرگی با شرکت حدود ۴۷۰۰ نفر از اعضای شرکت تعاونی تشکیل می‌دهد که احساس کردم اگر جلوی این کار را نگیرم به زودی خود را تبدیل به یک رهبر ملی می‌کند. بنابراین علی‌رغم همه فایده‌هایی که او برای سلطنت داشت چند هفته بعد از این کنگره دهقانی، او را از کار برکنار کردم و بدین ترتیب ابتکار عمل اصلاحات ارضی در همه موارد به دست من و نوکران من افتاد.

گفتم که اولین شکل انجام مأموریتی برای وطنم، این بود که خرابکاری‌های علی‌امینی را در

مورد اصلاحات ارضی اصلاح کنم. من قبلاً حساب او را با شورش مالکان بزرگ علیه اصلاحات ارضی - که در اول بهمن ۱۳۴۰ در دانشگاه تهران به راه انداخته بودم - رسیدم. این کار را از طریق تیمور بختیار، رئیس وقت ساواک، انجام دادم ولی چون این مرتیکه دهن‌لق در هر محفلی که می‌نشست این مسأله را با آب و تاب تعریف می‌کرد، حساب او را هم رسیدم.

با انتصاب اسدالله علم به نخست‌وزیری که سابقه نوکری او و خانواده‌اش به نظام سلطنت ریشه تاریخی در منطقه بیرجند و قائنات دارد تا حدود زیادی خیال مالکان بزرگ را درباره صوری بودن اصلاحات ارضی راحت کرد. چون در رأس برنامه‌های اصلاحات ابتدا من به عنوان پادشاه مملکت قرار گرفتم که خود از زمین‌داران بزرگ بلکه زمین‌دار کشور بودم و نفر بعد که ظاهراً مجری طرح بود کسی چون اسدالله علم یکی از عمده مالکان ایران نبود. گرچه انگلیسی بودن خاندان علم از دیرباز شهره عام و خاص بود و این مسأله ممکن بود امریکاییان را ناراحت کند ولی به آنها اطمینان دادم که نخست‌وزیر، هیأت وزیران و حتی مجلس قانونگذاری در نظام مشروطه سلطنتی ایران، بازیچه‌ای بیش در دست پادشاه نیستند و شاه به قول ناموسی خود به امریکا پایبند است تا مجری طرح‌های آنها در ایران و منطقه باشد. من برای اینکه ابتکار عمل را در دست گیرم و خیال امریکاییان را راحت کنم و آثار طرح اصلاحات ارضی علی‌امینی را از ذهن‌ها پاک کنم دست به ابتکار شاهانه زدم و همان‌طور که گفتم یک رشته اصلاحات را به اجرا درآوردم که به انقلاب سفید مشهور شد.

نظام سلطنت در طول تاریخ ایران به خصوص بعد از صفویه از یک ناحیه دیگر احساس خطر می‌کرد و آن مخالفت عقیدتی روحانیت و علمای دین با مشروعیت و عقلانیت نظام شاهنشاهی بود. اگر چه ظاهراً علمای دین خود را هوادار سلطنت نشان می‌دادند ولی من و همه اسلاف من می‌دانستند که این مسأله با بنیادهای تفکر شیعی و علمای شیعی سازگاری ندارد و آنها دنبال فرصتی هستند تا ارکان سلطنت را - که به نظر من تنها راه حکومت بر ایران بود - متزلزل سازند.

تجربه تاریخی نیز به شاهان ایران این را آموخته بود که همیشه مراقب روحانیت باشند.



کاری که حاج ملا علی کنی و میرزای شیرازی با ناصرالدین شاه کردند از حافظه تاریخی سلطنت در ایران پاک نشده بود. رهبری روحانیت شیعه در نهضت مشروطیت ایران، بلایی که سید حسن مدرس و شیخ نورالله نجفی معروف به حاج آقا نورالله و شیخ محمدتقی بافقی و دهها تن از ملاحی معروف ایران بر سر سیاست‌های مترقی پدرم آوردند از خاطر من پاک نشده بود.

از همه مهم‌تر بلایی که آیت‌الله کاشانی در دوران نهضت ملی شدن نفت بر سر من آورد چگونه امکان داشت در اجرای سیاست‌های انقلاب سفید شرایطی را بر من غالب کند که روحانیت را فراموش کنم.

همه می‌دانند مبتکر اصلی آن جریان‌هایی که در نهضت ملی نفت به نام دکتر مصدق تمام شد، کاشانی بود. مصدق را کاشانی مصدق کرد اگر او پشت مصدق را خالی می‌کرد آیا توانایی آن را داشت که قیام ۳۰ تیر را ایجاد کند؟ هیچ‌کس مصدق را به اندازه من نمی‌شناخت. من می‌دانستم او استعداد و توانایی رهبری یک قیام ملی را علیه نظام سلطنت ندارد اما از آن آخوندی که با هیچ ترفندی آرام نمی‌شد و مثل ستونی پشت دولت مصدق بود وحشت داشتم. من همه توان خود را به کار گرفتم تا بین این دو تن جدایی ایجاد کنم و چون جاه‌طلبی‌های مصدق را می‌شناختم بالاخره در این کار موفق شدم. البته باید به این حقیقت اعتراف کنم که انگلیس و امریکا انصافاً در این مسأله به من خیلی کمک کردند.

البته اطرافیان کاشانی و مصدق از یک طرف و حزب توده از طرف دیگر فضای کافی را برای نابود کردن این جریان ملی فراهم کردند که می‌رفت نظام شاهنشاهی را متزلزل کند. در هر صورت برای نظام سلطنت در ایران ضروری بود که در اجرای انقلاب شاه و ملت محاسبه دقیقی از نیروهای مذهبی و در رأس آن روحانیت داشته باشد. خیال من از این جهت تا حدودی راحت بود چون با فوت آقای بروجردی احساس می‌کردم که مرجع تقلید پر قدرتی در ایران وجود ندارد که تاب و توان مقابله را با شاه داشته باشد.

بزرگ‌ترین امتیاز من این بود که طرح اصلاحات ارضی و طرح انقلاب سفید، طرح‌های

عوام‌فربانیه‌ای بودند و آن‌قدر جاذبه داشتند که رقبای مخالف را در مقابل قشر عظیم روستاییان کشور قرار دهد که حدود ۷۰٪ جمعیت ایران را تشکیل می‌داد.

خیال من از جانب کمونیست‌ها و سایر مخالفان راحت بود چون این طرح برای همیشه آنها را مات کرد. گرایش‌های سوسیالیستی و اصلاح‌طلبانه طرح اصلاحات ارضی و انقلاب سفید آن‌قدر زیاد بود که بتواند تحسین شوروی، پدرخوانده نیروهای چپ را در ایران برانگیزاند و چنین هم شد. ارتجاع سرخ را با اصلاحات ارضی از صحنه سیاسی تا مدت زیادی خارج کردم اما این فکر مرا راحت نمی‌گذاشت که آیا توان مقابله با ارتجاع سیاه را دارم یا نه!

اصطلاح ارتجاع سیاه و سرخ اصطلاح کارآمدی بود که من می‌توانستم با استفاده از آنها بسیاری از رقبای سلطنت را از صحنه خارج کنم. محاسبه من و همه روشنفکرانی که پشتوانه فکری حکومت سلطنتی به ویژه نظام مشروطه سلطنتی در تاریخ ایران بودند این بود که روحانیت در شرایط فعلی هماهنگی و انسجام لازم را برای مقابله با سیاست‌های امریکایی ندارد.

سطوح تحلیل ما هم نشان می‌داد که اگر روحانیت وارد صحنه سیاسی شود می‌توانیم با چسباندن آنها به مالکان بزرگ از یک طرف و کسانی که مخالف پیشرفت ایرانیان و زمین‌دار شدن دهقانان هستند، به راحتی آنها را در جامعه بدنام کنیم. احساس کردم اوضاع بسیار مناسبی برای اجرای مأموریت خود دارم. همه چیز بر وفق مراد بود، اما از یک چیز تعجب کرده بودم و آن این بود که روحانیت در مقابل طرح اصلاحات ارضی حساسیت منفی در خور توجهی از خود نشان نداده بود. ما همه جا گفته بودیم که روحانیت وابسته به مالکان بزرگ و خود از زمین‌داران بزرگ در ایران است اما اجرای طرح اصلاحات ارضی در مرحله اول عکس‌العمل خاصی را در میان روحانیت برنینگخته بود و این نگران‌کننده بود، چون همه سیاست‌های سلطنت و روشنفکران وابسته در برخورد با دین و روحانیت بر این اصل متمرکز شده بودند که با اجرای طرح اصلاحات ارضی و کشاندن روحانیت به وسط، صحنه ضربه نهایی را به این نهاد - که در طول تاریخ چوب لای چرخ سلطنت گذاشته است - وارد خواهیم

کرد. اما اکنون می‌دیدیم که روحانیت سکوت عاقلانه و معنی‌داری را برگزیده بود که برای ما تحلیل‌پذیر نبود. در هر صورت انقلاب سفید را در چنین وضعی و با چنین پیش‌زمینه‌هایی در ایران اجرا کردیم و شد آنچه فکر نمی‌کردیم اتفاق بیفتد.

### ◆ پرده سوم: تبعید امام خمینی و رهایی از کابوس سقوط سلطنت

شاه ایران از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. او با وجودی که به شاه غمگین و غمزده شهرت داشت ولی از دو واقعه دوران حکومت خود خیلی خوشحال شد. یکی وقتی جان‌کندی رئیس‌جمهور آمریکا او را باور کرد و مسئولیت بزرگ رهبری طرح‌های اصلاحات ارضی و انقلاب سفید را به عهده او گذاشت و بار دیگر وقتی بود که با کمک امریکاییان بزرگ‌ترین، سرسخت‌ترین و سازش‌ناپذیرترین مخالف نظام شاهنشاهی در ایران یعنی آیت‌الله خمینی را از ایران تبعید کرد.

شاه از بیرون پنجره کاخ سلطنتی به کوه‌های سر به فلک کشیده البرز نگاه می‌کرد و به جنایت‌هایی می‌اندیشید که برای اجرای فرامین امریکاییان در طول این سه سال انجام داده بود. امریکایی‌ها در طول این سه سال به او دروغ‌های زیادی گفته بودند و او را وارد معرکه‌ای کردند که دیگر بازگشت میسر نبود.

دبلیو بولینگ در گزارش امنیتی خود به جان‌کندی اطمینان داده بود که رهبران سنتی ایران به خصوص روحانیان امید اندکی برای معرفی یک رهبری باکفایت برای مقابله با اصلاحات شاه دارند و کندی شاه را متقاعد کرده بود که برنامه اصلاحات تنها راه حل مؤثر بر سر راه توسعه کمونیسم یا بروز انقلاب زمین از نوع چینی انقلاب و همچنین پیش شرط موفقیت در اجرای هر گونه برنامه صنعتی‌سازی قلمداد می‌شود. اما شاه ایران می‌دانست که پادشاه مورد اعتمادی برای ملت خود نیست و تاکنون با اتکا به قدرت خارجی و سیستم پلیسی دست به کارهایی زده بود که در تاریخ پادشاهی سابقه نداشت.

به شاه گفته بودند که خیالش از بابت مخالفان راحت باشد. اما اتفاقی که در مسأله تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی افتاده بود تا حدودی شاه را نگران کرد. همه تصور می‌کردند با فوت آیت‌الله بروجردی روحانی پر قدرتی وجود ندارد که چوب لای چرخ دولت و اربابان خارجی او بگذارد اما اکنون یک اسم به نام روح‌الله خمینی بدجوری خواب شاه را به کابوس بدل کرده بود. او روی یکی از طرح‌های کلیدی جان‌کندی در استراتژی اتحاد برای پیشرفت دست گذاشته بود و آن مسأله امنیت اسرائیل بود.

ساواک اواسط شهریور ۱۳۴۱ به من خبر داد که آیت‌الله خمینی در ملاقات روز ۱۲/۶/۱۳۴۱ یکی از سردفتران اسناد رسمی تهران با وی اظهار داشته است که «ما با اسرائیل و بهایی‌ها نظر مخالف داریم و تا روزی که مسئولین امر، دست از حمایت این دو طبقه بر ندارند، ما به مخالفت با آنها ادامه می‌دهیم»<sup>۱</sup>

این مسأله مرا خیلی نگران می‌کرد. در جریان تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز این آیت‌الله، سازش‌ناپذیری عجیبی از خود نشان داد و آن‌قدر مقاومت کرد تا مجبور شدیم این تصویبنامه را لغو کنیم.

هوش این آیت‌الله برای من عجیب بود چون او متوجه اصل اهداف و نیات ما در این لایحه شد و با وجودی که این لایحه به دلیل تأکید بر حق رأی زنان خمیرمایه خوبی برای بدنام کردن مخالفان و در رأس آن روحانیت در خود داشت ولی این آیت‌الله بدون ترس وارد صحنه شد و ماهیت لایحه را افشا کرد.

در نامه ۱۵ آبان ۱۳۴۱ آیت‌الله خمینی تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در مقابل قانون اسلام و قانون اساسی کشور قرار داد و راه را برای دفاع از آن به سختی مسدود کرد. من برای خنثی کردن اقدامات این آیت‌الله پیوسته از ماده ۱۰ قانون انتخابات که در آن زنان در ردیف دیوانگان و جنایتکاران از حق رأی محروم بودند استفاده کردم و این قانون را که در

گذشته تصویب شده بود خارج از عدالت و عقل سلیم معرفی می‌کردم و شعار می‌دادم که زنان هم از همان حقوق سیاسی مردان بهره‌مند باشند.

اما این ابزار چندان کارآمد نبود چون همه می‌دانستند که قانون انتخابات گذشته - که زنان را در ردیف دیوانگان و جنایتکاران از حق رأی و انتخاب شدن محروم کرده بود - در زمان پدرم رضاشاه کبیر! تصویب شده بود. در تصویب این قانون نیز روشنفکران آن دوره تحت تأثیر نظام‌های سیاسی انگلیسی کاملاً دخالت داشتند. از طرف دیگر آیت‌الله خمینی روی نقطه حساسی دست گذاشته بود که ممکن بود مردان را نیز تحریک کند و آن این بود که گفت مگر مردان آزاد بودند که شاه می‌خواست به زنان آزادی بدهد؟

من دیدم این مسأله بیش از اندازه دارد کش پیدا می‌کند لذا به نوکر خانه‌زاد خود اسدالله علم دستور دادم که لایحه را لغو کند.

در مسأله فراندوم انقلاب سفید نیز این دلهره مشاهده می‌شد. آیت‌الله خمینی باز هم دست روی نقطه حساسی گذاشته و این فراندوم را غیر قانونی اعلام کرده بود.

آنچه در این قضیه بیشتر مرا نگران کرد این است که رهبران روحانی قبلی هیچ‌گاه با شاه و نظام سلطنت کاری نداشتند و هر مسأله ناجوری را به دولت مربوط می‌کردند. اما این آیت‌الله همه چیز را به نظام شاهنشاهی و شخص شاه بر می‌گرداند و این‌گونه مخالفت تا کنون در ایران بی‌سابقه بود.

آیت‌الله خمینی این فراندوم را فراندوم مرگ و زندگی نظام شاهنشاهی تلقی نموده و مستقیماً مرا مسئول آن قلمداد کرده بود. او به درستی فهمیده بود که اصلاحات امریکایی به هر قیمتی باید به مرحله اجرا گذاشته می‌شد و من به دلیل قول ناموسی که به امریکاییان داده بودم نه تنها راضی به عقب‌نشینی نبودم بلکه می‌دانستم که عقب‌نشینی به قیمت سقوط و نابودی من تمام خواهد شد.<sup>۱</sup>

۱. ر. ک: بیانات امام در اواخر دی‌ماه ۱۳۴۱، صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۳۳.

آیت‌الله خمینی پنج دلیل مناقشه‌ناپذیر در خصوص غیر قانونی بودن فراندوم آورده بود که اعصاب شاهانه مرا به هم ریخت و از اینکه نمی‌توانستم به او پاسخ قانونی بدهم دیوانه می‌شدم. این پنج دلیل عبارت بودند از:

۱. در قوانین ایران فراندوم پیش‌بینی نشده و تاکنون سابقه نداشته است جز یک مرتبه آن هم در دروه مصدق که بعداً پس از کودتا ما به دلیل این کار خلاف قانون مسبب آن را محاکمه کردیم و اکنون آیت‌الله خمینی دست روی همین مسأله گذاشته بود و ما هیچ جوابی نداشتیم.  
۲. دلیل دوم او این بود که معلوم نیست چه مقامی صلاحیت فراندوم دارد که این هم درست بود چون قانون در این رابطه ساکت بود.

۳. دلیل سوم او این بود که هیچ فرصتی برای فکر کردن مردم در رابطه با اصول فراندوم قرار ندادیم.

۴. دلیل چهارم او این بود که رأی‌دهندگان هیچ اطلاعی از آنچه باید به آن رأی می‌دادند ندارند.  
۵. دلیل پنجم هم این بود که رأی دادن در محیط آزاد باید صورت گیرد نه در محیط فشار و زور و تهدید.<sup>۱</sup>

هر پنج دلیلی که او در پیام ۲ بهمن ۱۳۴۱ داده بود مناقشه‌ناپذیر بود و راه را برای ما مسدود کرد.

من از این تهدیدات آیت‌الله خمینی خیلی عصبانی شدم و دستور دادم برای ساکت کردن روحانیت، مأموران ساواک در سوم بهمن ۱۳۴۱ به مردم قم و طلاب در مدرسه فیضیه حمله کنند تا شاید جلوی مخالفت‌های روحانیت با اصلاحات امریکایی گرفته شود.

بالاخره در بهمن ۱۳۴۱ نتیجه فراندوم شور و شوق مرا برانگیخت، با اکثریت قاطعی منشور شش‌ماده‌ای مرا تصویب کردند و به این نحو بود که انقلاب ایران به دموکراتیک‌ترین

وجه به آرای عمومی تحقق یافت.<sup>۱</sup>

فقط ۵٪ از رأی‌دهندگان یعنی ۴۵۰۰ نفر به فرزندوم رأی منفی دادند و ۹۵٪ مردم به آن رأی مثبت دادند. البته هیچ‌گاه در آن موقع کسی از ما سؤال نکرد که اگر ۴۵۰۰ نفر عبارت از ۵٪ رأی‌دهندگان بود پس ۹۵٪ نباید چیزی بیشتر از ۹۵ هزار نفر باشد. یعنی در فرزندوم ما از میان جمعیت چند میلیونی ایران فقط ۹۵ هزار نفر رأی مثبت داده بودند اما آن قدر فضای تبلیغاتی را مهار کرده بودیم که کسی متوجه این مسأله در آن دوران نشد.

اما آیت‌الله خمینی در عید فطر سال ۱۳۴۱ باز هم چوب لای چرخ ما گذاشت و اعلام کرد که فرزندوم شاه در سراسر مملکت بیش از دو هزار نفر به همراه نداشت.

اکنون وقتی وقایع مربوط به ظهور آیت‌الله خمینی را به عنوان رهبر بلامنازع مذهبی از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ - که بالاخره او را از ایران تبعید کردم - مرور می‌کنم بدنم به لرزه می‌افتد. هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم روزی روحانیت ایران بنیادهای نظام شاهنشاهی را با خطر روبه‌رو کند. سخنرانی آیت‌الله خمینی در ۲ اردیبهشت ۱۳۴۲ برای سلطنت زنگ خطری بود. تا این دوران تصور می‌کردم شاه در ایران در ردیف مقدسات است اما آیت‌الله خمینی با این سخنرانی شاه و نظام شاهنشاهی را سکه یک پول کرد.

این سخنان فوق‌العاده و جسورانه بود و به دلیل همین جسارت بود که خمینی مورد ستایش همگان قرار گرفت، عده زیادی بودند که مانند او فکر می‌کردند اما فقط او بود که جرأت کرد این کلمات را بر زبان جاری سازد.<sup>۲</sup>

از همه مهم‌تر سخنرانی عصر ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ آیت‌الله خمینی بود که تاب و توان شاه را گرفت.

آقا من به شما نصیحت می‌کنم، ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم دست بردار از این کارها... نکن! این قدر با ملت بازی نکن! این قدر با روحانیت مخالفت

۱. محمدرضا پهلوی، همان، ص ۱۷۴، ۱۷۵.

۲. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲، ص ۱۳۴.

نکن. اگر راست می‌گویند که شما مخالفید، بد فکر می‌کنید، اگر دیکته می‌دهند دستت و

می‌گویند بخوان، در اطرافش فکر کن، چرا بی‌خود، بدون فکر این حرف‌ها را می‌زنی؟<sup>۱</sup>

باید این آیت‌الله یک لاقبا را که این‌گونه به ساحت شاهنشاهی حمله می‌کند سر جای خود نشانند. دستور دادم او را دستگیر کنند و تحت الحفظ به تهران بیاورند. فکر نمی‌کردم با دستگیری او تمام ایران تبدیل به یک انقلاب بزرگ شود. باید برای افضاحی که به وجود آمده بود فکری می‌کردم. آنچه بیشتر مایه پشتوانه و دلگرمی من بود حمایت امریکاییان و به طبع آن اروپاییان از اصلاحات شاهی بود.

من به آنها باورانده بودم که تمام این قیام‌ها و مخالفت‌ها توسط عده‌ای از زمین‌داران بزرگ که خود را در خطر می‌دیدند صورت می‌پذیرد بر همین اساس بخش در خور توجهی از مطبوعات اغلب کشورهای جهان به دفاع از اقدامات شاهانه ما برخاستند و هم‌صدا با القائات ما تلاش کردند به جهانیان بفهمانند که در مقابل اقدامات نوسازی و اصلاحات اجتماعی شاه عده‌ای از مرتجعین و زمین‌داران بزرگ به مخالفت برخاسته‌اند.

اغلب سفارتخانه‌های خود را در کشورهای خارجی مأمور کردیم تا با تماس با مطبوعات و تشریح اوضاع، آنها را وادار سازند مقالاتی در دفاع از انقلاب شاه و ملت بنویسند. با هزینه کردن منابع در خور توجهی این مأموریت به خوبی انجام گرفت و بخش اعظمی از مطبوعات جهان به دفاع از رژیم شاهنشاهی پرداختند.

محمدعلی جمال‌زاده داستان‌نویس معروف ایران که پدر او یکی از آخوندهای روشنفکر مشروطه بود و با روحانیون میانه خوبی نداشت مقاله جالبی در هفته‌نامه زوربخ سوئیس نوشت؛ عنوان مقاله او بسیار جذاب بود:

**انقلاب سفیدی که در ایران به رنگ خون درآمد.**

او در این مقاله با مسرت خاطر و سربلندی از اصلاحات مهم اجتماعی و اقتصادی ما در این



دو سال تعریف کرد و از انقلاب سفید به عنوان انقلابی تجلیل کرد که بر خلاف انقلاب‌های دیگر از بالا به پایین جریان یافت و مبنی بر افکار و اصولی است که با فکر و نظر هر ایرانی علاقه‌مند به رفاه و سعادت و وطنش علاقه‌مند موافقت کلی دارد.

دفاع امثال جمال‌زاده از انقلاب سفید نشان می‌داد که روشنفکران مترقی ایران با اصول شاه و ملت موافق بودند. این روشنفکران همان‌طور که در انقلاب فرانسه توانسته بودند دین و اخلاق را از صحنه اجتماعی خارج کنند، می‌توانستند در ایران نیز به شاه کمک کنند تا شاه ایران را با جریان سرمایه‌داری غرب موافق سازد.

جمال‌زاده در پایان مقاله خود حق آخوندها و مذهب را کف دست آنها گذاشت و آنها را متهم به اقدامات غیر معقول و مخالف عقل و اندیشه و منطق کرد.

مقاله جمال‌زاده در تنویر افکار عمومی مردم اروپا تأثیر بسزایی داشت. او نوشت:

مسلم است که مردم اروپا مایل‌اند اطلاعات بیشتری درباره این وقایع داشته باشند که بدون غرض رعد و جهش برق که در هر نقطه‌ای از نقاط کره ارض حاکی از ظهور دوره جدید است در ایران بدون سر و صدا جریان یافته بود و سپس ناگهان با منظره غیرمترقبه‌ای مواجه گردید و کوچه‌ها و خیابان‌های طهران را خونین ساخت...

او نوشت که این انقلاب در ایران در حقیقت از دوازده سال پیش شروع شد. در موقعی که شاهنشاه کنونی به موجب دستور پدرش رضاشاه مؤسس سلسله پهلوی، تقسیم و فروش املاکی را آغاز نمود که پدرشان به تعداد بسیار زیادی برایش باقی گذاشته بود.

الان می‌فهمم که آن اقدام من در واگذاری و فروش بخش ناچیزی از املاک پدرم - که به زور از مردم گرفته شده بود و هیچ‌کس هم نپرسید رضاخان میرپنج که تا ۲۰ سال پیش دربان منزل پاره‌ای از رجال قاجاریه مثل فرمانفرما بود و آهی در بساط نداشت، این همه زمین را از کجا آورده که اکنون به مردم واگذار کند - چه تأثیری در روشنفکران داشته است. خاندان سلطنتی پهلوی مدیون این زیرکی من است و گرنه پس از شهریور ۲۰ و ساقط شدن پدرم مردم به حساب بقیه اعضای خانواده پهلوی می‌رسیدند چرا که ریشه‌ای در ایران نداشت.



وزارت امور خارجه

رئوس‌ت ترجمه فارسی مقاله آقای محمد علی جمالزاده - سفارت‌نکیرای  
شاهنشاهی ایران - برن

انقلاب سفیدی که در ایران برنگ خون درآمد

در مجله " هفته زریخ " ( سور شروخه ) منطبعه شهر زریخ ( سوپس ) در  
تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۶۳ بصورت سرمقاله بامضای آقای سید محمد جمالزاده انتشار یافت  
هنگامی که هموطنان نگارنده این سطور با مسرت خاطر و سربلندی از اصلاحات مهم  
اجتماعی و اقتصادی که در ظرف این دو سال اخیر در ملکشان صورت گرفته صحبت می‌داشتند  
انرا با عنوان " انقلاب سفید " میخواندند و در حقیقت نیز این انقلاب برخلاف انقلابهای  
دیگر از بالا بهائین جریان یافت یعنی از شاهنشاه و دولت‌های معظم له و مبنی بر افکار  
و اصولی است که با فکر و نظر هر آدم ایرانی که به رفاه و سعادت و وطنش علاقمند باشد  
موافقت کلی دارد .

خون که هر جنبش انقلابی را رنگین میسازد و نشانه و نمودار هر انقلابی است و  
رنگش در بقیق و پرچم کشورهای بسیاری دیده میشود و خونریزیهای انقلابی را به خاطر  
میآورد در انقلاب ایران بخاک ریخته نشده بود و از این رو میتوان گفت که افراد ناس در بسیاری  
از نقاط دور دست مملکت از انقلابی که در کار جریان بود خبر صحیحی نداشتند و رو بهمرفته



## وزارت امور خارجه

- ۲ -

بیخبر بودند و تنها طبقه اشخاص بیدار و روشنفکر متوجه اهمیت قضایائی بودند که در مملکتشان رخ میداد ( قضایائی که شبیه مسیلی بود که بدون بار آوردن خرابی و ویرانسی بی سرو صدا بجلومیآید و شباهتی بآن همه سیلهای مهیب و خانه براندازی که بدبختانه هرچند زمانی یکبار موجبات فلاکت و بدبختی عده زیادی از مردم ایران را فراهم میسازد نداشت ) .

درست است که یکنفر از کارمندان دولت که مأمور اجرای قانون اصلاحات ارضی بودند قربانی گلوله عده ای از راهزنان گرد بدو در نزدیکی فیروز آباد در نواحی جنوبی شیـراز که وطن شعر و شاعری و غزلسرائی است بخاک افتاد ولی این پیش آمد کاملاً استثنائی بود و هنوز هم جزئیات آن چنانکه شاید و باید روشن نگردیده است و همینقدر است که بسدون شبهه هزار این جوان بیگناه موسوم به ملک عابدینی که از همین امروز در افکار عمومی حکم شهیدی را پیدا کرده است بمرور ایام برای هموطنانش امامزاده ای خواهد گردید مانند آن همه امامزاده های دیگری که در سرتاسر خاک پهناور ایران زیارتگاه است .

مسلم است که مردم اروپا مایلند اطلاعات بیشتری در باره این وقایع داشته باشند که بدون غرض رعد و جهش برق که در هر نقطه ای از نقاط کره ارض حاکی از ظهور دوره جدید است در ایران بدون سرو صدا جریان یافته بود و سپس ناگهان با منظره غیرمترقبه ای مواجه گردید و کوچه ها و خیابانهای طهران را خونین ساخت و موجب قتل و جراحت عده



## وزارت امور خارجه

- ۳ -

زیادی از مردم شهرگردید ( تعداد آن بر حسب اطلاعاتی که از منابع مختلف می‌رسد متفاوت است و اکنون یاد رزح خاک قبرستانهای شهر خوابیده اند و یاد رزحخانه ها بستری هستند ) .

باید دانست که این انقلاب ( ویا آنچه بدین نام خوانده میشود ) در ایران در حقیقت در دوازده سال پیش شروع گردید در موقعی که شاهنشاه کنونی بموجب دستور پدرش -ان رضا شاه - مؤسس سلسله پهلوی شروع بتوزیع و فروش املاکی نمودند که پدرشان بمقدار بسیار زیادی برایش باقی گذاشته بود .

این توزیع اراضی که رویهمرفته صورت فروشی را دارد که برای رعایای که خریدارند حائز نفع و مزایای عده است بدون انتقاد و خسرده گیری جریان نیافت . این انتقادها عموماً از جانب کسانی بود که این اقدامات را ناکافی می‌گفتند و معتقد بودند که چنین اقدام ناقصی حکم دوی مسکنی را بیشتر ندارد که از عهده علاج درد و مرض برنخواهد آمد و بایسد در فکر درمان اساسی بود که بتواند فقر و فاقه و فساد و خرابی اخلاقی و مادی را جواب بگوید و از اینرو افکار عمومی خواستار اصلاحات اساسی تر و شدیدتری بود . افکار عمومی جهانی و همچنین قواعد و اصول زمان و رسم و نظام دنیای امروز نیز با آرزوهای قلبی کسرها ایرانیانی که چه بسا بدون آنکه بتوانند از عهده بیان منظور خود برآیند خواستار زندگی بهتری بودند که لااقل شکمشان را سیر کنند و منزل و مسکنی برایشان تأمین و وسایلی سالمی و صحت مزاج و دوا و درمان و تحلیس و تهیت اولاد آنها را تا اندازه ای فراهم سازد موافق و همزمان بود .



## وزارت امور خارجه

- ۴ -

آنوقت بود که دولت لایحه قانونی بمجلس شورای ملی ( در آخرین دوره اثر ) برد  
دایر بر توزیع و اصلاحات ارضی • چیزی که هست عده زیادی از مالکین بزرگ و هواداران  
آنها کومی نشین مجلس شورا بودند و آشکار است که بردن چنان لایحه ای بچنین مجلسی  
حکم سپردن گوسفند را به پاسبانی کرگان داشت •

توضیح آنکه مجلس آن لایحه را نیز برت برگسپس از آنکه آنرا بصورتی در آورده بود که با  
صورت اصلی تفاوت فاحش داشت و چیز دیگری شده بود • خوشبختانه عمران دوره مجلس شورا  
همان اوقات به پایان رسید و پای انتخابات جدید بمیان آمد مانند همیشه از طرف دولت  
و عده های صریح زیادی بملت داده شد که این مرتبه دیگر انتخابات کاملاً آزاد خواهد بود  
و بدون مداخله مقامات رسمی دولتی از طرف افراد خود ملت با آزادی انجام خواهد گرفت  
اما افسوس که باز یکبار دیگر بچنین وعده هائی عمل نشد و لهذا بموجب تقاضای آمرانسه  
و صریح پادشاه نمایندگان جدید خواهی خواهی ( و البته خواهی ) اجباراً ملی بطور  
قانونی از وکالت و نمایندگی استعفا دادند •

این امر مصادف شد با آمدن طی امینی بر سر کار • طی امینی که با آن انتخابات سخت  
مخالفت کرده و فاتح از میدان درآمده بود مأمور تشکیل دولت جدید گردید • دولت را تشکیل  
داد و برنامه ای برای خود ترتیب داد که ولو نخواهیم آنرا انقلابی هم بخوانیم ره همرفته  
مقصد کارها و اصلاحاتی بود که امیدواری را جایز میساخت • اصلاحات ارضی که ارزی دیرین  
وطنخواهان و دوستمداران حقیقی ملت بود اولین مقام را در این برنامه داشت و قلم در برنامه



وزارت امور خارجه

- ۰ -

( از لحاظ اهمیت ) مبارزه با فساد بود که از دیرزمانی باعث خسارتهای هنگفت و مایه شرمندگی ملت و ملت ایران است و از سوابق ایلم همواره با نفع و رادع هر اصلاح و پیشرفتی بوده و میباشد علی الخصوص که برای عموم مردم ایران محقق و مسلم است که ریشه واقعی فساد در همین طرز و سبک مالکیت است و لهذا اولو از این نظر نیز باشد اصلاحات ارضی از جمله ضروریات اولیه بنظر میسر سید .

برای اینکه خوانندگان اطلاع بیشتری در باب طرز مالکیت در ایران داشته باشند باید بدانند که ۷۵ تا ۸۰ درصد کلیه ساکنین این کشور که عده نفوس آنها بیست ملیون میگویند از حاصل زمین ااعاشه میکنند و با مرز زراعت و فلاح مشغولند و از ۱۵ تا ۱۶ ملیون هکتار زمین مزروع که تنها یک عسری از کلیه سطح خاک مملکت بیشتر نیست ( ۱ ) مساحت خاک ایران ۱۴۶۸۰۰۰ کیلو متر مربع است ) ۴۰ تا ۵۰ درصد آن سهم مالکین بزرگ است که به " اربابی " موسوم است در صورتیکه سهم مالکین کوچک که " خرده مالک " نامیده میشوند از ۵ درصد تجاوز نمیکند و مابقی عبارت است از سهم مالکین متوسط ( ۲۰ تا ۲۰ درصد ) و " خالصجات " یعنی اراضی دولتی ( ۲ ) و اوقاف . پس از اینقرار تنها ۲ تا ۵ درصد کشاورزان ایران در زمینی کار میکنند که تعلق بخودشان دارد در صورتیکه ۹۵ تا ۹۷ درصد آنها بعنوان " رعیت و کارگر در زمینی کار میکنند که تعلق بدیگران دارد .

هر چند مالکیت بزرگ در ایران با طرز تعلق قرون وسطائی ارضائی موسوم به سزین ( ۱ ) اختلاف دارد و روی هم رفته باز میتوان آنها را نوعی مالکیت فئودالی دانست . از طرف دیگر چون



## وزارت امورخارجه

- ۶ -

عده زیادی از مالکین بزرگ ما در املاک خود ساکن نبودند و بسیاری از آنها راه تهران و شهرهای بزرگ را پیش می‌گرفتند و روز بروز از تعداد مالکین بزرگی که ساکن در ملک خود بودند می‌کاست این کیفیت نیز خود مزید سبب روزی دهقانان گردیده بود و مدام بر خرابی و ویرانی دهات می‌افزود.

گمان می‌کنم که این اطلاعات مختصر کافی باشد تا ارضائیان بتوانند اوضاع و احوال کشاورزی را در ایران در مد نظر گرفته داری و تصدیق نمایند که این وضع نمیتوانست الی‌الابد ادامه پیدا نماید و اصلاح اراضی اساسی از ضروریات بشمار می‌آید و دولت ایران در مقابل خطری که متوجه اقتصادیات کشور بود و بیم آن می‌رفت که شالوده و اساس زندگانی اقتصادی و اجتماعی و حتی حیات سیاسی مملکت را متزلزل سازد چاره‌ای نداشت مگر آنکه با اصلاح ارضی بپردازد.

۱- بموجب حسابهای که از جانب متخصصین ارضائی بحمل آمده است ممکن است بوسیله آبیاری علمی و اصلاحات و عملیات فنی و آلات و ادوات زراعتی جدید و امروزی " مـدـن " و بعدد مکانیزاسیون سطح اراضی مزروع ایران را سه برابر و حتی تا پنج برابر سطح مسزوع کنونی بالا برد.

۲- تقریباً نیمی از اراضی خالصه را تا همین اواخر خود دولت اداره میکرد و الحق بسد اداره میکرد و مابقی را اجاره میداد و از چندی بدینطرف فروش آنها ادامه دارد.



## وزارت امورخارج

- ۷ -

در نتیجه مقدماتی که مسطور گردید دولت ایران در روز پانزدهم ژانویه ۱۹۶۲ در باره اصلاحات ارضی تصمیم قطعی اتخاذ نمود. برطبق قانونی که دایر بر این امر صادر گردید مالکین بزرگ مجبور بودند تمام املک زراعی خود را با استثنای یک دهکده که انتخاب آن با اختیار خودشان گذاشته شده بود در ازای قیمتی که تقویم و تعیین آن در قانون نامبرده پیش بینی شده بود بدولت بفروشند و قیمت را با قسط دهساله دریافت دارند. از طرف دیگر بموجب همان قانون دولت باید این اراضی خریده شده را بقیمتی که بیشتر از ده درصد از قیمت خرید نباید تجاوز نماید بکشاورزان بفروشد و قیمت را با قسط پانزده ساله دریافت دارد.

چون بعدا در موقع عمل معلوم شد که باقی گذاشتن یک دهکده برای هر مالک عده در واقع با روح قانون تناقض دارد و تولید مشکلات خواهد نمود لهذا این قاعده الغا گردید و بنا بر این اصل نهادند که " زمین تعلق بکسی خواهد داشت که بزراعت و آبادی آن میپردازد " از این قرار اگر مالکی بخواهد ملکی را برای خود نگاه دارد و بفروشد باید در آنجا با رعایت کشاورزان خود در کارهای زراعی شخصا شرکت نماید و یا اگر غیر از این باشد باید زمین را با جاره بدهد و یا حسی بفروشد.

اقدام چنین کاری که میتوان آنرا انقلابی نامید در مملکتی مانند ایران که از قدیم الایم طرز مالکیت فئودالی ارباب و رعیتی در آنجا حکمفرما بوده است بدون آنکه سروصدای بلند شود و غوغا برپا شود اسباب تعجب خود ایرانیان و مایه حیرت و شگفتی تمام کسانی بود که با ایران





## وزارت امور خارجه

- ۸ -

و ایرانیان سوابق آشنائی داشتند بخصوص که این اصلاح ارضی با اصلاحات و اقدامات دیگری توأم و متوازی بحمل میآمد که آنها را نیز میتوان انقلابی خواند .

روز ۲۶ ژانویه امسال ( باید دانست که در این اثنا دولت امینی جای خود را بدولت علم داده بود و بعقیده پاره ای اشخاص امینی در سپر انداختن قدری شتاب روا داشته بود ) روز فراموش ناشدنی مراجعه بآرا صومی ( رفرائندوم ) بود . تصمیم بدین امر در کنگره ای گرفته شده بود که در همان ایلم در پایتخت انعقاد یافت و ۴۲۰۰ تن از نمایندگان کشاورزان به منظور جشن پیشرفت اصلاحات ارضی در آن روز از اطراف و اکناف خاک ایران در آن شرکت داشتند .

در آن روز یعنی ۲۶ ژانویه هذه السنه ملت ایران نظر و عقیده موافق خود را باصلاحاتی که دولت شروع نموده و در دست عمل و اجرا بود روشن ساخت . اصلاحات مزبور بظهور خلاصه عبارت بود از شش موضوع ذیل :

- ۱- الخاء طرز فتودالیستی رعیت و اربابی بوسیله اصلاحات ارضی .
- ۲- فروش سهم کارخانجات دولتی و تهیه وجه از این ممر برای ادای قیمت اراضی که دولت خواهد خرید .
- ۳- ملی ساختن جنگلها در سرتاسر خاک ایران .
- ۴- شریک ساختن کارگران صنعتی در امور اداری کارخانجات .
- ۵- اصلاح قانون و نئامنامه انتخابات و اعطای حق رأی بزنان .



## وزارت امور خارجه

- ۹ -

۶- ایجاد " سپاه دانش " بمنظور مبارزه با بیسوادی • جوانان دیپلم دار بجای  
نظام وظیفه در دهات بتعلیم و تدریس کودکان خواهند پرداخت •

نتیجه مراجعه بآراء عمومی کاملاً مثبت بود • بر طبق اعلامیه رسمی از تقریباً شش میلیون  
اشخاصی که حق رأی داشتند ۵۵۹۸۷۱۹ نفر رأی موافق و تنها ۴۱۱۵ نفر رأی مخالف  
دادند • نکته قابل توجه آنکه زنان نیز اولین بار در ایران در این رفتارند شرکت کردند هرچند  
آراء آنها برسمیت شناخته نشد •

متن این شش قانون در روز ۲۴ فوریه ۱۹۶۳ باامضای پادشاه رسید و بدینقرار کاملاً  
بصورت قانون واجب الاجراء آمد بطوریکه راه فرار و شکستراشی و چون و چرا را بروی مخالفین  
یکباره مسدود ساخت •

آشکار است که چنین قوانینی هرچند موجب قبول و مسرت اکثریت ملت ایران بود نمیتوانست  
بدون مخالف بماند • عناصر ارتجاعی عقب مانده و کسانی که این قانونها را مخالف با منافع  
و مضر بامتیازات خود میدانند و همچنین اشخاصی که در همه جای دنیا میخواهند در آب  
آلوده ماهی بگیرند محال بود آرام بنشینند و معلوم بود که بهر وسیله ای باشد در صدد  
جلوگیری از پیشرفت این وضع نوظهور و تولید آشوب برخوانند آمد و قبل از هر چیزی دست و  
پا خواهند کرد که این قوانین را در نظر مردم مخالف با اصول وطن پرستی و مذهب حقسه  
جلوه بدهند و تا سرحد امکان سعی خواهند داشت که از ساده لوحی و زود باوری و جهل و



## وزارت امور خارجه

- ۱۰ -

تعصب و خرافات پرستی عوام الناس سوء استفاده نمایند بخصوص که طبقه مالداران و سرچنپانها راه و رسم رشوه و ارتشاء راهم خوب میدانند و باین نوع سلاح باسانی میتوانند محرکین بی نام و نشان و پاروای از روئسای روحانی کهنه پرست را نیز که هنوز شانه آنها از زیر بار بعضی افکار و عقاید باطل بیرون نیآمده است گمراه کنند و در راهی وارد سازند که برخلاف راهی است که اکثریت ملت خواهان آن هستند و دیگر بهیچ احتمال معقول و منطقی برگشت از آن امکان پذیر نیست .

اکنون بشهادت تعلم قرآینی که در دست است ایران بالاخره راه خود را یافته است در تاریخ ۲۲ فوریه زنان ایرانی حق رأی بدست آوردند و لهدذا آن روز را بنام " روز زنان " نامیدند و از این پس بدین نام خوانده خواهد شد . درست است که سابقا در زمان رضاشاه پهلوی در سال ۱۹۳۶ بعضی حقوق و آزادیها بزنان داده شده بود و زنان دیگر مجبور نبودند روگیرند و باکشف حجاب راه بسیاری از مشاغل و فعالیتهای ملی بروی آنان باز شده بود ولی باز فاقده بسیاری از حقوق مهم و از آنجمله حق رأی دادن بودند .

امروز اجرای قانون اصلاحات ارضی با جدیت هرچه تمامتر از جانب مقامات رسمی دولتی پیشرفت دارد و هر هفته روزنامه هائی که از ایران میرسد در باب توزیع اراضی جدید بدهقانان اخبار تازه ای میآورد و در عکسها و کلیشه ها شاهنشاه را می بینیم که شخصا در اطراف خاک ایران قبالجات و اسناد مالکیت را بدهقانان اعطا میفرمایند .



وزارت امور خارجه

- ۱۱ -

از طرف دیگر باز در همین اواخر نخستین گروه " سپاه دانش " بعد از ۲۶۰۰ نفر پس از سان دادن در خیابانهای پایتخت بجانب نقاطی که در آنجا باید بکودکان درس بدهند و آنها را تربیت نمایند روان شدند . در روزنامه های تهران میخوانیم که مردم شهر از فرط شادی اشک شوق و امیدواری میافشاندند .

در همین روزنامه ها جست و گریخته اخباری میخوانیم مبنی بر اینکه در بعضی از کارخانجات شرکت کارگران در امور اداری آن کارخانه رفته رفته دارد تحقق میپذیرد .

جنگلهام بر طبق قوانین جدید ملی شده است . اکنون زنان ایرانی خصوصاً در شهر تهران بعد از بدست آوردن حقوقی که مدتها مدید آرزوی آنها در دل می پروراندند باید یک نیا مسرت خاطر و سر بلندی سرگرم فعالیتهائی شده اند که شاید پیش از آنکه شایسته و شرط حزن و احتیاطاًست پرغضا و پرسود است بخصوص که هنوز اکثریت کامل خواهران ایرانی آنها که از مرکز و رافتاده اند از حقوق و وظایف خود آگاهی کافی ندارند .

این منظره شغف آمیز و امید بخش را چند روز پیش اخباری که ناگهان در باب وقایع خونین از تهران رسید تیره و تار ساخت معلوم شد که در چند نقطه از خاک ایران و علی الخصوص در پخت بمنظور بر انداختن دولت و حتی شاید حکومت و رژیم و برهاند دادن آن همه امیدهای نوشکفته اغتاشات و طغیانهای رخ داده است و با این اخبار معلوم گردید که چشم فتنه بخواب نرفته بوده است و حریف هنوز نمیخواهد خود را مغلوب بشناسد و بلکه در کثرت و قوس حرکات و تشنجیات مذبحخانه است . قدرت نقد پنه که آنرا برهان مسکوک و استدلال ضرابخانه ای هم خوانده اند



## وزارت امور خارجه

- ۱۲ -

با ساده لوحی مردم زودباور و فقر و فاقه که بالای مهرم اکثریت هموطنان من است دست بهم  
 داده کار خود را کرد. مگر شاعر بزرگ ماسعدی نفرموده است که "سنور مغلوب یصیل علی الکتب"  
 گربه وقتی مستأهل میگردد بسک که سهل است به پلنگ نیز حمله میآورد. وانگهی موقع سخت  
 مناسب بود توضیح آنکه امسال روز دهم ماه اسلعی محسن که بروز عاشورا خوانده میشود و برای  
 مسلمانان شیعه اثنی عشری بمناسبت شهادت حضرت امام حسین امام سوم و فرزند حضرت  
 امیرالمؤمنین علی و حضرت فاطمه زهرا که اولی پسر عم و داماد پیغمبر اسلام و دومی دختر  
 اوست روز سوگواری و عزاداری رسمی بزرگی است در اوایل ماه فرنگی ژوئن واقع گردید. ایرانیان  
 شهادت حضرت سیدالشهدا را که در سال ۶۸۰ میلادی بامر خلفه اموی یزید این معاویه  
 مقتول گردید باتشرفات بسیار چندین روز به عزاداری میپردازند و از گروهی از مردم بر سر  
 سوگواری اعمالی صادر میگردد که گوشاره پاشی شاید طاقت شنیدن آنها نداشته باشد. دسته ها  
 براه میافتند و جمعی از مردم زجرها و عذابهای جسمانی چنانی بخود میدهند که اگر کسی  
 عادت نداشته باشد از تماشای آن البته ناراحت میگردد. عالمی است سرسام آور و جنون  
 آمیز و در آن ایلم احوال روحی مردم دارای کیفیاتی است که کمترین جرقه ای میتواند موجب  
 حریق وحشتناکی گردد.

مامعتقدیم که موجبات واقعی غوغای پنجم و ششم ژوئن را باید در همین کیفیاتی دانست  
 که بذکر آن پرداختیم. شاید کمی بپرسد که آیا ایادی بیگانه و پهل بی اسم و رسم و بی نلم و  
 نشان خودی و اجنبی راهم در این پیش آمد هاد خالتی بوده است یا نه. جواب میدهم که



وزارت امور خارجه

- ۱۲ -

البته بیرون از دایره امکان نیست و از قراری که میشنوم دولت عده زیادی از اشخاصی را که در این غوغا شرکت داشته اند و از آن جمله پانزده تن از رؤسای روحانی را توقیف کرده است و بزودی یک محکمه نظامی آنها را محاکمه خواهد کرد پس بهتر است حوصله داشته باشیم تا حکم محکمه صادر گردد و حقیقت تا اندازه ای آشکار گردد. اما آیاماهرکز تمام حقیقت را خواهیم دانست. برای جواب دادن باین سؤال نباید فراموش نمود که وقایعی که رخ داده کاملاً جنبه سیاسی دارد و در امور سیاست چه بمسازن آنها کنگ میگرد و عموماً زبان سیاست حراف نیست.

آیا این وقایع فردائی هم خواهد داشت و آیا باز این سروصداها دنباله پیدا خواهد کرد یا نه؟ باین پرسش هم نمیتوان جواب منفی داد اما بحقیقه قاصراً این قبیل حرکات مذبحخانه نمیتواند بنتیجه ای برسد و لهدایکسانی از هموطنانمان که میخواهند برضد جریان آب شناسا کنند میگوئیم که چنین کاری محقول نیست و عقل و اندیشه و منطق حکم میکند که باید با ترقی و پیشرفت همقدم شد و قوانین لایتخیر زمان را پذیرفت و شانه از زیر بار اصول اساسی و جاودانی جهان خالی نکرد.

در پایان این مقاله از بیان یک نکته هم ناچارم خوانندگان باید در نظر داشته باشند که مردم ایران از پس در این دو قرن اخیر تجربه های تلخ دیده اند و وعده های پسی اساس شنیده اند در برابر و سوء ظنی و شکاک و بقول فرنگیها "سپتیک" شده اند و بکسمی و بچیزی نمیتوانند اطمینان داشته باشند و حرف اولیا امور را باین آسانها باور نمیکند و در زیر




- ۱۴ -

هر کاسه ای نیم کاسه ای می بینند و دیگر بسپولت حاضر نمیشوند فریب وعده های دروغ و بی اساس را بخورند و چشمشان در همه جا سالوس و دروغ و فریب و پلیدی می بینند آشکار است که چنین مردمی با آسانی و بدون چون و چرا یا رویارو دستگامهای دولتی نمیشوند اما از طرف دیگر جای هیچگونه شك و شبهه ای هم نیست که همین مردم اگر یقین حاصل نمایند که با دولتی سروکار دارند که حقیقتاً دارای حسن نیت است و میخواهد واقعا برای مردم کار کند و قبل از همه چیز خیر و نفع و صلاح مملکت و مردم مملکت را در مد نظر دارد و نفع مردم را بر نفع خود ترجیح میدهد طرفدار چنین دولت و حکومتی خواهند گردید و برای معاضدت و همکاری و گذشت و فدکاری حاضر خواهند گردید و در اینصورت بد بهی است که چنین دولتی و چنین ملتی بردشمنان و بدخواهان خود هر قدر هم توانا و با حيله و تزویر باشد مظفرو فیروز خواهد گردید همچنانکه سرانجام هر مزدخای بزرگ نیکو و نیکخواهی ایران بر اهرمن پلید و بد پیشه که روح ملعنت و کینه توزی و بدخواهی است چیره و غالب خواهد شد.

متعاقب مقاله محمدعلی جمالزاده در مجله زوربخ که به عنوان یک روشنفکر ایرانی مورد قبول اروپاییان بود سیل مقالات مطبوعاتی در دفاع از اقدامات انقلابی شاه ایران و محکوم نمودن عناصر ارتجاعی بالا گرفت.

هدایت، سفیر ما در، بلژیک تلگراف کرد که جراید و مطبوعات مهم بلژیک اخبار مربوط به حوادث اخیر ایران را درج کردند که حاکی از تأیید اقدامات دولت و طرفداری از مقاومت مقامات مربوطه شاهنشاهی در مقابل عناصر ارتجاعی بود.

 وزارت پست و تلگراف و تلفن - بی سیم پهلوی Ministère des P. T. T. RADIO PAHLEVI RADIOGRAMME				
مبدأ Origine	شماره No.	کلمه Mots	تاریخ Date	توضیحات Observations
ODH BTS558/62	BRUXELLES	41/40	11 1050 =	1700 11/6
ETAT EXTERIEUR PRESS TEHERAN =  DJARAYED VAMATBOUATE MOHEMME BEGGOOIE AKHBAPE MARBOUTE BEHAVADESSE AKHIPE .RANRA BETOURIKEH HAKIAZ TAIIDE EGHAMATE DOWLAT VATARAFDARIE AZMOGHAVEMATE MAGHAMATE MARBOUTEH CHAHINCHAH I DAR MOGHABELE <del>XXX</del> ANASSORE ERTEDJAI I DARZEMNE TAGHBIHE ANHABACHAD ENTECHARDADEHAND GOZARECHE LAZEME VAGHATAATE DJARAYED DJODAGANEH ERSSALE KHAHADGARDID 3700 =  HEDAYAT =  ص ۱۲ - نوبت ۲۱۵ ۵۰۰۰ نسخه ۱۰۰۰ برگ - ۱۹۶۱ چاپخانه مطبعه علم تهران				



اداره  
شماره  
تاریخ  
پرست



وزارت امور خارجه

تلگراف شماره ۳۷۰۰ واصله از بروکسل بتاريخ ۲۱ خرداد ۱۳۴۲

وزارت امور خارجه


جرايد و مطبوعات مهم بلژيك اخبار مربوط به حوادث اخير ايران را بطوریکه حاکی از تاييد اقدامات دولت و طرفداري از مقاومت مقامات مربوطه شاهنشاهی در مقابل عناصر ارتجاعی در ضمن تقبیح آنها باشد انتشار داده گزارش لازم و قطعات جرايد جداگانه ارسال خواهد گردید / ۳۷۰۰ هدایت

از برادر

اداره  
۱۳۴۲/۳/۲۲

ورود دفتر اداره محرمانه  
شماره ۴۴۰۷  
تاریخ ۱۳۴۲/۳/۲۵

فروغی، از سفارت ما در پراک نیز شیبیه چنین متنی را در روزنامه‌های چکسلواکی گزارش کرد.

  
 وزارت امور خارجه  
 اداره رمز


از پراگ، بتاريخ ۴/۴/۱۳۴۴ شماره ۷۰۱

وزارت امور خارجه  
 ۵۱۲ روزنامه ای صیقلی که نظیر است تهران را در کماهی و آخری فرخانیست و می‌رسد  
 روشن تهران و در تهران قبول کرده اند در آن نظیر است در کماهی زکات کنند و جمع به تعداد  
 معتبرین و مجربین؛ مثل اخبار خبر از راه غیب است که اندک فصلی است. ۱۳۴  
 فردی

ورد دفتر اداره محرمانه  
 شماره ۴۴۷۷  
 تاریخ ۱۳۴۴/۴/۱۳

به کتبه بهم بگویند  
 از پراگ  
 در پراگ

از ترکیه نیز خبرهای خوشی مخابره شد که روزنامه‌های معروف ملیت و جمهوریت در گزارش واقعه ۱۵ خرداد، مسببین حوادث مزبور را ملاکان، ملاها و کمونیست و دسته‌هایی معرفی کرد که فرم‌های شاهنشاه ایران به آقای آنان خاتمه داده است.



وزارت امور خارجه

اداره  
شماره  
تاریخ  
پرست

**اظهارنامه - ۱۷/۳/۴۲**

" جرایم امروزی ترکیه نیز اخبار مربوط به حوادث ایران را درج کرده و دوروزنامه نیز تفسیر مثبتی منتشر کرده اند. این دوروزنامه هارتند از طبیعت و جبهه‌پرستی که هر دو صمیمین حوادث منورا مانکن و مانها و کونیتها دانسه و نوشته اند افراد بدسه هانی که فرم های شاهنشاه ایران به آقای آنان خاتمه داده با کتک طویل خارجی منجمله کونیتها این حوادث را بوجود آورده اند. طبیعت چاپ استانبول طی این تفسیر اظهار نظر کرده است که با وجود تمام این تحریکات آخوند ها - مترجمین و کونیتها که از این حوادث استفاده میکنند نمیتوانند به خدمت و فرم های شاهنشاه ایران راسد نمایند. بقیه جرایم نیز بیشتر اخبار منتشره از مطابع روسی ایران را درج کرده و نوشته اند که دولت بر اوضاع کاملاً مسلط است. "



شماره ۷۲۴

تاریخ ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۱۳۴۴

سفارت کبرای دولت شاهنشاهی ایران در ترکیه

جناب آقای آرام وزیر امور خارجه

در تعقیب تلگراف ۲۹ و ۲۲ در باره انعکاس حوادث اخیر ایران در مطبوعات ترکیه با استحضار عالی میسراند:

اخبار مذکور عصر روز ۱۵ خرداد به نقل از خبرگزاری رویتر توسط خب رگزاری آنا طولی منتشر شد و از صبح روز ۱۶ خرداد در جرید ترکیه منعکس گردید.

جراید ترکیه روز اول (۱۶ خرداد) به نقل از خبرگزاریها، به ویژه رویتر - آسوشیئد پرس - فرانس پرس و آژانس آنا طولی اکتفا کردند.

لحن جراید عموماً مثبت بوده و همه آنها (برخی با عناوین درشت و بعضی در متن اخبار) نظاً هر کنندگان را مرتجع و عقب افتاده خوانده و محرک حوادث را مالکین و ملاحا معرفی نمودند. برخی از جراید آنها را استانبول قسمتی از صاحبه نیمسار یا کروان رادرج کرده در مورد محرک این واقعه نامی هم از عبد الناصر برده اند.

در روز ۱۶ خرداد فقط روزنامه ینی استانبول تفسیر کوتاهی در باره حادثه ۱۵ خرداد منتشر کرد که قسمت اول آن نقل وقایع و قسمت آخر آن حمله به کمونیستها بود و طی آن نتیجه گرفت که کمونیستها از این حوادث به نفع خود استفاده میکنند.

از روز ۱۷ خرداد جراید ملیت، ینی صباح، جمهورییت، تفسیرهای مفصلی در باره حوادث شاخیر انتشار دادند که عموماً لحن آنان در تائید اقدامات دولت و تقبیح مرتجعین است.

ملییت و جمهورییت در مورد این حوادث کمونیستها را مقصر میدانند.

جمهورییت می نویسد: در باره حوادث ایران بیش از همه نام کمونیستها به خاطر خطور می کند. و سپس اضافه میکند که شاهنشاهی مورد پشتیبانی طبقات پائین و اکثریت طبقه متوسط هستند. معظم له به قصد جلوگیری از انقلاب طبقات پائین خود دست به اصلاحات وسیعی زده و برای رها کردن ایران از نفوذ الیم قرون وسطائی و تطبیق کشور با خصوصیات قرن بیستم آستینها را بالا زده و با فساد و اختلاس و اسراف و کاغذ بازی مبارزه آغاز



## خارت‌گزینی دولت‌شاهی ایران و تکریمه

-۲-

کرده است. بطور خلاصه گروهی اردشمنان که جز متضرر شدن از اصلاحات شاه وجه مشنری ندارند در مقابل ایشان صف‌آزایی کرده‌اند.

ملیت‌نیز در همین زمینه می‌نویسد: شاه با کمال حسن نیت بیاری اصلاحاتی بر پایه نمدن غربی می‌خواهد بی‌عدالتی و آشفتگی در ساختمان اجتماعی ایران را از میان بردارد و تصور نمی‌برد اینگونه نظایرات شاه را از تفکسر اصلاحات بازدارد.

این روزنامه‌نیز در مورد حوادث شایع‌ریای کمونیست‌ها را بمیان کشیده و نوشته است که آنان از این حوادث بِنفع خود استفاد می‌نمایند.

روزنامه دنیا مورخ ۱۸ خرداد می‌نویسد: بنا به آخرین اخبار رسید از ایران مرتجعین به مخالفت با اصلاحات شاهنشاه برخاسته‌اند و در حقیقت مخالفاً با اصلی مالکاتی هستند که از اجرای اصلاحات ارضی متضرر گردیده‌اند.

در این میان فقط پنی صبح مورخ ۱۷ خرداد بقلم پروفسور شوکری با بیان اشاره کوتاهی به حوادث اخیر ایران نموده است و (( رجال ایران حوادث تهران را به تحریک ناصر قلمداد کرده‌اند. بهر حال در هر گجای خاورمیانه هر خبری می‌شود فوراً یا به ناصریا به کمونیست‌ها می‌چسبانند، اینگونه اظهار نظرها بدون توجه بمسائل داخلی جنبه رئالیستی ندارد ))

روزنامه ترجمان تحت عنوان تمام امید‌ها به شاه بسته شده نوشته است:

روز ملتایران سالهای دراز بر اثر سهل‌انگاری و اشتباهات زمامداران در شرایط قرون وسطی زندگی می‌کرد تا اینکه شاهنشاه ایران در این اواخر یک نهضت غیرقابل‌تصوری را شروع نمود. اولین قدم موضوع تقسیم اراضی بود، این امر بدست شاهنشاه از ایره حرف خارج شد و برخلاف کشورها به مرحله عمل درآمد. شاه ایران از یک دم به دیگر و از قریه‌ای به قریه دیگر مسافرت می‌کند ولی اخیراً مثنی جاهل در تهران نظایرات خونینسی ترتیب دادند. این نظایرات را طرفداران کمونیست که منافعیشان بخطر افتاده ترتیب داده شده بود و اکنون تمام امید‌ها به شاه بسته شده است.

روزنامه اولوس (ارگان حزب جمهوری خلق و تأثیر افکار دولت) بقلم جهاد با بیان نیز تفسیری پیرامون وقایع اخیر درج کرده می‌نویسد:

دسته‌هایی که در شهرهای قوم‌شهد مرکزیت دارند علیه اصلاحات شاهنشاه ایران تحریک می‌کنند اینها مخالف اصلاحات ارضی هستند زیرا منافعی آنها بخطر می‌افتد، زیرا نفوذ آنها در بین جاهل‌رویه تقلیل



سفارت کبزی دولت شاهنشاهی ایران در ترکیه

-۲-

خواهد رفت آنها می‌خواهند مفت بخورند و بخوابند. آخوند‌ها بیخود در تلاشند زیرا تاریخ و قوانین اجتماعی عین نخواهد شد.

روزنامه وطن مورخ ۲۰ خرداد ضمن چاپ عکس شاهنشاه هنگام توزیع اسناد مالکیت نوشته است، با وجود ادامه نظاهرات شاهنشاه ایران به توزیع اسناد مالکیت ادامه می‌دهند.

جمهوریت در مقاله بتاريخ ۱۹ خرداد می‌نویسد هیچ نیاید انتظار داشت که شاه در مقابل مرتجعین و سیاستمداران کونه فکر تسلیم شده و از اصلاحات دست بردارد.

من حیثاً لمجموع جراید ترکیه‌طی تفسیرهای خود از اصلاحات شاهنشاه جانبداری کرده، نظاهر کنندگان را مرتجع و جاهل و محرکین را ملائکین و ملاها خوانده‌اند.

جراید هم چنین موضوع بحث پول را توسط بانک دولت خارجی در میان آشوبگران و نام عبدالناصر را بعنوان یکی از محرکین صرفاً بعنوان خبر درج کرده، تفسیر یا اظهار نظری در آن باره بعمل نیاورده‌اند.

خرداد عکسهای مربوط به نظاهرات در پاره جراید چاپ شده است.


بضمیمه ترجمه چند مقاله را بعنوان نمونه ایفاد می‌دارد.

دکتر خسرو خسروانی - سفیر کبیر

عکس العمل روزنامه‌های عراق چندان با ما سازگار نبود. آنها ما را متهم کردند که در ایران دست به کاری زدید که با اسلام و قرآن مغایرت دارد.

نوعه ۸

اداره .....  
شماره .....  
تاریخ .....  
پیوست .....



**وزارت امور خارجه**  
بسم الله الرحمن الرحيم

بسیار تأسفدآور است که باره ای مقامات ایران در ایران دست بکاری زدند که با اسلام و قرآن مغایرت داشته و مخالف میل ملت باشد و بعد بخواهند با روشهای برپیچ و خم و بزورانه اراده مسلمانان را حمله کرده و گزوس از رجال دین و دانش و دیگران را به علت خودداری از قبول احکام غیراسلامی بازداشت نمایند .

رادبو بعلماي روحاني میرتازد زیرا اسلام وحق را میخواهند و در برابر تهور و نفرت دادن توده های مسلمان که مقامات رسم دینی بچنگ آوردن آرافشان بزور و ترسانیدن و شکنجه میباشد ایستادگی میکنند .

بسیار شگفت آور است که بعضی مقامات بیگانه که قدرت خود را از آنکه اکتساب میکنند در کمین مردم را بحمل فرهنگ و دانش میخواهند تا در میان فرزندانشان لباس توزیع نمایند و سپس جشنی برپا میسازند ؛ و برای تأیید ربه آن مقام ایرانی که دشمن اسلام و قرآن و دین و روحان آنست امضا های جمعیتی از مدعیین میگیرند . پس این خبر دروفین را از رادیوهای ایران پخش کرده و اهاال محترم کربلا را بهیژی متهم میکنند که از آن بیزار و پری اند . و حال آنکه میدانیم مراجع بزرگ تقلید مسلمانان در عراق و ایران مانند : آیات الله سید محسن حکیم و حاج سید احمد خونساری و حاج سید محمود شاهرودی و خوش و بهبهانی و خرنوش و شهنشانداری و گلپایگان و مدعشر و میلانی و آلپو و محلاتی و شیرازی و تنکابنی و غیرهم علیهم این مقام و کار مخالف اسلام رفتوی دادماند . خداوند آن مقام را بسوی حق و راست هدایت فرما

باموافقت اداره سانسور در بغداد بجا ب رسید .

جا بخانه اهل البیت - کربلا  
تلفون شماره ۵۷۰

شماره

تاریخ

پیوست

موضوع: تلگراف



سازت کبرای شاهی ایران  
بنیاد

وزارت امور خارجه

روزنامه النلیحه من اخبار خارجه منقسم صدای تیراندازی نزدیک کاخ سلطنتی شنیده میشود  
اسد الله علی بنظاهرکنندگان حمله کرده و آنها را تهدید میکند محصلین ایرانی در برابر عسارت  
سازمان ملل علیه دولت خود تظاهر میکنند و از تظاهراتیکه در تهران علیه دولت صورت گرفته پشتیبانی  
نمایند و شعارهایی علیه دولت ایران برداشته تناضا میکنند که ایرانیان از حقوق بشر بهره مند شوند  
تظاهرات در تهران صبح دیروز تجدید صدای تیراندازی در چندین قسمت پایتخت شنیده میشود  
انفراد پلیس تظاهرکنندگان را که در قسمت جنوب شهر اجتماع کرده بودند احاطه کرده اند واحدهائی  
از ارتش بازار را که از بزرگترین قسمتهای تجارتی شهر است تصرف کرده و قوای پلیس خیابانهای  
اطراف را مراقبت میکنند اسد الله علم نخست وزیر دیروز بیانیه ای از رادیوی تهران پخش و اظهار  
داشت دولت توطئه خطرناکی را علیه پیشرفت ایران کشف کرده است محرکین اقتضات دستگیر و محاکمه  
خواهند شد اسوشیتد پرنسنتل از یکی از جراند اظهار میدارد که تعداد کشته شدگان بیش از چهل  
وسه نفر میباشد علاوه بر این تعدادی زخمی هستند اخبار دیگر تعداد کشته شده مکان وزخمی ها را بیش از  
هزار نفر تخمین کرده است طبق اخبار واصله از تهران کتکهای زیادی از پادگان هوایی به تهران  
خواسته شده است خبرگزاریهای اعلام داشته اند حکومت نظامی در شیراز اعلام کرده و اقتضات دیگری  
در مشهد روی داده ولی اتفاق ناگواری رخ نداده است ۰ کارمندان در مشهد در بار اظهار  
داشته اند شاهنشاه و خانواده حرمانه بسعد آباد شش میلی تهران مسافرت کرده اند عنوان این خبر  
را بصورت فرار شاهنشاه بکاخ تابستانی بلخروف درشت چاپ کرده است سه بهد عناء الله نصیری  
فرماندار نظامی تهران اعلام داشت که وضع تحت کنترل دولت میباشد و قوای انتظامی بمحملات خود  
ادامه میدهد برای سرکشی اخلاکگران آماده است انفراد پلیس و ارتش دیروز مدت یکساعت با تظاهر  
کنندگان نبرد خونینی کرده پسوی تظاهرکنندگان تیراندازی شده است و آنها را با چوب و قنداق  
تفنگ و لگد کتک زده اند تیراندازی تا شب که حکومت نظامی اعلام شد ادامه داشت واجتماعات  
منوع گردید اسوشیتد پرنسنتل از تهران اطلاع میدهد صدای تیراندازی در نزدیکی کاخ تابستانی شاهنشاه  
در سعد آباد شنیده میشود و نیز علاوه میکند قوای ارتش قسمتهای فقیر شهر را در تهران محاصره کرد  
و تانکهای سنگین بر سر چهارراهها و داخل خیابانهای عمده مستقر شده اند اتومبیل های زره پوش  
و جیب که با مسلسل مسلح میباشد آماده کار میباشد و قوای نظامی در حدود بیست و چهار



۲

صورت گرفته اوضاع تهران رو به وخامت میرود . طبق اخبار اخیر قوای ارتش که با سر نوزه  
 و تفنگ و مسلسل مسلح بودند تظاهرکنندگان را وادار بحقب نشینی بخوابانهای فرعی کرده اند  
 تانکها و زره پوشها در تهران آمد رفت میکنند واتوموبیل های مسلح ارتش ادارات دولتی  
 و چهارراه ها را حفاظت میکنند در اطراف دفتر نخست وزیر و کاخ سلطنتی قوای زیادی قرار  
 گرفته است قوای شهربانی اتوموبیل ها و قسمتهای سوخته عمارت را از خوابانها جمع آوری  
 میکنند مفازه ها و ادارات دولتی و مدارس بسته شده است خبرنگار رهتر اظهار داشته است از  
 عمارت مرکزی تلگرافخانه شاهد قوای ارتش واتوموبیل های مسلح که تظاهرکنندگان را تعقیب میکنند  
 میباشد تظاهرکنندگان همه اتوموبیل چپ نظامی را سوزانند . طبق اخبار بعدی اطلاع اکتلا  
 بیست نفر در تظاهرات دیروز کشته شده اند و دولت تعداد واقعی کشته شدگان را اعلام نداشته  
 است در صورتیکه بعضی مقامات تعداد کشته شدگان و مجروحین را در حدود یکهزار نفر تعیین  
 کرده اند طبق خبریکه چندی پیش رسیده است فرماندار نظامی تهران مقررات منع عبور و مرور  
 را از ساعت ده شب الی پنج صبح اعلام داشته است روزنامه الجماهر تحت عنوان تظاهرات  
 خونین ایران بشکل اجصاب غیر نظامی درمی آید منجهد این تظاهرات نشان داده است  
 اکثریت ملت مخالف رژیم فعلی کشور میباشد در جای دیگر روزنامه منجهد تظاهرکنندگان که  
 از اتباع آیه الله خمینی میباشد متناظر کرده اند ایران با اسرائیل قطع علاقه کند و نیز  
 خواسته اند بازداشت شدگان را از جبهه ملی آزاد شوند روزنامه الجماهر علاوه میکند که خمینی  
 در موضوع اسرائیل و ترک زنان در انتخابات و قانون اصلاح ارضی با سیاست شاهنشاه مخالف  
 میباشد . دولت ایران در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۶۰ بصورت دفاتکو اسرائیل را شناخته  
 است . ساعت

۱۴۸۲

۴۲/۳/۱۶

دکتر فردوسی

روزنامه الفجر چاپ بصره

شماره ۲۵۷۱

تاریخ ۱۹۶۳/۳/۲۹

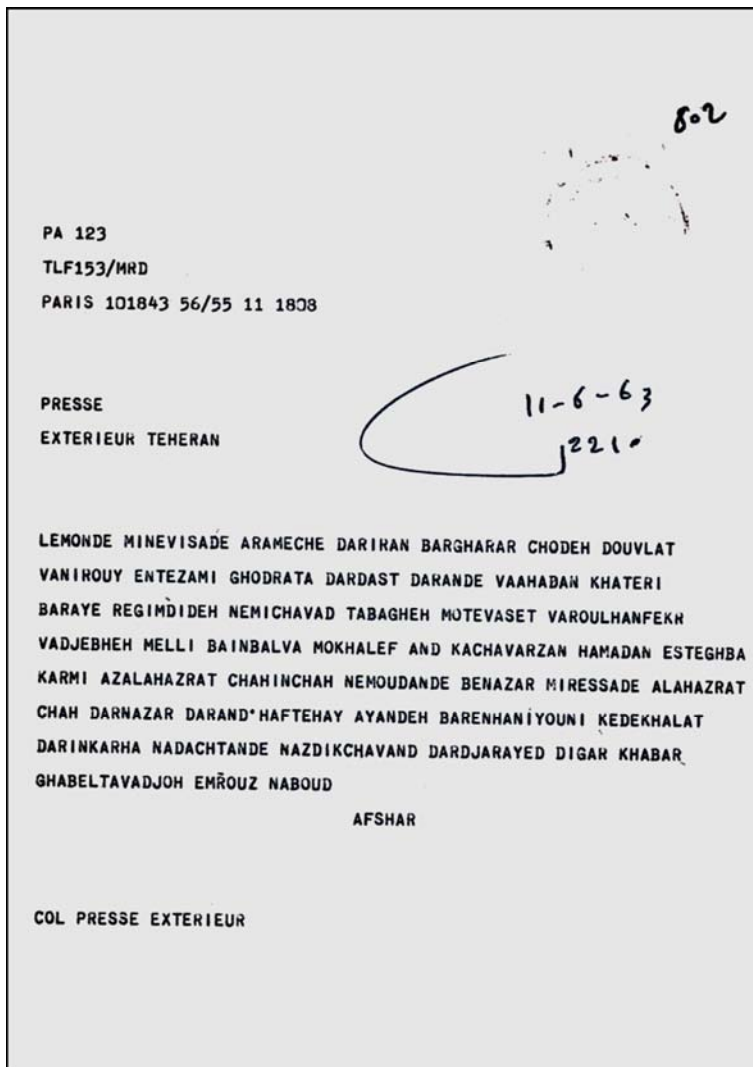
تظاهرات دانشجویان ایرانی

بعثت دستگیر نمودن دوهزار دانشجوی و تعدادی از متنفذین درایران  
 عده ای از دانشجویان ایرانی در نیویورک دست به تظاهرات اعتراض آمیزی  
 زده اند .





اخبار رسیده از پاریس نیز خوشحال کننده بود. حتی روزنامه‌های چپ فرانسه نیز لحن طرفداری از اخلاگران را نداشتند بلکه لوایح اصلاحی شاهنشاه را با نظر موافق تلقی کردند. افکار عامه پاریس اقدامات اخلاگران را بسیار مذبحخانه و کاملاً ارتجاعی می‌دانستند و با نظریات اصلاحی و ترقی‌خواهانه شاهنشاه بیشتر آشنا شدند.





وزارت امور خارجه

اداره رمز

از پارس - بتاریخ ۱۸/۳/۱۳۴۲ شماره ۶۵

وزارت امور خارجه

از: پارس ۱۸/۳/۴۲

« در خصوص وقایع اخیر روزنامه های اینجا حتی روزنامه های  
چپ همگونه کمی طرفداری از اخلاکگرون نداشته بلکه لویج اصلاحی همگرت  
همادین شاهنشاه را بانظر موافقت تلقی مینماید انکار نامه در اینجا اتمه تا  
اخلاکگرون بسیار مذبحخانه را کاملاً ارتجام میداند فرصتی پیش آمده که  
مردم در اینجا از نظریات اصلاحی رترقی خواهان شاهنشاه با وضوح بدتر  
آگاه شوند. مراقبت کامل دارد که اگر اخبار خلافتی منتشر شود در

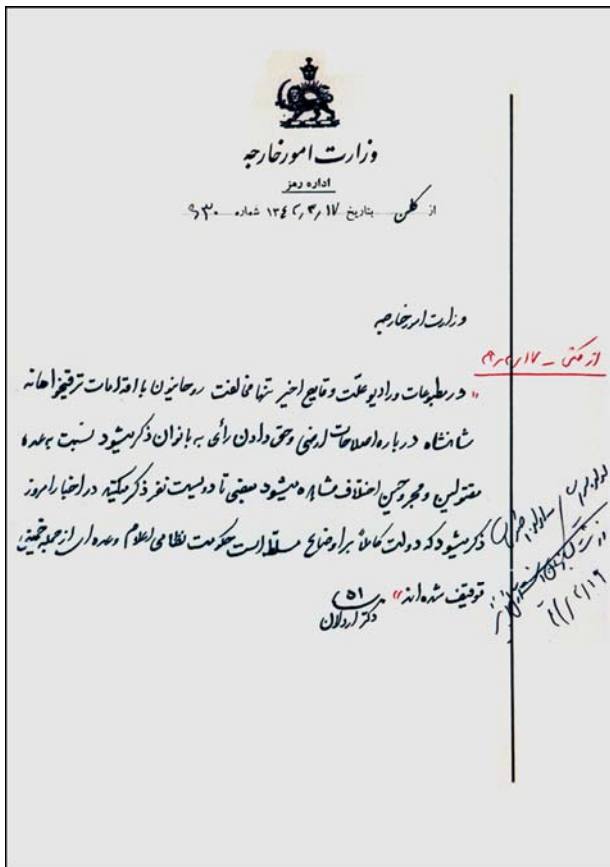
۱۱۱/۱۱۱۹  
۱۱۱/۱۱۱۹  
۱۱۱/۱۱۱۹

تعمیر آن اتمه ام شود. ۳۵

اشار

گزارش‌های مشابهی از کلن، کپنهاگ، جده، تونس و سایر نقاط دیگر دنیا می‌رسید که نشان می‌داد سفارت شاهنشاهی در جهان اقدامات خوبی را برای پوشش خبری ۱۵ خرداد انجام دادند.

در آلمان نیز تعدادی از دانشجویان مرتجع قرار بود تظاهرات دامنه‌داری را راه‌اندازی کنند که دولت آلمان با هماهنگی سفارت ما در کلن جلوی این تظاهرات را گرفت. دکتر علیقلی اردلان، سفیر کبیر ما در آلمان، فعالیت‌های خوبی برای خنثی کردن اقدامات دانشجویان ایرانی در آن کشور انجام داد.





سفارت کبری شاهنشاهی ایران  
کلن

تاریخ: ۱۳۴۴/۴/۲۴  
شماره: ۴/۶۴  
پوست:

محرمانه

### وزارت امور خارجه

در چند روز اخیر عدّه‌ای از دانشجویان ایرانی که تحت تأثیر تبلیغات سوءِ عدّه‌ای اشخاص مغرض قرار گرفته‌اند سعی داشتند در شهرهای مختلف آلمان منجمله کلن و فرانکفورت و آخن تظاهرات بنمایند که سفارت کبری فوراً مداخله نمود و مقامات مربوطه آلمان نیز اطلاع داده شد و از طرف پلیس ممانعت بعمل آمد. ولی دیروز سه تنه ۲۱ خرداد در شهر آخن عدّه‌ای از دانشجویان ایرانی - تظاهرات کردند که در تلویزیون آلمان عکس یک صحنه از تظاهرات مزبور نشان داده شد ولی با توجه به طالبی که در هر یک هفته اخیر در جرید آلمان نوشته شده و همه یک زبان و نایح اخیر ایران را عملی بر طبق اقدامات مدبرانه و ترقیخواهانه شاهنشاه در باره اصلاحات ارضی و اجازه رأی به بانان دانسته‌اند - این قبیل تظاهرات دانشجویان نه تنها هیچ گونه اثری نداشته بلکه از لحاظ افکار عمومی محکم و نتیجه معکوس دارد - معذالک سفارت کبری مرتباً با وزارت امور خارجه آلمان و سایر مقامات مربوطه در تماس میباشد که جلوی هرگونه تظاهرات گرفته شود و در مورد موافقت مقامات انتظامی شهر آخن با انجام تظاهرات - دانشجویان ایرانی نیز با وزارت امور خارجه مصلماً مذاکره شد و گله بعمل



سفارت کبری شاهنشاهی ایران  
کلن

- ۲ -

تاریخ  
شماره  
پوست

آمد وده دادند مراتب را به وزارت کشور آلمان اعلام داشته و نتیجه را به سفارت کبری اطلاع دهند . و اینک بموجب اطلاعی که از وزارت امور خارجه داده شد چند روز قبل دانشجویان برای انجام تظاهرات به پلیس شهر آخن مراجعه میکنند و پلیس با تقاضای آنان موافقت نمیکند سپس دانشجویان سعی میکنند موافقت رئیس دانشگاه را با انجام تظاهرات در محوطه دانشگاه جلب نمایند ولی رئیس دانشگاه آخن و وزارت فرهنگ ایالت آخن با این تقاضای دانشجویان نیز موافقت نمیکند . معذالک ۱۵۰ نفر از دانشجویان ایرانی طی روز دستورات مقامات انتظامی در ساعت یک و نیم بعد از ظهر روز سه شنبه ۲۱ خرداد در محوطه جلوی دانشگاه آخن مجتمع شده و با شعارهایی که در دست داشته اند میخواستند در خیابان آخن براه بیفتند که پلیس فوراً دخالت نموده و آنها را متفرق میکند و حتی یکی از آنان تصادیراد نطقی داشته که پلیس شدیداً مخالفت نموده و مانع از انجام تظاهرات میشود .

سینر کییر - دکتر ملیتی اردلان



گزارش‌های رسیده از دانمارک و عربستان نیز حکایت از فعالیت‌های مشابهی داشت که این فعالیت در تقبیح حرکت‌های ارتجاعی آخوندهای ایران در مقابل اصلاحات ترقی‌خواهانه ما بود.



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران  
کته‌پاک

..... شماره  
..... تاریخ  
..... پوست

ترجمه از روزنامه برلینگرک تدن ۷ روه ۱۹۶۳

#### افتخار: سازه در طهران و شهرار

بلوای طهران باوج خود رسیده و داده آن به شهرار در جنوب ایران بکوشیده شده و بقرار اطلاع خبرنگار تابع انصروت قوای نظامی در آنجا نیز بحال آماده بانر در آده است . دولت ایران اعلام کرده است که جمعا ۸۶ نفر کشته و ۱۰۰ نفر زخمی شده است . ملاحظات رسمی انظار میداند که تظاهرات انزاحیه پشت‌پاها ن طهیبی و مخالفان اصلاحات ارضی شده است . گروهی از تظاهرکنندگان که دارای پیراهن‌ها و شلوارهای سیاه هستند مجهز و متشکل بوده و حتی دارای اسلحه نیز میباشند .

در جنوب ایران چند تن از روسای طهیبی دستگیر شده اند و بدنیال آن تظاهراتی همراه با شمار مائی بر ضد شاه و دولت بعمل آمد . در طهران تظاهرات واجتماع مظاهر صارت را دیده شد بود طهیبی نهایی در آنجا گفته شدند . بموجب گزارش پامس و سپه‌ازان دستور گرفته اند که هر نوع مظاهراتی را با آتش جواب دهند . تانکها و نیروهای نظامی در نقاط مهم و حساس شهر کماشته شده اند . بقرار اخبارات سننگهان دولتی که از ارا در طهران پخش شد توطئه کنندگان و آشپگران به اشد مجازات محکوم - خواهند شد .

در روز در طی همین شرایط سخت شاه و شهبانو و وزیران ایشان بکاخ عیالکی خود در ده کلهویری طهران منتقل گردیدند . منبر تابع در اینک ناصر در این افشاشات دست داشته باشد شك دارد زیرا وی با مشکلات و مسائل زیادی دست بگریبان است اما امید میدهد که دولت حرکتکهای مالی برای بلوگران نرسداده باشد .

در صورت يك روزنامه سلطان که مخالف شله است نوشته است که کشمکش بین حکومت شاه و روحانیون بر سر اصلاحات ارضی نیست بلکه بخاطر انتقادات اطرافیان شاه است . در روز گفته شد که نخست نیراسد الله طم اسهنا داده است اما این شایعه باکاصله تکلیف گردید .



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران  
کتهپاک

نماره .....  
اریخ .....  
پوست .....

ترجمه از روزنامه برلینگرک تدن شنبه هشتم ژوئن ۱۹۱۳

چه دستی در پشت پرده احتشاشات است

بقرار گزارش منبر روزنامه تاجز طهران موقتا آرام شده و ظواهرکنندگان بهمان صورت که در خیابانها بهتند دست آراشوب کشیدند . اکنون مهترین حوال آنست که چه کسی در پشت پرده تظاهرات اخیر ایران بوده است . خطرناکترین دشمن شاه و حکومت او پشوی طهیس صلین خمینی است که اکنون دستگیر شده است وی طی اعلامیه ای کسه صد هزار نسخه از آن منتشر و توزیع نموده شاه و نخست وزیر دولت را لعن کرده و خواستار حکومت جدیدی شده است مردمی که ایجاد بلوا میکردند مردم عادی و متمصبین طهیس بودند . بنظر منبر تاجز در خاورمیانه حکومت ناصر هاشوریهها در اقتشاشات انجسر دخالتی نداشته اند . در خیابانهای طهران هنوز تا تکبها و قوای نظامی دیده میشود .



سفارت کبریای شاهنشاهی ایران  
کته‌ناک

..... شماره  
..... تاریخ  
..... پوست

### ترجمه از روزنامه برلینر کوریک تی‌دی ن. پنجمین به ۶ ژوئن ۱۹۶۳

طه‌ای دین‌لوی ایران کتفه شده اند

توی فراوان نظامی به طهران فرستاده شده و شهر اربلحاظ نظامی حالت دفاعی بخود گرفته است. بقراری که خبرنگار روزنامه تلخیز دیشب انصروت گزارش داده است برای دوشنبه روز فرد و خورد و آشوب در پایتخت ایران ادامه داشته است. مقامات رسمی تعداد کتفه شده‌گان را بیست نفر و مجروحین هازد داشتند گان را چند صد نفر اعلام کرده اند اما مقامات غیر رسمی رقم مجروحین و کتولین را خیلی بیش از اینها جدا اند. در خیابانهای طهران صدهای شلیک تیر شیده ه میشود و تانکها در خیابانها در رفت و آمدند. سرهازان به شهر آورده اند و لباس مجهز به گاز اشک آورها تون در نقاط حساس شهر موضع گرفته است.

بلوا و آشوب طل طه‌هی و سیاسی دارد و کسی نمیتواند به اهمیت واقعی آن پی ببرد. تظاهرات توسط دسته های کهری از مزاداران میلان که برای یک مراسم طه‌هی سالانه مزاداری میکردند آغاز شد. آنها بر طبقه اصلاحاتی که شاه در کشور انجام داده تظاهرات میکنند و خصوصا در مورد تقسیم املاک بزرگ بین زارعین که نتیجه آن از دست رفتن املاک مجتهدین و موقوفه دارهای بزرگ است هر طبقه آزادی زنان تظاهرات میکنند و سرانجام با پلیس تصادم حاصل نمودند. طه‌ای از زنان بدون حجاب مورد حمله قرار گرفتند پلیس طه‌ای از سران طه‌هی را توقیف کرده است.

#### توهین به شاه

تظاهرات امروز نیز ادامه داشت اما جنبه سیاسی آن کاملاً مشخص بود. تظاهرات کنندگان پشاه و اعضای دولت او توهین میکردند و در هر چه ادارات دولتی را می شکستند. مهمترین خواستار بودند که روابط بین اسرائیل و ایران که اخیراً برقرار شده مجدداً طه‌هی شود. پلیس و سرهازان گاز اشک آورها تون بر طبقه تظاهرات کنندگان بکار می بردند و در مسابقات همصد صدای مسلسل و تراندازی نیز شیده ه میشود.



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران  
کتهک

قصر شاه و محل اقامت نخست وزیر تحت حفاظت شدید قوای نظامی و ماشینهای جنگی است  
بازار آتشی زده شده و تمام مدارس و ادارات تعطیل گردیده اند . طهران حالت جنگ بخود  
گرفته است . رئیس سازمان امنیت اظهار داشت که صورتی که در این شهر پدید آمده است  
دارند .

# Mange dræbt under optøjer i Persien

Store tropestyrker udkommanderet i Teheran, som er erklæret i krigretstilstand

Fra vor korrespondent

LONDON, ONSDAG AFTEN

For anden dag i træk er voldsomme og blodige uroligheder i gang i Persien, meddeler The Times' korrespondent i Beirut i aften. Der meddeles officielt om 20 dræbte og mange hundrede sårede og arresterede, men uofficielt frygter man langt større tal på døds ofre og kvæstede. Maskingeværild høres i Teheran, tanks kører i gaderne, store mængder tropper er udkommanderet, og politi med bajonetter og knipler er stationeret på vigtige punkter i byen.

Uroen er dels religiøs og dels politisk, og ingen kan længere skelne mellem de to årsager. Optakten var demonstrationer af en talstærk gruppe muhamedanere i forbindelse med årlige religiøse ceremonier.

Disse muhamedanere protesterer mod de nye reformer, shahen gået fuldstændigt ind for. Især de ophidsede over, at fordeling vældige landområder til bønder også betyder, at de religiøse sekt skal afstå land.

Det kom til sammenstød med politiet. Flere utilsørede kvier der blev overfaldet, og religiøse ledere blev anholdt.

Slagord imod shahen

I dag fortsatte optøjerne, men med et mere politisk sigte. Der blev

Fortættes side 2.

(2)



وزارت کبرای شامشایی ایران

جلد

ترجمه از روزنامه الهلاد جده شماره ۱۲۲۰ مورخ ۸/۸/۱۹۹۲

## آشوبهای سخت در ایران

اعلام وضع فهرمادی در تهران در اثر تظاهرات دامنه داری که بنام اعتراض پرملیه بازداشت است یک پیشوای مذهبی • خبرگزاری رویتر در خبر نوری شب گذشته خبر داده که وضع فهرمادی در پایتخت ایران اعلام گردید •

در تلگرافی که خبرگزاری اسوشیتد پرس از تهران مخابره کرده اطلاع داد که آشوبهای سختی روز گذشته پرملیه دولت در ایران رخ داد و آن در نتیجه بازداشت پیشوای روحانی روح اله خوبنسی بوده است •

خبرگزاری مزبور اضافه مینماید که لائل دو نفر از تظاهرکنندگان کشته و سی نفر دیگر زخمی شدند پیشوای روحانی خوبنسی که مخالف با طرحهای اصلاحی بود با معاونش آقای فلسفی هیئت نفوس دیگر از بهرمان اوصیح دیروز بازداشت شدند •

بازداشت نامبرده موجب آشوب دامنه داری در پایتخت گردید و تظاهرکنندگان درخواست آزادی وی و قطع روابط با اسرائیل را مینمودند •

اسوشیتد پرس اطلاع میدهد که روابط سیاسی میان ایران و اسرائیل وجود ندارد ولسی دولت اعلی حضرت شاه اسرائیل را بطور دوفکتو شناخته است •



سفارتکبرای شاهنشاهی ایران  
جده

شماره .....

تاریخ .....

بیوست .....

ترجمه از روزنامه الهلاد چاپ جده شماره ۱۳۲۱ مورخ ۱۹۶۳ / ۸ / ۷

برخورد های تازه در ایران

خبرگزاری یونایتد پرس اطلاع میدهد که اخبار رسیده از تهران حاکی است که تظاهرات در خیابانهای پایتخت ایران همچنان ادامه دارد و افراد شهرانی و نظامی عمارتهای دولتی را محافظت میکنند همچنانکه تانکهای زرهی مرتباً در خیابانهای شهر پاس میدهند .

خبرگزاری منوراخانه میگوید که رادیو تهران اخباری پخش کرده مبنی بر اینکه برخورد های تازه ای میان تظاهرکنندگان و افراد امنیت بهتوسع پیوسته است .

و سه نفر از پیشوایان دینی ایران اعلامیه صادر نموده و ملت ایران را به آرامش و محافظت کامل انعامات و توانین دعوت کرده اند .


 سفارتکبرای شاهنشاهی ایران  
 جده

 شماره .....  
 تاریخ .....  
 بیوست .....

ترجمه از روزنامه المدینه شماره ۱۳۳۸ مورخ ۸ / ۸ / ۱۹۶۳

### آرامش به تهران بازگشت نمود

اخبار واصله از تهران حاکی است که روز گذشته در کلبه مناطقی که در روزهای گذشته مواجه با اعمال اغلالکراته بوده آرامش حکمفرما شده است .

وایتخت ایران دو شب قبل را با آرامشی که گاهی صدای گلوله آنرا مختل میکرد بسربرد و مامورین آرتش و امنیت همچنان خیابانهای تهران را در دست دارند تا اعمال عناصر اغلالکراته خاموش کنند .

و سازمان امنیت ایران پربروز مقرر داشت که اقدامات هر چه شدیدتر ممکن است بر علیه هرگونه آشوبی بعمل آید و دستورات لازم به سازمان و اسبابان صادر گردید که هر کس بخواهد آشوب کند هدف گلوله قرار دهند .

روزنامه‌های تونس پوشش خبری خوبی در دفاع از طرح اصلاحات ارضی و آزادی بانوان و تحریکات خارجی‌ها در ایران داده بودند. گزارش هوشنگ رضوی، کاردار ما در تونس، نشان می‌داد که پوشش خبری ما در آفریقا نیز مناسب بوده است.



**وزارت امور خارجه**

اداره  
اطلاعات و مطبوعات  
شماره  
تاریخ  
بوست

رونوشت گزارش شماره ۲۶۵ مورخ ۱۳۴۲/۲/۲۷ سفارت کبرای شاهنشاهی  
ایران - تونس

وزارت امور خارجه - اداره اطلاعات و مطبوعات

عطف به تلگرافهای شماره ۵۱۲ و ۵۸۳ باستحضار میرساند جناب تونس عموما اخبار مربوط به تظاهرات اخلاکگران را در تهران نقل از خبرگزاریهای خارجی انتشار داده و تماما حاکی از این بود که تظاهرات مزبور از ناحیه مخالفین اصلاحات ارضی و آزادی بانوان و تحریکات خارجیسی بوده است \*

یکی از جناب اینجا بنام *La Presse* با انتشار اخبار مزبور طی شرح جداگانه تحت عنوان "خرابکاری از خارج هدایت شده" ضمن تشریح این وقایع نوشته است "اطمحضرت همایون شاهنشاه بجنون رهبر ترقیخواهان ایران برضد عناصر سپاه و محافظه کار که نمیتوانند خود را با ضروریات قرن بیستم وفق دهند مبارزه میفرمایند" \* عین برتر این مقاله را برای مزید استحضار تلوا تقدیم میدارد \* ضمنا باستحضار میرساند که طی تماسهایی که تا بحال با مقامات و محافل اینجا داشته است از موقع استفاده نموده و توضیحات لازم در این باب داده و بطوریکه دستور فرموده اند ادامه خواهد داد \*

کاردار - هوشنگ رضوی





Jeune Afrique n° 139 17-23 Juin 1963

## Iran: le drapeau contre les fusils

Contre qui manifestent ces jeunes iraniens? Contre le régime féodal du Chah? Non, contre les réformes sociales qu'a entreprises le gouvernement et en particulier la redistribution des terres. En réalité c'est une conjonction de l'extrême droite et d'une partie de l'extrême gauche qui a provoqué le récent soulèvement. Mais le régime s'est défendu plus énergiquement que l'on ne l'avait prévu. L'armée, puissante et qui jouit de toute l'attention du Chah, est intervenue avec le maximum de violence. C'est sur elle que repose l'empire iranien.

● voir page 22

## Economie: l'anachronisme iranien

Le système économique qui prévaut en Iran est totalement anachronique. Tôt ou tard, il éclatera. Même les efforts faits, sous l'égide du pouvoir, pour accomplir certaines réformes de surface (lois de janvier dernier soumises au référendum populaire) ou pour développer certaines branches de l'économie, ne feront que retarder l'issue.

Ce sont toutes les structures de la société qui devraient être radicalement modifiées et l'on conçoit que l'entourage du Souverain et les féodaux à Cadillac qui tiennent le royaume n'y consentent que du bout des lèvres et se heurtent à l'opposition violente de la gauche et de la droite.

### Un féodalisme retardataire

Les 1/4 des campagnes iraniennes sont la propriété de grands féodaux qui possèdent des centaines et même des milliers d'hectares. Ils tiennent en tutelle des régions entières, non seulement parce qu'ils en exploitent toutes les richesses agricoles, mais encore parce qu'ils en contrôlent étroitement toute la vie politique. A peu de choses près, c'est le régime de l'Égypte des pachas d'astrolabe.

D'ailleurs il suffit d'examiner les modalités de partage des produits de la terre pour s'en convaincre: l'exploitation terrienne traditionnelle est divisée en cinq éléments (la terre, l'eau, les outils, les semences, le travail). Lorsque le paysan ne possède ni la terre, ni l'eau, ni les outils, ni les semences et qu'il ne peut acheter les semences faute d'argent, il ne fournit que son travail et ne reçoit pour sa part qu'un cinquième, seulement 20% de la récolte, le propriétaire ayant les 80% restant.

Encore ce système de servage fonctionnait-il à l'époque où les propriétaires terriens se consacraient vraiment

à la mise en valeur de leurs terres. Ils s'intéressaient au maintien en état des canaux d'irrigation, à la fourniture de semences sélectionnées et d'engrais afin d'obtenir de meilleurs rendements et donc un profit personnel plus élevé. Aujourd'hui ces mêmes féodaux, repliés dans les villes et principalement à Téhéran, peuvent réaliser des bénéfices "faciles" dans le commerce, la spéculation foncière et immobilière et, quelquefois, dans l'industrie. Ils négligent d'investir dans leurs terres. Les récoltes y sont moins bonnes et le paysan est encore plus pauvre que dans le passé. Dans les régions peu étendues où a été réalisée une réforme agraire, elle s'est effectuée contre rachat par les agriculteurs de leurs terres et les charges financières de ce remboursement sont telles que leur niveau de vie ne s'est guère amélioré maintenant qu'ils sont débarrassés de leurs anciens propriétaires.

Ainsi les régions agricoles sont-elles agitées par un mécontentement profond que le pouvoir central ne peut guère apaiser que par des promesses difficiles à tenir, faute d'une volonté vraiment révolutionnaire et aussi de moyens financiers adéquats.

### L'industrialisation, ferment révolutionnaire

Outre les crédits extérieurs, l'industrie progresse grâce aux ressources des «royautés» pétrolières dont plus de la moitié vont à l'O.P. (Organisation du Plan). Ces «royautés» fournissent à l'industrialisation un apport annuel de l'ordre de 120 millions de dollars. En dehors de l'O.P., des investissements d'un montant équivalent sont effectués par l'entremise des différents ministères ou des grandes administrations comme les chemins de fer, les transports ou un commun de la capitale, les

régies d'électricité etc... Au total, on estime que l'investissement est réalisé annuellement au rythme de 5% du revenu national. Cet équipement s'effectue dans deux secteurs différents, l'un public, l'autre privé. Dans le premier se situent les monopoles du tabac, du thé, du sucre, des textiles, du ciment, du cuivre, des conserves alimentaires, des armes etc... Dans le second, on note surtout: les boissons, la menuiserie, la distillerie, les produits pharmaceutiques, les produits en caoutchouc et en plastique, la confection, les industries du cuir, la fabrication du papier etc...

Dans certains cas, le secteur public et le secteur privé sont en concurrence. Mais, il faut souligner que dans les dernières années, l'entreprise privée a commencé à attaquer non seulement commercialement, mais aussi politiquement au secteur privé en s'efforçant de s'en faire attribuer les branches les plus avancées. Evidemment, les bailleurs de fonds américains qui jouent un rôle essentiel dans le financement du Plan ont appuyé cette «privatisation» au nom de l'orthodoxie libérale dont ils sont les avocats constants.

Quoi qu'il en soit, l'industrialisation progressive de certaines zones du pays a créé de nouvelles couches sociales parmi les classes moyennes et la bourgeoisie. Celles-ci s'accordent mal avec la politique traditionnelle appliquée jusqu'à présent dans le cadre d'un Etat où les féodalités terriennes avaient toujours le dernier mot. Ces contradictions d'intérêts qui se révèlent, constituent dans la société iranienne, fortement hiérarchisée, un nouveau ferment de mouvements sociaux et politiques. D'ailleurs, on ne doit pas oublier que Mossadegh qui passait dans toutes les capitales occidentales pour un extrémiste dangereux, était issu de la grande bourgeoisie locale et avait

l'appui d'une partie de celle-ci lorsqu'il s'attaquait — sans succès — au monopole pétrolier de l'Anglo-Iranian Oil Co.

### Le désordre administratif

Se greffant sur ces facteurs objectifs, qui tendent à un bouleversement de l'actuel état de choses, des faits secondaires mais non négligeables sont une source de mécontentement pour les travailleurs des villes et des campagnes et même pour les classes moyennes en pleine expansion: les revenus sont d'une inégalité scandaleuse, mais qui plus est la concussion et le désordre administratif font obstacle à toute tentative sérieuse de remise en ordre.

En outre les responsables de l'économie ne peuvent pas ou ne veulent pas entraver la gabegie du commerce extérieur qui laisse entrer dans le pays les biens de consommation les moins nécessaires comme les automobiles américaines de luxe alors que les devises ne suffisent pas à l'achat des biens d'équipement vitaux pour l'épanouissement économique.

La détérioration générale des conditions économiques et financières du pays provoque une hausse des prix qui est très rapide depuis plusieurs années. Le pouvoir d'achat des couches les plus défavorisées de la population — et qui en constituent l'écrasante majorité — continue à diminuer. L'organisation syndicale ouvrière qui paysanne ayant été complètement muée par le pouvoir, les luttes revendicatives sont très peu nombreuses, ce qui aggrave encore la condition salariale.

Que l'opposition se reconstruise sur le plan politique et sache affronter la force répressive gouvernementale et l'Iran traditionnel d'hier entrera enfin dans la voie du modernisme.



Jeune Afrique n° 139 17-23 Juin 1963

عجیب‌ترین اخبار از شوروی واصل شد. بر اساس گزارش فریدون آدمیت، سفیر کبیر ما در مسکو - که فرد مطلع و روشنفکر محققى است و تا کنون نوشته‌های خوبی در کوییدن دین و روحانیت و دفاع از بی‌دینانی چون آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان و غیره نوشته است - خبرگزاری تاس، ارگان رسمی کشور شوروی خبر داد که محافل ارتجاعی ایران تظاهراتی ضد دولتی و اصلاحات او انجام داده‌اند.



وزارت امور خارجه

اداره دهم

از مسکو - بتاريخ ۱۷ و ۳۰ و ۳۱ و ۱۳۴۲ شماره ۵۳۲

وزارت امور خارج

از سر - ۱۷/۱۲/۴۲

«خبرنگار تاس خبر میوه می ملی ارجی می ایران نظامی هند دولت در تهران و مشهد و قم تشکیل دادند و از روز یکم فروردار محرم برابر این معهود استفا ده کردند در تهران بازار را آتش زدند و چند کمان را غارت و با دارات دولتی هدر کردند قوا انتظامی تهران آورده اند و نظایرت قدسین گردید در اعلامیه سردبانی گفته شده است بر لایحه نظامی هند دولت در لایحه مذکور با قاطعیت سرکوبی خواهد شد و اظهارات و اظهارات دسته باز نشسته جوونی صلاحیت بهیچ وجه در ایام طرحها اصلاح نمی یابند موثر باشد - بعد از قول خبرنگار ایرانی یکس خبر میوه که گفته می بین نظام کنندگان و قوا انتظامی رفر داده عده امر معین و مجروح و حکومت نظامی اعلام گردیده ۱۷۶

آدمیت

اداره دهم  
۱۱/۱۱/۴۲

فضای جهانی به گونه‌ای آماده شد که همه تصور می‌کردند قیام روحانیت علیه امریکا، اسرائیل و نظام شاهنشاهی به خاطر مخالفت آنها با هر گونه اصلاحات اجتماعی در داخل کشور است و این برای من پیروزی بزرگی بود تا بتوانم در آینده نزدیک بدون اینکه کسی جرأت گذاشتن چوب لای چرخ اصلاحات ما را داشته باشد به اصلاحات مورد نظر امریکا در ایران - که به آنها قول داده بودم - بپردازم.

تصور می‌کردم با ایجاد رعب و وحشت و دستگیری آیت‌الله خمینی رهبر مخالفان به این موقعیت نائل آمده‌ام اما در جریان لایحه اعطای مصونیت به مستشاران امریکایی و خانواده آنها که در ایران معروف به کاپیتولاسیون شد، فهمیدم برداشت من در مورد آیت‌الله خمینی و قیام او کاملاً برداشت عوامانه‌ای بوده است.

به نظرم رسید که خمینی کابوسی برای نظام شاهنشاهی در طول تاریخ باقی خواهد ماند. اگر چه اکنون که او را با کمک امریکاییان به ترکیه تبعید کرده‌ام امریکا کمی آرام شدم اما آیا این آرامش برای شاه، امریکا، اسرائیل و از همه مهم‌تر نظام شاهنشاهی، آرامشی بادوام خواهد بود؟

### ◆ پرده چهارم: عالمی از نو ببايد ساخت وز نو آدمی

وقتی در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۴۳ یعنی دو روز پس از تبعید امام به ترکیه راک ول یکی از مأموران وزارت خارجه امریکا در یک نامه غیر رسمی به یکی دوستان خود در وزارت خارجه می‌نویسد:

وقایع اخیر که شما در گزارش رسمی از آنها مطلع خواهید شد، موجب خشنودی قلبی من شده است. سرانجام توانستیم از شر آن پیرمرد... که چوب لای چرخ ما می‌گذاشت راحت شویم «کله گنده محلی»<sup>۱</sup> دستور اخراج او را داده بود. در حال حاضر او در یکی

۱. مراد از کله گنده محلی، شاه است.

از هتلهای درجه دو ترکیه اقامت دارد و سعی می‌کند که عقیده سنی‌های بیچاره را تغییر دهد.<sup>۱</sup>

نه شاه و نه امریکا هیچ‌گاه باور نمی‌کردند که این پیرمرد که اکنون برای تبعید او این چنین لبخند رضایت بر چهره دارند، روزی از فاصله ۵۰۰۰ کیلومتری ایران، بنیادهای نظام شاهنشاهی و منافع امریکا را در ایران در هم بیچد و سلطنت را برای همیشه در ایران ملغی و دست امریکا را از منافع ملت ایران کوتاه کند.

در آن لحظه هرگز به ذهن شاه مغرور و امریکای سلطه گر خطور نمی‌کرد که آنچه از ۱۰ آذر ۱۳۴۰، یعنی روز افشاگری امام علیه تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، شروع شد و در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به یک جنبش بزرگ اجتماعی علیه نظام سلطنتی تبدیل گردید و با دستگیری و تبعید امام خمینی در ۱۳ آبان سال ۱۳۴۳ به ظاهر به آرامش رسید نه تنها آغازی بر پایان ۲۵ قرن حاکمیت رژیم سلطنتی در ایران خواهد بود بلکه طلیعه دور جدیدی از تاریخ پرفراز و نشیب ایران محسوب خواهد شد.

برای نسلی که فضای آغازین نهضت امام خمینی در سال‌های ۴۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی را در سال ۵۷ درک نکرده است، درک عظمت کار امام چندان ساده نیست. امام خمینی نهضت خود را وقتی آغاز کرد که نه تنها هیچ‌گونه امکانات رسانه‌ای در اختیار نداشت بلکه حتی تشکیلات سابقه‌دار مخالفان رژیم پهلوی - که به پاره‌ای از جریان‌های لیبرال و سکولار مدعی ملی‌گرایی خلاصه می‌شد که تمام مبارزه خود را بر پاره‌ای اعتراضات رسمی غیر مفید در حد سلطنت کردن شاه نه حکومت کردن او متمرکز کرده بودند - نیز موافقتی با این نهضت نداشتند و آن را تخطئه می‌کردند.

نیروهای چپ کمونیستی نیز به پیروی از ارباب خود شوروی هنوز در این توهم به سر می‌بردند که هر انقلابی در هر کشور عقب‌افتاده کشاورزی که ستم فئودالی را پایان نبخشد و

۱. اسناد لانه جاسوسی، ج ۷۱، ص ۲۲۰.

میلیون‌ها دهقان را آزاد نسازد سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

آنها منتظر بودند تا فرآیند تکامل ابزار تولید و روابط تولیدی را دگرگون کنند و گذار از مرحله فئودالیت به سرمایه‌داری اتفاق بیفتد تا دهقانان، رنجبران و کارگران آزاد شوند. بنابراین آزادی مردم به کمک سایر نیروهای اجتماعی به خصوص نیروهای مذهبی را مانند رژیم شاه ارتجاعی می‌خواندند و در این مسأله با شاهپرستان و شاه‌دوستان در یک سنگر علیه دین و مذهب و متدینین مبارزه می‌کردند.

امام خمینی بدون واژه‌ها و همه از خیل عظیم چنین تئوری‌های مخربی - که فضای روشنفکری این دوران را پر کرده بود - وارد صحنه مبارزه شد.

امام فهمیده بود که وقتی نظام‌ها ناکارآمد شوند نیاز به دگرگونی آشکار می‌شود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نظام شاهنشاهی ناتوانی خود را برای حل مشکلات ایران نشان داد. برای رهبری مثل امام خمینی (ره) شنیدن صدای شکستن استخوان‌های چنین نظامی دشوار نبود.

ویژگی بارز و مشترک اندیشه‌ها و آرمان‌های امام از رساله کشف‌السرار تا آخرین متنی که از ایشان منتشر شد در این بود که در تمامی این آثار دعوتی کم و بیش پنهانی برای دگرگونی ارزش‌های مأنوس و عادت‌های ناپسند و گفتمان‌های رسمی و سنت‌های غیر عقلانی وجود دارد.

هر کس پیامدهای هر یک از این تردیدهای ژرف و ساختارشکنی‌های ویرانگر افکار و اندیشه‌های امام را نشناسد نخواهد توانست جرعه‌ای از عمق معرفت، افکار و آرمان‌های نهضت باعظمت امام خمینی را از ۱۵ خرداد ۴۲ تا انقلاب اسلامی درک کند.

مهم‌ترین شاخصه امام در میان رهبران جنبش‌های سیاسی و اجتماعی دوران جدید این است که امام وقتی درک کرد که نمی‌توان دنیای از هم گسیخته و غیر دینی و غیر معنوی مدرنیته را

بازسازی کرد، تصمیم گرفت که باید خود دنیای دیگری بیافریند و به جهانیان معرفی کند. امام در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ متوجه شد که برای معرفی چنین دنیای جدیدی باید در نظم تردیدناپذیر موجود تردید کند و آن را بر هم زند.

آنچه امام خمینی پیوسته برای آسایش و تجدید قوای چنین جهانی نیازمندش بود، ایمان به این مسأله بود که تنها نیست و دست حکیمانه خداوند تبارک و تعالی و پشتوانه‌ای از معرفت اهل بیت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام و تاریخی از فرهنگ اسلامی و معارف دینی در کنار اوست. شاید هم با چنین شیوه‌ای از نگرش بود که امام خمینی از ناحیه اغلب جریان‌های غیر دینی، ضد دینی، پاره‌ای از مقدس‌مآبان و شاهپرستان ایرانی، مدافعان نظم پوسیده جهانی و شبه روشنفکران دل داده به غرب و غیره به جعل دین جدید متهم شد و آگاهانه و ناآگاهانه زمانی او را متهم کردند که اراده کور مقدس‌مآبان حوزه‌های علمیه نسبت به اخلاق و دین را نادیده انگاشته است و درست هم بود چون امام خود به نگرش روشن و عزیزانه‌ای در باب دین و اخلاق رسیده بود که با نگرش تیره و ذلیلانه مقدس‌مآبان نسبت به دین سنخیتی نداشت. برای امام خمینی نهضت پانزده خرداد بلکه حتی انقلاب اسلامی نیز تازه آغاز راه بود نه به منزله پایان راه.

اما خمینی هیچ‌گاه فریب تأثیر جاهلانه آهنگ‌های شوم غرب‌گرایی و سکولاریسم جریان‌های شبه روشنفکری معاصر را نخورد و اسیر ناز و غمزه‌های تجددگرایی مقلدانه در ایران نشد و شعارهای فریبنده اما نابودکننده هویت، اصالت، عقلانیت، معنویت و عدالت مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون جریان‌های حاکم بر ایران را نتافت.

اما تمامی اینها حقایقی بود که دلایل پسندیده‌ای برای امام فراهم کرد تا فرصت ابراز جلوه‌های حقایق نهفته در اسلام و معارف اهل بیت علیهم السلام را بر ملا سازد و به جهانیان معرفی کند.

امام با تمام وجودش به دنبال این بود تا به مسلمانان و همه مردم جهان بقبولاند که دیگر بس است، بشریت هنوز زنده است و تردیدی ندارد که زندگی را اخلاقیات و معنویات و دین پی

می‌افکند. زندگی بر خلاف شعار مدرنیته که نیچه اوج آرمان‌های آن بود. فقط نیازمند فریب نیست و خوراکش حيله و تزوير، ریا و دروغگویی و نابودی تاریخ بشریت و نفی سنت‌های پسندیده نیاکان و دستاوردهای بزرگ ادیان توحیدی برای بشر نمی‌باشد.

امام با شعار بازگشت دین به حیات اجتماعی و تبیین ناخرسندی‌های مدرنیته، آزادی و آزادگی جدیدی را در جهان از هم گسیخته آفرید. آزادی‌ای که در زندگی طولانی‌مدت در سیطره اندیشه‌های ضد معنویت، عقلانیت و عدالت متفکران غربی وجود نداشت.

تفاوت بزرگ امام با متفکران غربی که از حاکمیت مدرنیته ناخرسند بودند این بود که آنها برای همه پلیدی‌های مدرنیته (بیماری، تنهایی، غربت، سستی، بیکاری، فقر، جنایت، جنگ، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، نابودی محیط زیست و...) به فراسوی نیک و بد می‌اندیشیدند و بشر را به فراگیری شرارت بیشتر و پرهیز از اخلاق و دین دعوت می‌کردند در حالی که امام ناخرسندی‌های مدرنیته و حاکمیت نظام‌های چپ و راست و سلطنت‌طلب وابسته به آن را فاقد معنویت، عقلانیت و عدالت می‌دید.

مفهوم آزادی در باورهای ناخرسندان از مدرنیته در غرب رهایی سترگ از مفاهیم انسانی، اخلاقیات و دین و عدالت بود در حالی که مفهوم آزادی در اندیشه‌های امام بازگشت انسان به مفاهیم انسانی، اخلاقیات، دین و عدالت بود و این شعاری بود که امام خمینی در گستره‌ای از تاریخ حیات پربرکت مبارزات خود از ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ همیشه به آن وفادار بود.





## ۱۵ خرداد، ظهور گفتمان تازه در جنبش‌های اجتماعی ایران

(بازخوانی سخنرانی تاریخی امام در فروردین سال ۱۳۴۳ بر مبنای روش تحلیل گفتمان)

ابوالفضل مروی<sup>۱</sup>

### ◆ چکیده

بازخوانی رویدادهای تاریخی بر مبنای رابطه متن و زمینه متن به عنوان روش تحلیل گفتمان، یکی از راه‌های نقد رخداد‌های تاریخی است. این روش در حال حاضر در بسیاری از پژوهش‌های اجتماعی و تاریخی استفاده می‌شود. در این مقاله یکی از فرازهای مهم تاریخ معاصر ایران یعنی سخنرانی تاریخی امام خمینی در فروردین سال ۱۳۴۳ که موجب تبعید معظم‌له از ایران شد بر اساس روش تحلیل گفتمان مطالعه و بررسی می‌شود.

کلید واژه‌ها: تحلیل گفتمان، ۱۵ خرداد، جنبش‌های اجتماعی، ایران.

---

۱. روزنامه‌نگار و محقق.

## ◆ اشاره

بازخوانی رویدادهای تاریخی بر مبنای رابطه متن و زمینه متن که امروزه تحت عنوان «تحلیل گفتمان» از آن یاد می‌شود، به عنوان یک روش جدید به حساب تفکرات مدرن گذاشته می‌شود و لاجرم آبخشور این سنت روش‌شناسی در فهم رخدادها، متون تاریخی و غیره - مثل بسیاری از معارف که ریشه در فرهنگ‌های شرقی و اسلامی دارد - به حساب فرهنگ غربی نهاده می‌شود.

اما این روش برای ما مسلمانان (به ویژه شیعیان) که قرن‌هاست با استنباط احکام شرعی و تفسیر سر و کار داریم و می‌دانیم که بدون آشنایی با علم اصول و قواعد عمومی آن نمی‌توانیم به وادی فقه و فقهت، تفسیر قرآن و کلام معصومین و نگهداری فضای عمومی زندگی مسلمانان گام بگذاریم و در محدوده متون پژوهش کنیم، روش ناآشنایی نیست.

مگر می‌توان بدون شناخت دقیق مبانی استنباط و چگونگی استنباط احکام با توجه به این همه دگرگونی‌هایی که در پرتو زمان و پیشرفت علوم و نوآوری‌های بشری و بروز مسائل مستحدثه در حیات اجتماعی بشر پیدا شده است به فهم احکام نائل آمد؟

مسلمانان از بدو پیدایش اسلام به پیروی از بزرگان دین درگیر قواعد کلی استنباط و تطبیق آن با موارد جزئی بودند و می‌دانستند که این عمل بدون تحقیق و پژوهش در بسترها، زمینه‌ها، دلالت‌ها، رابطه‌های زبانی و گفتاری متن و بسیاری از اصول کلی ممکن نیست، اصولی که امروزه در قالب علم اصول و اصطلاحات آن مورد بحث قرار می‌گیرد. اگر چه مسلمانان اغلب از قواعد و اصطلاحات اصولی در فهم متون دینی، به خصوص فقه و تفسیر استفاده کرده‌اند اما علم اصول قبل از آنکه علم تفکر فقهی باشد، علم فهم متون و زمینه‌ها و دلالت‌ها و رابطه‌های آن به صورت عمومی است و این همان چیزی است که امروزه بخشی از آن به عنوان «تحلیل گفتمان» مطرح است.

در هر صورت بهره‌گیری از این روش در فهم متون و رخدادها یک سنت حسنه است و باید خوشحال شد که پاره‌ای از محققان ما با استفاده از این روش به سراغ متون تاریخی آمده‌اند. نویسنده مقاله حاضر تلاش کرده است با استفاده از روش «تحلیل گفتمان» یکی از سخنرانی‌های تاریخی امام را در زمینه‌های جنبش ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ به عنوان ظهور یک گفتمان جدید در جنبش‌های اسلامی اجتماعی و سیاسی ایران معاصر تجزیه و تحلیل کند.

سخنرانی معروف امام در فروردین سال ۱۳۴۳ که برای اولین بار ارکان نظام شاهنشاهی و زمینه‌های آن را در ایران مورد تردید قرار می‌دهد و موجب تبعید معظم‌له از ایران می‌شود تاکنون به ندرت به عنوان

یک رخداد تاریخی در قالب «تحلیل گفتمان» مورد توجه محققان تاریخ معاصر ایران بوده است. امید است این مقاله فتح بابی برای این‌گونه پژوهش‌ها باشد.



\* \* \*

۱۵ خرداد، قیام مردمی عظیمی در تاریخ معاصر ایران است که کسی نمی‌تواند ادعا کند تمامی زوایای آن را شناخته است. این رویداد در قلب متون تاریخی و ادبی بسیاری قرار گرفته است که دایره آن برای پاسخگویی به مسائل آینده، همواره به بازنگری و توسعه نیاز دارد. خوشبختانه در این حوزه یک چراغ راه و یک کلید حل مشکل برای همیشه تاریخ در دست پویندگان قرار گرفته است و آن متون شفاهی و کتبی است که در ارتباط با این نقطه عطف تاریخ معاصر ایران بر زبان و قلم پرچمدار نهضت ۱۵ خرداد، امام خمینی، جاری شده است. بازخوانی کلام امام درباره ۱۵ خرداد پایان‌ناپذیر است. در این مقاله فقط یکی از این متون (سخنرانی عمومی حضرت امام بعد از واقعه نیمه خرداد) بر مبنای روش تحلیل گفتمان، بررسی می‌شود و طی آن تلاش می‌گردد صرفاً به بخشی از عناصر ارتباط یعنی «چه می‌گوید؟» پاسخ داده شود.

### ◆ عناصر ارتباط

براساس یکی از مدل‌های قدیمی ارتباطات که در سال ۱۹۴۸ توسط هارولد لاسول (محقق امریکایی) مطرح شد یک ارتباط کلامی دارای چند عنصر است که هر یک، وجهی از وجوه ارتباط را در بر می‌گیرد و به پرسش‌هایی پاسخ می‌دهد که در آن زاویه مطرح می‌شود. این عناصر عبارت‌اند از چه کسی؟ چه چیزی؟ از چه مجرای؟ به چه کسی؟ با چه اثری؟ توضیح: چه کسی؟ یعنی چه کسی می‌گوید؟ یعنی فرستنده پیام کیست؟ در این پرسش، کنترل‌کننده یا کنترل‌کنندگان پیام مطالعه و بررسی می‌شوند.

چه چیزی؟ یعنی چه چیزی می‌گوید؟ در این پرسش محتوای پیام مطرح است. ارتباط در

واقع روندی پیام‌محور است، این است که جان ارتباط، محتوای پیام است. چیستی پیام که موضوع تحلیل محتوا و تحلیل گفتمان است در این پرسش نهفته است.

از چه مجرای؟ یعنی وسیله ارتباطی چیست؟ یعنی خالق پیام از چه وسیله‌ای برای توزیع پیام خود استفاده می‌کند؟ در جریان ارتباط، وسیله ارتباطی، بسیار مهم است و مسائل بسیاری را روشن می‌سازد.

به چه کسی؟ یعنی مخاطب کیست؟ شناخت مخاطب نیز یکی دیگر از عناصر مهم ارتباط است که در مطالعات ارتباطات جایگاه ویژه‌ای دارد.

با چه اثری؟ یعنی نتیجه دریافت پیام از سوی مخاطب چیست؟ هدف ارتباط‌گر و نتیجه نهایی تمام جریان ارتباط بستگی به همین تأثیرگذاری پیام دارد.

البته در مدل مزبور به دو عنصر مهم دیگر یعنی چرا و چگونه، اشاره نشده است که در مطالعات ارتباطی اهمیت خاص خود را دارد. عنصر چرا، بر اهداف و دلایل ایجاد ارتباط متمرکز است. این عنصر، چشم‌انداز وسیعی را برای درک جریان ارتباط به نمایش می‌گذارد.

همچنین چگونه یعنی پیام چگونه ساخته شده است؟ ساخت پیام یا ساختار پیام مبتنی بر شالوده‌ای است که از سویی دیگر روشنگر جریان ارتباط است. در تحلیل گفتمان، معمولاً این عنصر ارتباطی لحاظ می‌شود. بنابراین می‌توان تحلیل گفتمان را روشی تفسیری دانست که محل تلاقی دو عنصر چه می‌گوید و چگونه می‌گوید است. در تحلیل گفتمان، این دو محور یکدیگر را تا حدود زیادی پوشش می‌دهند.

### ◆ گفتمان چیست؟

واژه گفتمان که این روزها کاربرد زیادی پیدا کرده است بعضاً بدون توجه به معنای درست آن به کار می‌رود. با توجه به اینکه در این مقاله، یکی از سخنرانی‌های حضرت امام به عنوان نمونه و جلوه‌ای از گفتمان ایشان مورد واکاوی قرار می‌گیرد، لازم است توضیح مختصری

درباره معنا و مفهوم گفتمان بیان شود:

گفتمان در برابر واژه انگلیسی (discourse) آمده است. این واژه در انگلیسی به معنای یک خطابه جدی یا نوشته‌ای درباره موضوعی ویژه یا مکالمه‌ای جدی یا زبان خطابه و نوشته است. از دیدگاه دانش ارتباطات، گفتمان به معنی شکل، حالت یا نوع زبان در کاربرد آن است. هر فرد برای خود امکان استفاده از گفتمان‌ها یا زبان‌های متعدد را دارد؛ برای مثال، زبان محبت، زبان قدرت، زبان ورزش و... یک نمونه از گفتمان، اخبار است که زبان و روش خاص خود را در انعکاس مسائل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... ایفا می‌کند.

واژه دیسکورس، همچنین، معادل «سخن» آمده است که با توجه به ادبیات ایران، ترجمه درستی به نظر می‌رسد. زیرا در ادبیات کهن ما کلمه سخن در مواضع مختلف به کار رفته است و هم اینکه تقریباً معنای گفتمان امروزی را می‌رساند، از جمله این بیت حافظ:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن‌شناس نئی جان من خطا اینجاست  
 البته امروزه گفتمان، مفهومی فراتر از حالت یا نوع زبان در کاربرد یافته است. گفتمان، حالت و نوع زبان و موضوعات مربوط به آن را می‌سازد. گفتمان است که متن را شکل می‌دهد یعنی مشخص می‌سازد چه چیزهایی و با چه ترتیب و تدبیری بیان شود، چه چیزهایی بیان نشود، چه چیزهایی به صورت ضمنی بیان شود، چه چیزهایی بزرگنمایی شود، چه چیزهایی نادیده گرفته شود و نظیر اینها. از طرف دیگر هر متنی مخاطبی دارد که آن را درک می‌کند. فرستنده پیام همواره برای درک پیام خود کسانی را مخاطب در نظر می‌گیرد که توان درک پیام او را دارند. اگر پیام از طرف مخاطب دریافت و درک نشود، چرخه ارتباط ناقص و بی‌ثمر می‌ماند. این است که عده‌ای از محققان معتقدند که گفتمان عبارت است از چگونگی تولید و سامان گرفتن یک متن - چه کتبی و چه شفاهی - و فرآیند درک آن از جانب مخاطب. البته عملاً در تحلیل گفتمان آنچه بررسی می‌شود همان چگونگی و نیز چرایی تولید و سامان گرفتن متن است و این پرسش کمتر مطرح می‌شود که مخاطب کیست و چگونه متن را می‌فهمد و درک می‌کند.

در هر حال، گفتمان یک کنش یا روند ارتباطی است که در قالب زبان (گفتاری یا نوشتاری) یا سایر علامت‌ها (نمادها، نشانه‌ها، لحن صوت، حرکات چهره و اندام، تصاویر و...) نمود می‌یابد. البته زبان، مهم‌ترین عرصه ظهور گفتمان است. در واقع، باورها، ارزش‌ها، دیدگاه‌ها، ویژگی‌های شخصی و اجتماعی و حتی نیت و مقاصد درونی نویسنده، سخنگو یا فرستنده پیام در گفتمان به صورت آشکار یا پنهان وجود دارد. طبعاً اوضاع و احوال و شرایط سیاسی و اجتماعی و به خصوص شرایط تولید گفتمان در لحظه تولید (بافت موقعیتی) بر تمامی عناصر گفتمان (واژگان، ترکیب و ساختار جملات، نحوه بیان و سایر عناصر کیفی و کمی) تأثیر می‌گذارد اما در این میان به معنا و نقش و کارکرد اجتماعی گفتمان از دیدگاه اندیشه‌مندان گفتمان‌کاوی بیشتر توجه شده است. دایان مک دانل (زبان‌شناس انگلیسی) معتقد است که گفتمان هر نوع گفتار، کلام و نوشتاری است که در جریانی اجتماعی شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر گفتمان‌ها دارای سرشت، ماهیت و ساختار اجتماعی هستند.

در واقع هر کلام و هر عمل در عرصه گفتمانی خاص معنا پیدا می‌کند. لیکن کلام یا متن شامل تمامی عرصه گفتمان نیست و از دیدگاه محققان گفتمان‌کاوی، هر متن یا کلام دارای ناگفته‌هایی است که گاه بیش از گفته‌ها اهمیت دارد. یعنی بسیاری از اطلاعات متن یا کلام، با توجه به شرایط و اوضاع و احوال (بافت موقعیتی) حالت تلویحی و ضمنی پیدا می‌کند که هدف تحلیل گفتمان نیز دستیابی به همین ناگفته‌هاست. البته این بدان معنا نیست که تحلیل‌گر از آنچه گفته شده است غافل می‌ماند، بلکه اساس استدلال تحلیل‌گر گفتمانی، اطلاعات واضح و آشکار است و بایستی در تحلیل گفتمان مناسبات میان گفته‌ها و ناگفته‌ها به دست آید. گفتمان چیزی فراتر از متن است اما فقط از طریق متن می‌توان به آن راه یافت.

نکته در خور توجه اینکه امروزه گفتمان به عنوان یک کنش مطرح می‌شود؛ یعنی خالق کلام از طریق گفتار، کاری انجام می‌دهد، مثلاً تشویق می‌کند، دستور می‌دهد، روحیه می‌بخشد و... که این معنا در اسلام، بدیهی است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ عَلمَ انَّ كَلامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلامُهُ اِلَّا فِيمَا يَعبَهُ.

از میانی شناخت کلام حضرت امام این است که ایشان با تمام وجود معتقد و عامل به چنین مقدماتی در سخن خود بوده است. این است که هر جمله بلکه هر کلمه از سخن امام، هدفمند و متکی به اندیشه‌ای عمیق و الهی است که در حد توان تحلیل‌گر بایستی در فهم کلام ایشان منظور شود.

### ◆ موقعیت گفتمانی

منظور ما از موقعیت گفتمانی، بررسی گفتمان حاکم در ارتباط با گفتمان‌های مخالف است و این مقوله با بافت موقعیتی حائز اهمیت در تحلیل گفتمان و ارجاع متن به آن متفاوت است. گو اینکه موقعیت گفتمانی، حاکم بر تمامی بافت‌های موقعیتی است که در زمینه آنها متن تولید می‌شود. در واقع این دو مقوله نسبت به هم دارای حالت عموم و خصوص مطلق‌اند؛ یعنی موقعیت گفتمانی اعم از بافت موقعیتی است.

### ◆ موقعیت گفتمانی در نهضت ۱۵ خرداد

در آغاز دهه ۶۰، گفتمان شاهنشاهی، گفتمان حاکم است. برخی محققان، ویژگی‌هایی برای گفتمان شاهنشاهی بر شمرده‌اند که یکی از این موارد در کتاب *راه دراز گذار* آمده است. مؤلف این کتاب با استناد به سرمقاله‌های دوران حکومت محمدرضا، معتقد است که این گفتمان در پی القای مشروعیت رژیم سلطنتی موروثی است و منبع این مشروعیت را اقتدار کاریزمایی و پاتریمونیالیستی سنتی معرفی می‌کند. در این گفتمان، حکومت پادشاهی بهترین نوع حکومت شناخته می‌شود و پادشاهی همزاد با تقوی، عدالت، جوانمردی، کاردانی، دانش و بینش و آبادانی سرزمین است. در این گفتمان همه ارزش‌های مثبت از قبیل عدالت، محبت، دادگری و... به پادشاه نسبت داده می‌شود. پادشاه به منزله پدر خانواده بزرگ ملت است، برگزیده خداوند و مالک و فرمانروای مردم است و مخالفت با او مخالفت با خداوند و ذات هستی است. در این

گفتمان، دین و دولت همبستگی دارند و اساساً پادشاهان اسباب رونق اسلام شده‌اند و پادشاهی با عدل و داد و قانون آمیخته است.

به نظر می‌رسد این ویژگی‌ها نمی‌تواند مشخص کننده گفتمان شاهنشاهی باشد و عمدتاً به بعضی از چالپوسی‌ها یا ادعاهای روزنامه‌های حیره‌خوار دربار پهلوی اشاره دارد، زیرا اگر پذیرفتیم که متن همانند کنش، کاری انجام می‌دهد، باید دید که این خزعبلات روزنامه‌های مزدور چه می‌کردند و چه بر سر مردم کشور خود می‌آوردند. برای نمونه می‌توان گفت چنین متونی، فرهنگ چالپوسی و ذلت را توسعه می‌دادند و عمدتاً به تحمیق مردم می‌پرداختند.

از سوی دیگر، ویژگی‌های گفتمان شاهنشاهی را بهتر از هر جا می‌توان در سخنان خود شاه مخلوع جستجو کرد. شاه چهار کتاب نوشته است یا برای او نوشته‌اند که در هر حال مورد تأیید او بوده است و خود یا هیچ‌یک از بستگان و اطرافیانش آنها را نفی نکرده‌اند. همچنین در مراسم مختلف سخنانی ایراد کرده است که جمع این کتاب‌ها و سخنان، گفتمان شاهنشاهی وابسته پهلوی را رقم می‌زند. البته این کتاب‌ها جای بررسی و تأمل بیشتری دارد تا مشخص شود نهضت ۱۵ خرداد در چه فضای سیاه و فریبکارانه‌ای شکوفا شد و چگونه توانست آن فضای آلوده را به عقب راند. همچنین بررسی گفتمان‌های مدعی نفی گفتمان شاهنشاهی مانند گفتمان جبهه ملی، گفتمان مارکسیستی، گفتمان‌های ملبس به لباس دیانت مانند گفتمان متحجرین و ... همگی در فهم جریان ۱۵ خرداد تأثیر دارد، زیرا نهضت ۱۵ خرداد از سوی تمامی این گفتمان‌ها مورد ایراد قرار گرفت و نفی شد.

در اوایل دهه ۴۰، سه گفتمان نسبت به سایر گفتمان‌هایی که در عرصه سیاست حضور داشتند یا به این کار تمایل داشتند دارای فضای بیشتری بود که عبارت‌اند از: گفتمان شاهنشاهی (گفتمان حاکم)، گفتمان ملیت‌گرایی (جبهه ملی) و گفتمان مارکسیستی (حزب توده). گفتمان مارکسیستی هیچ‌گاه در ایران پایگاه مردمی یا حتی کارگری نداشته است. مضافاً اینکه این گفتمان از سوی حزب توده نمایندگی می‌شد که علاوه بر بی‌توجهی به اعتقادات مردم، وابستگی آن به بیگانگان برای همه آشکار بود.



گفتمان جبهه ملی را نمی‌توان از گفتمان شاهنشاهی چندان دور دانست، زیرا مبانی گفتمانی هر دو که عمدتاً بر محور ملیت‌گرایی و غرب‌باوری است آن دو را در یک دسته گفتمانی قرار می‌دهد. مضافاً اینکه عملکرد مصدق و جبهه ملی این گفتمان را از عناصر گفتمان نیرومند مشروعه - که به عنوان حامی گفتمان اولیه جبهه ملی وارد صحنه شده بود - تهی کرده بود. البته در این رابطه حرف و حدیث بسیار است که بررسی‌های بیشتری را می‌طلبد لیکن در این مقاله، به همین اشاره اکتفا می‌شود که برای نظام شاهنشاهی، گفتمان ملی‌گرایی و گفتمان مارکسیستی به علت نبود پایگاه مردمی و نیز توافق قدرت‌های بیگانه (امریکا، انگلیس و شوروی) در حمایت از محمدرضا، هیچ خطری به حساب نمی‌آمد. همچنین گفتمان ملیت‌گرا و گفتمان مارکسیستی، وجه مشترکی داشتند که هر دوی آنها را تحت عنوان گفتمان روشنفکری جای می‌دهد که نسبت به نهضت مردمی ۱۵ خرداد موضعی مخالف داشتند. مرحوم جلال آل احمد در مقدمه کتاب روشنفکران با بیان اینکه آنان (روشنفکران) در برابر خونی که در ۱۵ خرداد ریخته شد دست‌های خود را با بی‌اعتنایی شستند، جوهره فکری چنین گفتمان‌هایی را بر ملا می‌سازد. در چنین حال و هوایی است که گفتمانی تازه از اعماق اعتقادات و ایمان جامعه اسلامی ایران سر بر می‌آورد و طرحی نو در می‌اندازد.

### ◆ نگاهی به بسترها و زمینه‌های تاریخی ۱۵ خرداد

اشاره شد که بافت موقعیتی (زمان، مکان، مخاطب و...) در ساخت گفتمان تأثیری اساسی دارد. به همین دلیل نگاهی به وقایع و حوادث منجر به یوم الله ۱۵ خرداد ضروری است حوادثی که این گفتمان تازه را در مسیر سخت و خونبار پیروزی قرار داد.

سال ۱۳۴۱، آغاز نهضت امام خمینی و بروز گفتمان اسلام ناب محمدی (ص) است. این گفتمان از اعتراض حضرت امام به تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، در دوران نخست‌وزیری اسدالله علم شروع می‌شود. از این تاریخ به بعد، امام خمینی فعالیت‌های بسیاری

در جهت مقابله با نظام شاهنشاهی انجام داده است که شامل سخنرانی‌ها، پیام‌ها، نامه‌ها و بیانات متعددی است که در نتیجه آنها گفتمانی تازه و جریان مردمی نیرومندی علیه نظام شاهنشاهی شکل گرفت و موجب واکنش‌های مختلفی از سوی نظام حاکم شد؛ مانند لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، دستگیری امام و بسیاری از یاران ایشان، سرکوب شدید قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سرانجام تبعید امام از کشور.

مدت‌ها قبل از این دوران، امام خمینی در بعضی از نوشته‌ها، اعتراض شدید خود را به نظام وابسته و ستمگر شاهنشاهی و اعتقاد خود را به نظام اسلامی نشان داده بود از جمله در کتاب *کشف‌السرار* که در دهه ۲۰ آن را به رشته تحریر در آورد. او طی ده‌ها سال این نیت و هدف را در نظر و عمل پی‌گیری کرد. امام خمینی طی ۵۰ سال حکومت پهلوی مسیر زندگی سیاسی کشور را تحت نظر گرفته بود تا سرانجام از سنگر نفوذناپذیر و مستحکم مرجعیت مانند کوهی استوار با اتکا به مکتب اسلام، پرچم مبارزه با وابستگی و استبداد را برافراشت، همه جا پیشقدم شد و در نهایت انقلاب اسلامی را به کمک مردم ایران به نتیجه رساند.

سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ دوران قدرتمندی شاه از یک طرف و دوران نفوذ روزافزون قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا در کشور ماست. شاه تحت نظارت و هدایت آمریکا و رضایت شوروی و انگلیس بدون وجود مجلس، به وسیله اسدالله علم [نخست‌وزیر] قانون وضع می‌کند و ملت محکوم به اجرای چنین قوانینی هستند. مهم‌ترین این قوانین، لوایح ششگانه‌ای بود که با دستور و نظارت آمریکا به عنوان انقلاب سفید یا انقلاب شاه و مردم به فراندوم گذاشته شد. شاه یکی از چهار کتاب خود را با عنوان *انقلاب سفید* به جریان‌های این موضوع، اختصاص داده است و در سومین کتاب خود به *سوی تمدن بزرگ* ادعا می‌کند که بر اثر انقلاب شاه و ملت - که یک ضرورت تاریخی بوده است - ایران قرون وسطایی را به صورت کشوری پیشرو در آورده است. شاه در جای جای کتاب به *سوی تمدن بزرگ*، از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و سقوط دولت دکتر مصدق به منزله قیام ملی یاد می‌کند و آن را آغاز سیر پیشرفت ایران و در واقع قدرت‌گیری خود می‌داند که در ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ به اوج خود می‌رسد. شاه نظام

خود را دموکراسی و مخالفان خود را مارکسیست اسلامی می‌خواند که هم از آزادی واقعی به دورند و هم از روح و معنی اسلام. شاه حتی بعد از اینکه مجبور شد در پی اوج‌گیری انقلاب اسلامی از کشور فرار کند در آخرین کتاب خود، پاسخ به تاریخ، با تحریف مکرر مدارک تاریخی از جمله بعضی از مصوبات مجلس شورای ملی یا مدارک انکارناپذیر تاریخی، سعی می‌کرد گفتمان مرده شاهنشاهی وابسته را به رخ تاریخ بکشد و کودتای امریکایی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ را به عنوان نماد پیروزی این گفتمان مطرح سازد.



گفتمان جبهه ملی را نمی‌توان از گفتمان شاهنشاهی چندان دور دانست زیرا مبانی گفتمانی هر دو که عمدتاً بر محور ملیت‌گرایی و غرب‌باوری است آن دو را در یک دسته گفتمانی قرار می‌دهد.

اگر کودتای ۲۸ مرداد - که با طراحی سازمان سیا اجرا شد - بررسی شود روشن می‌گردد که پیروزی این کودتا زمینه اصلی واقعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ را شکل می‌دهد. حتی محققان خارجی طرفدار شاه، پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) و بازگرداندن محمدرضا شاه را از رم به ایران سرآغاز

رژیم استبدادی برای اجرای مقاصد سیاسی و اقتصادی ایالات متحده امریکا و متحدین غربی او می‌دانند.

بلافاصله پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، روابط سیاسی ایران و انگلیس از سر گرفته شد و هم‌زمان با کمک قدرتهای بزرگ به شاه، جریان نفت از سوی کشورمان طبق ضوابط تحمیلی و با ضررهای سرسام‌آور ایران و پرداخت غرامت از سوی کشورمان - طی قرارداد کنسرسیوم که دولت کودتا آن را در آبان ماه ۱۳۳۳ به تصویب مجلسین فرمایشی شورا و سنا رساند - به سوی غرب به راه افتاد. به همین مناسبت ژنرال آیزنهاور، رئیس جمهور امریکا، و چرچیل، نخست‌وزیر انگلیس، به شاه تبریک گفتند. چرچیل در پیام خود از پشتیبانی محمدرضا در مسأله نفت، قدردانی و ستایش کرده بود!

به هر حال، شاه در دهه ۴۰ هم یکه‌تاز میدان داخلی است و هم از حمایت خارجی برخوردار است و قدرت‌های بزرگ به ویژه امریکا صد در صد از او و اقداماتش حمایت می‌کنند. البته آغاز دیکتاتوری شاه به همان کودتای ۲۸ مرداد باز می‌گردد. همان‌طور که اشاره شد بعضی از نویسندگان خارجی مانند پیتر آوری - که دیدگاه‌های مثبتی نسبت به شاه دارند و خودکامگی شاه را برای جلوگیری از تکرار وقایع سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ گریزناپذیر قلمداد می‌نمایند - دیکتاتوری وی را بعد از ۲۸ مرداد انکار نمی‌کنند.

شاه در دهه ۴۰ موفق شده بود با اتکا به قدرت خارجی، علاوه بر ساقط کردن دولت دکتر مصدق، سایر مخالفان و دشمنان داخلی از قبیل حزب توده، فدائیان اسلام، ایل قشقایی - که بعضی از روسای آن هوادار مصدق بودند- کودتای قره نی و غیره را سرکوب کند. علاوه بر اینها شاه چون از مقاومت مرجعیت شیعه در برابر اصلاحات امریکایی نگران بود پس از فوت آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، با ارسال تلگراف تسلیتی به نجف، سعی کرد از استقرار مرجعیت عامه در قم جلوگیری کند. از این رو پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، بی‌درنگ، تلگرام تسلیتی به نجف اشرف مخابره کرد تا بدین‌وسیله افکار عامه مردم را به سوی نجف سوق دهد و مرجعیت و زعامت شیعیان را به نقطه‌ای منتقل کند که از ایران و پایتخت آن دور است. لیکن با نفوذ روزافزون امام خمینی و تأیید مرجعیت عام ایشان از سوی علمای داخلی و حتی خارجی مانند بعضی از علمای پاکستان و نجف، شاه با مرجعیت سازش‌ناپذیر شیعه روبه‌رو شد و چون مجبور بود اصلاحات امریکایی انجام دهد و راه نفوذ امریکا را هر چه بیشتر در کشور باز کند؛ در برنامه‌ریزی دیگری نسبت به امام خمینی و طرفداران ایشان سیاست خشونت و ارباب در پیش گرفت و تلاش کرد بعضی از روحانیون ملایم را به جای امام مرجع تشیع معرفی و با آنان به نحوی کنار آید که مزاحم اقدامات او نشوند. ولی این اقدام نیز با اعتراضات گسترده گروه‌های مختلف روحانی و غیر روحانی روبه‌رو شد و اقبال مردم، دانشجویان و علما و روحانیون به امام، توطئه شاه را باطل کرد.

قبل از اعلام فراندوم لویح ششگانه در بهمن سال ۱۳۴۱ و در جریان زمینه‌سازی برای

چنین اقدامی، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در مهرماه همین سال از طرف دولت به تصویب رسید که قید اسلام و ذکوریت از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان حذف شده بود و در مراسم سوگند به امانت و صداقت، به جای قرآن، «کتاب آسمانی» گذاشته شده بود. این لایحه با مخالفت بسیاری از علمای قم به ویژه امام روبه‌رو شد. از این زمان درگیری گسترده‌ای میان مرجعیت شیعه به زعامت امام خمینی و با حمایت بسیاری از دانشجویان و روحانیون و مردم از یکسو و نظام شاهنشاهی از سوی دیگر به وجود آمد و در نهایت به لغو تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی از سوی دولت منجر شد. لیکن مسأله انقلاب سفید مقوله دیگری بود. شاه مجبور بود اصلاحات مورد نظر امریکا را انجام دهد و بقای خود را وابسته به آن می‌دانست. او به حاج آقا روح‌الله کمالوند - که از طرف علمای قم به دیدار شاه رفته بود - فهماند که باید اصول انقلاب سفید را اجرا کند در غیر این صورت از بین می‌رود.

روشن است که قدرت‌های غربی بی‌جهت شاه را بر کشور حاکم نساخته بودند و او می‌بایست همواره سیاست‌ها و برنامه‌های دیکته شده امریکا و متحدانش را در کشور به انجام رساند. در مقطع مورد نظر این مقاله، مهم‌ترین این برنامه‌ها انقلاب سفید و به دنبال آن اعطای مصونیت قضایی به نظامیان امریکایی و خانواده‌های آنان (کاپیتولاسیون) در ایران بود.

تنها مانع بر سر راه رفراندوم اصول ششگانه مذکور، روحانیون به خصوص روحانیون قم بودند که شاه سعی کرد آنها را مطیع خود سازد، اما مقاومت امام خمینی، اقدامات شاه را با مشکلات جدی مواجه ساخت. با وجود این، شاه ضمن تبلیغات مختلف و با توهین به روحانیون مخالف و «ارتجاع سیاه» خواندن آنان و با تکیه بر زور و حمایت خارجی، در برابر مرجعیت شیعه قد علم کرد و رفراندوم را انجام داد. در این دوران - همان‌طور که اشاره شد - محمدرضا شاه از لحاظ نظامی و سیاسی در موضع استواری قرار داشت. وی همه مخالفان و نیروهای اپوزیسیون را جز جامعه سنتی مذهبی و روحانیون، از صحنه خارج کرده بود و در صدد سرکوب این گروه برآمده بود... ولی شاه با همه مهارتش در اعمال سیاست فریب و سرکوب، در ارزیابی عامل مذهب و درجه نفوذ آن در جامعه ایران اشتباه کرده بود، همچنین

شایستگی، قدرت و مهارت امام را در بسیج و رهبری مردم و به حرکت در آوردن توده‌ها دست کم گرفته بود. شاه بعد از فراندوم سعی کرد تا با جلب نظر بعضی از روحانیون ملایم، دین را از عرصه سیاست دور کند. شاه می‌خواست روحانیت اسلام مانند مسیحیت باشند و در تبلیغات شاهنشاهی این‌طور القا می‌شد که رسیدن مردم اروپا و امریکا به تمدن به این دلیل بوده که مذهب از تمام شئون زندگی آنان خارج شده است.



با شدت گرفتن درگیری میان نظام شاهنشاهی و جامعه مذهبی قم و آشکار شدن رهبری امام خمینی در برابر شاه، در آغاز سال ۱۳۴۲ کماندوهای شاه که قبلاً هم در قم با مردم درگیر شده بودند به مدرسه فیضیه و در واقع پایگاه مرجعیت در ایران حمله کردند که در این حمله عده زیادی از طلاب، به شدت مضروب و مجروح شدند و عده‌ای دیگر به شهادت

رسیدند. امام خمینی در برابر این اقدامات، بیانیه‌های شدیدالحنی صادر کرد و ضمن تأکید بر آگاه کردن مردم و لزوم اعتراض به اعمال غیر قانونی دستگاه حاکمه، نوروز سال ۱۳۴۲ را به علت تجاوز دولت به احکام مقدسه اسلام و قرآن، عزای عمومی اعلام کرد.

امام از آن پس به سخنرانی‌های افشاگرانه و پیام‌ها و بیانات خود افزود و جریان مردمی گسترده‌ای را علیه نظام شاهنشاهی، سر و سامان داد. در ادامه این اقدامات ایشان در روز ۱۳ خرداد همین سال تصمیم گرفت به مناسبت عاشورا، در مدرسه فیضیه سخنرانی کند. تلاش دستگاه حکومتی برای منصرف ساختن ایشان از سخنرانی به جایی نرسید و عصر آن روز امام به همراهی بعضی از روحانیون و در میان شعارهای هزاران نفر از مردم که فریاد خمینی خمینی سر می‌دادند، وارد مدرسه فیضیه شد. امام در این روز سخنرانی مهمی ایراد کرد که بعضی از محققان آن را نقطه عطفی در تاریخ مبارزات سیاسی مردم ایران و یک حرکت پهلوانی می‌دانند. در این سخنرانی که به زبان ساده ایراد شد و درک آن برای همه امکان‌پذیر

بود، محمدرضا شاه، برای نخستین بار از

سوی یک شخصیت روحانی مورد

سئوال، انتقاد، سرزنش و حمله قرار

گرفت. غول وحشت و هراس در هم

شکسته شد. حضرت امام در حضور

ده‌ها هزار تن مستمع، شاهنشاه را «آقای

شاه»، «تو»، «بیچاره» و «بدبخت» خطاب

کرد. بت بزرگ سخت ضربه خورده بود.

اقتدار رژیم کودتا و ترس و وحشتی که

از سازمان امنیت مخوف در اذهان وجود

داشت، آسیب دیده بود و شمارش

معکوس سقوط نظام استبدادی وابسته

قیام ۱۵ خرداد یک جنبش عمومی مذهبی علیه رژیم در حمایت از روحانیت بود. این تحرک صد در صد به نیروهای اسلامی تعلق داشت. هیچ گروه و دسته ملی و غیرمذهبی مدعی، سهمی در این روز نداشتند. احساسات درونی و ریشه‌های معنوی انگیزه این برپایی بود و از قبل صف‌آرایی و برنامه‌ریزی نشده بود. به همین دلیل با تمام وسعت و گسترشی که داشت رژیم را واژگون ساخت.

پهلوی از همان روز آغاز شد.

شاه به شیوه معمول و با اتکا به پشتیبانی امریکا در برابر این تهدید، به سیاست خشونت و سرکوب متوسل شد و دستور بازداشت امام را صادر کرد. نیمه شب پانزدهم خرداد مأمورین امنیتی و چتربازان و سربازان گارد به منزل امام در قم حمله بردند و ایشان را دستگیر و به باشگاه افسران تهران و روز بعد به زندان قصر و بعد از نوزده روز به سلولی در پادگان عشرت آباد منتقل کردند. خبر دستگیری امام به سرعت در ایران منتشر شد و به قیام مردمی گسترده‌ای منجر شد که در بعضی از شهرها مانند قم، شیراز و ورامین، گستردگی و شدت بیشتری داشت. نظام شاهنشاهی با آتش گشودن به سوی مردم این قیام را با خشونت سرکوب کرد. شمار کشته‌شدگان ۱۵ خرداد هرگز مشخص نشد. ارقام مختلفی از جانب خبرگزاری‌ها انتشار یافت. بعضی بین چهار تا پانزده هزار نفر اعلام داشتند. شدت تظاهرات و شعارهای مطرح شده - که مستقیماً متوجه سقوط شاه بود - رژیم را به وحشت انداخت و تا حدود زیادی متوجه قدرت عظیم مذهب در جامعه ایرانی شد.

قیام ۱۵ خرداد یک جنبش عمومی مذهبی علیه رژیم، در حمایت از روحانیت بود. این تحرک صد در صد به نیروهای اسلامی تعلق داشت. هیچ گروه و دسته ملی و غیر مذهبی مدعی، سهمی در این روز نداشتند. احساسات درونی و ریشه‌های معنوی انگیزه این برپایی بود و از قبل صف‌آرایی و برنامه‌ریزی نشده بود، به همین دلیل با تمام وسعت و گستردگی که داشت رژیم را واژگون ساخت.

نظام شاه با تبلیغات و دروغ‌پردازی وسیع، تلاش کرد قیام ۱۵ خرداد را تحرکی واپسگرایانه، جزئی و حاصل اتحاد ارتجاع سیاه (روحانیون) و سرخ (کمونیست‌ها) معرفی کند. از طرف دیگر، رادیو مسکو و روزنامه ایزوستیا (ارگان دولت شوروی) تظاهرات شهرهای مختلف ایران را به عناصر ارتجاعی و آشوب‌طلب نسبت دادند که از اصلاحات ارضی و افزایش حقوق اجتماعی زنان ناراضی هستند. لوموند (روزنامه معروف فرانسوی) در این باره با اشاره به شکاف عمیق بین مردم و رژیم شاه و اینکه علمای سرشناس - که در زندان به سر می‌برند - از



حمایت مردم برخوردار می‌باشند تأکید کرد و نوشت:

جبهه ملی و اپوزیسیون چپ، خود را از حادثه دور نگه داشته‌اند.

در هر صورت، قیام ۱۵ خرداد و فعالیت‌های مردم و روحانیون که متعاقب آن صورت گرفت، نظام شاهنشاهی را - که مجبور بود برای حفظ حیثیت داخلی و خارجی، انتخابات مجلس را که مدت‌ها تعطیل بود بدون سرو صدا و خونریزی انجام دهد - وادار ساخت تا امام خمینی را آزاد کند.

امام خمینی از حادثه ۱۵ خرداد بسیار متألم شد. او در یکی از سخنرانی‌های عمومی خود بعد از واقعه ۱۵ خرداد گفت: «... از قضیه ۱۵ خرداد من مطلع نبودم تا اینکه حبس به حصر تبدیل شد و اخبار خارج به من رسید. خدا می‌داند که مرا اوضاع ۱۵ خرداد کوبید...» در این مقطع، بر اثر سرکوب شدید نهضت و تبلیغات دروغ نظام شاهنشاهی، فضای یأس و ناتوانی بر بسیاری از افراد حتی مبارزان حاکم شد.

کنترل خشن پلیسی و داغ و درفش از یک سو، فریب و ترویج فساد و تطمیع از سوی دیگر همچون چنگال‌های مرگباری، همه کس و همه چیز را در بر گرفت و صداها همه در گلو شکست.

دربار و مجیزگویان دربار، آهنگ شادی و خوشی سر می‌دادند و فساد و فحشا در رسانه‌ها موج می‌زد و در واقع سرفصل فعالیت‌های مدنی مجاز محسوب می‌شد. در چنین قبرستان و چنین مردابی تنها یک صدا و یک سوار بود که بر تاریکی می‌تاخت و نور حیات را در قلب‌های مرده از نو روشن می‌کرد. انعکاس چنین وضعیتی در آثار هنری معدودی تأمل‌انگیز است. از جمله در شعر «شهر مردگان» مرحوم محمدرضا نعمتی‌زاده که از مریدان و بلکه از عاشقان حضرت امام بود.

در دیار من که شهر مرده‌هاست      هر کسی سر برده در دامان خویش  
 هر کسی را سیلی امواج درد      برده تا گرداب بی‌سامان خویش

شب‌نم هر اشک آذین بسته است  
گشته پنهان پیر زال هر فریب  
در بلورین غنچه لبخندها  
در چراغان حجله سوگندها

\*\*\*

رهنورد کوچه‌های بی چراغ  
تا بگرید بنده آواره بخت  
هیچ کس جز گزمه بیدار نیست  
دامنی جز زرده تبار نیست

\*\*\*

ماه در زندان قصر کهکشان  
در دل میخانه خلق بی پناه  
شب به سنگ ابرها سر می‌نهد  
گریه‌ها را رنگ مستی می‌دهد

\*\*\*

ای سوار دشت‌های گل فشان  
از حصار قلعه‌ها بشکن طلسم  
این دیار مرده را گردی بر آر  
گلبن فانوس‌ها را گل بکار

معلوم است که در چنین حال و هوایی، مبارزه با طاغوت و تداوم نهضت چقدر دشوار بود و مردی که پرچم رهبری را به دست داشت با چه امتحان و ابتلای عظیمی روبه‌رو بود. خصوصا اینکه شاه با تبلیغات فریبنده، خود را حامی اسلام و تحت حمایت معصومین علیهم السلام معرفی می‌کرد و ظاهرسازی‌های زیادی در این زمینه انجام می‌داد. ادعای اسلام‌خواهی و اسلام‌پناهی یکی از محورهای گفتمان شاهنشاهی است که بعد از ۱۵ خرداد، رنگ و لعاب بیشتری به خود می‌گیرد.

در این مقاله، سخنرانی موصوف بررسی و تحلیل می‌شود. متن کامل این سخنرانی در کتاب صحیفه امام (جلد ۱، صفحه ۲۸۵) چاپ شده است که به علت طولانی بودن آن (۲۴ صفحه قطع وزیری) فقط به برخی قسمت‌هایش اشاره می‌شود.

به نظر نگارنده این سخنرانی در مقطع زمانی خود به لحاظ ارائه طرح یک حکومت مطلوب – که نسبت به سایر سخنان حضرت امام تا آن زمان، دارای وضوح بیشتری است – اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد که باید در تحلیل مدارک تاریخی مربوط به ۱۵ خرداد با دقت بیشتری به آن

توجه شود.

برای تحلیل این متن، ابتدا ویژگی‌هایی از آن مطرح می‌شود که در تحلیل گفتمان مبنای بررسی است، سپس جنبه‌های عملی آن مطالعه می‌شود و در نهایت تفسیر و تحلیل نهایی آن به منزله یک بررسی مقدماتی بیان می‌شود، که طبعاً از سوی محققان تحلیل گفتمان جای اصلاح و تکمیل دارد.

### ◆ بعضی از ویژگی‌های متن سخنرانی‌های حضرت امام

تاریخ: ۸ صبح، ۲۶ فروردین ۱۳۴۳ / ۲ ذی‌الحجه ۱۳۸۳.

مکان: قم، مسجد اعظم.

موضوع: تحلیلی از قیام ۱۵ خرداد، عملکرد دولت و رسالت علما و روحانیون.

مخاطب: علما، روحانیون، بازاریان، دانشجویان و قشرهای مختلف مردم.

### ◆ بعضی از واژگان و ترکیبات

الف - سفید (مثبت): بسم الله الرحمن الرحيم، اصلاحات، ترقی مملکت، صدر مشروطیت، آزادی، قوانین، نفع ملت، استقلال، اسلام، قوانین اسلام، قیام، نهضت، قوانین آسمانی، قوانین الهی، جبرئیل امین، احکام اسلام، انسان، آزاد، آزادی‌ها، آزادی‌ها، بزرگی‌ها، آقایی‌ها، عزت و شرف، قانون اساسی، قانون، متمم قانون اساسی، نصایح، قلم، مجد اسلام، دین، مصلحت اسلام، مقصد اسلامی، ماورای این عالم، شهدا، شیعه، آثار تمدن، افکار نورانی، حفظ اساس احکام اسلام، صلاح حال ملت، صلاح حال مملکت، اعتقاد، قلب مردم، نصیحت، تطف به مردم، تواضع به مردم، نوکر مردم، خدمتگزار، دسترنج کارگر، دسترنج زارع، مسلم، برادر، خاضع نسبت به احکام شرع، مظاهر تمدن، جوان نیرومند، ممالک اسلامی، قرآن، اعلا مرتبه تمدن، پشتوانه این مملکت، آخوند، بارک الله فیکم، کثر الله امثالهم، سرباز اسلام، جان‌نثار اسلام، ذب از

اسلام، ذب از ایران، ذب از استقلال ایران، ذب از کیان اسلام، حیثیت اسلام، عشره میمونه، جامعه اسلامی، مقصد بزرگتر، دست برادری، عزت اسلام، مؤمن، سایه تمام مراجع اسلام، دیانت اسلام، استقلال مملکت، اقتصاد مملکت.

ب - سیاه (منفی): سال منحوس، تمدن آقایان، کهنه‌پرست، مرتجع، ارتجاع سیاه، مخالف اصلاحات، قرون وسطی، سیاه‌روزی‌ها، زدن‌ها، کشتن‌ها، قلداری‌ها، دیکتاتوری‌ها، استبدادها، استبداد سیاه، اف بر این تجدد، غلام حلقه به گوش دیگران، زورگویی‌ها، اسارت‌ها، خبیث، سمپاشی، روزنامه اطلاعات، سرمقاله روزنامه اطلاعات، با زور و با قلداری و با سرنیزه، خراب کردن، اهانت به علمای اسلام، تبعید کردن، اخراج کردن، حبس کردن، پایمال کردن ملت، قهقرا، استعمار، انقلاب شاه و ملت، خلاف دین اسلام، خلاف مصالح اسلام، مرفوض جامعه، تبعیت از اسرائیل، نقشه مشئوم، تحمیلات، دروغ شاخدار، افکار پوسیده، ارتجاع، تحمیل بر ملت، گرسنگی، توسری، شلاق، «مملکت مترقی»، فشار به مردم، فحش، کتک، مهمانی آنها، شکنجه، اهانت، تصویب‌نامه‌های باطل، مسموم، کفر، دشمن اسلام، سابقه دو هزار و پانصد ساله، استخوان‌های پوسیده، اعدام، بربریت، قرون وسطایی، برنامه‌های استعماری، بازی، تقلب، خدعه و فریب، فساد، فحشا، جهالت‌ها، تفرقه.

#### ◆ افراد و نهادهای مطرح شده در متن

الف - مثبت: علمای اسلام، آخوندها، رسول اکرم، ائمه هدی، مردم، روحانیت، ملت، متدینین، مراجع بزرگ، علما، اساتید، محترمین، قانون اساسی، مطبوعات، خمینی، مدرسه فیضیه، مدرسه طالبیه، ملت ایران، مجلس، اولیای عظام، طلاب علوم دینیه اسلام، امیرالمؤمنین، افراد مملکت، جوان‌های ما، جمیع اصناف، جمیع طبقات، مراجع تقلید عظیم الشان، اعظم ما، اهل یک ملت، اهل یک مملکت، اهل یک دیانت، اهل یک بساط، افراد برجسته، آقا شیخ حسین قمی، اصناف، طبقات مردم.

ب - منفی: تو [شاه]، دولت، [روزنامه] اطلاعات، مدیر اطلاعات، مطبوعات، وزیر، وکیل، روزنامه کثیرالانتشار، نخست‌وزیر، دانشگاه اسلامی، شما آقایان [شاه و مسئولین حکومت]، جراید خارج از ایران، مردک، سناتور، امریکا، مطبوعات خارجی، دانشگاه اسلامی، دولت ترکیه، نشاندارها، سازمان‌های عریض و طویل.

### ◆ اهمیت قطب‌بندی (غیرسازی) در تحلیل گفتمان

غیر یا دیگری در هر گفتمانی اهمیت فوق‌العاده دارد، زیرا از دیدگاه خالق متن، غیر یا دیگری از دایره خودی‌ها بیرون است و حتی اگر دشمن محسوب نشود وابسته به گفتمان‌های دیگری است.

#### الف. توصیف و معرفی خود و ارزش‌های منتسب به خود (ما):

۱. درباره شخص گوینده: عاجز از اظهار تألمات اوضاع اسلام عموماً و اوضاع ایران خصوصاً، مرا اوضاع ۱۵ خرداد کوبید، عدم سازش با حکومت، حفظ مجد اسلام، پی‌گیری کارها و نترسیدن از هیچ‌کس، عاجز از تشکر از ملت بزرگ ایران و جمیع اصناف و طبقات، تشکر از مراجع تقلید عظیم الشان، ضعیف از تشکر از افراد و علمای بزرگ، عدم رضایت از مقابله با کسانی که به شخص گوینده یا فرزند او سیلی بزنند یا اهانت بکنند به خاطر جلوگیری از تفرقه، بوسیدن دست تمام مراجع، بوسیدن دست تمام علمای اسلام، دراز کردن دست برادری به تمام ملت‌های اسلام و به تمام مسلمین، خضوع برای علمای اسلام.

۲. درباره ما به معنای روحانیون و علما و آخوندها: خواهان اصلاحات و ترقی مملکت، مخالفت با دیکتاتوری و زدن‌ها و کشتن‌ها و قلدری‌ها و زورگویی‌ها، ایستادگی در صدر مشروطیت در برابر استبداد سیاه و گرفتن آزادی برای ملت، جعل قوانین به نفع ملت و استقلال مملکت و اسلام، زجر کشیدن و خون دادن، قیام، نهضت، خواهان عمل به قوانین اسلام، دعوت به قوانین آسمانی، ابلاغ قوانین الهی به مردم، خواهان عزت و شرف برای همه مردم، رفع

کردن اسارت ملت، خواهان عمل به قانون اساسی و آزادی مطبوعات و قلم، نصایح منطقی، حبس و تبعید شدن، داشتن یک جمعیت کثیر از علما و مراجع بزرگ، عدم مخالفت با آثار تمدن، افکار نورانی، دلخون شدن از اوضاع مملکت، ساده‌زیستی، مخالفت با خرج‌های بیجا، دوستی و رفاقت با مردم، خواهان صلاح حال ملت و مملکت، مراقب دولت بودن، مخالفت با ظلم، پشتیبانی از دولت تابع اسلام و قانون اساسی، مخالفت با امریکا و اسرائیل و استعمار و فرهنگ استعماری، مخالفت با فساد و فحشا، منطقی سخن گفتن، در اعلا مرتبه تمدن بودن علما، پشتوانه مملکت، ایستادن در برابر خطراتی که کشور را تهدید کند، عدم مخالفت با ترقی زنان، سرباز اسلام بودن، فدا شدن برای اسلام، عزت آنها عزت اسلام و اهانت به آنها اهانت به اسلام است.

۳. درباره ما به معنای مردم مسلمان ایران: کوتاه بودن دست ما از عالم و نرسیدن صدای ما به عالم، نهضت به تبع روحانیت، اعتقاد داشتن و دیندار بودن، گرسنگی کشیدن، تو سری خوردن، کتک خوردن، تحت زور و فشار و سرنیزه و قلدری حکومت بودن، فقر، اخلاص، حفظ اساس احکام اسلام، دوستی و رفاقت با روحانیت، بودجه مملکت از آن مردم (کارگر، زارع) است، حکومت و دولت خدمتگزار و نوکر مردم‌اند، مخالفت با پیمان با اسرائیل، زنده بودن، بیدار شدن، همکاری با علما و روحانیون.

#### ب. توصیف و معرفی دیگران و ارزش‌های منتسب به دیگران (آنها):

۱. شاه و دولت و مسئولین حکومت شاهنشاهی: برچسب کهنه‌پرستی و ارتجاع زدن به علمای اسلام، زدن، کشتن، قلدری، دیکتاتوری، استبداد، رجزخواندن، غلام حلقه به گوش دیگران بودن، عدم حفظ استقلال، دست دراز کردن برای دلار، زورگویی، بی‌قانونی، عدم اطاعت از قانون، خراب کردن مدرسه فیضیه و مدرسه طالبیه، اهانت به علمای اسلام، تبعید و اخراج و حبس کردن، ضدیت با آزادی و آزادی مطبوعات و قلم، مرفوض جامعه بودن، تبعیت از اسرائیل، الزام مطبوعات، دادن مخازن مملکت به دیگران، شلاق زدن به سر ملت، کتک زدن و فحش دادن، استبداد، گذاشتن تمام قوانین زیر پا، تأسیس دانشگاه اسلامی، ولخرجی از جیب

ملت، درست کردن سازمان‌های عریض و طویل، عدم تواضع به ملت، زیر چکمه نگه داشتن ملت، پامال کردن ملت، مرفه زندگی کردن، گل آوردن از هلند برای مهمانی، تربیت بد، سوء استفاده از رادیو و تلویزیون، مخالفت با عواطف ملل مسلمان، نازیدن به سابقه دو هزار و پانصد ساله و استخوان‌های پوسیده، ایستادن در برابر احکام اسلام، کهنه‌پرستی، روسیاهی، فرار کردن از خطرات، ارتجاع، بربریت، اشاعه فساد و فحشا.

۲. جراید خارج: با بودجه‌های گزاف مهیا شدن برای کوبیدن علمای اسلام، برچسب مخالفت با اصلاحات زدن به اسلام و علمای اسلام، ضدیت با اسلام، روحانیت و ملیت.

۳. جراید داخلی: خبیث بودن (نه به اندازه سمپاشی شاه و حکومت)، بد معرفی کردن اسلام، خجل شدن، پذیرفتن تحمیل حکومت، دروغ‌گویی، در کنترل استعمار بودن، مسموم کردن فکر جوانان، ضعیف کردن اعصاب مردم.

استناد (ذکر شواهد): استنادات خالق متن از این جهت اهمیت دارد که پایه‌های استدلال گفتمانی او را می‌رساند. گفتمان‌های قوی دارای مبانی استقلالی قوی هستند و بر عکس

گفتمان‌های ضعیف از این لحاظ ضعیف و شکننده‌اند. استنادات حضرت امام در این سخنرانی از این قرار است:

قضیه ۱۵ خرداد، اسلام، قیام روحانیت و علما و مردم، قوانین اسلام، رسول اکرم(ص)، قانون اساسی، متمم قانون اساسی، صدر مشروطیت، سرمقاله روزنامه اطلاعات و وقایع بعد از آن، خراب کردن مدرسه فیضیه، خراب کردن مدرسه طالبیه، حبس و تبعید و کشتار علما و مردم از سوی نظام حاکم، ائمه

تحلیل گفتمان نطق تاریخی امام خمینی در تاریخ ۲۶ فروردین ماه ۱۳۴۳ نشان می‌دهد که ایشان در آن حال و هوای تیره سرکوبگری و خشونت نظام شاهنشاهی و در حالی که شاه و حامیان داخلی و خارجی‌اش قهقهه پیروزی و سرمستی سر می‌دهند، سقوط و نابودی آن نظام را در حدی نزدیک می‌بیند که دست اندرکار معماری نظام جایگزین است.

هدی(ع)، اعتراف نخست‌وزیر، مردن دو هزار نفر از سرما در همدان، تأسیس دانشگاه اسلامی از طرف دولت، ماجرای تصویبنامه ایالتی و ولایتی و لغو آن، وضعیت رسانه‌ها، روابط با اسرائیل، سخنان و تبلیغات نظام حاکم، حمله متفقین و فرار مسئولین حکومت و نظامیان، قرآن، جنگ صفین، بیداری ملت، گسترش فساد و فحشا.

### ◆ پیش‌فرض‌ها و دلالت‌های ضمنی

هر گفتمانی مفروضه‌هایی دارد که بدون آنها گفتمان سامان نمی‌گیرد. این مفروضه‌ها را می‌توان از تأمل در متن به دست آورد هر چند خالق متن به آنها به صورت صریح اشاره نکرده باشد.

همچنین هر گفتمانی به صورت ضمنی، مفاهیمی را القا یا تداعی می‌کند که در تحلیل متن اهمیت دارد. ذیلاً ابتدا پیش‌فرض‌های متن و سپس موارد عمده تلقین و تداعی آن ذکر می‌شود:

**پیش‌فرض‌ها:** ۱۵ خرداد فاجعه و مصیبتی بزرگ برای اسلام و ایران بود - اعتقاد به حق تعالی، وحی الهی، قرآن، کلام پیامبر اسلام(ص) و ائمه هدی(ع) معیار حق و باطل است - اسلام سرمنشأ آزادی و استقلال و عزت است - مردم و علمای اسلام تابع حق تعالی، رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) هستند و آنچه می‌خواهند همان است که اسلام می‌خواهد - شاه و مسئولین نظام علیه اسلام، علمای اسلام، مردم، قانون اساسی و عدالت عمل می‌کنند - نظام حاکم، وابسته و ستمگر است - نظام شاهنشاهی، فاقد منطق و استدلال است - وضعیت مملکت و حوادث مختلف دلیل ناحق بودن حکومت است - اسلام، علمای اسلام و قشرها و طبقات مختلف مردم در برابر نظام حاکم ایستاده‌اند.

### ◆ دلالت‌های ضمنی متن (تلقین و تداعی)

شاه و مسئولین حکومت، جنایتکار، فاسد، دروغگو، دزد، مرتجع، ترسو، فریبکار، وابسته و



خائن‌اند - شاه و دولت بر خلاف اسلام و قانون عمل می‌کنند - مطبوعات خارجی پول می‌گیرند و علیه اسلام و مسلمانان می‌نویسند - مطبوعات و رسانه‌های داخل تحت کنترل حکومت هستند و دروغ می‌گویند و فساد را دامن می‌زنند و ملت را تضعیف می‌کنند - هدف حکومت، کوبیدن اسلام و تضعیف ملت است - شاه و حکومت در پی خوشگذرانی خود هستند و منافع ملت را به اربابان خارجی خود می‌دهند - شاه و مسئولین حکومت فساد و فحشا را گسترش می‌دهند - ضدیت اسلام و علمای اسلام با استبداد و استعمار - حمایت علمای اسلام و روحانیون از استقلال و آزادی و منافع اسلام و ملت و قانون اساسی و اصلاحات - هماهنگی منافع اسلام و ملت - آنچه علما و روحانیون می‌گویند و می‌خواهند مبتنی بر وحی الهی و کلام رسول الله (ص) و ائمه هدی (ع) است - علما و روحانیون و مردم باید با حفظ وحدت علیه حکومت قیام و در برابر هر سختی و رنجی مقاومت کنند، رهبری نهضت به عهده علما و روحانیون است - تمدن و ترقی واقعی در اسلام است - استبداد و وابستگی مخالف اسلام است - علمای اسلام در نهضت علیه استبداد و وابستگی وحدت نظر دارند - حقوق ملت از هر جهت توسط شاه و دولت پایمال شده است - نظام حاکم بی‌تمدن و وحشی است - حکومت شاهنشاهی مروج فساد و فحشا و موجب تضعیف ملت است - علما و مردم برای وصول به مقصد اسلامی از هیچ چیز حتی زندان و شکنجه و اعدام ترسی ندارند - اسلام آزادیبخش و عزت‌آفرین است - وظیفه علما خدمت به اسلام و ملت مسلمان است - تاریخ کشور و حوادث جاری مبین دفاع علمای اسلام از حق و آزادی و استقلال کشور است - ملت بیدار شده و زیر بار سلطه حکومت استبدادی و قدرت‌های خارجی نمی‌رود - ملت ایران اسلام را می‌خواهد.

### ◆ مفاهیم و ارزش‌های جامعه مطلوب در متن

یکی از مؤلفه‌های مهم سخنرانی مورد بحث تأکید بر عناصر یک جامعه مطلوب است که هر چند سخنران به صراحت بدان نمی‌پردازد ولی از ایرادات و انتقادهای وی می‌توان آنها را به

صورت ذیل احصا کرد:

اعتراض به استبداد و خشونت و بی‌قانونی، اعتراض به تبلیغات سیاه، آزادی و استقلال، گفتگو بر اساس عقل و منطق، قانون اسلام، قانون اساسی، قانون الهی، آزادی بیان و مطبوعات و قلم، اعتراض به توسعه سازمان‌های دولتی، مسئولیت و پاسخگویی حکومت و دولت، خواست مردم، عدالت اجتماعی، تلافی و مهربانی به مردم، خدمتگزاری دولت‌ها نسبت به مردم، بودجه مملکت از آن مردم است، نظارت علما بر دولت، رسانه‌های مستقل، موافقت با تمدن و پیشرفت، استقلال حوزه دینی از دولت، اصلاح و تربیت مردم و جوانان، استقلال و جلوگیری از انجام نقشه‌های شوم دشمنان اسلام و ملت، وحدت، وحدت مسلمانان.

#### ◆ تلقی و استنباط از مفاهیم مربوط به جامعه مطلوب

ارزش‌های جامعه مطلوب در متن متکی به اسلام و قوانین اسلام است و خالق متن منشأ تمامی آنها را اسلام، قانون اساسی و عقل و منطق معرفی می‌کند. او نهاد دین و حوزه دینی را کاملاً مستقل از حکومت و ناظر بر اعمال تمامی مسئولین حکومتی می‌داند. از دیدگاه خالق متن، نهادهای دولتی و دینی خدمتگزار مردم‌اند. وی تأکید می‌کند که بودجه مملکت از آن مردم است و باید در راه خیر آنان مصرف شود. او معتقد است که دین و دولت در کنار هم باید به تربیت مردم به ویژه جوانان اهمیت دهند. آزادی و استقلال، محور کلام است. گوینده، منادی خواست مردم و در واقع عدالت اجتماعی، مشارکت سیاسی و عمومی بودن سیاست است و بر آزادی بیان و انتقاد و مطبوعات و قلم تأکید می‌کند.

ایشان در عین حال عملکرد روزنامه‌های وابسته و قلم به مزد داخلی و خارجی را محکوم می‌کند؛ با وجود این مطبوعات را به اندازه حکومت مطرود نمی‌شمارد. تقریباً تمامی ارزش‌های یک جامعه مطلوب (جامعه مدنی) در این متن ملاحظه می‌شود. اما بعضی از مؤلفه‌های جامعه مدنی مانند تربیت و ارشاد مردم، رسیدگی به محرومین، مبارزه با فساد و فحشا در آن

حضور چشم‌گیرتری دارد.

یکی از مؤلفه‌های جامعه مطلوب از نظر حضرت امام، جلوگیری از ولخرجی‌ها و رفاه‌طلبی‌های مسئولین است که در نظریات مربوط به جامعه مدنی یا جامعه مطلوب، کمتر مورد توجه بوده است. از دیدگاه خالق متن رسانه‌ها به ویژه مطبوعات مجاز به انتشار هر چیزی نیستند و عملکرد آنان در تبعیت از تحمیل حکومت و نیز اشاعه فساد و فحشا و تضعیف مردم به شدت محکوم می‌شود. خالق متن، به حوزه دینی و سپس طبقات و اصناف مردم اشاره می‌کند و آنها را در برابر حکومت، متحد و همکار می‌داند.

### ◆ گزاره‌های اساسی متن

هر متن گزاره یا گزاره‌های محوری دارد که چارچوب گفتمانی را مشخص می‌سازد. در این متن، گزاره‌های اساسی را می‌توان از قرار ذیل مطرح کرد:

عملکرد شاه و نظام شاهنشاهی مبتنی بر دیکتاتوری و خشونت و فریبکاری و وابستگی به خارج به خصوص اسرائیل است و بر خلاف اسلام و قانون اساسی و خواست مردم عمل می‌کند. علما و مردم در برابر چنین وضعی ایستاده‌اند و نباید از چیزی بترسند.

### ◆ مؤلفه‌های اجماع و توافق در متن

هر گفتمان در میان معتقدان به آن گفتمان و در گفتگو با مخاطبان، نقاط اشتراک توافق خود را اعلام یا بر اساس آن جریان ارتباط را مدیریت می‌کند که در گفتمان حضرت امام عبارت‌اند از: اسلام، قانون، خواست مردم، گفتگو و منطق و استدلال، استقلال، آزادی، تمدن و پیشرفت.

### ◆ منبع مشروعیت سیاسی

در گفتمان سیاسی یکی از پایه‌های توافق، منبع مشروعیت سیاسی است که در گفتمان امام

عبارت‌اند از:

اسلام، قانون اساسی، خواست مردم.

### ◆ تحلیل اطلاعات متن و فرامتن

این متن یک سخنرانی نسبتاً طولانی است که به مناسبت قیام ۱۵ خرداد و عملکرد نظام حاکم طراحی شده است. نظام شاهنشاهی با دو سلاح تبلیغات وسیع و سرکوب خشن برای مخدوش جلوه دادن و نابودی نهضت اسلامی تلاش می‌کرد. افشای جنایات رژیم و پاسخگویی به تبلیغات آن در این متن واجد اهمیت فراوانی است. امام هر چند در این زمان فاقد امکانات رسانه‌ای بود اما بی‌اینکه مأیوس شود از طریق سخنرانی و اعلامیه - که از جانب نیروهای مردمی خصوصاً طلاب جوان تکثیر و توزیع می‌شد - فعالیت‌های تبلیغاتی خود را ادامه می‌داد.



مهم‌ترین راهبردهای عملی گفتمان امام که در این سخنرانی ملاحظه می‌شود و در سایر سخنرانی‌های ایشان در این دوران از محورهای اساسی سخن محسوب می‌گردد عبارت‌اند از: همدلی در بستر دیانت که به موازات آن نقطه عطف کلام امام بروز و ظهور می‌یابد؛ یعنی تفکیک اسلام ناب محمدی(ص) از اسلام شاهنشاهی.

پاسخگویی به تهمت‌های نظام شاه علیه نهضت اسلامی و علمای اسلام که به موازات آن خواست علمای اسلام در قالب یک حکومت مطلوب، تبیین و عرضه می‌شود و می‌توان آن را سلسله اعصاب سخنرانی مورد بحث دانست و در این مقاله نیز هدف اصلی، آشنایی بیشتر با طرح چنین حکومتی است که خالق متن بدون اشاره مستقیم به آن، به دقت تمام،

مؤلفه‌های آن را روشن می‌سازد.

روحیه بخشیدن به مردم ستم‌دیده برای نهراسیدن از دشواری‌ها و حرکت به سوی جامعه مطلوب که به عنوان یک وظیفه الهی مطرح می‌شود.

ایجاد وحدت و انسجام میان علما و قشرهای مردم (هویت‌شناسی و

هویت‌بخشی) که از بخش‌های مهم گفتمان

شاه با همه مهارتش در اعمال سیاست فریب و سرکوب، در ارزیابی عامل مذهب و درجه نفوذ آن در جامعه ایران اشتباه کرده بود، همچنین شایستگی، قدرت و مهارت امام را در بسیج و رهبری مردم و به حرکت در آوردن توده‌ها دست کم گرفته بود.

امام است. امام خمینی این مهم را از طریق شناساندن هویت فطری و اسلامی مردم به آنان و در تمام اعمال و اقوال خود به انجام می‌رساند. با خیال راحت می‌توان گفت که آن مرد بزرگ در تمام عمر خود خلاف این مقصد عظیم الهی سخنی نگفت و قدمی برنداشت. در گفتمان امام، وحدت به عنوان یک میزان مطرح می‌شود که با آن می‌توان سخنان تمام سخنگویان را محک زد. از سوی دیگر بدون تعلق به یک هویت تام و تمام، هرگز وحدت به معنای حقیقی آن به دست نمی‌آید. این معنا در گفتمان امام کاملاً آشکار است. مقوله هویت دینی ملت در تمام

دوران مبارزه و رهبری حضرت امام، زمینه‌گفتمانی قدرتمند است.

در هر حال راهبردهای عملی گفتمان امام یعنی نظام مدیریت نهضت از طریق سخن (گفتمان) عرصه وسیعی است که در اینجا به دلیل محدودیت‌های یک مقاله کوتاه به صورت گذرا بررسی شد تا اجمالا روشن شود در شرایط بسیار دشوار و استبدادی نظام شاهنشاهی وابسته، اداره یک نهضت بزرگ نیازمند چه تدابیر عمیق و گسترده‌ای است. اما درباره جامعه مطلوب یا جامعه مدنی و عناصر و ویژگی‌های آن نکات ذیل در خور توجه است:

واژگان سفید در این متن یا مربوط به فرهنگ و اندیشه اسلامی است و یا در آن حوزه و فضا جایگاه معنایی دارد. تعداد زیادی از این واژگان مانند آزادی، استقلال، ملت، قانون، قلم و... مربوط به مفاهیم اساسی جامعه مدنی (جامعه مطلوب) است که به لحاظ واژگانی میان اندیشه سیاسی غربی و شرقی (اسلامی و ایرانی) مشترک است. واژگانی که دارای مفاهیم مشترک‌اند در واقع در لابه‌لای واژگان مرتبط با اندیشه اسلامی، پیچیده شده است که می‌توان آن را حاکی از لزوم شناختن و معنا کردن این‌گونه مشترکات در گستره دیدگاه خالق متن از اسلام جستجو کرد.

واژگان منفی تماما متوجه عملکرد و تبلیغات نظام حاکم علیه اسلام، مردم و علمای اسلام است. وابستگی نظام حاکم به قدرت‌های خارجی به خصوص اسرائیل و دروغ‌گویی و فریبکاری نظام در کنار استبداد و شکنجه و زورگویی، طرحی است که خالق متن در میان واژگان منفی از رژیم شاهنشاهی تصویر می‌کند. می‌توان گفت واژگان منفی نسبت به واژگان مثبت، اشتراک بسیاری با این‌گونه مفاهیم در عرصه مباحث اندیشه سیاسی دارد. اکثر این واژگان در اندیشه سیاسی برخلاف مفاهیم و ارزش‌های جامعه مدنی محسوب می‌شود.

افراد و نهادهای مطرح شده مربوط به اسلام، قانون و ملت است. گروه‌ها و احزاب در این میان اعتباری ندارند. اما به طبقات و اصناف اشاره شده است. مطبوعات هم در میان نهادهای مثبت و هم در میان نهادهای منفی ذکر شده است که حاکی از آن است که این نهاد مربوط به

جامعه مدنی از نظر سخنران می‌تواند خوب یا بد باشد لیکن در هر حال با توضیحاتی که خالق متن می‌دهد بد بودن آن به اندازه نهادها و مسئولان حکومتی نیست.

خودی‌ها در این متن شامل شخص گوینده، علمای اسلام و طبقات و قشرهای ملت است. جایگاه خالق متن در این میان جایگاهی متواضعانه، جایگاه علما و روحانیون اسلام، جایگاهی بسیار والا و تاریخی و جایگاه مردم، جایگاه مظلومان است. غیر یا دیگر این متن، شاه و مسئولین حکومتی، جراید داخل و خارج، استعمار و اسرائیل است. این اغیار همگی در جهت معارضه با اسلام، حقوق مردم و قانون و نیز سرکوب و غارت ملت، در کنار یکدیگرند.

استنادات خالق متن، اسلام، حضرت رسول(ص)، علمای اسلام، قانون اساسی و وقایع تاریخی و عملکرد مسئولین نظام است. یعنی استناد او اولاً جنبه عقیدتی دارد که هم مخاطبان (یعنی مردم مسلمان کشور و سایر مسلمانان عالم) به علت مسلمان بودنشان در آن اتفاق نظر دارند و هم نظام شاهنشاهی در واقع قانوناً (برابر قانون اساسی) و به لحاظ ادعا و تبلیغ، ملتزم به آن است و نمی‌تواند خلاف آن چیزی بگوید یا عمل کند و ثانیاً مستند به وقایع تاریخی و حوادث روز است که پیش روی مخاطبان است و به همین دلیل از منطق استدلالی قوی برخوردار است. پیش‌فرض‌های او نیز بیشتر جنبه عقیدتی دارد. اما اینکه نظام حاکم ظالم و ستمگر و وابسته است و علما و روحانیون در برابر آن ایستاده‌اند مستند به عملکردها و نتیجه‌گیری خالق متن از مستندات تاریخی و مبارزات جاری است.

استنادات امام بر خلاف ترهات دستگاه‌های تبلیغاتی شاه، برای مخاطبان، جای هیچ تردیدی ندارد. حضرت امام تمامی خواست‌های مردم را در بستر اعتقادات خود آنها توضیح می‌دهد و اعلام می‌کند. در واقع در تمامی این سخنرانی شگفت‌انگیز، طرح یک حکومت مطلوب اسلامی بر اساس خواست مردم، با ظرافت و دقت تمام ساخته می‌شود. در حالی که نهضت سرکوب شده و یأس و فساد و دروغ در همه جا چنگ انداخته است، رهبر روشن‌ضمیر انقلاب، فریاد «ان الباطل کان زهوقاً» سر می‌دهد.

دلالت‌های ضمنی متن، مرزبندی روشنی است میان مردم و علما از یک طرف و نظام شاهنشاهی از طرف دیگر و برخورد میان آنها در نهایت به نفع ملت و اسلام خواهد شد. این است که علما و مردم باید متحد و بیدار باشند و از هیچ چیز به خود هراسی راه ندهند چون خدا با آنهاست و عزت و آزادی، نهایت این نهضت خواهد بود.

مفاهیم و ارزش‌های جامعه مدنی (جامعه مطلوب) از هر دو جهت مثبت و منفی مورد نظر سخنران است. از جهت مثبت استقلال، آزادی، به ویژه آزادی انتقاد و بیان و مطبوعات و رسانه‌های مستقل، قانون، اصلاحات، وحدت، خدمت به مردم، تربیت مردم و جوانان و... حضور چشم گیر دارد. البته تأکید خالق متن به اسلام و نظارت علمای اسلام، چارچوب تلقی وی از این مفاهیم را روشن می‌سازد. او



جامعه مطلوب امام خمینی، جامعه‌ای است مبتنی بر قوانین و احکام اسلامی که استقلال و آزادی شهروندان و اجرای عدالت را در تمام جامعه و در همه زمینه‌ها به تمام معنا تضمین می‌کند.



برای مطبوعات و رسانه‌ها جنبه‌های منفی نیز قائل است مانند دروغ‌گویی، تابع حکومت جور بودن و اشاعه فساد. ایشان با توسعه نهادهای غیر ضروری دولتی مخالف است و با ولخرجی‌های مسئولان نیز به عنوان امری خلاف اسلام و قانون مخالفت می‌کند. رسیدگی به محرومین و

مقابله با فساد در این متن جایگاه روشنی دارد. به نظر می‌رسد بیان جنبه‌های مخالف عناصر جامعه مدنی و مخالفت با آنها به عنوان ویژگی‌های نظام شاهنشاهی در این متن نسبت به تأیید جنبه‌های موافق ارزش‌های آن قوی‌تر است مانند مخالفت با استبداد یا تحمیل به مطبوعات و نظایر آن.

گزاره اساسی متن در طرد نظام شاهنشاهی و تأیید اسلام و علمای اسلام و خواست مردم است. مؤلفه‌های اجماع و توافق در این متن مستند به پیش‌فرض‌های مقبولی است که عمدتاً جنبه عقلانی و جهانی دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: اسلام، استقلال، آزادی، قانون،



خواست مردم و تمدن و پیشرفت.

در این سخنرانی، تأکید خالق متن بر اسلام و سپس قانون اساسی است. او تمامی آزادی‌ها، بزرگی‌ها و استقلال‌ها را از اسلام می‌داند و معرفی می‌کند. در این متن فقط عملکرد نظام مطرح نیست بلکه مسئولین نظام نیز زیر سؤال می‌روند و در واقع هم به عملکرد نظام و هم به صلاحیت آنان اعتراض و ایراد می‌شود.

همچنین در این سخنرانی به صورت تلویحی حقانیت نظام شاهنشاهی نیز به علت مقابله با اسلام و نازیدن به استخوان‌های پوسیده مورد تردید قرار می‌گیرد.

اتکای گفتمان شاهنشاهی به دوران ایران باستان و ملیت‌گرایی غرب‌گرا، هم در درون به علت بی‌ارتباطی به حکومت‌های ایران باستان دارای تناقض است و هم در عمل با تبلیغات فریبکارانه دینداری و در حمایت معصومین (ع) بودن شاه و استناد به قانون اساسی.

طرح حکومت مطلوب خالق متن در اینجا وضوح بیشتری نسبت به سخنرانی‌های گذشته ایشان دارد. تأکید او بر حفظ وحدت روحانیون و مردم و تداوم نهضت حاکی از ضرورت جایگزینی نظام حاکم است.

خالق متن، آزادی واقعی و مدنیت مطلوب را در اسلام می‌جوید. بر قانون، استقلال، آزادی خصوصاً آزادی بیان و قلم و مطبوعات، حق انتخاب، خدمت به مردم، رسیدگی به محرومین به ویژه کارگر و زارع، پیشرفت و ترقی کشور، اتحاد مردمی، گفتگوی منطقی و عقلانی در کنار مخالفت با ارباب و تهدید و کشتار و حبس و تبعید تأکید می‌شود و تبلیغات سوء علیه اسلام و علمای اسلام، استبداد، ولخرجی از بودجه کشور و مردم، تأسیس سازمان‌های عریض و طویل، بی‌قانونی، ترویج فساد و فحشا، تحمیل به مطبوعات، وابستگی به قدرت‌های خارجی به خصوص اسرائیل، طرد و نفی می‌شود.

نکته بسیار مهم در گفتمان امام خمینی آن است که این گفتمان نسبت به مظاهر تمدن - چه مظاهر عینی تمدن و چه مظاهر فکری آن - وابسته نیست.

## ◆ جمع‌بندی

تحلیل گفتمان نطق تاریخی امام خمینی در تاریخ ۲۶ فروردین ماه ۱۳۴۳ نشان می‌دهد که ایشان در آن حال و هوای تیره سرکوبگری و خشونت نظام شاهنشاهی و در حالی که شاه و حامیان داخلی و خارجی‌اش قهقهه پیروزی و سرمستی سر می‌دهند، سقوط و نابودی آن نظام را در حدی نزدیک می‌بیند که دست‌اندرکار معماری نظام جایگزین است.

امام بدون اشاره صریح به اینکه نظام شاهنشاهی بنا به ضرورت شرعی، تاریخی و عقلی باید از بین برود و نظام اسلامی مبتنی بر خواست مردم جایگزین آن شود، این معنا را در سخنان خود پی‌گیری و طرح منسجمی از نظام قانونی متکی به دیانت و ملت را با دقت تصویر می‌کند. نقطه محوری سخن امام، طرح و پیشنهاد نظام مطلوب یا جامعه مطلوب (جامعه مدنی) به مردم است.

می‌توان طرح جامعه مطلوب را در گفتمان امام خمینی - قبل از پیروزی انقلاب اسلامی - با توجه به سخنرانی یادشده که نمونه معرف از کلام ایشان است به صورت زیر خلاصه کرد:

جامعه مطلوب امام خمینی، جامعه‌ای است مبتنی بر قوانین و احکام اسلامی که استقلال و آزادی شهروندان و اجرای عدالت را در تمام جامعه و در همه زمینه‌ها به تمام معنا تضمین می‌کند. در این جامعه، آزادی خصوصا آزادی بیان، گفتگوی عقلانی و انتقاد سازنده از هر کس، نه تنها مجاز بلکه ضرورت است. در این جامعه مسئولان از طرف مردم انتخاب می‌شوند و خدمتگزار مردم‌اند و باید با لطف و مهربانی با آنان رفتار کنند و خواست آنان را برآورده سازند و در عین حال در برابر آنان مسئول و پاسخگو هستند. بودجه کشور از آن مردم است و باید در نهایت صرفه‌جویی و در راه خیر و صلاح مردم و پیشرفت و ترقی کشور صرف شود. در این جامعه، مسئولان و مردم در حفظ وحدت و تربیت و اصلاح خویش و جامعه و جلوگیری از فساد دارای مسئولیت متقابل‌اند. همچنین در این جامعه، همه در برابر قانون مساوی‌اند و از طرف هیچ‌کس، استبداد، خشونت، ارباب، حبس و حتی تهدید و تحمیل پذیرفته

نیست.

دوران رهبری ده ساله امام خمینی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی حاکی از مجاهدت فوق‌العاده ایشان برای عملی ساختن همین طرح جامعه مطلوب است که در گفتمان بعد از پیروزی، تفصیل بیشتر و آشکارتری می‌یابد.

### ◆ منابع و مآخذ

- ◆ آوری، پیتر، *تاریخ معاصر ایران*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، مؤسسه انتشارات عطایی، ۱۳۷۱.
- ◆ احمدی، بابک، *ساختار و تأویل متن*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۴.
- ◆ امام خمینی، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
- ◆ برگزیده‌ای از نوشته‌ها و سخنان شاهنشاه آریامهر، تهران، کتابخانه پهلوی، بی‌تا.
- ◆ پهلوی، محمدرضا، *به سوی تمدن بزرگ*، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، بی‌تا.
- ◆ پهلوی، محمدرضا، *پاسخ به تاریخ*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، زریاب، ۱۳۸۳.
- ◆ خانیکی، هادی، *گفتگوی تمدن‌ها و ارتباطات بین‌المللی* (رساله دکترای علوم ارتباطات)، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده علوم اجتماعی، سال تحصیلی ۸۱ - ۸۰.
- ◆ روحانی، سید حمید، *نهضت امام خمینی* (دفتر نخست)، تهران، عروج، ۱۳۸۱.
- ◆ فرقانی، محمد مهدی، *راه دراز گزار*، تهران، فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۲.
- ◆ فرکلاف، نورمن، *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۹.
- ◆ فصلنامه حضور (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، بهار ۱۳۷۰ و زمستان ۱۳۷۱.

♦ مدنی، سید جلال‌الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، اسلامی، ۱۳۶۱.

♦ مروی، ابوالفضل، رهبر الهی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.

♦ نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹.

♦ نهج‌البلاغه، کلمات قصار.

♦ ورنر، سورین و جیمز تانکارد، نظریه‌های ارتباطات، ترجمه علیرضا دهقان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.

## جستارهایی راهبردی درباره اتحاد ملی و انسجام اسلامی

مصطفی آیت مهدوی<sup>۱</sup>

### ◆ چکیده

امسال از سوی مقام معظم رهبری، سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی نام‌گذاری شده است. درک مبانی جامعه‌شناختی اتحاد ملی و انسجام اسلامی و همگونی نظام‌های نهادین اجتماعی به منزله پیش‌درآمد وفاق و اتحاد جامعه و از همه مهم‌تر اسلامی شدن نهادها، سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی از جمله مباحثی است که با عنوان جستارهایی راهبردی برای اتحاد ملی و انسجام اسلامی در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: اتحاد ملی، انسجام اسلامی، جستارهای راهبردی، مبانی جامعه‌شناختی، همگونی نظام‌ها.

\* \* \*

---

۱. محقق و نویسنده.

## ◆ مقدمه

شاید آغازی خوشایند نباشد، اما واقعیتی انکارناپذیر است: حتما گورستان‌ها را دیده‌اید، به ویژه قبرستان‌های جدید را که گورهایی هم‌اندازه و مشابه از سنگ و آجر و مردگانی با لباس‌هایی همگون دارند! حتی فضای گورها برای چاق و لاغر، کوتاه و بلند، زشت و زیبا، فقیر و ثروتمند، باسواد و بی‌سواد و صاحب‌منصب و بی‌منصب یکی است! عالی‌ترین پست‌ها در گورستان، غسالی است که به تطهیر مردگان اختصاص دارد. این یک الگوی رایج از وحدت و انسجام است. الگویی که در ایران پیش از انقلاب وجود داشت و در کشورهای سرکوبگر بی‌طبقه کمونیستی به گونه‌ای و در کشورهای طبقاتی سرمایه‌داری غربی هم - که هر که در پی کشیدن گلیم خودش از آب است - به شکل دیگر به چشم می‌خورد. آیا قبرستان طبقاتی با گورستانی یک طبقه فرق می‌کند؟!

امیرالمؤمنین(ع) خطاب به مردگان می‌فرمود: «یا اهل الدیار الموحشته، و المحال المقفرة، و القبور المظلمة، یا اهل التربة، یا اهل الغربة، یا اهل الوحدة، یا اهل الوحشة...»<sup>۱</sup>

سپس به یاران خویش فرمودند که اگر مردگان می‌توانستند با شما سخن گویند، می‌گفتند که تقوی بهترین توشه است. غرض این است که هر چه حیات انسانی در جامعه‌ای قوی‌تر باشد، اتحاد و انسجام اجتماعی هم نیرومندتر خواهد بود و هر اندازه مردمی بیشتر به دنبال منافع مختلف شخصی یا حفظ جان خود از خطرات و دشمنان باشند، پیوندها سست‌تر و واکنش‌ها نسبت به هم‌نوعان و همکیشان و هموطنان کندتر و ناچیزتر و بی‌اثرتر می‌شود. به همین جهت در غرب ثروتمند سرمایه‌داری، انسان‌ها احساس تنهایی می‌کنند و هر چه فردیت (به عنوان ارزش محوری غربی‌ها) بیشتر پا می‌گیرد و رسوخ می‌کند، وحدت اجتماعی و دینی هم کمتر می‌شود.

به خلاف کسانی که از پست‌مدیران استقبالی می‌کنند، به نظر نگارنده، فرامردن‌گرایی در

۱. قصار الحكم من نهج البلاغه، رقم ۱۳۰.

همه عرصه‌هایی که بروز یافته است، به معنی تفرد محض (منحصر به فرد بودن) و ارضای شدید نفس و تفرعن فراگیر است و اگر هم برای غربی‌ها روزنه امیدی محسوب شود، به این علت است که آنها را به برزخی بین دوزخ و بهشت یا زمین و آسمان می‌کشاند و دوباره به آنها قدرت انتخاب می‌دهد. لذا مناسبتی با جوامع دینی و اسلامی به ویژه ایران ندارد.

تلقی قرآنی از منافقین و کفار همین است که مؤمنان آنها را یکی و متحد می‌بینند یا می‌پندارند، ولی آنها در درون خود پراکنده و در دشمنی و درگیری‌اند. اما وظیفه مسلمانان، دوری از تفرقه و التزام به اتحاد و انسجام حول توحید و لواحق آن است و هر چه مؤمن‌تر باشند، پایبندی ایشان به این اصل اصیل قرآنی بیشتر است.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه می‌فرماید:

به راستی که شیطان راه‌های خود را برای شما آسان می‌کند و می‌خواهد که پیوندهای دین شما را یکی یکی بگشاید و به جای جماعت و اتحاد، جدایی و پراکندگی را به شما عطا کند و به وسیله تفرقه، فتنه را به شما بدهد! پس از وسوسه‌ها و افسون‌های او رو بگردانید...

و در خطبه ۱۲۷:

... ملازم جمعیت پرشماره‌تر مسلمانان باشید، پس به درستی که دست خدا با جماعت است؛ و برحذر باشید از تفرقه! چرا که هر که از جماعت جدا شود از آن شیطان می‌گردد، همچنان که جدا مانده از گله گوسپندان از آن گرگ خواهد شد...

و در خطبه ۱۷۶ پس از یادآوری عظمت ستم به بندگان فرمود:

... از رنگارنگ شدن در دین خدا - که موجب تفرقه است - بپرهیزید، پس به راستی گرد آمدن در مورد امر حقی که از آن کراهت دارید (مثل جنگ) بهتر است از پراکندگی در مورد امر باطلی که آن را دوست دارید (مثل پست و منصب و سایر علائق دنیوی که منشأ بسیاری از اختلافات است) و به راستی که خدای سبحان چه در گذشتگان و چه در آنها که هستند به هیچ‌کس با تفرقه و جدایی از جماعت هیچ خیری عطا نفرموده است...

و در خطبه ۱۹۲ (قاصعه) در زمینه عصبیت مال مترفین و املاء (جمع ملاً) و عبرت از

چگونگی فروپاشی دولت‌های نیرومند فرمود:

پس بنگرید که در آن هنگام که گروه‌ها با هم جمع شدند و تمایلاتشان هماهنگ و متفق و دل‌ها مثل هم و دست‌ها یار یکدیگر و شمشیرها در پی کمک‌رسانی به هم و بینش‌ها نافذ و عمیق و بدون تردید، و اراده‌ها و تصمیم‌ها یکی شد. آیا در اقطار و نواحی زمین صاحب اختیار نبودند و بر گرده جهانیان پادشاهی نداشتند؟ آنگاه به دگرگونی‌هایی که در آخر کارشان در آنها رخ داد، بیندیشید: در آن هنگام که میانشان جدایی افتاد و الفت و انس ایشان به پراکندگی گرایید و در میان زبان‌ها و دل‌ها اختلاف پدیدار گشت و به گروه‌هایی مختلف تقسیم شدند و در حال اختلاف کلمه، از هم جدا گردیدند. خدا هم جامه کرامت را از ایشان برگرفت و خوشی و فراوانی نعمتش را از آنها سلب فرمود...

و در خطبه ۲۵ پراکندگی کوفیان از پیرامون حقشان و اجتماع شامیان بر باطل خویش را موجب پیروزی آتی شامیان دانسته‌اند و در سخنان فراوان دیگری همواره از تفرقه برحذر داشته و نکوهش کرده‌اند و به اتحاد بر اساس قرآن و سنت‌های نبوی مورد اتفاق دعوت فرموده‌اند.

بر این مبنا، در نوشتار حاضر به بعضی از جنبه‌های اتحاد اسلامی و انسجام ملت ایران بلکه ملل اسلامی توجه و اشاره شده است و اجمالاً باید گفت که همه موارد وجوه وحدت مسلمین - بلکه موحدین - و یکپارچگی ایرانیان، در نهایت به ظهور عقل شیعی - خرد به معنای شیعی آن - به عبودیت محض و تکلیف‌محوری بر می‌گردد - منتهی می‌شود که در اینجا مجال بحث آن

لازمه تربیت قرآنی و شیعی، بی‌رغبتی به دنیا و رغبت به آخرت و تکلیف‌گرایی است و چون حکومت ما دینی است لازم است این ادعا در عملکرد و روحیات رهبران و کارگزارانش دیده شود.



نیست.

### ◆ مبانی جامعه‌شناختی اتحاد اسلامی و انسجام ملت ایران

در این بحث باید به واقعیات دولت و ملت ایران پس از انقلاب نگاهی جامعه‌شناسانه انداخت. نخست باید توجه کرد که اساس انسجام و وفاق هر جامعه از جمله ایران را باید در چگونگی نهادهای اجتماعی، سازمان‌های اجتماعی، ساختار اجتماعی، تحرک اجتماعی و نظام‌های اجتماعی جستجو کرد.

منظور از انسجام، منظم و روان بودن جریان زندگی در جامعه است و غرض از وفاق، توافق درباره ارزش‌های اجتماعی بنیادی توسط اعضای جامعه است که اساس ثبات اجتماعی تلقی می‌شود. یعنی اکثریت جمعیت باید نظام ارزشی مشترک داشته باشند تا وفاق تحقق پذیرد.

نهادهای اجتماعی شیوه بنای هر جامعه

را معلوم می‌کنند. شیوه‌های اساسی

فعالیت اجتماعی که اکثریت اعضای یک

جامعه از آنها پیروی می‌کنند و در مورد

آن همنوا هستند (شامل هنجارها و

ارزش‌ها) نهاد اجتماعی خوانده می‌شود.

نهادهای اجتماعی (شیوه‌های رفتار نهادی

شده) در طول زمان پایداری و ماندگاری

دارند و «اساس» یک جامعه را تشکیل

ضرورت دارد که علاوه بر امام  
راحل(ره) و رهبر معظم انقلاب که  
زهدشان محرز است، همه کارگزاران  
ایرانی زاهد باشند و در این صورت  
مردم نیز به کیش آنها خواهند  
زیست.

می‌دهند. به تعبیر دیگر، نهاد یعنی نظامی از ارزش‌ها، شیوه‌های قومی، آداب و رسوم و قوانین

هر جامعه که نقش آن، استقرار رفتارهای مناسب برای ایفای کارکردهای اساسی در آن جامعه

و به دیگر سخن، سازماندهی رفتارها یا روش‌های انجام کارها در مورد نیازمندی‌های مهم.

خود رفتار و علم رفتار و عمل رفع نیاز جزء نهاد نیست (مثلا رفتارهای تغذیه‌ای و جنسی و عاطفی یا اقتصادی یا سیاسی یا آموزشی) و ممکن است زیست‌شناختی باشد بلکه نحوه انجام آنها و قواعد مورد قبول اکثریت جامعه در انجام آنها مورد نظر است. به طور کل می‌توان چند منبع برای پیدایش یا تغییر نهادها برشمرد: قواعد شرعی و اعتقادی (شریعت و دین)؛ قواعد حکومتی (قانون و قدرت)؛ قواعد تدریجی ساخته شده خود مردم و مورد قبول اکثریت (عرف)؛ اضطراب برخاسته از توسعه علمی و فنی و اقتصادی.

اگرچه نهادهای فراوانی را می‌توان نام برد، ولی در جامعه‌شناسی بر اساس نیازهای اساسی انسان، نهادهای اصلی اجتماعی را به این ترتیب ذکر نموده‌اند: نهاد خانواده (خویشاوندی)؛ نهاد آموزش و پرورش؛ نهاد مذهب<sup>۱</sup> (دین)؛ نهاد حکومت (سیاست) و نهاد اقتصاد.

نظام‌های نهادی نخستین به رفع نیازهای اولیه انسانی می‌پردازد (مثل خانواده، دین و اقتصاد) و نظام‌های نهادی دومین به نیازهای درجه دوم پاسخ داده و از نظام‌های نهادی نخستین متفرع می‌شود (مثل نهاد تعلیم و تربیت جدید و نهاد هنر و نهاد تفریحات و نهاد حقوق) و همه آنها موجب نهادی گردانیدن کارکردهای انسانی و در نهایت جامعه‌پذیری افراد جامعه و تحت تسلط نهادی قرار گرفتن آنها می‌شود. باید توجه شود که بسیاری از جامعه‌شناسان، سازمان‌ها و مؤسسه‌های اجتماعی را که عموماً وابسته به نهادهای اجتماعی هستند، اگر چه با کارکردهای خود نیازهای مختلف انسان‌ها را برطرف می‌کنند، جزء نهادهای اجتماعی نمی‌دانند.<sup>۲</sup>

سازمان اجتماعی یعنی شبکه ارتباطات موجود میان اعضای جامعه و دو عنصر اساسی هر

۱. این تقسیم‌بندی در جوامع سکولار و غیر دینی (عرفی شده یا دنیوی شده) صدق می‌کند، ولی در جامعه‌ای مثل ایران که شریعت خاستگاه و مبنای بسیاری از ارزش‌ها و هنجارها در تمام نهادهاست، نمی‌توان دین و مذهب را به مثابه یک نهاد هم‌ارز نهادهای دیگر دانست.

۲. رک: موریس دورژه، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، جاویدان، ۱۳۵۸، ص ۹۰ - ۱۰۲. و آ.گ. برن و نیم کوف، زمینه جامعه‌شناسی، ترجمه آریان پور، تهران، گستره و نگاه، ۱۳۸۰، ص ۳۱۳ - ۳۱۸. و آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی، ۱۳۸۱، ص ۴۲۴ - ۵۶۳.

سازمان اجتماعی، افراد و نقش‌ها.<sup>۱</sup>

سازمان اجتماعی مجموعه‌ای است مرکب از اجزایی که هر یک به سود بقیه، عهده‌دار کاری معین است (انتظام ذاتی و روابط استوار درونی همراه با تقسیم کار) و معمولاً هر یک از اجزای سازمان هم به منزله دستگاهی منظم (سازمان فرعی یا خرده‌سازمان) هستند. هر سازمان یا خرده‌سازمان اجتماعی دو وجه دارد: ساخت و کارکرد؛

ساخت یعنی وضع ناشی از روابط نسبتاً پایدار میان اجزای سازمان و کارکرد هم کارها یا رفتارهایی است که توسط سازمان صورت می‌گیرد. ساخت و کارکرد سازمان اجتماعی در همدیگر تأثیر متقابل دارند. کارکرد سازمان در مطالعات اجتماعی بیشتر مورد نظر است و سازمان‌ها با کارکردهای خود زندگی انسان را اداره می‌کنند و بر اساس اهمیت کارکردهایشان رده‌بندی می‌شوند.

سازمان‌بندی جامعه (از نظر ساخت) به دو شکل صورت می‌گیرد:

رسمی (مطابق نقشه و دارای شکل و سلسله مراتب از پیش تعیین شده و روابطی رسمی و خشک - ثانوی - میان اعضا) و غیر رسمی (خود به خود و بر اساس روابط و مناسبات عاطفی و دوستانه - نخستین - میان اعضا) مثل خانواده و گروه همبازی.

مؤسسات اجتماعی سازمان‌های رسمی بادوام و انتظام فراوان و کارکردهای اجتماعی معین هستند. مانند وزارتخانه‌ها، ادارات، اتحادیه‌ها، احزاب، دولت، بنگاه‌های بازرگانی، آموزشگاه‌ها، عبادتگاه‌ها و...<sup>۲</sup>

ساختار اجتماعی به نظم و ترتیب‌های اساسی یا الگویی روابط اجتماعی میان مردم (مثل اسکلت‌بندی بدن یا ساختمان) گفته می‌شود و البته فقط مربوط به رفتارهای تکراری افراد جامعه (نه کنش‌های اتفاقی و منفرد) مربوط می‌شود که پایدار و سازمان یافته‌اند.

۱. گرهارد لانسکی و جین لانسکی، *سیر جوامع بشری*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۷۰ - ۷۴.

۲. رک: آ. گ. برن و نیم کوف، همان، ص ۳۰۹ - ۳۱۶.

تحرك اجتماعى يعنى حرکت افراد يا گروه‌ها بين موقعیت‌های اجتماعى مختلف (سلسله مراتب یک نظام قشربندی شده) به صورت صعودی یا نزولی (عمودی) و نیز از منطقه‌ای به منطقه دیگر (تحرك جانبی).<sup>۱</sup>

نظام اجتماعى که بیشتر مورد توجه کارکردگرایان است، همان سازمان عمومى و ساخت کلی هر جامعه انسانی است که شبیه یک ارگانیزم موجود زنده است و شامل ساخت‌های مختلف با کارکردهای متفاوت در انطباق با محیط و برای رفع نیازهای گوناگون است.<sup>۲</sup> اصل دوام جامعه را باید در جنبه ساخت اجتماعى پیدا کرد و اصل تغییرپذیری و دگرگونی را در جنبه سازمان اجتماعى (با توجه به اهمیت موقعیت‌ها و انتخاب فردی در آن).<sup>۳</sup>

اگر ساخت (نظام) جامعه به گونه‌ای باشد که موجب تنش و اصطکاک میان طبقات و قشرها و گروه‌ها و تبعیض‌ها و محرومیت‌های عینی اجتماعى، سیاسى و اقتصادى شود، آگاهی از احساس محرومیت و در نتیجه ایدئولوژى معترض یا انقلابى پدید می‌آید و گروه‌های ناراضى توسط ایدئولوژى مذکور تحرك و سازماندهى می‌شوند و در نهایت تسلط اجتماعى حکومت بر جامعه کم می‌شود.<sup>۴</sup> طبعاً ایدئولوژى جدید مانع وفاق و انسجام جامعه خواهد شد. در حالى که انسجام و یکپارچگی و همنوایی و ثبات اجتماعى، هدف غایی هر جامعه است و نهادهای اجتماعى و سازمان‌های اجتماعى برای همین پدید می‌آیند. لذا باید کارکرد آنها برای اکثریت جامعه مفید باشد و دگرگونی‌ها نیز باید به طور محدود و آرام و پیوسته و به نفع تمام طبقات جامعه صورت گیرد.<sup>۵</sup>

۱. آنتونی گیدنز، همان، ص ۷۹۰ - ۷۹۱.

۲. ر. ک: حسین ادیبی و عبدالمعبود انصاری، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، جامعه، ۱۳۵۸، ص ۶۳.

۳. تی. بی. باتومور، جامعه‌شناسی، ترجمه سید حسن منصور و سید حسن حسینی کلجایی، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷، ص ۱۲۲.

۴. ر. ک: شرمین ووود، دیدگاه‌های نوین جامعه‌شناسی، ترجمه دکتر مصطفی ازکیا، تهران، کیهان، ۱۳۶۶، ص ۱۷۲.

۵. ر. ک: همان، ص ۲۲۲، ۲۳۲.

هر نظام اجتماعی چهار نوع کارکرد اصلی تفکیک‌ناپذیر با هدف حل دشواری‌های نظام و حفظ ثبات و تعادل آن دارد:

۱. حفظ و نگهداری الگوها و مدیریت تنش‌های اجتماعی؛
۲. دستیابی به هدف؛
۳. انطباق و سازگاری؛
۴. وحدت و هماهنگی و یکپارچگی اجتماعی.

و این چهار کارکرد در همه نهادها و سازمان‌های اجتماعی وجود دارد.<sup>۱</sup> چون در ساخت اجتماعی که متشکل از نهادها و گروه‌های عمده جامعه است، کارکردها اهمیت اساسی دارد؛ و با توجه به انواع کارکردها حداقل نظام‌های موجود در نظام اجتماعی را شامل پنج نظام (سیستم) در درون هر جامعه دانسته‌اند:

۱. نظام ارتباطی؛
  ۲. نظام اقتصادی برای توسعه و توزیع کالاها؛
  ۳. نظام تربیاتی (خانواده، آموزش و پرورش) برای جامعه‌پذیر کردن نسل‌های جدید؛
  ۴. نظام اقتدار و توزیع قدرت (دولت، احزاب سیاسی و غیره)؛
  ۵. نظام مناسب به منظور حفظ یا افزایش همبستگی اجتماعی و رسمیت بخشیدن به وقایع مهم شخصی نظیر تولد، بلوغ، عشق، ازدواج و مرگ.
- نهادها و گروه‌های عمده و اصلی جامعه مربوط به این پنج نظام‌اند و سایر گروه‌ها و نهادها از آنها منشعب می‌شوند.<sup>۲</sup>
- هر نظام اجتماعی به دلیل «نظام» بودن از تعدادی عنصر و ارتباط موجود میان آنها تشکیل شده است و عناصر اساسی سازنده یک جامعه انسانی عبارت‌اند از:

۱. رک: همان، ص ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲.

۲. تی. بی. باتومور، همان، ص ۱۲۳.

بنا به حدیث مشهور نبوی، صلاح و فساد علما و فرمانروایان به صلاح و فساد مردم منجر می‌شود و لذا زهد و عدالت آنها هم موجب اشاعه زهد و عدالت در مردم و در نتیجه افزایش رفاه و محبت و قناعت و همیاری و همزیستی مسالمت‌آمیز و فاقد تنش‌های عصبی و صرفه‌جویی عظیم در ثروت‌های ملی و پیشرفت عمومی خواهد گردید.

به گونه‌ای تفکیک‌ناپذیر در هم تنیده‌اند و تغییر دادن یکی از آنها فقط با تغییر دادن تعداد فراوانی از عناصر دیگر ممکن و در نتیجه بسیار پرهزینه است. ارتباط‌های میان اجزای هر نظام هم جزء لاینفک آن نظام است.<sup>۱</sup>

آخرین مطلبی که در این زمینه باید اشاره کرد تأکیدی است که در دو دهه اخیر بر پیدایش «نظام جهانی جوامع بشری» دیده می‌شود که مبنای جامعه‌شناختی برای جهانی‌سازی و جهانی شدن است<sup>۲</sup> و اگر به گونه صحیحی مطالعه و بررسی نشود، می‌تواند خطر مهمی برای

۱. جمعیت (ثابت‌های ژنتیک و متغیرهای دموگرافیک)؛

۲. فرهنگ (نظام‌های نمادین از جمله زبان مکالمه و نظام‌های اطلاعاتی)؛

۳. فرآورده‌های مادی (محصول کاربرد اطلاعات تکنولوژیکی برای تبدیل منابع مادی موجود در محیط به اشیای مورد نیاز یا مورد تمنای اعضای جامعه)؛

۴. ساختار اجتماعی (افراد و نقش‌ها، گروه‌ها، پایگاه‌ها، طبقه‌ها)؛

۵. نهادهای اجتماعی و نظام‌های نهادین (عمدتا اقتصاد، سیاست، دیانت، خویشاوندی، آموزش و پرورش) که

۱. ر.ک: گرهارد لسنکی و جین لسنکی، همان، ص ۵۰ - ۸۲.

۲. ر.ک: همان، ص ۸۳ - ۶۲۴ و آنتونی گیدنز، همان.

نظام اجتماعی و نهادی اساسی ایران - که دینی هستند - فراهم کند.

### ◆ همگونی نظام‌های نهادین اجتماعی، پیش‌درآمد وفاق و اتحاد جامعه

با توجه به تعریف‌ها و مطالبی که گذشت، هر یک از نظام‌های نهادین (خویشاوندی، اقتصاد، سیاست، آموزش و پرورش و دین) مبتنی بر سلسله باورها و ارزش‌هایی است که باعث می‌شوند ابتدا نحوه نگرش و تفسیر اعضای جامعه نسبت به واقعیات و امور، شکل خاصی پیدا کند و پس از آن، رفتارهای متناسب با آن نگرش‌ها و مبتنی بر آن باورها و ارزش‌ها پدید آید. اگر در درون یک نظام نهادین اجتماعی، ناهمسازی و تناقض عقیدتی و ارزشی وجود داشته باشد یا بین دو یا چند نظام، تعارض و تضاد قابل توجهی ایجاد شود، جامعه نخواهد توانست به وفاق و انسجام برسد و دچار شکاف‌ها و بحران‌های متناسب با میزان تضاد و ناهمسازی خواهد شد.

فرض کنید درباره نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران با توجه به نوع حکومت و شعارها و شعائر آن و قانون اساسی، باید در جامعه عدالت به وجود آید و این باور و طرز فکری است که در طی بیش از هزار سال رسوخ و گسترش فرهنگ شیعی در ایرانیان شکل گرفته است و آنها همواره چشم به حکومت امام علی(ع) دوخته و به آن ارجاع داده شده‌اند و حتی به خاطر آن قیام و حکومت کرده‌اند. اما در عمل قسمتی از تاریخ پس از پیروزی انقلاب، مصادره اموال و نظام اقتصاد دولتی (شبه سوسیالیستی) تحقق می‌یابد و در برهه‌ای دیگر، نظام اقتصاد آزاد (شبه سرمایه‌داری) سیطره پیدا می‌کند. البته با توجه به اینکه به هر دو رنگ و لعاب اسلامی زده شده است و هیچ‌کدام سوسیالیستی و سرمایه‌داری محض و نیز اسلامی نیستند.<sup>۱</sup>

هر یک از دو نظام اقتصادی مذکور موجب پیدایش طبقه ثروتمند و قدرتمند جدید و طبقه

۱. درباره نظام اقتصادی اسلامی، ر ک: آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر، *اقتصاد ما، بررسی‌هایی درباره مکتب*

*اقتصادی اسلام*، ترجمه محمدکاظم موسوی و عبدالعلی اسپهبدی، تهران، اسلامی، ۱۳۷۵.

متوسط یا فقیر فراگیر یا شکاف‌های طبقاتی عمیق می‌گردد و هیچ‌کدام نتوانسته و نخواهند توانست هدف نظام اسلامی یعنی عدالت و قسط را تحقق بخشند. البته منظور نگارنده این نیست که نظام‌های اجتماعی را می‌توان به طور دستوری ساخت؛ بلکه وقتی سازمان‌های اجتماعی و ثروت عمومی و قوانین در جهت خاصی تنظیم و به کار برده شوند، فشار شدیدی بر جامعه برای نهادینه کردن هنجارها و ارزش‌های متناسب با آن ایجاد خواهد شد.

اکنون تصور کنید که نظام سیاسی

ایران با هدف تحقق عدل و قسط در ایران (و البته با دیدگاه مهدویت در سراسر جهان) پدید آمده است و آنچه ابتدا و همواره مورد نظر مردم انقلابی بوده است، یعنی «حکومت عدل علی علیه السلام» که رهبران مذهبی ایران همواره (در دو قرن اخیر) مردم را به مبارزه برای آن تهییج می‌نمودند و نهضت‌هایی چون قیام علیه امتیاز تنباکو، قیام علیه

---

اندیشه اتحاد اسلامی جدید نیست و به عهد رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) می‌رسد. پیامبر اسلام (ص) در مواردی که بیم تفرقه مردم می‌رفت به خلاف نظر خودشان عمل می‌فرمود.

---

قرارداد ترکمانچای و گلستان، قیام علیه امتیاز رویتر، قیام علیه انگلیسی‌ها در جنوب، قیام برای مشروطیت، قیام مسجد گوهرشاد، قیام خیابانی در تبریز، قیام جنگلی‌ها، قیام علیه امتیاز نفت انگلستان و قیام در سال‌های ۴۱ - ۴۳ و ۵۶ - ۵۷ تحقق پیدا کرده است. همه این قیام‌ها علیه دو عنصر بوده است: استبداد و ظلم حکومت ایران (داخلی) و استعمار و ستم غربی‌ها علیه ایران (خارجی).

پس رفع ظلم و ایجاد عدل، محور اصلی بیشتر قیام‌ها و نهضت‌های ایران در دو قرن اخیر بود. بنابراین ناهمسازی نظام اقتصادی و سیاسی یعنی ناکامی سیاستمداران جمهوری اسلامی ایران در تحقق اصلی‌ترین و محوری‌ترین باور عمومی ایرانیان در مهم‌ترین نظام اجتماعی از



جهت عینی و کاربردی. در نتیجه پیدایش صدها یا هزاران امثال شهرام جزایری و ناکامی مستمر دولت‌ها در تحقق وعده‌ها برای مهار گرانی و تورم و بهبود وضع معیشتی عامه مردم و کاهش فاصله طبقاتی، که بدیهی‌ترین اثر آن افزایش بی‌اعتمادی مردم - حتی انقلابی‌ها و بسیجی‌ها! - به دولتمردان و ایجاد رخنه و شکاف در وفاق اجتماعی و اتحاد ملی ایرانیان است. نظام خویشاوندی ایرانیان، از طرفی با تبلیغ شدید و الگوسازی برای مصرف هر چه بیشتر و تجمل‌گرایی و در نتیجه کار هر چه بیشتر و تعامل کمتر خانوادگی و از طرف دیگر، ناکامی

در استفاده مردم و مسئولان از امکانات ماهواره‌ای و فساد رو به تزاید اخلاقی - که البته فقر و تبعیض تأثیر بسیار مهمی در آنها دارد - مورد تهدید قرار گرفته است. اوضاع بدحجابی و فساد اخلاقی آن‌قدر وخیم شده است که اکنون جامعه ایران به دو گروه بزرگ با دو مجموعه هنجار و ارزش تبدیل شده است و بیم آن می‌رود که نظام خویشاوندی غیر دینی جایگزین نظام دینی شود.



**همچنین امیرالمؤمنین (ع) در سکوت ۲۵ ساله خود مراقب همین احتمال تفرقه مسلمین و نابودی اسلام بودند و آنچه در مورد سبّ و لعن بعضی از صحابه رواج یافت، پس از ایشان بود.**

بسیاری از مردم عفاف و پاکدامنی را ارزش می‌دانند و بسیاری دیگر پرده‌داری و گستاخی را؛ برای عده زیادی از مردم، استفاده از چادر به عنوان حجاب کامل هنجار است و برای عده دیگری هم لباس و پوشش تنگ و کوتاه هنجار شده است! پرواضح است که این وضعیت دارای ریشه‌های متعددی در نظام‌های ارتباطی و اقتصادی و... و وضعیت ناهمساز آنها با نظام سیاسی دینی ایران است.

مورد دیگر، نظام تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش) ایران است؛ با توجه به تعالیم اسلامی و قرآن حکیم (که کار رسول(ص) را بر خواندن آیات خدا بر مردم و تزکیه آنها و تعلیم کتاب و

حکمت به آنها دانسته است) و شعار اساسی پیامبر اسلام (ص) که فرمودند: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»، می‌توان مدعی شد که در یک نظام اجتماعی دینی، مهم‌ترین نظام نهادین، آموزش و پرورش است. در حالی که در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نظام‌های سیاسی و اقتصادی مهم‌تر بوده و هستند و طبقه برگزیده سیاسی و اقتصادی همواره به آموزش و پرورش به چشم موجودیتی طفیلی و هزینه‌بر و کم‌ثمر نگریسته‌اند.

در تمام جوامع کنونی بشری، آموزش و پرورش اهداف و کارکردهای ذیل را دارد:

۱. آموزش مسئولیت مدنی و اجتماعی کردن افراد (آموزش و انتقال روش‌ها، خوی‌ها، آداب و رسوم، سنت‌ها و اعتقادات اکثریت جامعه به نسل جدید) و انتقال اندیشه‌ها از نسل قبل به نسل بعد و پرورش آنها برای پذیرفتن نقش‌های فعال و مناسب مورد نیاز جامعه.
۲. ایجاد نیروی انسانی ماهر برای مشاغل تخصصی.
۳. کمک به انتخاب درست شغل یا واگذاری آن در قشرهای مختلف جامعه.
۴. دور نگه داشتن برخی از بزرگسالان از ورود به بازار کار.
۵. ایجاد خلاقیت و نوآوری در جامعه (و در نتیجه، پیدایش اندیشه‌ها، دانش‌ها و فن‌آوری‌های نوین).
۶. کمک به ایجاد مهارت‌ها و رشد تخصصی (خصوصی) هر فرد و ایجاد همسازی بین دانایی‌ها و گرایش‌های شخصی او با مسائل و نیازهای جامعه.
۷. همبستگی جامعه (ایجاد یا ترویج زبان و هویت واحدی برای افراد جامعه).
۸. تسهیل انتخاب همسر برای افراد جامعه.
۹. ایجاد و حفظ خرده فرهنگ‌ها هم‌زمان با انتقال و پایدارسازی فرهنگ عمومی جامعه.
۱۰. ایجاد زمینه‌های تحرک اجتماعی (که فقدان آن، وفاق اجتماعی و اتحاد ملی را به شدت به خطر می‌اندازد).
۱۱. مهم‌ترین کارکرد آموزش و پرورش که متضمن یا حاصل بیشتر موارد مذکور است،

کمک به تداوم جامعه می‌باشد.<sup>۱</sup>

در ایران بسیاری از عوامل آموزش و پرورش نسبت به اهداف و کارکردهای مذکور توجه کافی نداشته یا توجیه نشده‌اند و در بسیاری موارد، از روش درستی استفاده نمی‌کنند و به نتیجه مطلوب نمی‌رسند، یا ابزارهای آموزشی و کمک آموزشی مورد نیاز را در اختیار ندارند یا بودجه کافی به آنها داده نمی‌شود.

به علاوه همه سازمان‌ها و مؤسسات اجتماعی به گونه‌ای جامع و دقیق هدف‌گذاری و جهت‌دهی روش‌مند و متمرکز و تحت نظارت نشده‌اند که اهداف آموزش و پرورش تحقق یابد. زیرا برای آن اهمیتی در خور این کارکردها قائل نیستند.

از اینها گذشته، نظام آموزش و پرورش ایران اسلامی باید معطوف به اهداف دیگری نظیر پرورش نیروی عقل در افراد برای گزینش هر چه به بهشت می‌انجامد و دوری از هر چه به دوزخ منتهی می‌شود؛ ایجاد اعتدال در قوای نفس و عدالت و تقوا در افراد؛ ولایت‌پذیر کردن افراد و امثال آن باشد. و الا به فرض تحقق تمام اهداف و کارکردهای یازده‌گانه مذکور، نهایتاً تعلیم و تربیتی در خور یک جامعه پیشرفته سکولار است. همچنین به نظر نگارنده ناهمسازی بنیادینی میان نظام سیاسی و نظام آموزشی ایران کنونی وجود دارد.

نظام سیاسی ایران مبتنی بر «حق الهی» فقیه برای حکومت کردن است و مشروعیت آن از طریق سلسله ولایت خدا ﴿ پیامبر(ص) ﴾ امام(ع) ﴿ فقیه جامع‌الشرایط تأمین می‌شود. اما نظام آموزش و پرورش ایران مبتنی بر «حقوق دموکراتیک بشر» یعنی حق یکسان همه افراد جامعه برای قرار گرفتن تحت تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش فراگیر) است. در حالی که در جامعه اسلامی باید همه نظام‌های نهادین اجتماعی به دلیل «خدامحوری» با «حق الهی» تعریف شوند و در اینجا بحث بسیار مبسوط است که به دلیل محدودیت مقاله، مجال پرداختن به آن نیست. اما اجمالاً بر اساس آنچه در رساله حقوق امام سجاد(ع) در کتاب شریف تحف العقول و

نیز در سایر احادیث مربوط به حقوق که در کتبی چون نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و کافی و... وارد شده‌اند، می‌توان گفت که خداوند متعال برای هر چیزی از حاکم و پدر و مادر و معلم تا دست و پا و چشم یا نماز و روزه و حج و... حقی بر انسان قائل شده است که بر اساس نقش آنها در آفرینش و پرورش او و رفع نیازهایش و ایجاد کمال در او و رساندنش به سعادت تعیین شده‌اند و انسان در مقابل حق هر کس و هر چیزی، «وظیفه‌ای» دارد که اگر انجام ندهد، مورد عقوبت دنیوی و اخروی واقع خواهد شد.

پس می‌توان گفت که «حقوق» در اسلام نه به صرف موجودیت و هویت (مثل انسان، زن، کودک، حیوان و غیره) بلکه بر اساس کارکرد و نقشی که هر چیز در خلقت و پرورش و تکامل دارد تعریف می‌شود و از طرف دیگر «حقوق» با «وظایف» ملازمت همیشگی دارد. در حالی که در حقوق دموکراتیک بشر از جمله در آموزش فراگیر، این عنصر الزامی نیست (ممکن است در مواردی توصیه شود و در مواردی هم نشود).

پس اجمالا می‌توان گفت که هر چند با پیروزی انقلاب اسلامی، در نهاد سیاست، نظام‌سازی شده است و استناد آن هم به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) و ائمه اطهار علیهم‌السلام بوده است - که می‌توان در کتاب شریف بیع و نیز حکومت اسلامی امام راحل (قدس سره) و سایر کتب مربوطه مطالعه نمود - اما در نهاد آموزش و پرورش نظام‌سازی به معنی واقعی (جز تأسیس امور تربیتی و برخی اقدامات دیگر که کافی نبوده‌اند) صورت نگرفته است. در نهاد اقتصادی هم به ادله و مبانی مهم و معتبر در کتاب و سنت توجهی نشده است. مانند اینکه امیرالمؤمنین(ع) هر ثروت انباشته شده‌ای را ناشی از حقوق ضایع شده‌ای دانسته‌اند و لابد املاک و مستغلات و بناها و ابزارها و سپرده‌ها و اموال دولتی و حساب ذخیره ارزی همگی از این قسم‌اند و چون آن حضرت با چنین بینشی، به محض آغاز حکومت، همه بیت‌المال را به طور مساوی تقسیم کردند، لذا علی القاعده نقطه شروع نظام‌سازی اقتصادی باید تقسیم همه بیت‌المال (اعم از منقول و غیر منقول) بین همه مردم به طور مساوی به صورت نقدی و سهام باشد که اندکی از آن امروزه به عنوان سهام عدالت مطرح و تا حدودی اجرا شده است و آن

هم مورد مخالفت برخی مدیران جامعه است.

البته ساده‌انگاری است که یک شبه دولت به موجودی وابسته و تهیدست، و مردم به موجوداتی نیرومند و آمر و ثروتمند مبدل شوند و این گامی است که نه دولت دوره جنگ و نه دولت سازندگی و نه دولت اصلاحات جرأت برداشتن آن را نداشته‌اند و باید سپاسگزار بود که دولت عدالت‌محور آقای احمدی‌نژاد گام کوچکی در این مسیر برداشته است.

اگر همه ثروت‌های عمومی در اختیار همه (به طور مساوی) قرار گیرد، فقر کاهش می‌یابد و در نتیجه نظام آموزش و پرورش به سمت غیر فراگیر، گزینشی، نخبه‌گرا و ثمربخش با سازمان‌ها و مؤسساتی غیر دولتی و تحت نظارت دولت پیش می‌رود و تعداد متقاضیان کنکور و نیز مشاغل دولتی کاهش می‌یابد و از درصد بیکاری هم کاسته می‌شود. بهداشت عمومی بر اساس سرمایه مردم بهبود می‌یابد. قرض‌الحسنه واقعی - که در قرآن توصیه شده است - یعنی قرض بدون بهره و کارمزد و هر شرط دیگری رواج می‌یابد و متقاضیان قرض‌الحسنه کمتر

می‌شوند و وام، موضوعیت نهادینه شده کنونی خود را از دست می‌دهد و بانک‌ها تغییرات اساسی می‌کنند و هزاران تغییر مطلوب و اساسی دیگر در همه نهادها و سازمان‌های اجتماعی رخ می‌دهد که به وفاق اجتماعی و اتحاد ملی می‌انجامد. بنابراین یکی از موانع وفاق و اتحاد، نظام‌سازی ناهمگون و گزینشی است و اگر نظام‌سازی همه‌جانبه صورت گیرد، زمینه بیشتر مفسد و تباهی‌ها از بین می‌رود و با خشنودی خدا و رفاه و آسودگی و احراز شخصیت همه مردم،

◆

در عصر استعمار، مسلمین به حدی بی‌وزن و بی‌ارزش تلقی شدند که مانند خس و خاشاک روی آب دریا تابع محض امواج بودند و در آن دوره سیدی جلیل‌القدر و عظیم‌المنزله (سید جمال‌الدین اسدآبادی) برخاست که در گفتار و نوشتار و رفتار به اتحاد اسلامی دعوت می‌نمود.

## ◆ اسلامی شدن نهادها، سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی، مقدمه وفاق و اتحاد

### ایرانیان

آنچه در ابتدا از آن پرسش می‌شود این است که آیا منظور ما «اسلامی‌سازی» از طرف عواملی چون دولت و نیروهای امنیتی و انتظامی یا آموزش و پرورش و حوزه علمیه یا رسانه‌های جمعی و غیره است یا «اسلامی شدن» تدریجی خود نهادها، سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی از طریق پیشرفت علمی و ترقی روحی و تعالی نفسانی اکثریت جامعه؟

به نظر می‌رسد که این دو تفکیک پذیر نیستند، بلکه همواره اقلیت فرمانروا به انضمام نخبگان علمی (در هر سازمان چه سازمان‌های آموزشی و چه رسانه‌ها و چه روحانیون و امثال آن) در تعیین یا تغییر هویت و رفتار مردم تأثیر داشته‌اند. بنابراین، بدون اینکه ما جامعه را به دو گروه برگزیده و عامه مردم تقسیم کنیم، معتقدیم که هر دو باید اسلامی شوند و هر دو باید همدیگر را اسلامی کنند.

اما به نظر نگارنده با توجه به حدیث مشهور نبوی(ص) درباره تأثیر دو صنف امیران و دانشمندان در صلاح و فساد امت، نقطه شروع اسلامی شدن باید از برگزیدگان (رؤسا و دانشمندان) باشد. و غرض از اسلامی شدن یا اسلامی کردن این نیست که در چند عنوان یا مقاله‌ای تعبیر اسلامی به کار برده شود یا دفتری اسلامی در هر مؤسسه‌ای پدید آید یا یک بند به اساسنامه‌ها اضافه گردد و امثال آن! بلکه مقصود نهادینه شدن طرز فکر و عمل اسلامی در همه نهادها و سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی است. چند مثال برای نمونه ذکر می‌شود:

۱. وقتی پیامبر(ص) و حضرت علی(ع)، بت‌ها را از کعبه بیرون ریختند و سرنگون کردند، آنها را در یکی از ورودی‌های مسجد الحرام به نام «باب شیبه» دفن کردند تا مردم از روی آنها بگذرند و کعبه را طواف کنند.

در سال‌های پس از انقلاب اسلامی همواره این تلقی ترویج شده است که چهارشنبه‌سوری مراسم آتش‌پرستان ایران قدیم است که در میان مسلمانان باقی مانده است. با توجه به اینکه عبادت بت‌ها و مظاهر مورد پرستش در همه اقوام به شکل طواف و تعظیم و سجده بوده و هست، لذا می‌توان با حفظ مراسم چهارشنبه‌سوری و رفع خطر استفاده از مواد محترقه این تلقی را در میان مردم ترویج نمود که پریدن از روی آتش همانند گام نهادن و رد شدن از روی بت‌های مدفون شده است و باید با هدف ستایش و پرستش خدای یگانه صورت گیرد.

۲. سرمایه‌گذاری‌های فراوانی روی میراث باستانی و گردشگری در ایران صورت می‌گیرد، صرفاً برای تفریح و کسب درآمد بدون آنکه صبغه اسلامی داشته باشد. در حالی که می‌توان در تمام پایگاه‌های باستان‌شناسی ایران به تبلیغ آیات قرآن کریم مبنی بر عبرت گرفتن از آثار پیشینیان و سرنوشت آنها و نتیجه افکار و رفتارهای شرک‌آلودشان و گذرا بودن لذت‌ها و امکانات و امارت‌های دنیوی و بی‌اهمیت و بی‌اثر بودن حاکمان قدرتمند کهن در میان مردم امروز و بی‌تأثیر بودن آن همه ثروت‌ها و نیروها در پیشگیری از مرگ و نابودی و اضمحلال و امثال آن پرداخت و در واقع شاید بهتر باشد سازمان تبلیغات اسلامی و سازمان گردشگری و میراث فرهنگی در هم ادغام شوند تا بیشتر مثمر ثمر گردند.

۳. همچنین مسئولان محترم می‌توانند با حذف تشریفات و تجملات از محل زندگی و کار خود، عملاً بکوشند تا تقوا و زهد را در میان جامعه نهادینه کنند. همچنین سایر مکارم اخلاقی باید در عمل ترویج شود.

۴. هنوز وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها نتوانسته‌اند دفاتر و مؤسسات غیر ضروری را از تهران به نقاط مناسب‌تر منتقل کنند و در واقع نتوانسته‌اند از لذت سکونت در تهران بگذرند. در حالی که اسلامی شدن جامعه به گذشت‌های بسیار فراتر از این نیازمند است تا روح گذشت و ایثار و مآل‌اندیشی و خردمندی در جامعه نهادینه شود.

۵. هر چه نیازهای اولیه مردم بهتر تأمین شود، آنها اسلامی شدن را بهتر می‌پذیرند. برای جلوگیری از فساد جوانان، باید ازدواج آسان را ترویج نمود. حضرت لوط(ع) به قوم

تا آنکه زعامت شیعه به دست با کفایت مرجع تقلید و بزرگوار، مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی (م ۱۳۴۰ هـ ش) افتاد، ایشان اندیشه «تقریب مذاهب اسلامی» را بنیاد نهاد و در تماس و تعامل با دانشگاه الازهر مصر آن را به این نقطه رساند که شیخ شلتوت زعیم الازهر فتوا داد که تشیع نیز یکی از مذاهب جائزی است که مسلمانان می‌توانند به آن در آیند.

همجنس‌باز رسماً پیشنهاد می‌کند که با دختر ایشان ازدواج کنند و غریزه جنسی خود را از این طریق ارضا نمایند و در عوض، ترک گناه و انحراف کنند. آن پیامبر خدا اسوه حسنه مسلمانان است، آیا خواننده محترم، رئیس یا امیری یا عالمی را سراغ دارد که چنین کاری کرده باشد؟!

این راه اسلامی کردن است نه تعزیر و تنبیه و به اردوگاه بردن و توقیف اتومبیل و امثال آن! راه‌های تنبیهی زمانی اثر دارد که مجرمان اندک باشند نه آنکه ظهور و بروز اصلی جوانان در جامعه، در جهت غیر دینی و فساد باشد.

۶. تصحیح روش‌های رسانه‌ای بر اساس تعالیم اسلامی مانند حرمت گمانه‌زنی ناروا، تهمت، سوء ظن (و ترویج آن)، غیبت، تبذیر و اسراف بیت‌المال، لهو و لعب و لغو، و غیره که مستلزم تغییر بنیادین رسانه‌های جمعی ایران است.

۷. قانونگذاری و اجرا در جهت از بین رفتن تدریجی مترفین (ثروتمندان خوشگذران و بی‌دین) و نفوذ آنها در جامعه.

اجمالاً در بیشتر جوامع امروزی به خصوص جوامع صنعتی فرآیند دنیوی شدن نهادها و کاهش نفوذ دین در زندگی اجتماعی و مادی مردم (سکولاریسم) صورت گرفته و غیر دینی بودن را در آن جوامع به صورت نهادینه درآورده است و در نتیجه خود دین به شکل نازلی و فقط به صورت یک نهاد و سازمان در عرض و جنب نهادها و سازمان‌های دیگر در آمده است.



اسلامی شدن فرآیندی در جهت عکس آن است؛ یعنی افزایش تدریجی نفوذ دین در همه نهادها و سازمان‌های اجتماعی و در زندگی فردی و اجتماعی اعضای جامعه.

### ◆ اتحاد یا انسجام؟

تعبیری که رهبر معظم انقلاب اسلامی به کار برده‌اند، اتحاد ملی و انسجام اسلامی است. البته محتمل است که ایشان اتحاد و انسجام را به عنوان دو واژه مترادف به کار برده‌اند، اما اگر فرض شود که عمداً انسجام اسلامی را به جای اتحاد اسلامی گزینش کرده‌اند، در این صورت با توجه به معنای این دو واژه و واقعیات موجود در جهان اسلام، گزینشی دقیق است؛ زیرا اتحاد به معنای یکی شدن است و به دلایل عقیدتی و تاریخی و واقعیت پیوندهای سیاسی و اقتصادی و نوع نظام‌های سیاسی در کشورهای اسلامی، یکی شدن آنها - چه در ساختارها یا اهداف یا کارکردها یا راهبردها یا حتی مواضع روزمره دولت‌ها - در حال حاضر چیزی در حد محال است و زمانی «اتحاد اسلامی» متصور است که مرزهای ممالک اسلامی برچیده شود و همه مطیع دولتی واحد و یک رهبر گردند (چه ولی فقیه چه خلیفه یا هر مقام دیگر) و موجودی یگانه (هر چند مرکب) تلقی شوند.

اما انسجام یعنی منظم و روان و بی‌پیچ و خم و گره بودن؛ و انسجام اسلامی این است که با پذیرش واقعیت کشورها و دولت‌ها و نظام‌های سیاسی مختلف جوامع اسلامی، در «حد مقدور» همه آنها مواضع مشابهی حداقل در مرحله حرف و بیانیه داشته باشند و با همدیگر مراوده مسالمت‌آمیز برقرار کنند و متوجه سود و زیان مشترک هم باشند و به فتنه‌گری و آشوب‌طلبی علیه یکدیگر و درگیری با هم حاضر نباشند و خلاصه «زندگی میان جوامع اسلامی - شامل جلب منافع و دفع مضار - به طوری منظم و روان، جاری باشد» و مسلمانان فرصت درک یکدیگر و تعامل را بیابند و با دشمن یکدیگر همسویی نکنند و همدیگر را کافر نخوانند و همکیش را بین خود مسلم بدانند و نسبت به هم تساهل و تسامح داشته باشند.

پس انسجام اسلامی برای روابط میان جوامع اسلامی در واقعیت کنونی واژه‌ای صحیح‌تر از اتحاد اسلامی به نظر می‌رسد. امام راحل (قدس سره) نیز از تعبیر کلمه توحید و توحید کلمه استفاده می‌کردند، چون توحید کلمه یعنی یک جور سخن گفتن، محذورات واژه اتحاد مسلمین را ندارد.

اما اتحاد ملی چون ناظر به روابط مردم یک کشور است، با توجه به یکی بودن قلمرو، زبان رسمی، نظام سیاسی - اقتصادی و آموزشی، گذشته تاریخی دوستان و دشمنان کنونی، تعهدات ملی نسبت به ملل و دول مختلف، دوستان و دشمنان مشترک، منابع اقتصادی و بالاخره منافع ملی مشترک، عبارتی درست و تحقق‌پذیر به نظر می‌رسد و اگر درست برنامه‌ریزی و عمل شود، تحقق می‌یابد.

وقتی از «اتحاد ملی» صحبت می‌شود، عمدتاً به چند نوع وحدت در نظر است:

۱. **وحدت میان پیروان ادیان آسمانی** (یعنی دین غالب و اقلیت‌ها) یا بین الادیان، که بنا به آموزش قرآن کریم<sup>۱</sup> می‌توان آن را بر دو پایه استوار کرد: اول یگانگی خدا؛ دوم بندگی نکردن هیچ‌کس در مقابل دیگری که ملازم آزادی و اصول‌گرایی است.

۲. **وحدت میان پیروان مذاهب اسلامی** (یعنی مذهب غالب و مذاهب اقلیت غیر از نواصب و غالیان) یا بین المذاهب، که با اعتصام به ریسمان محکم الهی و توحید و نبوت پیامبر اسلام (ص) و عقیده به احکام و فرامین قرآن کریم و سنت نبوی (ص) تحقق می‌یابد. به خصوص که اهل سنت از نظر فکری و عقیدتی هیچ مانعی درباره اطاعت از ولی فقیه (که بر اساس عقاید ایشان، از اولی‌الامر است) ندارند و کافی است به دلارهای امریکایی و مزدوران فتنه‌انگیز مسلمان‌نمای بیگانه بی‌توجهی کنند.

۳. **وحدت میان اقوام مختلف** که در جامعه کثیرالقوم ایران بسیار ضروری است، و این وحدت و هم‌جوشی مقدور نخواهد بود مگر آنکه همه آنها احساس کرامت و عزت کنند: اگر

اخیرا هم با پیدایش موج  
 تشیع‌گرایی در جوامع سنی بر اثر  
 پیروزی حزب‌الله لبنان بر اسرائیل  
 در جنگ ۳۳ روزه، فورا دولت‌های  
 سنی عکس‌العمل نشان دادند و به  
 تهدید ایران و شیعیان عراق و  
 فتنه‌انگیزی در لبنان و دفاع از  
 تروریست‌های عراق پرداختند که  
 رویکردی ناشی از ضعف بنیادین  
 است.

بعضی از آنها فقیر و عقب‌نگه داشته شده  
 باشند و بعضی ثروتمند و صاحب  
 امکانات فراوان و مدرن؛ بعضی فاقد  
 مناصب عالی و متوسط دولتی باشند و  
 بعضی دارای آن؛ بعضی از طریق  
 رسانه‌ها (به ویژه صدا و سیما) تحقیر  
 شوند و برخی در موضع خدایگان  
 بنشینند و خلاصه هر ناهمگونی، تبعیض  
 و شکافی میان اقوام یک ملت می‌تواند به  
 پراکندگی و سستی اتحاد ملی بینجامد.  
 خوشبختانه پس از انقلاب اسلامی ایران  
 به وضعیت مناطق محروم چون کردستان  
 و ایلام و سیستان و بلوچستان و سایر  
 نواحی رسیدگی خوبی شده است، اما این

کافی نیست. هنوز بیشترین بودجه را پایتخت و مراکز استان‌ها می‌یابند و به مناطق محروم  
 شیعی کمتر از سنی رسیدگی شده است. سفرهای استانی رئیس‌جمهور محترم کنونی زمینه  
 خوبی برای احساس کرامت و عزت اقوام ایرانی فراهم کرده است، اما اگر این سفرها به ارتقای  
 سطح مادی و معنوی آنها منتهی نشود، اثر کمی خواهد داشت.

بلوای تبریز و آذربایجان بر اثر چاپ کاریکاتوری در روزنامه رسمی ایران باید موجب  
 عبرت شود. اجرای برنامه‌های تمسخرآمیز با لهجه‌های ترکی، عربی، گیلکی، خراسانی یا با  
 لهجه روستایی برای دارندگان این لهجه‌ها خرد کننده است. تمرکز دفترهای شرکت‌های دولتی  
 در تهران و پست‌های مهم در استان‌هایی چون خوزستان در دست فارس‌ها زمینه مهمی برای  
 فروپاشی اتحاد ملی در آن مناطق است و از همه مهم‌تر اینکه پس از انقلاب، تلاش چشم‌گیری

برای ترویج تعالیم اسلامی در این زمینه صورت نگرفته است که اگر به قدر ذره‌ای یا خردلی در درون کسی عصبیت وجود داشته باشد، او بوی بهشت را حس نخواهد کرد و عصبیت قومی و نژادی در هر کس - چه فارس و چه کرد یا لر یا عرب یا بلوچ و... - ضمیر مشترک او با شیطان است و در نتیجه پایگاهی برای سیاست‌های شیطانی خواهد بود.

۴. وحدت میان قوای سه‌گانه: با توجه به اصل تفکیک قوا از جهتی و اشراف ولی فقیه بر قوا از جهت دیگر، غرض از وحدت قوای سه‌گانه، یکی بودن آنها نیست تا تداخل اختیارات و وظایف پیش آید. بلکه نخست؛ غرض وحدت ساختار است: یعنی همه با هم یک ساختار همگون را با اجزا و اعضایی دارای اختیارات و وظایف مختلف تشکیل دهند و مثلاً ساختار یکی دموکراتیک و باز و ساختار دیگری بسته و سرکوبگر نباشد.

در این راستا حتی ساختار قوه قضائیه هم باید مثل قوای مقننه و مجریه باز و مبتنی بر انسان‌سازی و رفع مشکلات تربیتی باشد. خوشبختانه در سال‌های اخیر به این مطلب توجه ویژه‌ای شد و ساختار قوه قضائیه بهسازی گردیده است. به هر حال رفع تعارض و تناقض در ساختار حکومت یکی از معانی و راه‌های وحدت ملی است، دوم؛ وحدت، کارکرد کلی قوای سه‌گانه - علی‌رغم شرح وظایف مختلف - است که همگی باید در جهت رفع نیازهای گوناگون جامعه و در خدمت جامعه عمل کنند و تلقی و عملکرد آنها کسب و توسعه و حفظ قدرت و پست و ثروت نباشد؛ سوم اینکه قوای سه‌گانه به گونه‌ای فعالیت کنند که اصل ولایت فقیه ضربه نبیند که در این صورت اساس نظام سیاسی ایران که ضامن ارتباط و بقای آنهاست لطمه خواهد خورد و چهارم اینکه ارتباط و همگونی سازمانی و اطلاعاتی - به معنی اعم - با استفاده از مدرن‌ترین ابزارها و دقیق‌ترین قوانین تأمین شود.

در حال حاضر که در میان قوای سه‌گانه تعارض و تناقض اساسی وجود ندارد، موانع بیهوده در کارشان پیدا نمی‌شود و فعالیت یکدیگر را خنثی نمی‌کنند و به هم یاری می‌رسانند و این بهترین وضعیت برای اتحاد ملی در سطح حکومت خواهد بود. اما در طول دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی قوای سه‌گانه به دلیل قدرت‌طلبی برخی سیاستمداران، با هم درگیر

بودند، از جمله درگیری قوه مجریه با مقننه و قضائیه در دوره بنی‌صدر و درگیری درون دولت (مجریه) و نیز میان مجریه و مقننه در دهه ۱۳۶۰ و درگیری مجریه با مقننه (مجلس پنجم) و قضائیه در دولت اول آقای خاتمی و نیز مجریه و مقننه (مجلس ششم) با قضائیه که چه فرصتهایی را سوزاند و چه سرمایه‌هایی را هدر داد، خدا می‌داند!

به هر حال همدلی، وحدت کلام، وحدت رویه، هماهنگی عملی و تحمل و خیرخواهی میان قوای سه‌گانه ایران خیلی سریع موجب آرامش و رفاه و رفع مشکلات و پیشرفت جامعه می‌شود و این اصلی است که در تمام کشورهای جهان وجود دارد و به محض به هم خوردن این موقعیت، جامعه در معرض توفان‌ها و انفجارهای سیاسی قرار می‌گیرد و انشعاب و چنددستگی و درگیری در درون جامعه پیدا می‌شود (که در ایران ۵۸ - ۶۰ و حدود ۶۴ - ۶۸ و ۷۶ - ۸۴ هم تجربه شده است).

۵. **وحدت میان حکومت و مردم:** تعبیر دیگر حکومت و مردم، فرمانروایان و فرمانبران یا والیان و رعایاست و پرواضح است که اگر مردم نتوانند به حاکمان (ولی فقیه، مسئولان سه قوه، فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی) اعتماد و محبت داشته باشند، چه شکاف و تفرقه عظیمی میان آنها پدید می‌آید و ملک و مملکت تا چه اندازه آسیب‌پذیر می‌شوند. این اعتماد چگونه پدید می‌آید و استمرار می‌یابد؟

نخست اینکه مردم به معنی واقعی باور کنند که حاکمان را خود انتخاب کرده‌اند و هر ساز و کاری که بتواند این باور را تقویت کند، باید به کار رود.

دوم اینکه رسانه‌ها و احزاب سیاسی به شدت سالم‌سازی شوند و از کثرت فراوان و بیهوده (چارچگونه) آنها پرهیز گردد و به قدر کافی مهار و در صورت شایعه‌سازی و دروغ‌پردازی و تهمت‌زنی به سرعت پیگیری و مجازات شوند تا اعتماد مردم را از بین نبرند. نیاز به ذکر جزئیات نیست که رسانه‌ها چگونه در شهادت مرحوم آیت‌الله دکتر بهشتی و هفتاد و چند نفر از یارانش و بسیاری دیگر از رجال نیکنام ایران تأثیر داشته‌اند و در دوره حاکمیت دوم خردادی‌ها از ابتدای تبلیغات انتخاباتی تا هنگام تحویل دولت به منتخب کنونی چه کرده‌اند و

چه تأثیری در حوادث تهران داشته‌اند و چقدر مورد توجه و امید امریکایی‌ها برای ناراضی‌تراشی در ایران و اسقاط حکومت بوده‌اند؟!

سوم اینکه دولتمردان همواره با مردم درصدد ارتباط و تعامل و گفتگو و شنیدن شکایات و خواسته‌ها و عکس‌العمل سریع و مناسب و تشخیص درست نیازها و رفع آنها باشند که در این صورت گام به گام باعث تحکیم اعتماد و همدلی و اتحاد مردم نسبت به حکومت خواهند شد. علت اینکه همکاران آقای خاتمی با بیش از بیست میلیون رأی در طی هشت سال در نهایت به وسیله مردم از قدرت و سیاست کنار گذاشته شدند، همین بود که دولتمردان در آن هشت سال در قوه مجریه و مقننه به قدر کافی به رابطه با مردم و تشخیص احتیاجات و دردهایشان و رفع آنها نپرداخته و نیندیشیده بودند. در نتیجه بسیاری از مردم اعتماد خود را به آنها از دست دادند.

چهارم اینکه تمامی صاحب‌منصبان برای کسب فضیلت زهد و بی‌رغبتی به دنیا به جد بکوشند. زاهد یعنی کسی که به حلال اندک برای رفع نیاز بسنده و سپاسگزاری کند و نسبت به دنیا (مال، منصب و غیره) بی‌رغبت باشد<sup>۱</sup> و اگر پستی را می‌پذیرد یا در انتخاباتی شرکت می‌کند، برای انجام تکلیف باشد. زاهد به معنی فقیر (تهیدست) نیست<sup>۲</sup> بلکه ممکن است ثروتمند باشد، اما بینش و گرایش ویژه‌ای نسبت به امور دنیوی و اخروی دارد که به زهد تعبیر می‌شود و چنان که در حدیث معروف جنود عقل و جهل<sup>۳</sup> وارد شده است، زهد از سپاهیان عقل (شیعی) و ضدش رغبت یا دنیاگرایی از سپاهیان جهل محسوب می‌شود.

همچنین زاهد بودن به معنی رهبانیت و راهب بودن نیست، زیرا رهبانیت یعنی طریقه‌ای در ترک دنیا و روی‌گردانی از لذات آن و گوشه‌نشینی و عزلت<sup>۴</sup> و ممکن است با همه اینها، راهب به

۱. ر.ک: ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل واژه زهد.

۲. ر.ک: همان، ذیل واژه فقر.

۳. ر.ک: تفه الاسلام کلینی، *اصول کافی*، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۴.

۴. ر.ک: *لسان العرب و فرهنگ لاروس*، ذیل رهبانیه.

دنیا رغبت داشته باشد و فقط از آن دوری کند.

مرحوم آیت‌الله شهید دکتر بهشتی تعبیر تقوای گریز و تقوای ستیز را مطرح نموده است که در خور شأن زاهد، تقوای ستیز است و در خور شأن راهب، تقوای گریز.

زهد والیان موجب آسودگی و رفاه و امنیت مردم و همدلی آنها با والیان و دفاع از حکومت می‌شود و آنان را در دیده مردم بزرگ و محترم و عزیز می‌کند.

ممکن است زهد به فقری خودساخته و بردبارانه منتهی شود، اما قطعاً با تصوف و فقر صوفیانه تفاوتی همچون طلا با مطلا دارد و از لوازم زهد، خویشنداری، انجام تکلیف دینی، خوب مملکت‌داری، فقدان جانبداری بی‌دلیل از شخص یا گروهی خاص، فقدان کینه، نیکی به جفاکاران به خود، عفو ستمکار به خود، فروتنی برای حق خدا، دوری از حرام، صبر بر کمی مال و سپاسگزاری برای حلال، فراموش نکردن مرگ و بلا، فروتنی برای مردم، کوچک شمردن مصیبت‌ها (عظمت روح به خاطر ناچیز شمردن دنیا) و دانش (زهدوا فیها بقدر علمهم) و خردمندی است<sup>۱</sup> و نشانه زاهدان این است که بر آنچه از دستشان می‌رود، افسوس نخورند و از آنچه هم به دستشان می‌افتد، بسیار خوشحال نشوند.<sup>۲</sup>

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که:

در دنیا بی‌رغبتی و زهد بورز تا خدا تو را دوست بدارد و در آنچه در دستانتان مردم

است، بی‌رغبتی و زهد بورز تا مردم تو را دوست بدارند.<sup>۳</sup>

۱. ر ک: نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، احادیث ۲۷۰ و ۱۱۴۵ و ۱۲۱۰ و ۲۴۸۴. و تحف العقول (ترجمه فارسی) کتاب فروشی اسلامیة، ص ۲۲- ۲۳ و ۱۷۶- ۱۷۸ و ۱۸۳- ۱۸۵ و ۱۹۷. و نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۱ و ۴۲۹ و خطبه ۱۱۳. و بشار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۶ و ج ۲، ص ۸۴ و ج ۸، ص ۱۷۰ و ج ۱۳، ص ۳۲۹. و ج ۱۴، ص ۳۱۲. و ج ۱۶، ص ۴۰۶. و ۷۰. ص ۱۱۵ و ۳۱۷. و ج ۷۳، ص ۲۱ و ۸۷ و ۱۲۱. و ج ۸۲، ص ۱۱۴. و ج ۸۳، ص ۳۸۰ و ۳۸۱.

۲. ر ک: نهج البلاغه، قسمتی از خطبه ۱۱۳. قرآن، حدید / ۲۳.

۳. نهج الفصاحه، حدیث ۲۶۸.

می‌دانیم که رغبت برخاسته از محبت است و محبت دنیا رأس هر خطا و گناهی است و پیامبران معصوم از گناهان و خطاهایند و همان‌طور که امام راحل (قدس سره) در کتاب *البیع* و نیز سخنرانی‌های مربوط به ولایت فقیه فرموده‌اند «فقیهان تا وقتی که وارد دنیا نشده‌اند، امینان پیامبرانند» و «علما وارثان پیامبرانند»، چگونه می‌توان دانشمندان و فقیهانی غیر زاهد (راغب) وارث و امین پیامبرانی بسیار زاهد<sup>۱</sup> باشند؟! به دنبال این سؤال باز هم می‌توان پرسید که چگونه دولتمردان و سیاستمدارانی راغب در دنیا (دنیاطلب) می‌توانند امین فقها و علمای زاهد تلقی شوند؟!<sup>۲</sup>

از طرف دیگر می‌بینیم که امیرالمؤمنین (ع) والی مخلص خود، عثمان بن حنیف را به سبب شرکت در ضیافتی که فقرا به آن راه نداشتند، سرزنش و به اکتفا به چند قرص نانش برای محفوظ ماندن از آتش دوزخ توصیه می‌فرماید و شریح قاضی را به خاطر خرید خانه‌ای هشتاد دیناری (که به احتمال قوی از مال حلال

بود) توبیخ می‌فرماید.<sup>۲</sup>

از جهت دیگر در دعای شریف ندبه آمده است که:

... شرط کردی بر آنها - پیامبران -  
 زهد داشتن در درجات این دنیای  
 پست و زینت و آرایش آن، پس آنها  
 برای تو آن شرط را کردند  
 (پذیرفتند) و تو دانستی که آنها به  
 آن شرط وفا خواهند کرد، پس آنها  
 را پذیرفتی و نزدیکشان ساختی و...

این اصل اصیل باور به خدای یگانه و نبوت پیامبر اسلام (ص) و معاد، مورد اتفاق مذهب شیعه امامیه و چهار مذهب اصلی سنیان است و همه آنها نسبت به آن پایبندی و حمیت و جانبداری بسیار نیرومندی دارند و مخالف آن را مشرک و کافر می‌دانند.

۱. ر.ک: *نهج البلاغه*، خطبه ۱۰۸.

۲. ر.ک: همان، نامه‌های ۳ و ۴۵.



لذا اگر انبیا زهدورزی را در دنیا نمی‌پذیرفتند و به آن پایبند نمی‌بودند، نه به نبوت می‌رسیدند و نه به خلافت الهی و امامت مردم.

از طرف دیگر، لازمه تربیت قرآنی و شیعی، بی‌رغبتی به دنیا و رغبت به آخرت و تکلیف‌گرایی است و چون حکومت ما دینی است و لازم است این ادعا در عملکرد و روحیات رهبران و کارگزارانش دیده شود و اصولاً تفاوت آنها با دولتمردان کشورهای غربی و شرقی و حتی جوامع اسلامی در همین است، لذا ضرورت دارد که علاوه بر امام راحل(ره) و رهبر معظم انقلاب که زهدشان محرز است، همه کارگزاران ایرانی زاهد باشند و در این صورت مردم نیز به کیش آنها خواهند زیست.

این نکته نیز مهم است که زهد و عدل والیان دو صفت همدوش و همراهند، زیرا عدالت‌خواهی مسئولان از زهد و بی‌رغبتی آنها نسبت به دنیا بر می‌خیزد و امیر متصرف در امور اگر زاهد باشد، نه خودش در بیت‌المال تصرف نادرست شخصی می‌کند و نه برای دوستی و خویشی یا خوشامدگویی دیگران یا ترس از آنها اجازه تصرف بیجا را خواهد داد و نه در توزیع ثروت و امکانات و حتی پست‌ها خلاف عدل رفتار می‌کند. حاکم و کارگزارانش به بیت‌المال و اطلاعات و ابزارهای قدرت و امر و نهی دسترسی دارند و اگر زاهد نباشند، تحقق عدالت به دست آنها در حد محال خواهد بود.

عدالت و زهد باید دو ویژگی اصلی آنها باشد و در این صورت اتحاد حکومت و مردم (حتی مردم غیر مسلمان و سکولار!) به طور خود به خودی تحقق می‌یابد و حتی نیاز به هزینه‌های تبلیغاتی هم نخواهد داشت. بنا به حدیث مشهور نبوی، صلاح و فساد علما و فرمانروایان به صلاح و فساد مردم منجر می‌شود و لذا زهد و عدالت آنها هم موجب اشاعه زهد و عدالت در مردم و در نتیجه افزایش رفاه و محبت و قناعت و همیاری و همزیستی مسالمت‌آمیز و فاقد تنش‌های عصبی و صرفه‌جویی عظیم در ثروت‌های ملی و پیشرفت عمومی خواهد گردید و تصور چنان وضعی به تصدیق اتحاد عظیم ملی منجر می‌گردد.

## ◆ اتحاد ایستا و پویا (غیر فعال و فعال)

اندیشه اتحاد اسلامی جدید نیست و به عهد رسول اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) می‌رسد. پیامبر اسلام(ص) در مواردی که بیم تفرقه مردم می‌رفت به خلاف نظر خودشان عمل می‌فرمود که از آن جمله است خروج از مدینه در جنگ احد که بنا به نظر اکثر اصحاب انجام شد نه نظر خود آن حضرت. همچنین امیرالمؤمنین(ع) در سکوت ۲۵ ساله خود مراقب همین احتمال تفرقه مسلمین و نابودی اسلام بودند و آنچه در مورد سبّ و لعن بعضی از صحابه رواج یافت، پس از ایشان بود. آن بزرگوار عموماً به محبت پیامبر(ص) و خودشان و بیزاری از دشمنان دستور می‌دادند و در برابر اصرار بعضی از صحابه برای معرفی آن دشمنان فرمودند:

در این صورت اصحابم کشته

می‌شوند و جماعت من و اهل لشکر

و اکثریت کسانی که اطراف من

می‌بینی پراکنده می‌شوند.<sup>۱</sup>

و حتی در اصلاح تغییرات بدعت‌آمیزی

که پیش از حکومت ایشان پیدا شده بود

به صورتی که در عصر پیامبر(ص) بود،

تقیه می‌کردند و اقدامی در پس گرفتن

فدک نکردند تا مبادا لشکر ایشان از

اطرافشان پراکنده شوند.<sup>۲</sup>

قطعا آنچه به پیشرفت و تعالی شیعه  
بینجامد، سنیان را سربلند و عزیز و  
مترقی می‌کند چنان که پیروزی  
انقلاب اسلامی و نیز پیشرفت‌های  
اخیر علمی و سیاسی و نظامی ایران  
موجب شادمانی بسیاری از جوامع  
مسلمان سنی به خصوص در  
خاورمیانه شده است.

۱. رک: سلیم بن قیس (م ۷۶ هـ ق)، ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، قم، الهادی، ۱۳۷۸، ص ۶۳۰ - ۶۳۳

(قسمتی از حدیث ۶۶) و ۴۳۵ (حدیث ۲۵).

۲. رک: همان، ص ۲۸۳ - ۲۸۷ (حدیث ۱۸).

با اینکه عده بسیاری از شیعیان (فقط در یک نوبت به نقل ابن خلدون، در بغداد بیست هزار نفر) در نقاط مختلف جهان اسلام به دست حکام و جهال سنی کشته شدند، اما دستورالعمل کلی شیعیان تقیه کردن و تن ندادن به تفرقه بین مسلمین بوده و هست و فرد محقق می‌داند که تقیه نفاق نیست بلکه کتمان سر برای مصلحتی بزرگ است.

به هر حال در عصر استعمار، مسلمین به حدی بی‌وزن و بی‌ارزش تلقی شدند که مانند خس و خاشاک روی آب دریا تابع محض امواج بودند و در آن دوره سیدی جلیل‌القدر و عظیم‌المنزله (سید جمال الدین اسدآبادی) برخاست که در گفتار و نوشتار و رفتار به اتحاد اسلامی دعوت می‌نمود و حتی به اتحاد تحت لوای امپراطور سنی مذهب عثمانی - سلطان عبدالحمید - نیز راضی شد و آن را تأیید کرد گاهی هم درصدد پیدا شدن خلیفه‌ای عرب در حجاز بود که مورد اتفاق اکثر جوامع اسلامی عرب واقع شود. اما در هیچ‌یک از اینها جز ترویج اصل اندیشه اتحاد اسلامی در مقابل استعمارگران و دوری از تفرقه موفق نشد.

کم کم این طرز تفکر در ایران و هند و مصر و شام و دیگر نقاط رشد کرد و زمینه برای نزدیک‌تر شدن مسلمانان سنی و شیعه به هم فراهم شد تا آنکه زعامت شیعه به دست با کفایت مرجع تقلید بزرگوار، مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی (م ۱۳۴۰ هـ ش) افتاد و ایشان اندیشه «تقریب مذاهب اسلامی» را بنیاد نهاد و در تماس و تعامل با دانشگاه الازهر مصر آن را به این نقطه رساند که شیخ شلتوت زعیم الازهر فتوا داد که تشیع نیز یکی از مذاهب جائزی است که مسلمانان می‌توانند به آن درآیند و در واقع مذاهب رسمی و مشروع شیعه را به جای چهار مذهب، پنج مذهب دانست: شافعی، مالکی، حنفی، حنبلی، شیعه اثنی‌عشری.

در ادامه همین مسیر، تألیف و تدریس فقه مقارن - یعنی فقه مقایسه‌ای شامل آرای فقهای پنج مذهب مذکور - در حوزه شیعی پا گرفت و رشد نمود.

در دهه‌های اخیر هم در زمینه‌های عقیدتی و کلامی و نیز در دانش رجال و حدیث فعالیت‌هایی از جانب مرحوم سید عبدالحسین شرف‌الدین (المراجعات و سایر کتب) و سید

محسن امین و حضرت علامه سید مرتضی عسگری و دیگران صورت گرفته و می‌گیرد تا از شدت و حدت دشمنی میان شیعه و سنی کاسته شود و آنها به تعامل فکری با هم روی آورند. کنفرانس‌های وحدت اسلامی که در طول پس از انقلاب در تهران در هفته وحدت (۱۲ - ۱۹ ربیع‌الاول) برگزار می‌شود نیز در همین راستاست.

لذا می‌توان مراحل اندیشه اتحاد اسلامی را در دو قرن اخیر به این شکل تصویر نمود:

۱. اتحاد مسلمین در برابر استعمارگران غربی؛

۲. نزدیکی فقهی مسلمین برای تحمل یکدیگر و همزیستی مسالمت‌آمیز ایشان؛

۳. نزدیکی کلامی و عقیدتی مسلمین برای درک روشن‌بینانه‌تر از حقایق بر اساس قرآن و

سنت نبوی(ص) و پالایش متون حدیثی، رجالی و کلامی خویش از مطالب ناروا؛

۴. اتحاد مسلمین در برابر امپریالیسم غربی به رهبری امریکا.

در اینجا با ادب و احترام نسبت به همه تلاش‌های عظیمی که در این مسیر صورت گرفته است، به نظر می‌رسد تمامی این تلاش‌ها مربوط به ایجاد نوعی وحدت و همدلی بین مسلمین در وضع موجود است و به همین جهت نگارنده آن را «اتحاد اسلامی ایستا» (غیر فعال) تلقی می‌کند. زیرا هدف این تلاش‌ها بهسازی فضای کنونی زندگی میان مسلمین است.

اما اگر بتوان راهی را پیشنهاد کرد که معطوف به تغییر جهان توسط مسلمین باشد، می‌توان آن را «اتحاد اسلامی پویا» (فعال) خواند که همین روش واقعی پیامبر اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) بود. زیرا آن دو بزرگوار مراقب اتحاد میان پیروان و نیروهای خود بودند تا بتوانند آینده جهان را به وسیله آنها تغییر دهند.

در استراتژی مورد نظر این مقاله مجموعه سازمان‌های دولتی و غیر دولتی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی (و حتی گاهی امنیتی) جمهوری اسلامی ایران - محور اصلی بازیافت تمدن اسلامی - به گونه‌ای هدف‌دار و با روش علمی صحیح و سرمایه‌گذاری مالی و انسانی قابل توجه، ابتدا نقاط جغرافیایی تمام زمین را این‌گونه (مثلاً) رده‌بندی می‌کنند:

۱. سرزمین‌هایی که اکثریت شیعه در آنها رنج می‌برند؛

۲. سرزمین‌هایی که در آن، اقلیت شیعه رنج می‌برند؛
۳. سرزمین‌هایی که در آن، شیعه و سنی هر دو رنج می‌برند؛
۴. سرزمین‌هایی که در آن، اکثریت سنی رنج می‌برند؛
۵. سرزمین‌هایی که در آن، اقلیت سنی رنج می‌برند؛
۶. سرزمین‌هایی که در آن، مسلمانان به صورت پراکنده و انفرادی (غیر مجتمع) زندگی می‌کنند و از الزام به زندگی به شیوه محیط اجتماعی غیر اسلامی رنج می‌برند (مثلا در اقامه نماز، حفظ حجاب، ذبح شرعی و غیره)؛



**روزی نیست که با کشتار مردم فلسطین، دل‌های شیعیان جریحه‌دار و دردمند نباشد و دست دعا برای قطع ایادی یهود و نصارای اسلام‌ستیز و مسلمان‌کش به آسمان بلند نکنند.**

عراق و بحرین و لبنان از گونه نخست، پاکستان و افغانستان و عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی از گروه دوم، بوسنی و هرزگوین و کوزوو از نوع سوم، مصر و الجزایر و مراکش و تونس از گونه چهارم، تایلند و فیلیپین و چین از نوع پنجم و بالاخره فرانسه و انگلیس و برخی دیگر از ممالک غربی از گروه ششم هستند. در آخرین ردیف (یعنی ۷) هم تمام جهان مورد نظر است که فعلا در سیطره کفر و سکولاریسم قرار دارد.

- پس از رده‌بندی مذکور، اهداف راهبردی ایران به این شکل مشخص می‌شود:
۱. ایجاد فضای زندگی برای شیعیان یا سنیان یا هر دو گروه (مطلق مسلمانان)؛
  ۲. حفظ فضای زندگی برای شیعیان یا سنیان یا هر دو گروه؛
  ۳. توسعه و ارتقای فضای زندگی برای شیعیان یا سنیان یا هر دو گروه؛
  ۴. تحریک و آماده و فعال‌سازی همه مسلمانان برای عصر ظهور.
- در خور یادآوری است که ایجاد فضای زندگی در جایی صورت می‌گیرد که مطلقا با وجود

جامعه‌ای اسلامی چه شیعه و چه سنی مخالفت می‌شود مثل بوسنی و هرزگوین و کوزوو در اروپا، حفظ فضای زندگی شیعیان در جایی است که جامعه شیعی در آن تحت فشارهای دولتی (مثل عربستان، بحرین و یمن) یا تروریستی (مثل عراق و پاکستان) قرار دارد، حفظ فضای زندگی مسلمانان سنی (و گاهی هم با اقلیت کوچک شیعه) در نقاطی صورت می‌گیرد که مسلمانان تحت فشارهای دولتی یا حملات نژادپرستانه یا متعصبانه قرار دارند مانند جوامع اسلامی تایلد و چین و هند و فیلیپین و سودان و ارتقای فضای زندگی در سرزمین‌هایی مورد نظر است که دولت‌های مستبد یا وابسته به امپریالیسم غربی، محیطی بسته و اختناق‌آور برای مسلمانان (چه شیعه و چه سنی) فراهم می‌کنند و با سرکوبگری یا سیاست‌های توتالیتر مانع انتخاب آزاد و فعالیت علنی مردم مسلمان می‌شوند، مانند ترکیه، مصر، لیبی، الجزایر، مراکش و تونس.

جمهوری اسلامی ایران عملاً چنین سیاستی را به درجاتی در عربستان (بهبود نسبی وضع شیعیان در یکی دو سال اخیر) و عراق (کاهش اقدامات تروریستی و افزایش رفاه در مناطق شیعی) و تاجیکستان و برخی نقاط دیگر اتخاذ کرده و پیش برده است. اما به نظر می‌رسد که این کار بسیار عظیم که در چارچوب راهبرد «آماده‌سازی تمام زمین و جهان اسلام برای عصر ظهور» قابل بررسی و انجام است، سرمایه‌گذاری‌ها و فعالیت‌های بسیار وسیع‌تر، عمیق‌تر و حجیم‌تری لازم دارد و البته در کنار ایجاد، حفظ و ارتقای فضای زندگی مسلمین، تبلیغ مهدویت به گونه‌ای اقتরانی (با تکیه بر منابع شیعه، سنی، مسیحی و یهودی) و ایجاد فرهنگ انتظار و فضای امید و آرمان مهدوی در سراسر جهان باید وجهه همت قرار گیرد.

از آنجا که در این فعالیت عظیم علاوه بر همه مؤسسات دولتی و غیر دولتی ایران، مردم جوامع دیگر نیز به مشارکت محسوس یا نامحسوس خوانده می‌شوند، لذا نوعی اتحاد اسلامی پویا و فعال بر اساس احساس مشترک تکلیف و انجام مشترک وظیفه‌ای اسلامی برای هدفی انسانی و والا شکل خواهد گرفت. بر این اساس اتحاد اسلامی فعال بر محور مهدی موعود(ع) علاوه بر قرآن و سنت تحقق می‌یابد همچنان که در صدر اسلام اتحاد اسلامی فعال بر محور

حضرت محمد(ص) و قرآن کریم پدید آمده بود.

### ◆ تمثیلی برای درک وحدت اسلامی و اتحاد کفار

با توجه به حدیث مشهور «الکفر مله واحده» (کفر، آئینی یگانه است) و با عنایت به فراگیری کفر در تمام زمین، متوجه می‌شویم که وحدت اسلامی هم باید علاوه بر فعال بودن، فراگیر باشد و حتی در صورت امکان، وهابی‌ها را نیز جذب کند. برای روشن شدن تفاوت ماهوی اتحاد اسلامی و اتحاد کفار و میزان پایداری و سستی آنها، تمثیلی از طبیعت ارائه می‌شود:

در گیاهان مختلف می‌توان سه شکل متفاوت از رابطه میان ریشه و تنه و شاخه‌ها را دید:

۱. بسیاری از درختان دارای ریشه‌ای واحد و انبوه (به طور افقی مثل انجیر یا عمودی و عمیق مثل کاج و توت) و تنه‌ای واحد و شاخه‌هایی متعدد بر آنند. وحدت درون مذهبی از این‌گونه است: اگر مذهب اصیل و کاملاً برخاسته از متون مقدس و آسمانی باشد، ریشه‌ای عمودی و عمیق، در نتیجه ماندگاری طولانی خواهد داشت و اگر عوامل بشری نیز علاوه بر عامل وحیانی در پیدایش آن دخیل باشند، ریشه‌ای افقی و با پایداری کمتری دارد و به اجبار و اضطراب باید برای ماندگاری خود به قدرت و گروه‌های ذی نفوذ و فشار و حتی کاربرد بی‌رحمانه زور علیه مذاهب هم‌عرض خود - گرچه مستلزم همراهی و همکاری کفار نیز باشد - متکی گردد.

به باور نگارنده، مذهب شیعه اثنی‌عشری از ریشه‌ای عمودی و مذاهب سنی از ریشه‌ای افقی برخوردارند و نمونه‌های زیادی از صدر اسلام تا کنون و از شمال آفریقا و شبه جزیره عربستان و عراق و شامات و ترکیه و آسیای میانه و شبه قاره هند و حتی ایران پیش و پس از سیطره تشیع، همگی در طول تاریخ و در عرض جغرافیا همین را ثابت می‌کند. اخیراً هم با پیدایش موج تشیع‌گرایی در جوامع سنی بر اثر پیروزی حزب‌الله لبنان بر اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه، فوراً دولت‌های سنی عکس‌العمل نشان دادند و به تهدید ایران و شیعیان عراق و

فتنه‌انگیزی در لبنان و دفاع از تروریست‌های عراق پرداختند که رویکردی ناشی از ضعف بنیادین است.

اما به هر حال، هر مذهب با هر درجه‌ای از اصالت، باید حتما تنه واحدی داشته باشد و اگر تعارضی در آن وجود دارد، همانند تعدد شاخه‌های فرعی و در فروع باشد نه در اصول و اگر در اصول یعنی تنه مذهبی انشقاق و اختلاف رخ دهد حوادثی مهیب و بنیادبرافکن در درون جامعه مذهبی روی می‌دهد. نمونه واضح این وضعیت در ایران عصر قاجار با برخاستن بابیه از درون شیخیه پدید آمد که به تروریسم و جنگ و بدعت و سرانجام سکولاریزه کردن جامعه و حکومت در ربع آخر حکومت قاجاریه و

این راهی است که مردم ایران - شیعه و سنی و حتی برخی مسیحیان - با رهبری امام خمینی (قدس سره) پیموده‌اند و به نتیجه رسیده‌اند و از همین طریق، هم‌جوشی و وحدت میان قشرها و مذاهب ایران پدید آمده است و مسلمانان و موحدان جهان هم برای تحقق جهان آرمانی آینده راهی جز پیمودن آن ندارند.

سپس در دوره پهلوی انجامید و هنوز هم از عوارض عقیدتی و اخلاقی و سیاسی آن رهایی نیافته‌ایم.

۲. بعضی دیگر از گیاهان دارای ریشه‌ای واحد و عمیق و گسترده و تنه‌های متعدد و شاخه‌های فراوانند. چنین گیاهانی نسبت به گیاهان گونه اول، تنه‌های باریک‌تر و در نتیجه آسیب‌پذیرتری دارند. اما همه تنه‌ها ضمن فشردگی و استحکام نسبی بیشتر، از ریشه‌ای واحد و تغذیه‌ای همگون برخوردارند و هر عاملی که موجب خشک شدن یا رشد و طراوت یکی از آنها باشد، برای بقیه آنها نیز همین اثر را دارد. مانند شمشاد و درخت گز.

می‌توان گفت که وحدت میان مذاهب یک دین از این‌گونه است: همه برخاسته از ریشه‌ای



واحد - که در اسلام، قرآن و سنت نبوی(ع) است - و دارای اختلاف در بعضی از اصول و بسیاری از فروع‌اند. شرط ضروری بقای این مذاهب آن است که مراقب ریشه خود باشند و در آن اختلاف و از آن عدول نکنند و روشن است که جوهره آن، توحید و عبودیت است. این اصل اصیل باور به خدای یگانه و نبوت پیامبر اسلام(ص) و معاد مورد اتفاق مذهب شیعه امامیه و چهار مذهب اصلی سنیان است و همه آنها نسبت به آن پایبندی و حمیت و جانبداری بسیار نیرومندی دارند و مخالف آن را مشرک و کافر می‌دانند و اگر هر یک از آنها دیگری را به شرک و کفر متهم کند، به ریشه خود ضربه زده است. چون شیعه به خلاف سنیان امامت را اصل می‌داند نه فرع، لذا باید بیشتر مراقب و حامی و پایبند آن باشد.

پس شیعیان و سنیان باید بالضروره و بر اساس تعالیم دینی خود و برای بقایشان، همدیگر را موحد بدانند و نسبت به سرنوشت هم حساس باشند و با محیط خصمانه مشترکا بجنگند و مقابله و در آن تصرف کنند. قطعاً آنچه به پیشرفت و تعالی شیعه بینجامد، سنیان را سربلند و عزیز و مترقی می‌کند (چنان که پیروزی انقلاب اسلامی و نیز پیشرفت‌های اخیر علمی و سیاسی و نظامی ایران موجب شادمانی بسیاری از جوامع مسلمان سنی به خصوص در خاورمیانه شده است و مخالفت افکار عمومی اهل سنت - مثلاً در اندونزی - با تحت فشار قرار دادن ایران امری واضح است) و همچنین آنچه به سنیان - در افغانستان، فلسطین، لبنان، مصر و هر جای دیگر جهان - آسیب و ضربه وارد کند، شیعه را مجروح و پیشرفتش را کند می‌کند. چنان که روزی نیست که با کشتار مردم فلسطین، دل‌های شیعیان جریحه‌دار و دردمند نباشد و دست دعا برای قطع ایادی یهود و نصارای اسلام‌ستیز و مسلمان‌کش به آسمان بلند نکنند. در صدر اسلام هم شهادت فجیع شیعیانی مخلص و امام بزرگوارشان در کربلا، دل‌های بسیاری از سنیان (عثمانیان) آن زمان را نیز شکست و چشمانشان را اشکبار کرد.

حتی به همین سیاق می‌توان گفت که پیروان مؤمن در هر سه دین آسمانی - اسلام، مسیحیت و یهودیت - دارای ریشه مشترک یعنی توحید و آزادگی هستند که قرآن کریم آنها را در آیه ۶۴ آل عمران به همین دو عنصر مشترک دعوت می‌فرماید: یعنی ترک اندیشه‌های مشترک ثنویت و

تثلیث و امثال آن و پذیرش یا بازگشت به توحید، و ارباب نگرفتن بعضی از آنها بعضی دیگر را (توحید نظری و عملی) که اینک دو مشکل اساسی پیروان ادیان آسمانی در سراسر جهان است.

۳. برخی گیاهان بسیار سرسبز و بلند قامت و تناور جنگلی (در جنگل‌های آسیایی) نیز هستند که ریشه‌های متعدد و تنه‌های متعدد و شاخه‌های پراکنده دارند و حتی در درونشان درختانی بی‌ریشه و انگل‌وار وجود دارد. اما تنه‌هایشان را چنان به هم پیچانده و تکیه داده‌اند که استوار مانده‌اند و در عین زندگی ناپایدار و سست خویش بسیار محکم و پردوام به نظر می‌رسند. هنگامی که غربی‌ها خدا را مرده فرض کردند و وحی و نبوت و شریعت را انکار و دست‌ساز بشر تلقی و با آن قطع پیوند نمودند و به جای بازگشت به ریشه‌های قدسی و حیانی، از ریشه‌های سطحی و کم‌عمق و مستقل ملی، سیاسی و اقتصادی بهره گرفتند، دو جنگ جهانی به ایشان آموخت که شرط بقا و سیادت ظاهری‌شان در جهان مادی، اتحاد سیاسی، اقتصادی، علمی، فنی، مالی، حقوقی و حتی ورزشی (یعنی اتحاد و انسجام کامل در حیات مادی) است و البته همه اینها پیوندهایی غیر ارگانیک میان تنه‌ها و ریشه‌های مستقل و جدا از هم است. گرچه ریشه‌ها و تنه‌های آنها چنان در هم پیچیده است که بسیاری از عقلای مسلمین، جدایی و تفرقه و دشمنی میان کفار اروپا و آمریکا و از هم گسیختگی و متلاشی شدن قریب‌الوقوع اتحاد ظاهری و بی‌بنیادشان را باور نمی‌کنند!

اما این کلام صدق حق تعالی از زبان پیامبر صادق مصدق برای ما فرو فرستاده شده است که:

وحشت از شما در دل‌های آنان بیش از ترس از خداست؛ این به خاطر آن است که آنها گروهی نادانند؛ آنها هرگز با شما به صورت گروهی نمی‌جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است؛ آنها را متحد می‌پندارید، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل

نمی‌کنند!

در مواردی دیگر هم به سگ‌های جهنم تشبیه شده‌اند که بر سر مردار دنیا با هم نزاع می‌کنند.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه قاصعه (۱۹۲) دو صفت عزت و کبریا را ویژه خدا و جامه خاص او و حریمش اعلام فرموده است که هر که در آن دو با خدا منازعه - و ادعای احراز آن دو را - کند، خدا لعنتش را بر او قرار می‌دهد و کوچک و فرو افتاده و جهمی‌اش می‌کند و نخستین مدعی و منازع هم دشمن خدا و پیشوای متعصبان و سلف مستکبران و بنیانگذار اساس عصبیت یعنی شیطان رجیم است.

مطالعه در سرنوشت دولت‌های بی‌ریشه مستکبر و متعصب قدیم و جدید، از مصر باستان تا

بابل و روم و ایران قدیم، و از دولت بریتانیای کبیر (!) تا اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی همگی گرفتار همین عارضه و سرانجام بوده‌اند و اینک هم ایالات متحده امریکا در همان مسیر گام بر می‌دارد و خود را ملاک حق و باطل می‌شمرد و طرفدارانش و پیروانش را مؤمن و مخالفانشان را کافر تلقی می‌کند. اگر شوروی دچار ثنویت (طرفداری از جهانی دو قطبی) بود، امروزه امریکا مدعی وحدانیت خودش است و دقیقاً همین نقطه عطفی خواهد بود



**آنها به خوبی دریافته‌اند که بزرگ‌ترین دشمن نابودگر هویت کفر تکبر آمیزشان، اتحاد اسلامی است و اگر شیعیان گمان کنند که سنیان دشمن اصلی ایشانند یا سنیان پندارند که شیعیان در تقابل با آنها و در صدد سلطه بر ایشانند، سخت در اشتباه - البته اشتباهی بسیار نابخشودنی و جبران‌ناپذیر - خواهند بود.**

که ریشه‌های سست و تنه‌های متفرق دول و ملل کافره را از امریکا جدا می‌کند و آن را به سوی فنا پیش می‌راند و تجزیه و اضمحلال آن دور از نظر نیست.

اما مسلمانان به حکومت ایمانی که مدعی آنند، باید جملگی به ریسمان خدا (به قرآن و سنت) چنگ بزنند و پراکنده نشوند.<sup>۱</sup> آیا ریسمان خدا همان ولایت او نیست؟<sup>۲</sup> آیا همان‌طور که خدا نور است<sup>۳</sup> و ویژگی نور هم هدایت‌گری و راهنمایی است، چنگ زدن به ریسمان خدا همان راه جستن از او به صراط مستقیم نیست؟<sup>۴</sup>

آیا راه راست، همان عبودیت و بندگی محض خدا و عمل به دستورات او - قرآن و رسولش - نیست؟<sup>۵</sup>

آیا چنگ زدن به ریسمان خدا به مثابه گزینش او برای بیشترین و شدیدترین محبت (عشق الهی یا آسمانی) و فدا کردن همه خواسته‌های خود و دیگران برای خواسته او و دل نبستن به غیر او (تا چه رسد به دشمن او یعنی کفار و منافقان و مشرکان) و پیوند و پیروی عاشقانه - نه تحمیلی و کسالت‌آمیز - نسبت به او و به جان خریدن همه سختی‌ها در راه او نیست؟<sup>۶</sup>

این راهی است که مردم ایران - شیعه و سنی و حتی برخی مسیحیان - با رهبری امام خمینی (قدس سره) پیموده‌اند و به نتیجه رسیده‌اند و از همین طریق، هم‌جوشی و وحدت میان قشرها و مذاهب ایران پدید آمده است و مسلمانان و موحدان جهان هم برای تحقق جهان آرمانی آینده راهی جز پیمودن آن ندارند.

۱. همان، آل عمران / ۱۰۳.

۲. همان، حج / ۷۸.

۳. همان، نور / ۳۵.

۴. همان، آل عمران / ۱۰۱.

۵. همان، هود / ۱۱۲، فصلت / ۶، تکویر / ۲۸، انعام / ۱۰۳، آل عمران / ۵۱، نحل / ۷۶، مریم / ۳۶، یاسین / ۶۱ و زخرف / ۶۱.

۶. همان، آل عمران / ۳۱، ۱۱۹، مائده / ۵۴، توبه / ۲۴، ۱۰۸، بقره / ۱۶۵، ۱۷۷، دهر / ۸، یوسف / ۳۳، انسان و ...

مسلمانان باید قرآن را با تدبر بخوانند و با تعبد عمل کنند. کفار و منافقان را با صفاتشان در قرآن بشناسند و در میان بزرگان و سیاستمداران جوامع خویش و جوامع کافره آنها را به اسم و رسم و عمل تشخیص دهند و از آنها - به خصوص در نزاع میانشان - نافرمانی کنند. علائم نفاق را که به تفصیل در قرآن ذکر شده است، به خاطر بسپارند و بر اشخاص و گروه‌های مشکوک تطبیق دهند. اگر دیدند روزی صدام را مهدورالدم و غیر قابل توبه اعلام کردند و روزی دیگر به خونخواهی او برخاستند؛ روزی شیعیان را کافر و مهدورالدم خواندند و چند روز بعد وحدت شیعه و سنی را رحمتی الهی و ضرورتی دینی دانستند! روزی اسرائیلی‌ها را به حمله علیه حزب الله فرا خواندند و دیگر روز حزب الله را قهرمان مبارزه با اسرائیل و دفاع و حفظ تمامیت ارضی لبنان تلقی کردند! واضح می‌شود تناقض در گفتارها و رفتارها حاکی از نفاق است.

وحدت شیعه و سنی وحدتی سنخی است؛ همه برخاسته از نوری واحد یعنی نور توحید و نبوت خاتم الانبیا(ص) و قرآن کریم است و حائز حقایقی اشتدادی (دارای درجات شدت و ضعف در عین وحدت سنخی) می‌باشد. از همین رو، اگر یکی از آنها به دیگری سلام کرد، او حق ندارد مدعی شود که تو مؤمن (نه تنها مسلمان!) نیستی<sup>۱</sup> و سلام کردند دروغین است. لزومی ندارد بر ایجاد وحدت شخصی - یعنی هم‌مذهب شدن همه مسلمانان در اصول و فروع - بکوشیم و اصرار بورزیم که امری ناشدنی است و تنها در صورتی تحقق می‌یابد که همه آنها تحت حکومتی واحد و مورد اتفاق مذاهب شیعه و سنی (آخرین خلیفه هاشمی موسوم به مهدی موعود علیه السلام) قرار گیرند و بر همه جهان استیلا و سیادت یابند.

همان‌طور که قبلاً گفته شد، حتی می‌توان بر اساس توحید و نبوت ابراهیمی(ع) به وحدت سنخی ادیان سه‌گانه اسلام و مسیحیت و یهودیت اندیشید و برای تحقق آن در مقابله با کفر سکولاری حاکم بر جهان و شرک فراگیر بسیاری از ملل کوشید.

البته اتحاد کفار هم اتحادی سنخی است، همه آنها از سنخ ظلمت‌اند و پرواضح است که ظلمت هم درجات اشتداد دارد که ظلمت محض و شدید، شجره خبیثه وحدت‌گرایی خدایگانی امریکایی است.

آنها به خوبی دریافته‌اند که بزرگ‌ترین دشمن نابودگر هویت کفر تکبرآمیزشان، اتحاد اسلامی است و اگر شیعیان گمان کنند که سنیان دشمن اصلی ایشانند یا سنیان بپندارند که شیعیان در تقابل با آنها و درصدد سلطه بر ایشانند، سخت در اشتباه - البته اشتباهی بسیار نابخشودنی و جبران‌ناپذیر - خواهند بود و به زعم راقم این سطور، مهم‌ترین وظیفه همه مسلمانان در این زمان، اولاً درک وحدت سنخی خودشان و مراقبت از آن و پاسداشت حرمت هم و تحمل و حمایت‌گری نسبت به یکدیگر و تشریک مساعی فعال برای چیرگی خداپرستی و توحید نظری و عملی در جهان است؛ ثانیاً باید وحدت سنخی کفار را درک و برای ایجاد عینی وحدت بین ادیان ابراهیمی و متلاشی کردن وحدت کفار تلاش کنند و در هر دو مورد، بازگشت به قرآن و سیره نبوی و عمل متعبدانه به آن ضروری است.

## آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی و توطئه رژیم پهلوی

### برای انحلال حوزه‌های علمیه پس از نهضت پانزده خرداد

محمدحسن تشیع

#### ◆ چکیده

حوزه‌های علمیه از دیرباز تا کنون استقلال همه‌جانبه‌ای داشته‌اند و در همه شئون حیات خود تلاش کردند به دور از وابستگی به ارکان قدرت به حیات علمی خود ادامه دهند. تلاش حکومت‌ها برای دست‌اندازی به حوزه‌های علمیه به خصوص در دوره پهلوی از تقابلهای قابل توجه روحانیت شیعه با حکومت است. رژیم پهلوی برای محدود کردن فعالیت‌های روحانیت شیعه و حوزه‌های علمیه پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ توطئه‌های گوناگونی را طراحی و برنامه‌ریزی کرد. تدوین آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی یکی از ده‌ها توطئه‌ای بود که شاه برای انحلال حوزه‌های علمیه و ساکت کردن روحانیت مبارز طراحی و اجرا کرد.

در مقاله حاضر فرآیند تصمیم‌گیری رژیم پهلوی در تنظیم و تصویب این آئین‌نامه و نحوه برخورد حوزه‌های علمیه با آن نقد و ارزیابی می‌شود.

کلید واژه‌ها: حوزه‌های علمیه، رژیم پهلوی، آئین‌نامه تحصیلات طلاب، استقلال حوزه، نهضت ۱۵ خرداد

\* \* \*

#### ◆ مقدمه

حوزه‌های علمیه از دیر باز تاکنون استقلال همه‌جانبه‌ای داشته‌اند و در همه شئون حیات خود اعم از جذب و گزینش، مواد تحصیلی، شیوه‌های آموزشی، امتحانات، تحقیقات، تبلیغات، و بالاخره معیشت و تأمین امور مادی مستقل بودند و به دور از وابستگی به حکومت‌های وقت روزگار می‌گذراندند.

این امر از یک سو دست حکام جور را از تسلط بر حوزه‌های علمیه دور نگه می‌داشت و آنان نمی‌توانستند از این قشر - که جایگاه ویژه‌ای در میان توده‌های مسلمان داشته‌اند - در جهت امیال شیطانی خویش بهره‌برند، و از سوی دیگر بر سیادت و آقایی حوزویان می‌افزود؛ چرا که با بی‌توجهی به آنچه در دست زورمداران قرار داشت، همواره وظایف تحصیلی، تحقیقی، تبلیغی و بالاخره هدایت توده‌های مردم را دنبال کردند و با سرمشق قراردادن آیه شریفه «قل لا اسئلكم علیه اجرا...» مظهر استغنائی یک انسان آزاده بودند. البته این امر هیچ‌گاه بدون گذر از مشکلات نبوده و همواره با تحمل سختی‌ها، خون دل خوردن‌ها، مواجهه با بی‌مهری‌ها و کارشکنی‌ها توأم بوده است.

پس از آغاز نهضت ظلم‌برانداز امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۱ و دستگیری معظم‌له پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، رژیم پهلوی که همواره از سوی مراجع عظام تقلید و علمای متعهد مورد بی‌مهری قرار گرفته بود و از این‌رو محمدرضا پهلوی - که پیوسته آرزوی همسان شدن علمای شیعی ایران را با روحانیون حجاز و مصر در مواجهه با حکام کشورشان در سر می‌پروراند - در صدد بر آمد تا با انجام توطئه‌ای، اساس استقلال حوزه‌های علمیه ایران را که مرکز ثقل و محوریت آن حوزه علمیه قم بود، برهم زند و برای همیشه این مزاحمان! را که گاه



و بیگاه ذهن مبتکر شاهانه را مشوش می‌کنند و مانع اجرای افکار بدیع ملوکانه می‌شوند و بالاخره چوب لای چرخ توطئه‌های عوامل استکبار می‌گذارند، از سر راه خود بردارد.

این توطئه که در قالب طرحی پی‌ریزی شده بود، ظاهرش بر این بود تا از طلاب علوم دینی همانند محصلین مدارس دولتی به وسیله آموزش و پرورش امتحان به عمل آورد و به قبول‌شدگان این امتحانات، کارت معافیت تحصیلی ارائه دهد، اما در باطن به دنبال اهداف ذیل بود:

الف. ابتدا طلاب علوم دینی را مجبور سازند تا تحت نظر آموزش و پرورش امتحان دهند و بدین‌وسیله استقلال حوزه علمیه را در امر امتحانات، ضوابط آن، شیوه برگزاری، تاریخ تشکیل و اعلام نتایج و هر آنچه مربوط به این امور می‌باشد، مخدوش سازند و تحت نظارت دولت قرار دهند.

ب. از آنجا که طلاب حوزه‌ها مانند محصلین آموزش و پرورش و آموزش عالی از نظام وظیفه معاف نیستند، بلکه تنها به آنان کارت معافیت تحصیلی می‌دادند و این کارت همه ساله تمدید می‌شد (این امر حتی در نظام جمهوری اسلامی نیز به همین شیوه است و متأسفانه تغییر عمده‌ای پیدا نکرده است که خود بحث جداگانه‌ای دارد) لذا از این طریق همه طلاب با اطلاعات دقیق و مطابق با مدارک واقعی شناسایی می‌شدند.

ج. طلابی که در این امتحانات قبول نمی‌شدند یا شرکت نمی‌کردند و یا بنا بر عللی صلاحیت! مورد قبول رژیم را به دست نمی‌آوردند (مانند یاران امام خمینی!) هم از ادامه تحصیلات محروم می‌شدند و هم به سربازخانه‌ها معرفی می‌شدند و حوزه علمیه قم را بدین طریق از عناصر ناراحت و مخرب و ضد نظام شاهنشاهی! و... پاکسازی می‌کردند.

د. مهم‌تر از امور یاد شده اقدام بعدی رژیم شاه در جهت برنامه تحصیلی طلاب علوم دینی بود. رژیم پهلوی به بهانه اینکه در امتحانات طلاب، مواد مشخصی باید امتحان گرفته شود، موادی را تحت عنوان «برنامه دوره تحصیلات طلاب علوم دینی» در هزار و شصت و دومین جلسه شورای عالی فرهنگ از تصویب گذراند که به موجب آن طلاب علوم دینی ملزم باشند

پس از آغاز نهضت ظلم برانداز امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۱ و دستگیری معظم له پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، رژیم پهلوی که همواره از سوی مراجع عظام تقلید و علمای متعهد مورد بی‌مهری قرار گرفته بود و از این رو محمدرضا پهلوی - که پیوسته آرزوی همسان شدن علمای شیعی ایران را با روحانیون حجاز و مصر در مواجهه با حکام کشورشان در سر می‌پروراند - در صدد برآمد تا با انجام توطئه‌ای، اساس استقلال حوزه‌های علمیه ایران را که مرکز ثقل و محوریت آن در حوزه علمیه قم تمرکز یافته بود، برهم زند.

مواد و کتاب‌های درسی تعیین شده از سوی وزارت فرهنگ را آموزش ببینند و در موقع امتحان همان‌ها را نیز امتحان دهند.

البته این انکارناپذیر بود، حوزه‌ای که مواد درسی‌اش، کتاب‌های آموزشی‌اش، برنامه امتحاناتش و حتی شرایط گزینشش (طبق آنچه تحت عنوان «آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی» در همان شورای عالی فرهنگ نیز به تصویب رسید) در جای دیگر تنظیم شده و به آن ابلاغ گردیده بود، نه تنها یک حوزه علمیه مستقلی نبود بلکه حتی یک نهاد آموزشی مستقل نیز به حساب نمی‌آمد.

از آنجا که تن دادن به این طرح قطعا مساوی با از بین بردن حیات معنوی و نیز برهم زدن استقلال همه‌جانبه حوزه علمیه بود، لذا زعمای حوزه و اندیشمندان و آینده‌نگران روحانی بنای مخالفت با این

طرح را گذاردند و با همت والایی که از خود نشان دادند، نگذاشتند رژیم پهلوی به امیال پلید خود دست یازد و این توطئه را پس از طی مراحل - که شرح آن در این مقاله خواهد آمد - ناکام ساختند.

در این بین حضور مرحوم آیت‌الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی (ره) در مخالفت با این

توطئه از همه عیان‌تر است. در سال‌های پس از تبعید امام خمینی (ره) به ترکیه (۱۳۴۳) و عراق (۱۳۴۴)، رژیم پهلوی که جرأتی در خود دیده بود طی سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۰ حوزه علمیه قم را محل تاخت و تاز و اجرای این طرح قرار داد. آیت‌الله العظمی گلپایگانی یگانه عالم متعهد و وظیفه‌شناسی بود که تنها رادع و مانع رژیم در موفقیت همه‌جانبه این توطئه محسوب می‌شد. ایشان عملاً و علناً مخالفت خود را اظهار می‌داشت و حتی به منظور جلوگیری از بهانه‌یابی‌های رژیم، خود رأساً اقدام به برگزاری امتحانات از طلاب علوم دینی کرد.

متن آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی و نیز متن برنامه دوره تحصیلی آن، که در تاریخ اول دی ماه ۱۳۴۲ در شورای عالی فرهنگ تصویب و از سوی خانلری (عامل سرسپرده رژیم پهلوی و وزیر فرهنگ وقت) ابلاغ شده است به شرح زیر می‌باشد:

#### آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی

ماده ۱. طلاب علوم دینی کسانی هستند که طبق برنامه مصوب شورای عالی فرهنگ به تحصیل علوم دینی اشتغال دارند.

ماده ۲. تحصیلات طلاب علوم دینی به سه دوره تقسیم می‌شود.

الف) دوره مقدماتی (ب) دوره سطح (ج) دوره خارج

الف) دوره مقدماتی شامل سه سال است (طبق برنامه‌ای که از طرف شورای عالی فرهنگ به تصویب خواهد رسید).

ماده ۳. کسانی می‌توانند وارد دوره مقدماتی شوند که حداقل دارای گواهینامه سال ششم ابتدایی باشند.

تبصره ۱. اشخاصی که فعلاً در دوره مقدماتی به تحصیل اشتغال دارند ولی فاقد گواهینامه سال ششم ابتدایی می‌باشند در صورتی می‌توانند وارد دوره (سطح) شوند که سال ششم ابتدایی را امتحان دهند و به اخذ گواهینامه نائل گردند.

ب) دوره سطح شامل چهار سال است (طبق برنامه‌ای که از طرف شورای عالی فرهنگ به تصویب خواهد رسید).

ماده ۴. کسانی می‌توانند در دوره سطح تحصیل نمایند که در امتحانات دوره مقدماتی

توفیق حاصل نموده باشند.

ماده ۵. طلاب مشمولی که در دوره سطح به تحصیل اشتغال دارند می‌توانند تا پایان سن ۲۵ سالگی از معافیت تحصیلی استفاده کنند.

صدور معافیت موقت تحصیلی این قبیل مشمولین موکول به تسلیم گواهی اشتغال به تحصیل به امضای دو نفر از مدرسین سطح مورد اعتماد فرهنگ مربوط خواهد بود.

ماده ۶. طلاب مشمول خدمت نظام وظیفه که سن آنان از ۲۵ سال تجاوز نماید مکلف‌اند در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۳ در امتحانات مربوطه شرکت نمایند و در صورت توفیق ارتقا به کلاس‌های سوم، چهارم برای آنان کارت معافیت موقت تحصیلی صادر خواهد شد، مشروط بر آنکه تا خاتمه تحصیل دوره سطح مردود نشوند.

ماده ۷. طلاب مشمولی که بیش از دو سال در یک پایه توقف نمایند نمی‌توانند برای سومین سال از معافیت تحصیلی استفاده کنند و باید به اداره نظام وظیفه معرفی گردند.

ماده ۸. امتحانات سال آخر دوره مقدماتی و هر یک از سال‌های تحصیلی دوره سطح در اردیبهشت ماه هر سال زیر نظر نماینده وزارت فرهنگ برابر با برنامه مصوب شورای عالی فرهنگ در حوزه‌های علمی که از طرف وزارت فرهنگ معین می‌شود انجام می‌گیرد.

تبصره ۲. فهرست مشخصات و ریز نمرات کلیه داوطلبان که به امضای مدرسین و نمایندگان وزارت فرهنگ رسیده باشد باید به اداره کل بازرسی و اداره امتحانات و اداره فرهنگ محل برای ثبت و اقدام مقتضی ارسال گردد.

ج) دوره خارج

ماده ۹. کسانی می‌توانند در دوره تحصیلی خارج به تحصیل اشتغال ورزند که از عهده امتحانات مقرر دوره سطح برآمده باشند.

ماده ۱۰. وزارت فرهنگ برای طلاب مشمول خدمت نظام که فعلا دوره خارج را تحصیل می‌نمایند یا در آینده طبق مقررات به دوره خارج می‌رسند، با گواهی دو تن از مدرسین

دوره خارج تا شش سال حداکثر معافیت تحصیلی صادر خواهد نمود.

آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی در ده ماده و دو تبصره به شرح فوق در هزار و شصت و دومین جلسه شورای عالی فرهنگ مورخ اول دی ماه ۱۳۴۲ مورد رسیدگی و تصویب قرار گرفت. صحیح است به موقع اجرا گذارده شود.

وزیر فرهنگ - دکتر خانلری

در این آئین‌نامه که تنها چند ماه پس از قیام تاریخی ۱۵ خرداد ۴۲ به تصویب رسید، نکاتی در خور توجه است:



حوزه‌های که مواد درسی‌اش، کتاب‌های آموزشی‌اش، برنامه امتحاناتش و حتی شرایط گزینشش (طبق آنچه تحت عنوان «آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی» در همان شورای عالی فرهنگ نیز به تصویب رسید) در جای دیگر تنظیم شده و به آن ابلاغ گردیده بود، تنها یک حوزه علمیه مستقلی نبود بلکه حتی یک نهاد آموزشی مستقل نیز به حساب نمی‌آمد.

۱. ماده اول تنها کسانی را طلاب علوم دینی می‌دانست که طبق برنامه مصوب شورای عالی فرهنگ به تحصیل اشتغال داشته‌اند. بنابراین کسانی که طبق روال متداول در حوزه‌های علمیه تحصیل می‌کردند، پس از اجرای این آئین‌نامه دیگر از طلاب علوم دینی محسوب نمی‌شدند و این اولین و مهم‌ترین شرط برای زیر پوشش گرفتن حوزه‌های علمیه و اضمحلال استقلال آنها بود.

۲. ماده دوم ورود به دوره مقدماتی حوزه را مشروط به داشتن گواهینامه سال ششم ابتدایی آموزش و پرورش کرده بود. در تبصره این ماده شرط یاد

شده حتی در دوره سطح حوزه نیز به نحوی ملحوظ شده بود.

از آنجا که در آن سال‌ها طلاب حوزه‌های علمیه رغبتی به تحصیلات دروس جدید نشان

نمی‌دادند و حتی برخی خواندن و نوشتن را نیز از حوزه شروع می‌کردند، لذا شرط داشتن گواهینامه ششم ابتدایی، مانعی برای طلبه شدن و طلبه باقی ماندن بخشی از حوزویان محسوب می‌شد.

۳. ماده پنجم آئین‌نامه فوق‌الذکر استفاده از معافیت تحصیلی طلاب را به تسلیم گواهی اشتغال به تحصیل از سوی دو نفر از مدرسین مورد اعتماد رژیم منوط کرده بود و از این طریق اهرم فشار دیگری را علیه طلاب حوزه اعمال می‌کرد که بر اساس آن هرگاه آنان را مخالف رژیم و اهل مبارزه یافتند با تحت فشار قرار دادن مدرسین معتمد خود، این‌گونه طلاب را از دریافت معافیت تحصیلی محروم سازند.

۴. امتحانات حوزه‌های علمیه براساس ماده هشتم، طبق برنامه مصوب شورای عالی فرهنگ و زیر نظر نماینده وزارت فرهنگ انجام می‌شد! و بر این اساس هم برنامه امتحانی و هم مجری و ناظر آن از بیرون حوزه بر آن تحمیل می‌شد! بنابراین براساس این آئین‌نامه، طلابی علوم دینی بودند که می‌بایست هم طبق برنامه وزارت فرهنگ تحصیل کنند و هم طبق برنامه آن وزارت امتحان دهند والا طلبه نخواهند بود!!

۵. در تبصره ماده هشتم تصریح شده است که فهرست مشخصات طلاب می‌باید به اداره کل بازرسی، اداره امتحانات و اداره فرهنگ محل برای ثبت و اقدام مقتضی ارسال گردد. با توجه به اسنادی که پس از این خواهد آمد و از ارتباط تنگاتنگ ساواک و آموزش و پرورش در این خصوص حکایت می‌کند، قطعاً ارسال مشخصات طلاب به ساواک و حتماً از آن طریق به شهربانی و ژاندارمری را در برنامه خود داشتند تا پس از آن درباره طلاب انقلابی اقدام مقتضی انجام دهند.

گرچه نکات دیگری در این آئین‌نامه تأمل‌انگیز است - نظیر ماده دهم که معافیت تحصیلی را در دوره خارج حداکثر تا شش سال صادر می‌کند و پیش از آن اجازه تحصیل به طلاب نمی‌دهد - لیکن به جهت جلوگیری از اطاله کلام این بحث پایان می‌پذیرد و متن برنامه دوره تحصیلات طلاب علوم دینی بررسی می‌شود:

برنامه دوره تحصیلات طلاب علوم دینی

الف) دوره مقدماتی (سال اول)

قرآن:	قرائت تمام قرآن مجید با تجوید و ترجمه نیم جزء آخر قرآن
فارسی:	قرائت، املاء، انشاء، در حدود سال اول متوسطه.
صرف و نحو:	صرف در حدود صرف میر، نحو در حدود عوامل ملامحسن.
فقه:	عبادات در حدود مختصر نافع
ریاضیات:	حساب؛ چهار عمل اصلی و اعشار و سلسله متری در حدود کلاس اول متوسطه، هندسه تا آخر سطح در حدود دوره ابتدایی
جغرافیا:	یک ثلث از کلیات جغرافیا که در دوره اول متوسطه تدریس می‌شود.
تاریخ:	تاریخ ایران قسمت قبل از اسلام مطابق آنچه در دوره اول متوسطه تدریس می‌شود.

ب) سال دوم

قرآن:	ترجمه یک جزء آخر قرآن
فارسی:	قرائت و املاء و انشاء فارسی در حدود سال دوم متوسطه
عربی:	صرف در حدود تصریف، نحو در حدود هدایه
فقه:	وقف، نذر، عهد، سوگند، بیع، رهن و اجاره در حدود مختصر نافع
ریاضیات:	حساب در حدود اول متوسطه، هندسه، مساحت اجرام بدون ذکر دلیل
جغرافیا:	ثلث دوم از کلیات جغرافیا در حدود دوره اول متوسطه
تاریخ:	تاریخ ایران از ظهور اسلام تا آغاز صفویه در حدود دوره اول متوسطه

ج) سال سوم

قرآن:	حفظ جزء آخر قرآن
-------	------------------

فارسی:	قرائت و املاء و انشاء فارسی در حدود سال سوم متوسطه
صرف و نحو:	صرف و نحو عربی در حدود سیوطی
فقه:	بقیه ابواب فقه در حدود مختصر نافع
ریاضیات:	حساب و هندسه مراجعه به مواد دو سال قبل با توضیحات بیشتر
جغرافیا:	ثلث سوم از کلیات جغرافیا در حدود دوره اول متوسطه
تاریخ ایران:	از آغاز دوره صفویه تا زمان حاضر در حدود دوره اول متوسطه
منطق:	در حدود کبری

تبصره ۱. امتحان سال آخر دوره مقدماتی (منظور در ماده ۸ آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی) از تمام مواد سه ساله به عمل خواهد آمد و کسانی در امتحان قبول خواهند شد که نمره هر یک از مواد کتبی آنها از ۷ و هر یک از مواد شفاهی آنان از ۱۰ کمتر نباشد.

تبصره ۲. امتحان قرآن و قرائت فارسی فقط شفاهی و امتحان دیکته و انشاء فقط کتبی است. از سایر مواد هم امتحان کتبی و هم امتحان شفاهی به عمل خواهد آمد.

تبصره ۳. داوطلب در صورتی که تا چهار ماده از مواد کتبی و شفاهی در امتحان اردیبهشت کمتر از ۷ داشته باشد، می‌تواند در امتحانات شهریور همان سال آن مواد را مجدداً امتحان بدهد و شرط ارتقا به دوره سطح آن است که هر یک از نمره‌های تجدیدی به حد نصاب قبولی برسد.

(ب) دوره سطح (سال اول)

تفسیر:	مقدمات تفسیر در حدود مقدمات تفسیر مجمع البیان
فارسی:	قرائت و املاء و انشاء در حدود کلاس چهارم متوسطه ادبی
عربی:	صرف در حدود شرح نظام با مباحث جمع مکسر، نحو، باب اول از مغنی اللیبیب



قرائت و ترجمه چند خطبه مختصر از خطب و کلمات حضرت رسول اکرم (ص) و نهج البلاغه، ترجمه عباراتی ساده از عربی به فارسی و فارسی به عربی	قرائت:
مباحث عبادات در حدود شرایع	فقه:
از اول تا مباحث عام و خاص در حدود کتاب معالم	اصول:
از اول حاشیه ملا عبدالله تا مباحث قضایا (یا کتابی در حدود آن)	منطق:
از ظهور اسلام تا اول خلافت بنی عباس در حدود دوره دوم متوسطه ادبی	تاریخ اسلام:
زمین‌شناسی گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی به اختصار	تاریخ طبیعی:

(سال دوم)

دو جزء از قرآن در حدود مجمع البیان	تفسیر:
قرائت و املاء و انشاء در حدود کلاس پنجم متوسطه ادبی	فارسی:
صرف، بقیه مباحث صرف در حدود شرح نظام، نحو، ابواب دوم و سوم و چهارم مغنی اللیب	عربی:
چند خطبه از خطب رسول اکرم (ص) و نهج البلاغه، ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی	قرائت:
مباحث عقود در حدود کتاب شرایع	فقه:
بقیه مباحث اصول در حدود کتاب معالم	اصول:
بقیه حاشیه ملا عبدالله یا کتابی در حدود آن	منطق:
تاریخ اسلام از خلافت بنی‌عباس تا عصر حاضر در حدود دوره دوم متوسطه ادبی	تاریخ:
تعریفات و اصطلاحات	فیزیک و شیمی:

(سال سوم)

تفسیر:	تفسیر قسمتی از آیات احکام
فارسی:	قرائت و املاء و انشاء در حدود کلاس ششم متوسطه ادبی
عربی:	معانی و بیان در حدود کتاب مختصر تفتازانی
فقه:	مباحث طلاق و میراث در حدود شرح لمعه
اصول:	مباحث لفظیه و اوامر و نواهی در حدود قوانین
کلام:	در حدود باب حادی عشر
منطق:	در حدود منطق شرح منظومه
درایه:	در حدود کتاب درایه شهید ثانی

(سال چهارم)

تفسیر:	تفسیر قسمت از آیات احکام
فارسی:	قرائت گلستان سعدی و باب اول و دوم از کتاب کلیله و دمنه و دیکته و انشاء
عربی:	بدیع در حدود مختصر تفتازانی
فقه:	مکاسب محرمة در حدود مکاسب شیخ انصاری
اصول:	قسمتی از ادله عقلیه در حدود فرائد شیخ انصاری
فلسفه:	مباحث امور عامه در حدود شرح منظومه حاجی سبزواری
هیأت:	یک دوره هیأت مختصر در حدود دوره دوم متوسطه ادبی با توجه و تطبیق با اصطلاحات هیأت قدیم

تبصره ۱. مفاد تبصره دو و سه ذیل دوره مقدماتی در امتحان سال چهارم دوره سطح نیز مراعات خواهد شد.

تبصره ۲. خواندن کتبی که در برنامه فوق نام برده شده است الزامی نیست و می‌توان کتب دیگری که در همان حدود باشد امتحان داد و مخصوصا داوطلبان اهل سنت در فقه

و اصول می‌توانند فقه و اصول را مطابق مذهب خود از کتبی در همان حدود امتحان بدهند.

### ج) (دوره خارج)

چون تدریس کتب و مواد دوره خارج بسته به نظر مدرس مربوطه می‌باشد، بنابراین وزارت فرهنگ حداکثر تا شش سال متوالی نسبت به صدور برگ معافی طلاب مشمولی که در دوره خارج به تحصیل اشتغال دارند برابر ماده ۱۰ آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی اقدام خواهد کرد مشروط بر اینکه طلاب مزبور دارای گواهی اشتغال به تحصیل از یکی از مدرسین دروس خارج باشند.

برنامه دوره تحصیلات طلاب علوم دینی به شرح فوق در هزار و شصت و دومین جلسه شورای عالی فرهنگ مورخ اول دی ماه ۱۳۴۲ مورد رسیدگی و تصویب قرار گرفت. صحیح است به موقع اجرا گذارده شود.

### وزیر فرهنگ - دکتر پرویز خانلری

با تأملی در مواد تحصیلی که در یک دوره سه ساله مقدماتی، یک دوره چهارساله سطح و یک دوره شش ساله خارج تنظیم شده بود به خوبی می‌توان فهمید که هدف اصلی طراحان این برنامه تهی کردن حوزه‌های علمیه از برنامه‌های عمیق درسی خود بود. این امر به خصوص در دوره سطح برنامه مورد بحث به روشنی نمایان است.

کسانی که با دروس حوزه‌های علمیه آشنایی دارند می‌دانند که مهم‌ترین مباحث دوره سطح را اصول و فقه نیمه استدلالی تشکیل می‌دهد. در علم اصول فقه، ابواب مختلف کتاب رسائل مرحوم شیخ انصاری (ره) و کفایه مرحوم آخوند خراسانی (ره) و در فقه کتاب لمعتین مرحوم شهید اول و مکاسب مرحوم شیخ انصاری (ره) مهم‌ترین کتاب‌های کنونی دروس حوزه می‌باشند. با این حال در برنامه تنظیمی وزارت فرهنگ رژیم شاه از کتاب رسائل باب ادله عقلیه (حدود یک پنجم کتاب) از لمعتین، تنها کتاب طلاق و کتاب ارث (حدود یک دهم آن) و از کتاب مکاسب، تنها مبحث مکاسب محرمة (حدود یک پنجم آن) برگزیده شده بود و مابقی ابواب این کتاب‌ها به همراهی تمام کتاب کفایه از متن دروس حوزه حذف شدند. بر اساس این

برنامه ریزی به خوبی مشخص بود که اگر طلبه‌ای با این کیفیت پایین تحصیلی به دروس سطح و خارج حوزه قدم می‌گذاشت عملاً توانایی قدرت استنباط علمی مباحث از او سلب می‌شد و چون در مقطع دروس خارج نیز تنها شش سال فرصت ادامه تحصیل داشت، در این صورت حوزه علمیه نه تنها از پرورش مجتهدانی عالی مقام باز می‌ماند بلکه حتی از تحویل عده‌ای

فاضل و آشنای به مبانی فقهی اسلام نیز عاجز می‌شد!

با تأملی در مواد تحصیلی که در یک دوره سه ساله مقدماتی، یک دوره چهارساله سطح و یک دوره شش ساله خارج تنظیم شده بود به خوبی می‌توان فهمید که هدف اصلی طراحان این برنامه تهی کردن حوزه‌های علمیه از برنامه‌های عمیق درسی خود بود. این امر به خصوص در دوره سطح برنامه مورد بحث به روشنی نمایان است.

نظام تحصیلی حوزه از دیرباز عموماً تنها نیل طلاب به مقام رفیع اجتهاد را هدف درازمدت خود قرار داده بود و این روش دقیقاً برخلاف دروس کلاسیک دانشگاه‌ها بود که منوط به گذراندن دوره‌هایی خاص با کتاب‌هایی خاص و در مدت زمان نسبتاً مشخص انجام می‌شود. نیاز به مطالعه عمیق و دقیق دروس حوزوی در دوره سطح و سپس حضور مستمر در دروس خارج فقه و اصول (نه فقط شش سال، بلکه بنا به فراخور استعداد توان و ممارست طلاب) و

بالاخره مطالعه فراوان و تسلط بر مبانی لازم، یک روش کاملاً کارآمد و مجتهدپرور در طول سالیان دراز محسوب می‌شد لیکن با برنامه تنظیمی وزارت فرهنگ رژیم شاه، به کلی باب اجتهاد بسته می‌شد و طلاب حوزه نیز مانند دانشجویان دانشگاه‌ها که عموماً با انباشته‌ای از حفظیات سر و کار داشتند، با گذراندن چند سال دروس کلاسیک، فارغ‌التحصیل می‌شدند و الزاماً می‌بایست از تحصیلات حوزوی خویش فاصله می‌گرفتند.

بنابراین هر کس که با نظام مجتهدپرور حوزوی آشنایی مختصری داشت به سادگی متوجه می‌شد که هدف رژیم شاه از تدوین آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی چیزی جز از هم پاشیدن حوزه‌های علمیه نبود.

به هر حال در اوایل سال ۱۳۴۵ دولت برنامه تحصیلی طلاب علوم دینی را - که خود تنظیم کرده بود - برای مراجع عظام تقلید فرستاد و از آنان خواست به این برنامه عمل کنند. مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی(ره) در ابتدای سال تحصیلی آن سال، از طلاب حوزه امتحان به عمل آوردند و عملاً به دولتیان فهماندند که برنامه امتحانات طلاب به ایشان مربوط است نه به آموزش و پرورش. سپس در تاریخ ۴۵/۹/۱۶ به هنگام تعطیلی دروس حوزه به مناسبت فرا رسیدن ماه مبارک رمضان سخنانی ایراد کردند و پرده از این توطئه موزیانه برداشتند:

در حال حاضر از طرف آموزش و پرورش خواسته‌اند امتحاناتی از طلاب بگیرند، لیکن ما قبول نکردیم تا اینکه با وزیر آموزش و پرورش تماس گرفتم و گفتم شما نباید در این مورد دخالتی داشته باشید چون درس شما برای ساختن هواپیما و خیابان‌سازی و دیگر مادیات به کار می‌رود ولی درس ما برای معنویات و زنده نگه داشتن روح مردم مسلمان است، در این صورت درس ما با درس شما غیر قابل مقایسه است و ایشان نیز ظاهراً قبول کردند و این موضوع را بنده با آقای شریعتمداری مشورت کردم و ایشان هم نظرشان همین بوده است، و البته بنده به مقتضیات زمان اقدامات لازم را انجام خواهم داد، پس بنابراین شما از هیچ طرف ناراحتی نداشته باشید و به کار خود مشغول باشید.

پس از آن ایشان نامه‌ای به محمدرضا پهلوی نوشت و در آن ضمن گله‌مندی از اوضاع مذهبی کشور و برشماری برخی اقدامات ضد دین و قرآن و مسلمانی درباره توطئه امتحانات طلاب چنین نگاشت:



... در ایامی که ماه رمضان در پیش بود و آقایان طلاب بر حسب معمول برای تبلیغ مسافرت می‌نمایند و مردم از آنها دعوت نموده و در انتظار هستند، زمره‌هایی آغاز شده از قبیل اعلان برنامه و امتحان طلاب از طرف وزارت آموزش و پرورش و دخالت اداره اوقاف در مدارس دینی و بعضی شئون روحانیت.. فعلا که مملکت احتیاج به احضار و اعزام تمام مشمولین ندارد و جمعی را به عناوین مختلفه معاف می‌کنند و عده مشمولین طلاب هم معنی به نیست، به اسم نظام وظیفه در برنامه و تحصیلات طلاب که تحت نظر مراجع شیعه انجام می‌شود مداخله می‌نمایند.

در دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها که با بودجه دولت اداره می‌شود گواهی اساتید معتبر و

وزارت آموزش و پرورش در برنامه و تحصیلات آنها نظاره ندارد، لیکن گواهی اساتید حوزه‌های علمیه که هیچ توقع مادی از دولت ندارند و در نظر تمام مقامات اسلامی و مسلمانان دنیا معتبر و با ارزش است، مردود و غیر معتبر می‌دانند...

لیکن این اعتراض‌ها مؤثر واقع نشد و رژیم طاغوت که از این طرح اهداف بالاتری را دنبال می‌کرد به برنامه خود ادامه داد. متأسفانه دیگر مراجع وقت با جدیت تمام با این مسأله مخالفت نکردند. مرحوم آیت‌الله نجفی مرعشی به دلیل کسالت در این‌گونه امور دخالت نمی‌کردند، و شریعتمداری هم که اگر به اجرای برنامه دولت کمک نمی‌کرد، توقع مخالفت هم از او نمی‌رفت. در یکی از ملاقات‌هایی که او با مأمور ساواک داشت در جواب این سؤال که چرا به دفتردارش (مجتبی عراقی) نظر مثبتی درباره برنامه امتحانات دولت اظهار نکرده است، گفت: نظر من نه اینکه مخالفت با اوامر شاهنشاه آریامهر بوده و نه مخالفت با دولت، بلکه اگر به او می‌گفتم برو این کار را انجام بده، بدون شک ایشان هم به همه طلاب می‌گفت که

فلان کس گفته که باید انجام شود و زندگی با طلاب بعد از آن مشکل بود، و من موافقم این عمل انجام بشود و به شما بگویم نه اینکه هیچ وقت با اوامر شاهنشاه مخالف نیستم بلکه پشتیبان اوامر معظمله می‌باشم.

من در انتظار دیگران که در مجلس بودند نمی‌توانستم موافق با اجرای برنامه باشم گرچه باطنا موافقم.

به هر حال در ابتدای سال ۱۳۴۶ اداره آموزش و پرورش شهرستان قم با صدور اطلاعیه‌ای طلاب حوزه را به ثبت نام و شرکت در امتحانات دعوت کرد و متعاقب آن



نامه ذیل را به حوزه علمیه فرستاد:

حوزه محترم علمیه قم ۱۶۳ - ۴۶/۱/۸

چون مقرر است که آئین نامه و برنامه تحصیلی طلاب علوم دینی به موقع اجرا گذاشته شود و در اردیبهشت ماه ۴۶ از داوطلبان امتحان به عمل آید، طرح سؤال و امتحانات مربوطه نیز به وسیله مدرسین محترم آن حوزه به عمل خواهد آمد و در قبول و رد طلاب، نظر آنان مؤثر است و این اداره جز نظارت دخالت دیگری ندارد لذا خواهشمند است دو نفر از مدرسین دوره مقدماتی و دو نفر از مدرسین دوره سطح مورد اعتماد آن حوزه را به این اداره معرفی فرمایید تا نسبت به تنظیم و اجرای برنامه امتحانات با ایشان تبادل افکار نموده و امتحانات مورد نظر به بهترین وجه با تشریک مساعی آن حوزه و این اداره انجام پذیرد.

رئیس اداره آموزش و پرورش قم، کاظم بیگی

علی رغم گذشت مدتی از الصاق آگهی وزارت آموزش و پرورش در مدرسه فیضیه، نه تنها هیچ یک از طلاب حوزه جهت ثبت نام اقدام نکردند بلکه عده ای با پاره کردن آگهی های مربوطه و بعضی نیز با سرودن اشعاری در این باره و الصاق آن به در و دیوار فیضیه با این توطئه مقابله و مخالفت کردند.

یکی از روحانیون انقلابی اشعاری به شرح زیر در این زمینه سروده است:

باز می خواهند از نو فتنه ای برپا کنند	برعلیه ما دوباره نقشه ای اجرا کنند
این سفیهان تازه می خواهند از ما امتحان	باید اندر مرگ خود تعبیر این رویا کنند
امتحان نبود قفس باشد برای صید ما	سلب آزادی ز ما این قوم بی پروا کنند
چون نمی فهمند چیزی جز ستم، بر ما سزد	آزماییم علمشان نی امتحان از ما کنند
با وجود این مراجع از کمال احمقی است	آنکه مشتی بی سر و پا امتحان ما کنند
ما به خون خویشتن هر ساله دادیم امتحان	حاجتی نبود که دیگر امتحان از ما کنند



از کماندوهای روز عید، خود جویا شوید  
 و از مسلسل‌های روز نیمه خرداد پرس  
 زان همه جلاد و از شلاق زندان‌ها بپرس  
 پس ز سربازی کجا ترسند سربازان دین  
 ما به دنیا امتحان علم و تقوی داده‌ایم  
 وای کاینک بیشه را از شیر خالی دیده‌اند  
 یارب اینها را ز خواب جهل خود بیدار کن

تا شما را از فداکاری ما آگاه کنند  
 تا تو را از سینه صد چاک ما دانا کنند  
 تا شما را واقف از ایمان و صبر ما کنند  
 فوق سربازی بگو اینها کجا پروا کنند  
 حاش لله آنکه ما را چاکر درگاه کنند  
 کاین چنین احکام قرآن یک به یک الغا کنند  
 تا مگر اندیشه اندر کیفر فردا کنند

\*\*\*

ساواک قم در انعکاس عدم استقبال و مخالفت مراجع و طلاب حوزه علمیه قم، طی گزارشی

به مرکز می‌نویسد:

به: ۳۱۶

از: ۴۹۶ / ۲۱ - ۴۶/۲/۱۰

به قرار اطلاع در حال حاضر طلاب از  
 ثبت نام و شرکت در امتحانات استقبال  
 نمی‌کنند و علت آن چند مطلب است:

۱. اکثر مراجع در این مسأله متحد  
 هستند و می‌گویند طلاب نباید ثبت نام  
 کنند و آیت‌الله گلپایگانی در این  
 خصوص شدیداً مخالف است.

۲. در بین طلاب شایع است که این  
 امتحانات فقط برای مشمولین است،  
 بنابراین تعداد شرکت‌کنندگان و عده‌ای



از طلاب نیز مشمول قانون دویست تومانی شده و اکثرا ورقه معافی دائم دریافت داشته‌اند.

۳. چون اداره آموزش و پرورش طلابی را ثبت نام می‌کند که یا درس مقدمات بخوانند یا سطح، بهانه دیگری در دست طلاب است و می‌گویند ما خارج می‌خوانیم.

۶. فردی را که اداره آموزش و پرورش برای ثبت نام طلاب انتخاب نموده شخصی است بنام همایون که شخصا متعصب و با این اقدامات مخالف و با مراجع نیز ارتباط دارد و در بدو امر هر طلبه‌ای می‌آید ثبت نام کند خود او اظهار می‌کند تو خارج می‌خوانی یا خیر؟ طلبه هم می‌گوید خارج و او می‌افزاید ما با خارج خوان کاری نداریم و با تأسی به متن قانون و خواسته طلبه و اعمال نظر خود، از ثبت نام طلبه‌ها خودداری می‌کند.

نظر به اینکه این برنامه تنها انجام امتحاناتی معمولی نبود، اداره آموزش و پرورش شهرستان قم در اجرای آن به جای آنکه با مقامات ما فوق خود در وزارت متبوع در تماس باشد و درباره مسائل از آنان کسب تکلیف کند، پیوسته با اداره ساواک قم در تماس بود و

رطب و یابس را به آنان خبر می‌داد و از آنان کسب تکلیف می‌نمود، به عنوان نمونه به مورد ذیل توجه فرمایید:

سازمان اطلاعات و امنیت شهرستان قم

۵۸۶۹ - ۴۶/۳/۲۳

فوری محرمانه

محترما همان‌طور که استحضار دارند

در مورد امتحانات و اجرای آئین‌نامه و

برنامه تحصیلات طلاب علوم دینی با

وجود تلاش‌های مداوم و پی در پی این

اداره برای حاضر نمودن حوزه علمیه

قم به تمکین آن و معرفی دو نفر از



مدرسین جهت انجام امتحان که بر طبق آئین‌نامه باید به وسیله آنان انجام گیرد تا کنون نتیجه‌ای به دست نیامد و حوزه علمیه از معرفی مدرس خودداری کرد و با تشویقات و اقدامات این اداره ۵۳ نفر از طلاب جهت گذراندن امتحان ثبت نام نموده‌اند. لذا برای انجام امتحان ناگزیر باید از دبیران وارد استفاده به عمل آید و برای احتراز از تأخیر اجرای برنامه در نظر است که امتحانات از روز شنبه ۲۷ خرداد ماه جاری شروع گردد، خواهشمند است با در نظر گرفتن مقتضیات مخصوص محل، جوابا نظریه آن اداره را اعلام فرمایید، که آیا با توجه به تمام جهات و موقعیت فعلی و انجام امتحان به وسیله آقایان دبیران، شروع امتحان صلاح هست یا نه؟

رئیس اداره آموزش و پرورش شهرستان قم - کاظم بیگی

و پس از انتقال سؤال فوق به مقامات اداره ساواک مرکز، جواب آن این چنین ارسال می‌شود:

ساواک قم عطف به ۲۱/۷۳۵ - ۴۶/۳/۲۳

به فرموده آزمایش طلاب باید طبق مقررات وزارت آموزش و پرورش عمل شود، دستور فرمایید نتیجه اقدامات معموله را اعلام دارند. مقدم

۴۶/۳/۲۴ - ۳۱۶/۲۴۶۲

ساواک قم که با پرداخت مبلغ دو هزار ریال به بعضی از طلاب مبتدی آنان را به شرکت در این امتحانات تشویق کرده

بود، بالاخره موفق شد اولین دوره امتحان طلاب را با شرکت ۵۶ نفر دائر کند. به دو گزارش از اداره ساواک قم در این باره توجه فرمایید:

اداره کل سوم ۳۱۶ بازگشت ۳۱۶/۲۴۶۲ - ۴۶/۳/۲۴

در ساعت ۸/۰۰ روز جاری امتحان طلاب با شرکت ۵۶ نفر برای آزمایش دوره‌های



هرکس که با نظام مجتهدپرور  
حوزوی آشنایی مختصری داشت به  
سادگی متوجه می‌شد که هدف رژیم  
شاه از تدوین آئین‌نامه تحصیلات  
طلاب علوم دینی چیزی جز از هم  
پاشیدن حوزه‌های علمیه نبود.



مقدماتی و سطح به سرپرستی رئیس اداره آموزش و پرورش قم با نظارت آقایان آرنج راهنمای تعلیماتی و رئیس دایره مطبوعات و محمد اشراقی و فقیهی گیلانی دبیران معمم، طبق آئین‌نامه مربوطه صادره از وزارت آموزش و پرورش انجام و کلیه امتحانات نیز خاتمه پذیرفت که نتایج آن متعاقبا به استحضار خواهد رسید ...

\* \* \*

مدیریت کل اداره سوم ۳۱۶ ۴۶/۳/۲۸ - ۲۱/۲۱۴۲

به استحضار می‌رساند که هیچ‌گونه فعالیتی برای ثبت نام طلاب از طرف اداره اوقاف و دارالترویج به عمل نیامد مگر از طریق ساواک که با پرداخت وجوهی به نحو مقتضی به طلاب، نسبت به جلب و جذب آنان اقدام گردید و به عرض می‌رساند که امتحانات طلاب طبق مقررات وزارت آموزش و پرورش خاتمه پذیرفت و ضروری است برای به ثمر رساندن این امتحان از طریق اداره نظام وظیفه نسبت به اعزام مشمولینی که از شرکت در امتحانات خودداری کرده‌اند، اقدامات جدی معمول که سال آینده طلاب از شرکت در امتحانات استقبال و با اشتیاق و رغبت بیشتر جوابگوی برنامه‌های اصلاحی باشند.

رئیس ساواک قم، مهران

ساواک تهران که نگران آگاهی طلاب و مردم از صوری بودن این امتحان بود در نامه‌ای به

ریاست ساواک قم می‌نویسد:

به ریاست ساواک قم ۴۶/۵/۲۴ - ۳۱۶/۳۵۲۹۳

بازگشت ۲۱/۱۶۷۶ - ۴۶/۵/۱

خواهشمند است دستور فرمایید تعیین و اعلام دارند وجوهی را که از طریق آن ساواک وسیله منبع (۱۰۵۱) به منظور جلب طلاب جهت شرکت در امتحانات پرداخت شده به چه نحوه و میزان بوده و آیا طلاب مزبور متوجه این موضوع نشده‌اند و موجبات سوخته شدن منبع فراهم نگردیده است.

مدیر کل اداره سوم، مقدم

اداره ساواک قم در پاسخ به این نامه به ساواک مرکز اطمینان خاطر می‌دهد که رعایت نکات امنیتی در این اقدام شده است:

عطف به شماره ۳۱۶/۳۵۲۹۳ - ۴۶/۵/۲۴

منبع مورد نظر متصدی دفتر سازمان تبلیغات دینی اوقاف می‌باشد و چون طلاب غالباً مبالغی پول برای تبلیغات از آن سازمان دریافت می‌دارند، لذا وجهی که به منبع پرداخت گردیده بود به همان ترتیب فوق صورت گرفته و مقدار آن دوهزار ریال می‌باشد و این امر به هیچ وجه موجبات سوخته شدن منبع را فراهم ننموده است.

رئیس ساواک قم. مهران

به هر حال آغاز سال تحصیلی دیگری در پیش بود و رژیم پهلوی درصدد برآمد تا با فشار بیشتری بر زعمای حوزه، مقصود خود را به وسیله آنان عملی سازد.

امتحانات سال تحصیلی قبل با توجه به تعداد شرکت‌کنندگان (۵۶ نفر) در مقایسه با کل جمعیت حوزویان آن زمان که تنها شرکت‌کنندگان در درس آیت‌الله العظمی گلپایگانی (ره) ۱۵۰۰ نفر برآورد می‌شد، تعداد در خور توجهی نبود و نشان می‌داد که رژیم شاه علی‌رغم فشارهایی که بر حوزه وارد کرد در اجرای این طرح موفق نبوده است.

با این حال رژیم پهلوی عملاً القا می‌کرد که به هر حال این کار انجام خواهد شد پس چه بهتر که زعمای حوزه کنار نکشند و خود در این اقدامات دخالت کنند. لیکن مرحوم گلپایگانی (ره) همچنان بر مخالفت خود با این طرح ادامه می‌داد.

ساواک قم در گزارش‌های دیگری به ساواک مرکز می‌نویسد:

به: ۳۱۶ ۲۱/۴۲۰۸ - ۴۶/۱۱/۷

از: ۲۱

در ساعت ۱۰/۰۰ صبح روز چهارشنبه ۴۶/۱۱/۴ در مسجد اعظم سید محمدرضا گلپایگانی پس از پایان درس خارج در همان اجتماع به شاگردان خود چنین گفت: به طوری که آقایان اطلاع دارند و شنیده‌اند در زمان مرحوم آیت‌الله حائری طلاب علوم دینی تحت نظارت اداره فرهنگ در پایان سال تحصیلی امتحان داده و مدرک گرفته و از

اعزام به خدمت معاف می‌شدند ولی موقعی که مرحوم آیت‌الله بروجردی بر سر کار آمد دولت از برای حفظ مقام او از این امتحان صرف نظر کرده و امتحان حوزه را به خود مرحوم آیت‌الله بروجردی واگذار نموده لیکن در این اواخر دولت تصمیم گرفته [که خود از طلاب امتحان بگیرد] و تا به حال دوسه بار به ما پیشنهاد نموده و حتی امروز آخرین روزی بود که به ما مهلت داده بودند که در این باره به دولت جواب مثبت یا منفی بدهیم، دولت به مراجع دینی پیشنهاد کرد که درباره طلاب حوزه تصمیمی اتخاذ نماییم، به ما گفتند طلاب حوزه علمیه قم یا باید تحت نظر اداره آموزش و پرورش امتحان داده و هر که قبول شد کارت تحصیلی بگیرد یا اینکه خودمان شما را امتحان نماییم. منتهی تحت نظر و نظارت اداره آموزش و پرورش، و اکنون من نظریه خودم را به عموم طلاب عرضه می‌دارم:

۱. من به هیچ یک از شما اجازه نمی‌دهم که در امتحان فرهنگ شرکت کنید و اگر کسی شرکت کرد شهریه‌اش قطع خواهد شد و از نظر ما روحانی محسوب نمی‌شوند.

۲. من به کلیه نفرات دستور می‌دهم با کمال دلخوشی به سربازی رفته و زیر بار امتحان نروید و اگر کسی را به اداره نظام وظیفه بردند من به آنها حقوق خواهم داد اگر چه در خدمت باشند و اگر عیال داشته باشند مخارج خانواده او را هم خواهم داد و پس از پایان خدمت نظام، اجازه تام پیشنمازی و تخمیس هم به او می‌دهم نگران نباشید.

دست‌اندرکاران دولتی قم در صدد بودند که برای امتحانات سال ۴۷ برنامه‌ریزی بهتری انجام دهند تا بتوانند طلاب بیشتری را



به جلسات امتحان و ادار سازند، لیکن مشکلی که بر سر راه آنان خودنمایی می‌کرد، عدم تحویل مدرک تحصیلی معتبر به قبول‌شدگان بود. این مشکل را در گذشته رئیس ساواک قم ضمن پیشنهادهایی بازگو کرده بود:

مدیریت کل اداره سوم ۳۱۶ ۲۱/۲۰۵۷ - ۴۶/۵/۲۲

به استحضار می‌رساند که به منظور پیشرفت و موفقیت در امر آزمایش طلاب پیشنهاد می‌نماید:

۱. از مسافرت طلابی که کارت تحصیلی اداره آموزش و پرورش را در دست ندارند به عتبات و مکه معظمه جلوگیری به عمل آید.

۲. از منبر رفتن طلاب در سال آینده در صورت نداشتن کارت تحصیلی اداره آموزش و پرورش جلوگیری نمایند.

۳. مقرر فرمایید از طریق وزارت آموزش و پرورش تصمیمی اتخاذ گردد که سه دوره (مقدمات، سطح و خارج) طلاب، با سه دوره (ابتدایی، متوسطه و عالی) به صورت تطبیق و مدارک تحصیلی سه دوره طلاب نیز حائز مزایایی باشد که مدارک تحصیلی سه دوره (ابتدایی، متوسطه، عالی) دارد که طلاب پس از اخذ این مدارک در صورتی که خواستند در یکی از ادارات دولتی استخدام گردند برایشان میسر باشد.

رئیس ساواک قم، مهران

همین ساواکی سرسپرده در نامه‌ای دیگر پیشنهاد بدیعی! به منظور موفقیت در امر امتحانات عرضه می‌کند:

مدیریت کل اداره سوم ۳۱۶ ۲۱/۳۶۳ - ۴۷/۲/۲

به استحضار می‌رساند که امتحانات طلاب در خرداد ماه سال جاری شروع و برای اینکه امتحانات به نحو مطلوبی انجام گیرد و کلیه طلاب ناچار باشند در آزمایشات شرکت کنند، پیشنهادات ذیل بعرض می‌رسد تا در صورت تصویب نسبت به اجرای آن اوامر مقتضی صادر فرمایند:

۱. قبل از امتحانات خرداد ماه جاری مدارک لازم به آن عده از طلابی که در امتحانات

سال قبل شرکت نموده‌اند تسلیم شود.

۲. اوامر مؤکدی به اداره نظام وظیفه صادر گردد که نسبت به جلب و اعزام طلاب مشمول که در امتحانات سال گذشته شرکت نکرده‌اند، بلا انقطاع اقدامات جدی معمول دارند.

۳. سازمان اوقاف طی آگهی به اطلاع طلاب برساند چون مدارس موقوفه حوزه‌های علمیه برای آن عده از طلاب اختصاص داده شده که مشغول فراگرفتن علوم دینی می‌باشند لذا کلیه طلابی که فاقد مدارک لازم از طرف آموزش و پرورش باشند و یا در امتحانات خرداد ماه سال ۴۷ شرکت نمایند ناچاراً حجرات آنان اخذ و در اختیار طلابی که حقیقتاً برای کسب علم به قم آمده‌اند گذارده خواهد شد.

۴۷/۱/۲ رئیس ساواک قم - مهران

از آنجا که رژیم پهلوی قصد نداشت مدرک معتبری به دست حوزویان دهد؛ چرا که می‌دانست آنان با در دست داشتن مدرک تحصیلی در هر کجا استخدام شوند، در آگاهی

کارکنان آنجا همت خواهند گمارد و موجبات زحمت و درد سر سردمداران رژیم را فراهم خواهند کرد. لذا در جواب پیشنهادهای ساواک قم چنین اظهار نظر کردند:

ریاست ساواک قم

۴۷/۳/۹ - ۳۱۶ / ۳۰۴۳۶

عطف به ۴۷/۲/۶ - ۲۱/۴۹۴

امتحاناتی که توسط وزارت آموزش و پرورش و مراجع ذیصلاح در جهت پرورش از طلاب به عمل می‌آید صرفاً به منظور روشن نمودن وضع خدمت وظیفه عمومی آنان است لذا مدرکی که هم تراز دیپلم یا لیسانس باشد به

به ریاست اداره ...  
از اداره ...  
شماره ... / ... / ...  
تاریخ ... / ... / ...  
پوسته ...  
معاونت ...  
استان ...  
عطف به ... - ... - ...  
استان نامه توسط وزارت آموزش و پرورش از طلاب بعمل می‌آید صرفاً به منظور روشن نمودن وضع خدمت وظیفه عمومی آنان است لذا مدرکی که هم‌تراز دیپلم یا لیسانس باشد به طلاب داده نخواهد شد و فقط مدارکی که مؤید موثقت در امتحانات است جهت صدور کارت معافی تحصیلی، پایان نامه خواهد شد.  
ضمناً چون مساعدت معلم، ایجاد نمیکند که تمهیدات جاری نسبت به طلاب گریخته شود، لذا صدور آگهی، یا هرگونه اقدام دیگر از طرف سازمان اوقاف در حال حاضر مستلزم تمهیدات نمی‌باشد.  
و در صورت اعزام طلاب مشمول به خدمت نیروی هم‌تراز اراده و شایسته عمومی، بر مبنای عمل می‌آید گردد. لطفاً به اطلاع همکاران است. در صورت تمهیدات لازم در جریان امتحانات طلاب علوم دینی قرار گیرد. و نتیجه را به موقع منعکس نمایند.  
مدرک اداره علوم و معارف ...  
استان ...  
تجهیز ...  
۳۱/۴  
۴۷/۳/۹  
۱۹-۱۱۶



طلاب داده نخواهد شد و فقط مدارکی که مؤید موفقیت در امتحانات است جهت صدور کارت معافی تحصیلی به آنان داده خواهد شد.

ضمناً چون سیاست فعلی ایجاب نمی‌کند که تصمیمات حادی نسبت به طلاب گرفته شود لذا صدور آگهی یا هرگونه اقدام دیگر از طرف سازمان اوقاف در حال حاضر به مصلحت نمی‌باشد.

و در مورد اعزام طلاب مشمول به خدمت زیر پرچم نیز اداره وظیفه عمومی برابر قانون عمل خواهد کرد. علی‌هذا خواهشمند است دستور فرمایید دقیقاً در جریان امتحانات

طلاب علوم دینی قرار گیرند و نتیجه را به موقع منعکس نمایند.

مدیر کل اداره سوم، مقدم

سعی و کوشش دست‌اندرکاران آشکار و پنهان! امتحانات طلاب به جایی نرسید و استقبال حوزه علمیه نه تنها چشم‌گیر نشد بلکه تعداد داوطلبان از سال گذشته هم کمتر شد و لذا دوباره ساواک قم به فکر ابتکار سال قبل خود افتاد و درصدد برآمد تا فقط با پرداخت یک وجه جزئی! تعداد بیشتری را جذب کند. البته همیشه افراد ناآگاه، فرصت‌طلب و مال‌دوست در همه جا وجود دارند که فریب این‌گونه اقدامات را خورده و آلت دست دیگران قرار می‌گیرند. ولی با این حال آمار شرکت‌کنندگان در امتحانات سال ۴۷ هیچ

مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی(ره) در ابتدای سال تحصیلی آن سال، از طلاب حوزه امتحان به عمل آوردند و عملاً به دولتیان فهماندند که برنامه امتحانات طلاب به ایشان مربوط است نه به آموزش و پرورش. و سپس در تاریخ ۴۵/۹/۱۶ به هنگام تعطیلی دروس حوزه به مناسبت فرا رسیدن ماه مبارک رمضان سخنانی ایراد کردند و پرده از این توطئه مودبانه برداشتند.

افزایش نیافت بلکه یک نفر هم کمتر از تعداد ثبت نامکنندگان در امتحان شرکت نمود؟!

مدیریت کل اداره سوم - ۳۱۶ ۲۱/۹۳۱ / ۲۱/۳/۱۸ ۴۷/۳

به استحضار می‌رساند که به طلاب موفق شرکت‌کننده در امتحانات فرهنگ هیچ نوع مدرکی که موجب دلگرمی آنان باشد و دیگران را به شرکت در امتحانات تحریک نماید داده نشده و در حال حاضر طبق تحقیقاتی که به عمل آمده تعداد داوطلبین که ثبت نام نموده‌اند چهارده نفر بوده و امتحانات طلاب در ۲۵ خرداد ماه طبق آگهی پیوست اداره آموزش و پرورش عملی می‌گردد. در صورت تصویب و موافقت از هم اکنون برای بالا بردن تعداد شرکت‌کنندگان در امتحانات به نحو مقتضی با پرداخت جزئی به هر یک، وسیله شرکت و نام‌نویسی آنان را در امتحانات مثل سال قبل، این ساواک فراهم سازد. مقرر فرمایید نظریه عالییه را ابلاغ فرمایند.

رئیس ساواک قم - مهران

مدیریت کل اداره سوم ۳۱۶ ۲۱۱۲۹۰ - ۲۷/۳/۴۷

پیرو شماره ۲۱/۹۳۲ - ۲۱/۳/۱۸ ۴۷/۳

در تاریخ ۲۵/۳/۴۷ امتحانات طلاب در محل دبیرستان حکیم نظامی با حضور ۱۳ نفر داوطلب انجام گردید.

رئیس ساواک قم - مهران

در همین بین امتحانات حوزه علمیه قم بدون توجه به اقدامات انجام شده از سوی رژیم، مسیر طبیعی خود را طی می‌کرد و طلاب حوزه با آمادگی و اشتیاق در این امتحانات شرکت می‌کردند و برنامه پیشرفت تحصیلی و ارتقای رتبه طلاب و افزایش شهریه آنان، بر مبنای همین امتحانات انجام می‌شد. به اعلامیه‌ای در این زمینه توجه فرمایید که در سال ۱۳۴۷ صادر و در مدرسه مبارکه فیضیه الصاق شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

با تأییدات خداوند متعال در ظل توجهات ولی عصر ارواحنا فداه حسب الامر حضرت آیت‌الله گلپایگانی دام‌ظله‌العالی برای اینکه آقایان طلاب محترم جهت شرکت در

امتحانات عمومی فرصت بیشتری داشته باشند و نیز از مواقع آن مطلع گردند برنامه آن به شرح زیر اعلام می‌گردد:

کسانی که می‌خواهند در امتحانات آینده شرکت نمایند، می‌توانند از روز چهارشنبه ۱۷ ج / مطابق با ۲۰ شهریور [۱۳۴۷] برای ثبت نام به دفتر مدرسه فیضیه مراجعه نمایند. امتحان کتبی هر سه رتبه انشاءالله تعالی روزهای پنج‌شنبه و جمعه ۲۵ و ۲۶ / ج ۲ مطابق با ۲۸ و ۲۹ شهریور انجام می‌شود.

کیفیت امتحان مانند گذشته به شرح زیر است:

۱. شرط شرکت در رتبه دوم یا سوم قبولی در رتبه امتحانات اول یا دوم امتحانات گذشته می‌باشد مگر کسانی که از سال ۱۳۳۸ برای ادامه تحصیل به قم آمده باشند.
۲. کسانی که در امتحان هر رتبه دو مرتبه مردود شده باشند نمی‌توانند در امتحان همان رتبه شرکت نمایند بلکه می‌توانند در رتبه قبل شرکت نمایند. اگر کسی در یکی از دروس امتحان هیچ جواب صحیح ننویسد در کلیه دروس مردود می‌شود.

احمد غروی

این سیر تا سال ۱۳۵۰ ادامه داشت و حوزه علمیه بدون توجه به اقدامات رژیم پهلوی خود رأساً امتحانات را برگزار می‌کرد و رژیم نیز به وسیله آموزش و پرورش قم همه‌ساله به این امید واهی که امتحاناتش با استقبال حوزویان مواجه شود یا مراجع عظام سرانجام خسته شوند و کوتاه بیایند، برنامه امتحانات خود را دنبال می‌کرد، لیکن علی‌رغم گمان آنان نه حوزه علمیه و مراجع و علمای تراز اول مسئولیت‌پذیر و آینده‌نگر کوتاه می‌آمدند و پذیرای این ننگ برای حوزه علمیه قم می‌شدند و نه طلاب آگاه و وظیفه‌شناس که حکم تحریم مراجع را درباره آن امتحانات به جان و دل خریده بودند استقبالی از این امتحانات فرمایشی به عمل می‌آوردند. البته همه ساله بودند تعداد اندکی که یا تطمیع می‌شدند یا آلت دست قرار می‌گرفتند و بدون توجه به رسالت الهی خویش پا در این وادی آلوده می‌گذارند، لیکن تعداد آنان هیچ‌گاه به مقدار در خور توجهی نمی‌رسید. مثلاً در امتحاناتی که سال بعد (۱۳۴۸) از سوی رژیم برگزار شد تنها ۲۰ نفر شرکت کردند. به گزارشی در این باره توجه کنید:

۲۱/۱۵۹۱ - ۴۸/۳/۲۵

صبح روز جاری از طرف اداره آموزش و پرورش قم امتحانات طلاب عضو سازمان دینی اوقاف در سالن دبیرستان حکیم نظامی انجام و تعداد ۲۰ نفر از طلاب در آن شرکت نمودند.

۳/۲۵ - مهران

همچنین اداره آموزش و پرورش قم با صدور اطلاعیه‌ای در سال ۱۳۴۹، امتحانات طلاب را پیگیری کرد و برای آن دسته از طلابی که در سال ۴۷ در امتحانات شرکت و کارت تحصیلی دریافت کرده‌اند ولی در امتحانات سال ۴۸ شرکت نکرده‌اند، بدین ترتیب خط و نشان کشید:

### آگهی

۴۹/۲/۸ - ۵۷۸۱

امتحانات طلاب علوم دینی حوزه علمیه قم در دوره‌های مقدمات و سطح در خرداد ماه ۴۹ انجام خواهد گرفت و داوطلبان سال اول دوره مقدمات و کسانی که در امتحان سال

۴۸ مواد سال‌های دوم و سوم مقدمات و سال‌های اول و دوم و سوم سطح را گذرانده‌اند برای ارتقا به کلاس بالاتر می‌توانند همه روزه تا تاریخ ۱۵ خرداد ماه ۴۹ برای ثبت نام به دایره امور مشمولین اداره آموزش و پرورش قم مراجعه نمایند.

ضمناً به کسانی که در سال ۴۷ در امتحانات شرکت کرده و کارت تحصیلی دریافت داشته‌اند و در امتحانات سال ۴۸ شرکت نکرده‌اند بدینوسیله اطلاع می‌دهد که چنانچه در امتحانات سال جاری به‌عنوان توطئه اطلاع خواهد شد.



**وزارت آموزش و پرورش**  
اداره آموزش و پرورش شهرستان قم

شماره ۵۷۸۱  
۴۹/۲/۸

**آگهی**

امتحانات طلاب علوم دینی حوزه علمیه قم دوره‌های مقدمات و سطح در خرداد ماه ۴۹ انجام خواهد گرفت و داوطلبان سال اول دوره مقدمات و کسانی که در امتحان سال ۴۸ مواد سال‌های دوم و سوم مقدمات و سال‌های اول و دوم و سوم سطح را گذرانده‌اند برای ارتقا به کلاس بالاتر می‌توانند همه روزه تا تاریخ ۱۵ خرداد ماه ۴۹ برای ثبت نام بدینوسیله اطلاع می‌دهد که چنانچه در امتحانات سال جاری در امتحان شرکت کرده و کارت تحصیلی دریافت داشته‌اند و در امتحانات سال ۴۸ شرکت نکرده‌اند بدینوسیله اطلاع می‌دهد که چنانچه در امتحانات سال جاری به‌عنوان توطئه اطلاع خواهد شد.

همچنین به افرادی که در امتحانات سال‌های قبل شرکت کرده و اکنون در دوره خارج تحصیل می‌باشند و در سال ۴۷ کارت تحصیلی گرفته‌اند اطلاع می‌دهد که برای روشن کردن وضعیت تحصیلی خود در سال ۴۸ مراجعه زودتر بدینوسیله مذکور مراجعه و کارت تحصیلی دریافت دارند و در صورت عدم مراجعه ترکه تحصیل آنها به‌عنوان توطئه گزارش خواهد گردید.

ثبت نام برای امتحان همانی است و فقط دو هفته پیش از آن روزی که در نوشتن شناسنامه باید تسلیم دارند.

امتحانات در محل دبیرستان حکیم نظامی - پل خاوران - آمل و کتیکه ثبت نام کرده‌اند باید روز یکشنبه ۲۴ خرداد ۴۹ برای گرفتن جوایز بدینوسیله اطلاع می‌دهد که چنانچه در امتحان سال ۴۸ در صبح روز دوشنبه ۲۵ خرداد در محل مذکور حضور بهم رسانند. س.

رئیس اداره آموزش و پرورش شهرستان قم - امیرشاهی

جاری شرکت ننمایند مردود ۲ ساله تشخیص داده می‌شوند و ترک تحصیل آنان طبق دستور و آئین‌نامه به حوزه وظیفه اعلام خواهد شد.

و همچنین به افرادی که در امتحانات سال‌های قبل شرکت کرده و اکنون در دوره خارج تحصیل می‌کنند و در سال ۴۷ کارت تحصیلی گرفته‌اند ابلاغ می‌گردد که برای روشن کردن وضع تحصیلی خود در سال ۴۸، هر چه زودتر به دایره مذکور مراجعه و کارت تحصیلی دریافت دارند و در صورت عدم مراجعه ترک تحصیل آنان به حوزه وظیفه گزارش خواهد گردید.

ثبت نام برای امتحان مجانی است و فقط دو قطعه عکس و یک برگ رونوشت شناسنامه باید تسلیم دارند. امتحانات در محل حکیم نظامی به عمل خواهد آمد و کسانی که ثبت نام کرده‌اند باید روز یکشنبه ۲۴ خرداد ۴۹ برای گرفتن جواز به دایره امور طلاب و مشمولین مراجعه نمایند و در ساعت ۷/۵ صبح روز دوشنبه ۲۵ خرداد در محل مذکور حضور به هم رسانند.

رئیس اداره آموزش و پرورش شهرستان قم - امیرشاهی

### ♦ تجدید نظر در آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی و عقب‌نشینی رژیم

در سال ۱۳۵۰ رژیم پهلوی که می‌دید با گذشت چند سال از اجرای برنامه امتحانات طلاب، هنوز هیچ پیشرفتی در این امر حاصل نکرده است، لذا مجدداً باب مذاکره را با آیات عظام قم باز می‌کند و آنچه به عنوان «برنامه دوره تحصیلات طلاب علوم دینی» و آئین‌نامه آن از قبل تنظیم کرده بود پس از انجام تغییراتی برای مراجع عظام می‌فرستد و نظر آنان را درباره اجرای آن جویا می‌شود.

آقای مهدی صدیقی رئیس اداره آموزش و پرورش شهرستان قم

۵۰۰۸ - ۵۰/۸/۲۰

به پیوست طرح آئین‌نامه و مواد درسی طلاب علوم دینی ایفاد می‌گردد.

مقام عالی وزارت متبوع مقرر فرمودند شخصا با حضرت آیت‌الله العظمی آقای

شریعتمداری و حضرت آیت‌الله العظمی آقای گلپایگانی و حضرت آیت‌الله العظمی آقای نجفی مرعشی ملاقات، نظرات اصلاحی حضرات عظام را کسب و به دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش اعلام فرمایند تا طرح مزبور با توجه به نظرات معظم لهم در جریان رسیدگی و اتخاذ تصمیم قرار گیرد.

رئیس دبیرخانه و دبیر شورای عالی آموزش و پرورش  
حسن یعقوبی نژاد

\* \* \*

### «طرح آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی»

ماده ۱. طلاب علوم دینی کسانی هستند که طبق برنامه مصوب شورای عالی آموزش و پرورش به تحصیل علوم دینی اشتغال دارند.

ماده ۲. تحصیلات طلاب علوم دینی به سه دوره تقسیم می‌شود:

الف. دوره مقدماتی                      ب. دوره سطح                      ج. دوره خارج

الف. دوره مقدماتی شامل چهار سال است (طبق برنامه‌ای که از طرف شورای عالی آموزش و پرورش به تصویب خواهد رسید).

ماده ۳. کسانی می‌توانند وارد دوره مقدماتی شوند که حداقل دارای گواهینامه پایان تحصیلات ابتدایی باشند.

ب. دوره سطح شامل چهار سال است (طبق برنامه‌ای که از طرف شورای عالی آموزش و پرورش به تصویب خواهد رسید).

ماده ۴. کسانی می‌توانند در دوره سطح تحصیل نمایند که در امتحانات دوره مقدماتی توفیق حاصل نموده باشند.

ماده ۵. طلاب مشمولی که در دوره (سطح) به تحصیل اشتغال دارند می‌توانند تا پایان سن ۲۴ سالگی از معافیت تحصیلی استفاده کنند. صدور معافیت موقت تحصیلی این قبیل مشمولین موکول به تسلیم گواهی اشتغال به تحصیل به امضای دو نفر مدرسین سطح مورد اعتماد آموزش و پرورش محل مربوطه خواهد بود.

ماده ۶. طلاب مشمولی که بیش از دو سال در یک پایه توقف نمایند نمی‌توانند برای سومین سال از معافیت تحصیلی استفاده کنند و باید به اداره نظام وظیفه معرفی گردند.

ماده ۷. امتحانات پایه‌های اول و دوم و سوم دوره مقدماتی و سطح در آخر هر سال به وسیله مدرسان همان پایه انجام و نتیجه امتحانات در دفتر حوزه علمیه محل ثبت خواهد شد.

ماده ۸. امتحانات سال آخر دوره مقدماتی و دوره سطح در اردیبهشت ماه هر سال زیر نظر نماینده وزارت آموزش و پرورش برابر نامه مصوب شورای عالی آموزش و پرورش در حوزه‌های علمی که از طرف وزارت آموزش و پرورش تعیین می‌شود انجام می‌گیرد.

ماده ۹. امتحان سال آخر دوره مقدماتی و دوره سطح (منظور در ماده ۷ این آئین‌نامه) از تمام مواد چهار ساله مربوط به هر دوره به عمل خواهد آمد و کسانی در امتحان قبول خواهند شد که نمره هر یک از مواد کتبی آنها از ۷ و هر یک از مواد شفاهی آنان از ۱۰ کمتر نباشد.

تبصره ۱. امتحان قرآن و قرائت فارسی فقط شفاهی و امتحان دیکته و انشاء فقط کتبی است. از سایر مواد هم امتحان کتبی و هم امتحان شفاهی به عمل خواهد آمد.

تبصره ۲. داوطلب در صورتی که تا چهار ماده از مواد کتبی و شفاهی در امتحان اردیبهشت کمتر از ۷ داشته باشد می‌تواند در امتحانات شهریور همان سال آن مواد را مجدداً امتحان بدهد و شرط ارتقا به دوره سطح آن است که هر یک از نمره‌های تجدیدی به حد نصاب برسد.

تبصره ۳. فهرست مشخصات و ریز نمرات کلیه داوطلبان که به امضای مدرسین و نمایندگان وزارت آموزش و پرورش رسیده باشد باید به اداره امور طلاب و اداره امتحانات و اداره آموزش و پرورش محل ثبت و اقدام مقتضی ارسال گردد.

ماده ۱۰. کسانی می‌توانند در دوره تحصیلی خارج به تحصیل اشتغال ورزند که از

عده امتحانات مقرر دوره سطح برآمده باشند.

ماده ۱۱. طلاب مشمول خدمت نظام که فعلا دوره خارج را تحصیل می‌نمایند یا در آینده طبق مقررات به دوره خارج می‌رسند با گواهی دو تن از مدرسین دوره خارج حداکثر شش سال از معافی تحصیلی برخوردار خواهند شد.

گرچه روح حاکم بر آئین‌نامه فوق همان آئین‌نامه گذشته است و بر اساس آن حوزه علمیه قم را ابتدا با برنامه امتحاناتش زیر پوشش رژیم پهلوی قرار می‌داد و پس از آن با برنامه‌های آموزشی پیش بینی شده در این طرح عملا روش اجتهادپروری نظام حوزوی را از بین می‌برد لیکن تغییراتی در این آئین‌نامه داده شد تا از یک سو از حساسیت‌های مراجع تقلید و عموم حوزویان نسبت به آئین‌نامه قبلی کاسته شود و از سوی دیگر تسهیلاتی برای فراگیر شدن شرکت طلاب در امتحانات فراهم آید.

اکنون پاره‌ای از این تغییرات ذکر و بررسی می‌شوند:

۱. بر اساس ماده ۲ آئین‌نامه جدید، دوره تحصیلی مقدمات از سه سال به چهار سال افزایش یافت و حال آنکه هیچ تحول عمده‌ای در متون درسی سال افزوده شده مشاهده نشد! این مطلب در بررسی برنامه تحصیلی که پس از این می‌آید، شرح داده خواهد شد.

۲. تبصره ۱ در آئین‌نامه قبل حذف شده است. آن تبصره الزام می‌کرد تا کسانی که دارای گواهینامه ششم ابتدایی نبوده و مشغول تحصیل دروس حوزه شده بودند به شرطی بتوانند در دوره سطح وارد شوند که ابتدا گواهینامه مذکور را دریافت کنند. بنابراین در آئین‌نامه جدید شرط دارا بودن گواهینامه ششم ابتدایی تنها شامل کسانی می‌شد که به تازگی می‌خواستند وارد حوزه علمیه شوند.

۳. همچنین ماده ۶ آئین‌نامه سابق به کلی در آئین‌نامه جدید حذف شده است. آن ماده برای طلاب بالای ۲۵ سال در صورتی معافیت تحصیلی صادر می‌کرد که تا آخر تحصیل دوره سطح هیچ‌گاه مردود نشوند! و چون این شرط مشکل وانمود می‌کرد لذا به جهت ایجاد انگیزه بیشتر برای شرکت طلاب در امتحانات، این ماده در آئین‌نامه جدید به کلی حذف شد.



۴. ماده ۷ آئین‌نامه جدید امتحانات پایه‌های اول و دوم و سوم هر یک از دوره‌های مقدمات و سطح را به حوزه علمیه واگذار کرد تا وانمود سازد که امتحانات شش سال طلاب توسط خود حوزه علمیه انجام می‌شود لیکن با ظرافت در ماده ۸ همین آئین‌نامه، امتحانات سال آخر (چهارم) هر یک از دوره‌های مقدمات و سطح را زیر نظر نماینده وزارت آموزش و پرورش آن هم با برنامه مصوب شورای عالی آموزش و پرورش و در حوزه‌هایی برقرار می‌کرد که از طرف آموزش و پرورش تعیین شده بود. در واقع رژیم پهلوی با این طرح جدید در مقاطع حساس نبض امتحانات را به دست خود می‌گرفت.

البته در امتحانات سال آخر تنها از مواد درسی سال آخر امتحان به عمل نمی‌آمد بلکه بر اساس ماده ۹ آن آئین‌نامه، امتحان سال آخر دوره‌های مقدماتی و سطح از تمام مواد چهار ساله مربوط به هر دوره به عمل می‌آمد!!

همان‌طور که مشخص شد رژیم شاه آنچه با یک دست داده بود با دو دست پس می‌گرفت! در واقع ماده ۷ که امتحانات سال‌های اول تا سوم را به عهده خود حوزه گذارده بود سرابی بیش نبود و عاقبت، امتحانات اصلی توسط دست‌اندرکاران رژیم پهلوی برقرار می‌شد.

۵. تبصره ۳ این آئین‌نامه می‌گوید فهرست مشخصات و ریز نمرات کلیه امتحان‌دهندگان می‌باید به اداره امور طلاب، اداره امتحانات و اداره آموزش و پرورش محل ارسال شود، حال آنکه در آئین‌نامه قبل نامی از اداره امور طلاب در میان نبود بلکه به جای آن اداره کل بازرسی قید شده بود و قطعاً عنوان اداره بازرسی حساسیت برای طلاب ایجاد می‌کرد و این سؤال برایشان مطرح می‌شد که چرا مشخصات آنان می‌بایست به اداره کل بازرسی فرستاده شود و حتماً برای رفع این سوء تفاهم اداره بازرسی به اداره امور طلاب تغییر نام داده بود!

البته علاوه بر تغییرات یاد شده در آئین‌نامه تحصیلات طلاب، برخی تغییرات جزئی دیگر هم در آن آئین‌نامه به چشم می‌خورد که چندان مهم به نظر نمی‌رسد، مانند ماده ۵ که حداکثر سن را از ۲۵ به ۲۴ کاهش داده است.

همان‌طور که اشاره شد رژیم پهلوی در آئین‌نامه جدید تحصیلاتی طلاب، برنامه تحصیلات

دوره مقدمات را از سه سال به چهار سال افزایش داده بود.

اینک متن مواد آموزشی دوره مقدمات را ذکر می‌شود و سپس تغییرات آن بررسی می‌گردد. در خور یادآوری است که چون برنامه دوره سطح و خارج طرح جدید تفاوت چندانی با برنامه مصوب سال ۴۲ ندارد لذا از ذکر مجدد آن خودداری شده است.

« برنامه دوره تحصیلات طلاب علوم دینی در دوره مقدماتی »

(سال اول)

قرآن:	قرائت صحیح تمام قرآن مجید، ترجمه نیم جزء آخر قرآن.
فارسی:	قرائت، املاء، انشاء در حدود سال اول راهنمایی تحصیلی.
صرف و نحو:	صرف در حدود صرف میر، نحو در حدود عوامل ملامحسن.
فقه:	عبادات در حدود مختصر نافع با رساله عملیه.
هندسه:	تا آخر سطح در حدود دوره ابتدایی
جغرافیای عمومی:	منظومه شمسی، مناطق زمین، مدارات و نصف النهارها، گردش زمین و نتایج آن، اختلاف ساعت فصول شب و روز - چهره خارجی کره زمین - تأثیر عوامل آب و هوا در تغییر چهره زمین
تاریخ:	مقدمات تاریخ و تاریخ ایران قسمت قبل از اسلام مطابق آنچه در دوره اول راهنمایی می‌شود.
حساب:	چهار عمل اصلی

(سال دوم)

قرآن:	ترجمه نیم جزء دیگر آخر قرآن
فارسی:	قرائت و املاء فارسی در حدود سال دوم راهنمایی
عربی:	صرف در حدود تصریف - نحو در حدود هدایه
فقه:	وقف، نذر، عهد، سوگند، بیع، رهن و اجاره در حدود مختصر نافع

ریاضیات: حساب کسور در حدود دوره راهنمایی، هندسه، مساحت احجام

بدون ذکر دلیل

جغرافیا: (اوضاع طبیعی ایران) حدود مساحت، نواحی مختلف آب و

هوایی، پستی و بلندی‌ها، پوشش طبیعی زمین، رودها و چگونگی جریان آب‌ها، دریاچه‌ها، میزان باران، جنگل‌ها.

تاریخ: تاریخ ایران از ظهور اسلام تا آغاز صفویه در حدود دوره

راهنمایی

(سال سوم)

قرآن: حفظ نیم جزء آخر قرآن

فارسی: قرائت و املاء و انشاء فارسی در حدود سال سوم راهنمایی

صرف و نحو عربی: در حدود سیوطی

فقه: بقیه ابواب فقه در حدود مختصر نافع.

ریاضیات: حساب و هندسه مراجعه به مواد دو سال قبل با توضیحات

بیشتر

جغرافیای انسانی: اثر متقابل عوامل طبیعی و انسان بر یکدیگر، پراکندگی جمعیت،

نژاد، زبان، مذهب، شهرها و استان‌های ایران

تاریخ ایران: تاریخ ایران از آغاز دوره صفویه تا زندیه در حدود دوره اول

متوسطه

منطق: منطق در حدود کبری

(سال چهارم)

قرآن: حفظ نیم جزء اول قرآن

فقه: تبصره علامه

فارسی:	قرائت دو باب گلستان و دو باب از کلیله و دمنه و املاء در حدود آن. انشاء، خطابه و بیان
ریاضیات:	نسبت و تناسب و تسهیم به نسبت در حدود دوره راهنمایی و حل مسائل عملیه
جغرافیا:	ایران و کشورهای همجوار اسلامی از نظر حدود جمعیت، آب و هوا، منابع طبیعی و نوع حکومت هر یک از آنها.
تاریخ:	دوره قاجاریه و دوره پهلوی.
منطق:	حاشیه ملاعبدالله (قسمت اول تا مباحث قضایا)
عربی:	سیوطی
هندسه:	مرور هندسه..... و احجام و حل مسائل ساده آن.

این برنامه در سال‌های اول و دوم با برنامه مصوب سال ۴۲ - که متن آن در مقاله قبل آمد - تغییری نکرده است لیکن پس از آن دو سال، تغییراتی اعمال شده است که بررسی می‌شود: طبق برنامه قبل حفظ جزء آخر قرآن مجید در درس قرآن بود اما در برنامه جدید، جزء آخر قرآن به دو بخش تقسیم شده است که یک بخش آن در سال سوم و بخش دیگر در سال چهارم می‌باید حفظ شود.

همچنین در سال سوم برنامه قبل، درس تاریخ از صفویه آغاز می‌شد و به زمان حاضر ختم می‌گردید لیکن در سال سوم برنامه جدید درس تاریخ به دو بخش تقسیم شده که یک بخش اول در سال سوم از صفویه تا زندیه و بخش دوم در سال چهارم به قاجار و پهلوی اختصاص یافته است.

حاشیه ملاعبدالله نیز در درس منطق تقسیم‌بندی شده است؛ چرا که یک بخش آن در سال چهارم دوره مقدمات و بخش دیگر آن در سال اول دوره سطح گنجانیده شده است. سیوطی در درس عربی، هم در سال سوم آمده است و هم در سال چهارم که احتمالاً مراد از تکرار آن در دو سال باز هم تقسیم به دو بخش بوده است!

علاوه بر تغییرات فوق دو برنامه دیگر در سال چهارم به چشم می‌خورد: یکی در درس هندسه است که سال چهارم می‌باید درس سال سوم را مرور کنند! و دیگری اضافه شدن تبصره علامه در درس فقه است.

اکنون پس از بررسی فوق این سؤال مطرح می‌شود که اصولاً افزایش برنامه تحصیلی دوره مقدمات از سه سال به چهار سال به چه انگیزه‌ای بوده است؟ اگر منظور پر بار کردن مواد تحصیلی است که به جز تبصره علامه در درس فقه هیچ درسی در سال چهارم اضافه نشده است! بلکه یا درس‌ها به دو بخش تقسیم شده‌اند یا مرور یک درس خوانده شده را در سال چهارم مقرر کرده‌اند!

اگر منظور طراحان برنامه جدید، طولانی کردن سال‌های تحصیلی طلاب بوده است این امر به چه انگیزه‌ای

عدم استقبال مجدد مراجع تقلید قم از طرح پیشنهادی دولت درباره امتحانات طلاب باعث شد این امر نتیجه‌ای برای رژیم پهلوی در برداشته باشد و آنان به تدریج بفهمند برنامه‌هایی که رژیم‌های سعودی و مصر در حوزه‌های علمیه کشورشان اجرا می‌کنند، در ایران اسلامی جایگاهی ندارد.

صورت گرفته است؟ اگر چه از انگیزه اصلی سردمداران رژیم پهلوی نسبت به این امر اطلاع دقیقی در دست نیست لیکن قدر مسلم این است که این افزایش سال‌های تحصیلی هیچ نفعی برای طلاب در برداشته است جز اینکه عمر آنان را تضييع کند.

اگر افزایش سال‌های تحصیلی لازم بود در دوره سطح و خارج بوده است نه دوره مقدمات که تازه آن هم به دروس سطحی سپری شود. به طور قطع در آن برنامه، دوره چهار ساله سطح آمادگی لازمی را برای شرکت طلاب در دوره خارج ایجاد نمی‌کرد چرا که دروس سطح همانند دروس مقدمات، سطحی تدوین شده بود و طلاب را برای دروس کاملاً استدلالی دوره

خارج به هیچ نحو مستعد نمی‌کرد.

البته این احتمال هم وجود دارد که این اقدام تنها یک ظاهرسازی بیشتر نباشد یعنی دوره‌های تحصیلی به جای ۳ و ۴ و ۶ ساله بهتر است که ۴ و ۴ و ۶ ساله باشد! ضمن اینکه جمع آنها ۱۴ سال می‌شود و طراحان آن از گرفتاری عدد نحس! ۱۳ خلاصی می‌شدند.

در خور یادآوری است که در این مختصر هیچ‌گاه قصد آن نبود که اساسا برنامه تحصیلی طراحی شده بررسی و ارزیابی شود بلکه مراد، مقایسه این برنامه با برنامه مصوب سال ۴۲ بود و الا بررسی اصل برنامه تحصیلی ارائه شده خود مقال جداگانه‌ای می‌طلبدا! به هر حال در پی ارائه یک نسخه از طرح و آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی به مراجع عظام تقلید، ملاقات‌ها و پیگیری‌های دست‌اندرکاران حکومتی قم بار دیگر برای کسب نظر مراجع آغاز شد.

در ذیل به دو گزارشی که از ساواک قم به تهران ارسال شده است دقت فرمایید:

#### موضوع: ملاقات با گلپایگانی

۲۱/۲۳۱۸-۵۰/۹/۳

روز سه شنبه ۵۰/۸/۲۵ ساعت ۱۰/۳۰ صبح آقای صدیقی رئیس آموزش و پرورش قم با قرار تلفنی قبلی به منزل آیت‌الله گلپایگانی رفتند. منظور ایشان از این ملاقات طرح نامه وزارتخانه بود که در مورد طرح و آئین‌نامه تحصیلات طلاب علوم دینی ارسال داشته بودند و نوشته شده بود که مقام عالی وزارت دستور فرموده‌اند شخصا با آقایان گلپایگانی، نجفی، و شریعتمداری، تماس حاصل نمایند و نظر اصلاحی آقایان را بگیرند. این ملاقات با حضور آقایان صافی و محقق کاشانی و آقای مجاهدی که در معیت رئیس آموزش و پرورش بود صورت گرفت.

آقای گلپایگانی فرمودند که قبلا نیز در این مورد آقای دکتر هدایتی و آقای دکتر سام با من ملاقات کرده‌اند و این ملاقات‌ها نتیجه ندارد، اظهار نظر ما را می‌خواهند که نظرات آنها را تأیید کنیم. مع الوصف من این طرح و آئین‌نامه را می‌خوانم. آقای صدیقی گفتند نظرات شما حتما پذیرفته خواهد شد، لطفا زودتر اظهار نظر بفرمایید که در شورای

عالی آموزش و پرورش مطرح شود.

نظریه شنبه: من گمان نمی‌کنم آقای گلپایگانی در این مورد اظهار نظر کنند.

نظریه یکشنبه: مفاد گزارش صحیح است. گلپایگانی اصولاً از دخالت دولت در امور طلاب به هر نحو ممکن و کیفیتی ناراحت است و این‌گونه مسائل را به هیچ وجه نخواهد پذیرفت.

نظریه سه شنبه: مفاد گزارش صحیح است، گلپایگانی معتقد است که روحانیت مستقل است و دخالت آموزش و پرورش در حوزه علمیه را صلاح نمی‌داند.

\* \* \*

۲۱/۳۳۰۳ - ۵۰/۹/۱۱

موضوع: ملاقات با گلپایگانی

روز ۵۰/۹/۸ نماینده آقای گلپایگانی مطالب زیر را برای همایون پور مسئول اداره آموزش و

پرورش در مورد طلاب تلفنی دیکته کرده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

مکرر پیشنهاد برنامه داده شده و پذیرفته نشده، به نظر حقیر دخالت فرهنگ در حوزه علمیه قم به هیچ وجه صلاح نیست و روحانیت در برنامه دین و تحصیلی باید مستقل باشد.

نظریه شنبه - پیرو گزارش قبلی همان‌طور که به استحضار رسید آقای رئیس اداره آموزش و پرورش برای طرح و برنامه تحصیلات طلاب علوم دینی با آقای گلپایگانی ملاقات و ایشان قرار بود نظر خود را در مورد این طرح اعلام دارند که نظر فوق را در این زمینه داده‌اند.

نظریه یکشنبه - مفاد گزارش صحیح است. گلپایگانی مطالب خود را تلفظاً اعلام داشته تا هیچ‌گونه مدرکی از خود باقی نگذارد.

نظریه سه شنبه - مفاد گزارش صحیح است.

گلپایگانی اصولاً با این اقدامات دولت و هرگونه اقدامی که به روحانیت چسبندگی پیدا کند مخالف است.

پس از ملاقات‌های یاد شده اداره آموزش و پرورش قم نتایج اقدامات و پیگیری‌های خود را

نسبت به طرح مذکور این چنین به مافوق خود گزارش می‌دهد:

۵۰/۹/۱۸ - م/۵۱۶

ریاست محترم دبیرخانه و دبیر شورای عالی آموزش و پرورش

با نهایت احترام عطف به مرقومه شماره ۸۰۰۵ - ۵۰/۸/۲۰ به استحضار می‌رساند:

طبق دستور مقام عالی وزارت با حضرت آیت‌الله العظمی آقای شریعتمداری و حضرت آیت‌الله العظمی آقای کلپایگانی و حضرت آیت‌الله العظمی آقای نجفی مرعشی تماس حاصل شد و یک نسخه از آئین‌نامه و مواد درسی طلاب علوم دینی در اختیار آیات عظام قرار گرفت و نظرات معظم الیه‌م به شرح زیر اعلام می‌گردد:

۱. حضرت آیت‌الله العظمی آقای نجفی مرعشی به علت کسالت از اظهار نظر درباره طرح آئین‌نامه و مواد درسی طلاب علوم دینی عذر خواستند.

۲. حضرت آیت‌الله العظمی آقای کلپایگانی چنین اظهار نظر فرمودند:

(بسم الله الرحمن الرحيم. مکرر پیشنهاد برنامه داده شده و پذیرفته نشده، به نظر حقیر دخالت فرهنگ در حوزه علمیه به هیچ وجه صلاح نیست و روحانیت در برنامه دینی و تحصیلی باید مستقل باشد).

۳. حضرت آیت‌الله العظمی آقای شریعتمداری به شرح ذیل اظهار نظر فرمودند:

(نظر ما راجع به مشمولین طلاب و امتحانات مربوطه این است که حوزه علمیه قم توسط اساتید ذی صلاحیت





امتحانات را دائر کنند و دخالت ادارات مربوطه آموزش و پرورش و غیره در این امر صلاح نیست زیرا سابقه عمل از اول بدین ترتیب بوده است و افکار عامه روحانیت و طلاب غیر این ترتیب را موافقت ندارد و حوزه علمیه روحانیت شیعه نباید از استقلال در امور مربوط به خود ساقط شود و هر چه احترام حوزه علمیه محفوظتر باشد به نفع دین و مملکت خواهد بود.

دلیلی ندارد که با حوزه علمیه هزار ساله شیعه به نظر دیگر نگاه کرده و معامله دیگری نمایند. البته در مورد آئین نامه تحصیلی طلاب نیز نظر اصولی داریم و آن این است که طلاب علوم دینی پس از فراغت از تحصیل تا زمانی که به وظایف دینی اشتغال دارند از قبیل تألیف یا تصنیف و اقامه نماز جماعت و وعظ و منبر و تدریس و نویسندگی به موجب گواهی دو نفر از مدرسین مورد اعتماد از اعزام به خدمت وظیفه معاف باشند). از فرصت استفاده کرده احترامات فائقه را تقدیم می‌دارد.

رئیس اداره آموزش و پرورش شهرستان قم - مهدی صدیقی

اظهارات فوق و عدم استقبال مجدد مراجع تقلید قم از طرح پیشنهادی دولت درباره امتحانات طلاب باعث شد این امر نتیجه‌ای برای رژیم پهلوی در بر نداشته باشد و آنان به تدریج بفهمند برنامه‌هایی که رژیم‌های سعودی و مصر در حوزه‌های علمیه کشورشان اجرا می‌کنند، در ایران اسلامی جایگاهی ندارد و علمای شیعه و مراجع عظام تقلید هوشیارتر از آن هستند که با دست خود تیشه به استقلال حوزه بزنند و نهالی را که طی سالیان دراز با خون دل خوردن بزرگانی نظیر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) و مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) رشد کرده، عظمت یافته و ثمر داده است، در اختیار کسانی قرار دهند که نه از دین چیزی می‌فهمند نه از علوم اسلامی بهره برده‌اند و نه درکی از روحانیت و شئون لازمه آن دارند.

به خصوص آنکه اتحاد مرحوم آقای گلپایگانی و مرحوم شریعتمداری در خصوص گرفتن امتحان مشترک از طلاب علوم دینی که از سال‌های ۵۰ به بعد ادامه داشت باعث شد تا رژیم پهلوی مقصود خود را نسبت به آنچه درباره امتحانات طلاب مطرح ساخته بود، دیگر پیگیری نکند و حوزه علمیه و امتحاناتش را به حال خود واگذارد.

امتحانات مشترک مراجع طبق برنامه‌های از قبل اعلام شده در روزهای پنج‌شنبه و جمعه دائر می‌شد و صحن مسجد اعظم و شبستان مسجد امام محل اجتماع طلاب برای امتحان دادن بود. این امتحانات که در صبح و عصر دائر می‌شد، اساس ارتقای رتبه تحصیلی و دریافت شهریه را تشکیل می‌داد.

متأسفانه در این اواخر کارشکنی‌های شریعتمداری باعث شده بود تا این امتحانات مشترک با مشکل مواجه شود و مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی خود رأساً امتحان طلاب را برگزار کند و البته این امر از دید مأمورین ساواک مخفی نمانده بود و آنان در یکی از گزارش‌های خود مراتب فوق را چنین منعکس کردند:

۲۶/۸/۲۸ - ۲۱/۶/۵۲

منبع ۹۷۶۹

روز ۳۶/۸/۲۰ [۱۳۵۶] محمود عباسی اظهار می‌داشت از روز چهارم ذی‌حجه جهت امتحان از طلاب ثبت نام می‌کنند و پس از آن امتحان شروع خواهد شد. این امتحان امسال فقط از طرف شریعتمداری است و به تنهایی امتحان می‌کند چون چند نفر افراد موجه و محترم را قبلاً نزد آقای گلپایگانی فرستاده و پیغام داده که می‌خواهیم امتحان طلاب را شروع کنیم، اگر موافق هستید مانند سال‌های قبل به اتفاق هم انجام دهیم.

ولی گلپایگانی جواب منفی داده و اظهار داشته خودمان در منزل از طلاب امتحان می‌کنیم. عباسی افزود معلوم نیست چرا گلپایگانی حاضر به امتحان مشترک نشده و جواب منفی داده که شریعتمداری مجبور شود به تنهایی امتحان کند و هر کس قبول شد به او شهریه بدهد چون این امتحان خاصیت دیگری ندارد و فقط برای شهریه است. قبلاً این دو مرجع با هم امتحان می‌کردند و سایر مراجع مانند خوئی و خوانساری و غیره قبول داشتند و از روی دفتر این دو شهریه می‌پرداختند ولی حالا معلوم نیست اگر شریعتمداری تنهایی امتحان کند دیگران قبول می‌کنند یا خیر.

نظریه شنبه - نظری ندارد.

نظریه یکشنبه - مفاد گزارش صحیح است، نتیجه امتحانات و عکس‌العمل سایرین متعاقباً به استحضار خواهد رسید.

نظریه دوشنبه - مفاد خبر و نظریه یکشنبه مورد تأیید است.

به هر حال چه مراجع تقلید آن روز به طور مشترک با یکدیگر، از طلاب امتحان می‌گرفتند و چه به صورت مجزا از یکدیگر، مهم این بود که این کار توسط خود روحانیت و از درون حوزه علمیه و به دست حوزویان انجام می‌شد نه توسط وزارت آموزش و پرورش و با نظارت ساواک!

و البته این خطر بزرگی بود که آن روزگار متوجه حوزه، روحانیت و مکتب تشیع شده بود و بحمدالله با عنایت علمای آگاه و مرجع متعهد و روشن‌ضمیر مرحوم آقای گلپایگانی (ره) این خطر دفع شد و رژیم پهلوی نتوانست از این طریق به اهداف شوم خود دست یازد.

در اینجا آنچه مهم است و در خاتمه این بحث باید بدان پرداخت، سیاست گام به گام رژیم پهلوی در پیشبرد هدف شوم خود می‌باشد. رژیم پهلوی در سال ۱۳۴۲ این طرح را به تصویب رسانید ولی به علت اوج نهضت امام خمینی (ره) در سال‌های ۴۲، ۴۳ و ۴۴ اجرای آن را به تعویق انداخت و سرانجام در سال ۴۵ تصمیم به اجرای آن گرفت و با مکاتبه و پیگیری عاقبت در سال ۴۶ اولین دوره امتحانات طلاب را برگزار کرد.

این روند تا سال ۱۳۵۰ کم و بیش ادامه یافت و علی‌رغم هشدارهای آموزش و پرورش، اختراهای ژاندارمری و پیشنهادهای ساواک قم مبنی بر سخت‌گیری درباره طلابی که در امتحانات حاضر نمی‌شدند، هیچ گزارشی در بین اسناد موجود نیست که سخت‌گیری‌هایی انجام شده باشد بلکه در گزارشی صریحا اعلام می‌شود «چون سیاست فعلی ایجاب نمی‌کند که تصمیمات حادی نسبت به طلاب گرفته شود لذا...»

این امر نشان‌دهنده آن است که رژیم پهلوی با اعمال سیاست گام به گام مطالب ذیل را مد نظر داشته است:

الف - آن رژیم که پس از تبعید امام خمینی (ره) این‌گونه تبلیغ می‌کرد که عموم روحانیون و مراجع شاهدوست هستند، و تنها فردی که اخلاک‌گرا بود و اذهان ملت را نسبت به شاهدوستی مسأله‌دار می‌کرد تبعید شده است و اکنون اوضاع کشور آرام می‌باشد، دیگر در این مسأله

قصد نداشت نسبت به طلاب سخت‌گیری کرده و مراجع را تحت فشار قرار دهد، زیرا خوف این را داشت که تحرکی جدید به وجود آید و حوزه علمیه با تعطیلی و تظاهرات یکپارچه خود بر همه آن تبلیغات و یاوه‌سرایی‌ها مهر بطلان زند (گرچه موضوعات دیگری بعدها پیش آمد و حوزه علمیه و روحانیت مبارز و یاران آن امام در تبعید، مهر بطلان بر این تبلیغات زدند).



متأسفانه در این اواخر کارشکنی‌های شریعتمداری باعث شده بود تا این امتحانات مشترک با مشکل مواجه شود و مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی خود رأساً امتحان طلاب را برگزار کند و البته این امر از دید مأمورین ساواک مخفی نمانده بود.



ب - بر اساس تحلیل فوق، رژیم سیاست تشویق و تهدید را در پیش گرفته بود تا از یکسو طلاب را از ترس اعزام به سربازی به پای امتحانات بکشاند و از سوی دیگر با تشویق و تطمیع عده‌ای باعث شود عموم حوزویان از این امر استقبال کنند و بدین‌وسیله از درون، حوزه علمیه را به سوی اهداف خود جلب نماید

ج - سردمداران رژیم امید داشتند با استفاده از بعضی روحانیون همسو مثل

شریعتمداری این موضوع را به نحو مسالمت‌آمیزی پیش برند و هیچ نیازی به جبر و برخورد تحریک‌آمیز نداشته باشند و حتی با تغییراتی در طرح پیشنهادی خود خواستند حوزویان را فریب دهند و به مقصود خود نائل گردند.

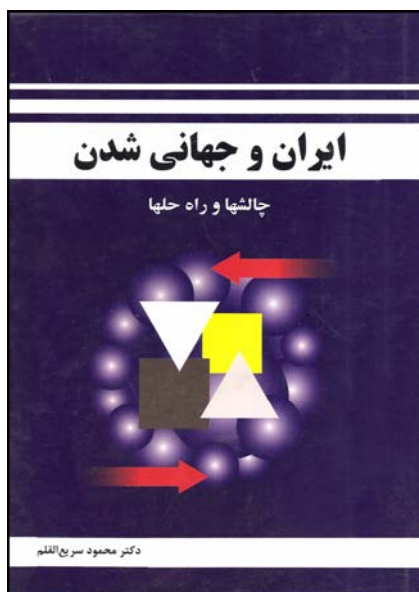
د - با توجه به همه عوامل فوق، طراحان این توطئه امید داشتند تثبیت این طرح مشمول مرور زمان شود و پس از مدتی که عده‌ای از طلاب آمدند و در امتحانات شرکت کردند، زشتی آن از بین برود و دیگر حوزویان نیز از این موضوع استقبال کنند و در واقع گذشت زمان این امر را در میان حوزه و روحانیت تثبیت کند.

ه - کلیه اسناد و پیگیری‌های این طرح در ساواک منطه قم در پرونده‌ای تحت عنوان

«آزمایش دروس طلاب» بایگانی شده است. این امر از دو جهت تأمل‌انگیز است:

۱. حضور ساواک در این ماجرا حضوری کلیدی و اساسی بوده است و از این جهت کلیه اقدامات انجام شده هم دقیقاً به مرکز و طبعاً به مسئولین بلندپایه رژیم پهلوی گزارش شده است و هم اسناد مربوطه با دقت طبقه‌بندی و بایگانی می‌شد تا در پیگیری‌های بعدی سوابق امر مورد ملاحظه قرار گیرد.

۲. عنوانی که برای پرونده انتخاب شده است (آزمایش دروس طلاب) می‌فهماند که طراحان آن برنامه خود نیز این طرح را آزمایشی می‌دانستند و هیچ‌امیدی به موفقیت آن نداشتند! و تمامی احتمال موفقیت آن را به گذشت زمان و برخورد زعمای حوزه با آن منوط کرده بودند. که عاقبت پایداری مرجعیت وقت باعث شد حيله و توطئه آنان با شکست فاحشی روبه‌رو شود. و مکروا و مکرالله و الله خیر الماکرین، عاقبت نه تهدید طلاب کارساز شد، نه تطمیع و تشویق معدود کسانی که مذبذب بودند ثمری بخشید، نه از دست عناصر خودی و افراد وابسته گره‌ای برایشان باز شد، نه گذشت زمان باعث شد زعمای حوزه و طلاب و فضلالی متعهد آن به خواب غفلت فرو روند و بالاخره نه مرجعیت آگاه و روشن‌ضمیر آن روز کوتاه آمد و عقب‌نشینی کرد و همه این موانع باعث شد که رژیم از این توطئه خود طرفی برنبندد و دست از پا درازتر از این اندیشه پلید فروگذاری نماید و تا پیروزی انقلاب اسلامی دیگر هیچ‌گاه به فکر اجرای این طرح مزورانه نیفتد.



## جهانی شدن: جهانی بدون مرز برای امریکا و غرب

### و ایرانی بدون آرمان‌های انقلاب اسلامی برای غرب‌گرایان سکولار

(نقدی بر کتاب ایران و جهانی شدن، چالش‌ها و راه حل‌ها، نوشته دکتر محمود سریع القلم)

دکتر حجت سلیمان‌داریابی<sup>۱</sup>

#### ◆ اشاره

کتاب *ایران و جهانی شدن، چالش‌ها و راه حل‌ها*، نوشته دکتر محمود سریع القلم<sup>۲</sup>، کتابی است که در اواسط سال ۱۳۸۴ به تعداد ۲۰۰۰ نسخه به وسیله مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام منتشر شده است، نقد و ارزیابی این اثر از آن جهت

---

۱. دکترای علوم سیاسی و روابط بین‌الملل.

۲. محمود سریع القلم، *ایران و جهانی شدن، چالش‌ها و راه حل‌ها*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۴.

اهمیت ندارد که در میان دهها اثر دیگری که در موافقت یا مخالفت با جهانی شدن منتشر شده است، اثری ویژه و دیدگاهی منحصر به فرد را تقدیم می‌کند، بلکه از آن جهت اهمیت دارد که در مرکزی وابسته به یکی از ارکان بسیار مهم تصمیم‌گیری نظام جمهوری اسلامی ایران بوده منتشر گردیده است.

از جهت دیگر، مقدمه‌ای که دکتر حسن روحانی (قائم‌مقام مرکز تحقیقات استراتژیک) بر این اثر نوشته است این ذهنیت را در خواننده ایجاد خواهد کرد که این اثر و آنچه نویسنده درباره سه دهه گذشته ایران گفته است، دیدگاه‌های رسمی جمهوری اسلامی ایران درباره جهانی شدن و عملکرد گذشته مسئولان کشور در قبال چالش‌های نظام است.

اگر چه آقای دکتر حسن روحانی در انتهای پیشگفتار به این نکته اشاره کرده‌اند که این اثر رویکردی را در میان رویکردهای دیگر برای بحث و گفتگو و تسهیل تعامل فکری میان نخبگان سیاسی و دانشگاهی فراهم می‌سازد اما از آنجایی که تاکنون متون و آثار منتشر شده از این مرکز عموماً در خدمت نشر افکار و اندیشه‌های جریان‌های مشخصی قرار داشته و بر خلاف اظهارات دموکراتیک‌مآبانه دست‌اندرکاران این مرکز، به ندرت آثاری خارج از همان چارچوب‌های از پیش تعریف شده در تبیین آرمان‌های انقلاب اسلامی و مواضع جمهوری اسلامی منتشر شده است، ضرورت نقد چنین دیدگاه‌هایی بدیهی است و در جهت دفاع از منافع ملی، باورها و ارزش‌های پذیرفته شده نظام جمهوری اسلامی و از همه مهم‌تر عملکرد نظام در سه دهه گذشته می‌باشد.

هدف از نقد این اثر نباید به منزله نقد جریان‌های تصمیم‌گیرنده حاکم بر مجمع تشخیص مصلحت نظام و مرکز تحقیقات استراتژیک تلقی گردد، هر چند فصلنامه پانزده خرداد معتقد است که چنین نقدی برای تقویت ارکان تصمیم‌گیری نظام مخصوصاً نهاد بنیادینی چون مجمع، ضروری است.

اثر آقای دکتر سریع‌القلم به اعتبار دیگری هم اهمیت نقد و بررسی دارد زیرا نویسنده در این اثر، بیش از آنکه دغدغه تبیین چالش‌ها و راه‌حل‌های ایران را در تعامل با جهانی شدن داشته

باشد، به وضوح در سراسر این اثر کارآمدی جمهوری اسلامی ایران را در حل مسائل و مشکلات جامعه و اعاده منافع ملی در نظام بین‌الملل در طول دوران پس از انقلاب اسلامی به چالش کشیده است و نظام جمهوری اسلامی، نیروهای انقلابی و اسلامی و ساختار تصمیم‌گیری نظام را به فقدان عقلانیت، داشتن تعصب و جزمیت، علائق قوم‌گرایی، عصبانیت در تصمیم‌گیری، کینه و حسد، بی‌سوادی، بی‌اطلاعی از جهان و تحولات جهانی، تلقی نادرست از تجدد و ویژگی‌های تمدن غرب، عدم توانایی در ائتلاف‌سازی و ایجاد وحدت رویه و اجماع‌سازی فکر و... متهم نموده است.

نویسنده، نسل اول و دوم انقلاب اسلامی ایران را با آن همه حماسه‌ها و جانفشانی‌ها در دفاع از تمامیت ارضی کشور و ایجاد این همه دگرگونی‌های عظیم در کشوری که تحت حاکمیت جریان‌های شبه روشنفکری سکولار در دویست سال گذشته حتی استعداد ساختن یک آفتابه را نیز نداشت نسلی ناکار آمد، ناتوان در شناخت مسائل جهانی و منافع ملی معرفی می‌کند و در پایان اثر خود، به وضوح اعلام می‌کند که عمر این دو نسل و آرمان‌ها و ارزش‌های آنها در وضع کنونی جهانی به سر آمده است و باید همه چیز را به نسلی تقدیم کرد که:

غیر فلسفی، غیر مکتبی، غیر سیاسی، مقلد در تقلید از ملت‌های دیگر، بی‌علاقه به مسائل اسلامی، بی‌علاقه به ابعاد فقهی، فلسفی، کلامی و سیاسی دین و علاقه‌مند به ابعاد اخلاقی و صوفی‌گرایانه دین، دارای تفکر پراگماتیستی و پوزیتیویسمی، فاقد چشم‌انداز مبارزه با استکبار جهانی و عدم گرایش به تفکرات عدالت‌گرا و غیره است.

از جناب آقای دکتر حجت سلیماندارابی که زحمت نگارش این نقد را پذیرفتند و از هیمنه مسندنشینان نهراسیده‌اند (که بر میراث شهدای انقلاب اسلامی و امام شهیدان تکیه زده و علی‌رغم برخورداری و بهره‌برداری از همه امتیازات و رانت‌های جمهوری اسلامی و ملت مظلوم و مسلمان ایران موضع «اپوزیسیونی» دارند) تشکر می‌کنیم و از همه دانش‌پژوهان معتقد به انقلاب اسلامی که دل در گروه دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی، اندیشه‌های امام



خمينی (ره) ارکان نظام جمهوری اسلامی و منافع ملی را دارند تقاضا می‌کنیم از کنار این‌گونه آثار، به ویژه وقتی از سوی نهادهای رسمی جمهوری اسلامی - که از بیت‌المال ارتزاق می‌نمایند - منتشر می‌شود به سادگی نگذردند و نشر این‌گونه آثار را صرفاً به منزله نشر دیدگاه‌های جاری تلقی نکنند.



\*\*\*

## ◆ جهانی شدن: دکترین جدید نظام سرمایه‌داری برای ابقای سیطره بر

### جهان؟

بی‌تردید برای ایران مفهوم فریبنده ولی پرکاربرد جهانی شدن در دهه اخیر، آثار متضاد و متعارض فراوانی به همراه دارد. این حقیقت دارد که می‌گویند: این مفهوم نشان دهنده شروع عصر جدیدی از دسترسی، شفافیت و همکاری جهانی است، اما در عین حال نمادی برای بی‌بند و باری اخلاقی و بی‌اعتنایی به فقدان عدالت اجتماعی به حساب می‌آید.<sup>۱</sup>

هدف نگارنده در این مقاله توصیف فرآیند آثار جهانشمول انقلاب، فن‌آوری، گسترش امکانات حمل و نقل و ارتباطات و اطلاعات، توسعه اطلاع‌رسانی، در هم تنیدگی هر چه بیشتر جهان و تشدید آگاهی‌ها، انتقال سریع و ارزان کالاها، خدمات، نیروی کار، سرمایه، اطلاعات، افکار، اندیشه‌ها، مدها، ایده‌ها، علائق و سلايق میان ملت‌ها یا متصل شدن انسان‌های پراکنده در جهان به یکدیگر و تسریع حرکت‌های اجتماعی، فراگیر شدن جنبش‌های جهانی، گسترش علوم، فنون و دانش بشری، گسترش امکانات فزاینده برای مبادله آرمان‌ها، باورها و اعتقادات است و درک متقابل فرهنگ‌ها و حرکت بشر به سوی ایجاد نوعی ارزش‌های مشترک و فرهنگ جهانی، فرسایش و فروریزی مرزها و کم شدن دخالت دولت‌ها در تعیین امر اجتماعی و

۱. ر. ک: زیبگنیو برژینسکی، انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر جهان، ترجمه لطف‌الله میثمی، تهران، صمدیه، ۱۳۸۳.

همچنین دیگر عوامل محدود و مقیدکننده امر اجتماعی و ده‌ها علائمی نیست که امروزه تحت عنوان علائم جهانی شدن القا می‌شود.

این مقاله همچنین در پی نقد و ارزیابی فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از جهانی شدن برای ایران نیست.

همچنان که نویسنده این مقاله به دنبال آن نیست تا سطح فهم روشنفکران و نخبگان سیاسی و فکری کشور را در مورد جهانی شدن تجزیه و تحلیل نماید، زیرا به این حقیقت معترف است که درک و شعور انسان‌ها از واقعیت‌ها تابع علائق، سلائق، باورها، اعتقادات و میزان شناخت آنها از واقعیت‌ها برای برقراری نسبت با آنها می‌باشد.

ما نمی‌توانیم انسان‌ها را وادار نماییم که همان نسبتی را با پدیده‌ها، فرآیندها و دگرگونی‌ها برقرار سازند که ما می‌توانیم برقرار سازیم.

همان‌طور که نمی‌توان به آنها گفت مثلاً از جهانی شدن همان چیزی را بفهمید که ما می‌فهمیم. ما می‌توانیم و باید فضا را برای درک هر چه بهتر پاره‌ای از برداشت‌ها در مورد پدیده‌ها، فرآیندها و دگرگونی‌ها، فراهم سازیم و نشان دهیم اگر این برداشت‌ها به محک آزمون و تجربه گذاشته شود چه آثار مثبت یا زیانباری برای حیات اجتماعی ما خواهد داشت اما نمی‌توان به بقیه گفت چون فهم شما از دگرگونی‌ها، دیگرگون است و در تضاد با استقلال، هویت ملی، فرهنگ بومی، آرمان‌ها، باورها و اعتقادات جامعه است پس باید ساکت شوید و چیزی نگویید.

بنابراین هدف نگارنده از نقد کتاب ایران و جهانی شدن نوشته دکتر محمود سریع‌القلم نه از این جهت است که چرا سطح فهم ایشان از این دکترین، سنخیت چندانی با استقلال ملی، آرمان‌های انقلاب اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و منافع ملی ندارد بلکه از آن جهت است که اگر تجویزهای ایشان را در تعامل با این پدیده در ایران معاصر با توجه به ساخت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایران به محک آزمون و تجربه بگذاریم چه آثاری برای حیات اجتماعی جامعه ما، در دنیای فاقد آرمان و عدالت کنونی خواهد داشت. رویکرد

آسیب‌شناسانه این مقاله به نوشته آقای دکتر سریع‌القلم به اصل جهانی شدن و تهدیدها و فرصت‌های ناشی از آن برای ایران نیست. همان‌طور که به این مسأله نیز برنمی‌گردد که جهانی شدن را پروژه‌های از پروژه‌های نظام امپریالیستی و سرمایه‌داری جهانی برای سیطره بر جهان بدانیم یا آن را پروسه‌ای از فضای جدیدی تلقی کنیم که رشد علم و تکنولوژی برای بشر ایجاد کرده است، بلکه - همان‌طور که اشاره شد - نقد این مقاله به نسخه‌هایی است که برای حل چالش‌های ایران در فضای جهانی شدن پیچیده می‌شود.

به نظر نگارنده، تهدیدات امنیتی، هویتی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و اعتقادی‌ای که متوجه حیات ملی و جهانی کشور ما است بیش از آنکه ناشی از ظهور دگرگونی‌های جدید هر عصر باشد، ناشی از نسخه‌های متفاوت و متضادی است که نخبان فکری جامعه در برقراری نسبت با این دگرگونی‌ها برقرار می‌سازند. اگر در کنار این نسخه‌های متضاد، ناآگاهی و عدم شناخت دقیق و عمیق از ماهیت این دگرگونی‌ها اضافه شود و در کنار آن عصبیت اهل اندیشه آورده شود که چنین نسخه‌هایی را برای جامعه می‌پیچند و اصرار عجیبی هم دارند که جز نسخه‌های آنها بقیه نسخه‌ها ناکارآمد است، در نظر آورید که چه تشنت و پراکندگی دهشت‌باری برای حل چالش‌ها و راه حل‌ها در مقابل این دگرگونی‌ها در کشور ایجاد می‌شود.

ما در تجربه تاریخی دویست سال اخیر ایران دچار چنین معضل بزرگی بودیم. ملت مظلوم و فرهنگ‌دوست ایران فراموش نکرده است که وقتی مفهوم تجدد و ترقی، تمدن، نوسازی، اصلاح‌طلبی و از همه مهم‌تر مفهوم مشروطه وارد ایران شد، برداشت‌های متفاوت و متضاد از این مفاهیم و اصرار نیروهای اجتماعی و فکری برای القای سطح فهم و برداشت خود و خروج بقیه اندیشه‌ها با انواع و اقسام اتهامات چه مصائبی برای ایران به وجود آورد و چگونه ریشه تفکر انتقادی را در کشور ضعیف کرد و بلکه خشکاند. روشنفکران ما اجازه ندادند آبخورهای نقد این مفاهیم جدید که در فرهنگ ما ریشه چندان‌ی نداشت از مجرای صحیح وارد رگ حیات اجتماعی ایران شود و با استفاده از آن؛ فرهنگ بومی، دینی و ملی ما بازاندیشی مجدد گردد.

بی‌تردید دو طیف از جریان‌های فکری و سیاسی در ایران برای مسدود کردن باب تفکر و اندیشه و انتقاد در قبال مفاهیم جدید - که از غرب وارد کشور ما شد - مؤثر بودند: یک طیف، منورالفکرهایی بودند که قبله آمال و آرمان‌های آنها اروپا و غرب بود و چون و چرا کردن در محصولات ذهنی و فکری و غیره غرب را از جانب ایرانیان بر نمی‌تابیدند، چرا که معتقد بودند غرب پایان تمدن، تکنیک، اندیشه، نظام سیاسی، نظام اجتماعی، نظام فرهنگی و آرمان‌های بشری و الگوهای سیاسی است.

و طیف دوم، مقدس‌مآب‌هایی بودند که ریشه همه مفاهیم جدید را درون دین و تاریخ اسلامی جستجو می‌کردند و برچسب مقدس به همه پدیده‌ها و مفاهیم می‌زدند. بنابراین با رواج دادن بانک مقدس، انجمن مقدس، جریده مقدس، دارالشورای مقدس، دموکراسی قدسی، احزاب مقدس و غیره، راه را بر روی هرگونه نگاه انتقادی به این پدیده‌های جدید بستند. بدیهی است وقتی پدیده‌ای قدسی می‌شود چون و چرا کردن در آن، محل تردید و تقبیح است.

آیا داستان مشروطه از حافظه تاریخی ملت ایران پاک شده است؟ چگونه امکان دارد ملت ما و روشنفکران ما و نخبگان ما، نظام مشروطه سلطنتی را فراموش کرده باشند؟ ایران نزدیک به هفتاد سال تاوان سنگینی را برای نظام مشروطه سلطنتی پرداخت کرد. بنابراین امکان ندارد که آن دوران غم‌انگیز را فراموش کند.

آیا همان داستانی که امروزه در مورد مفاهیمی چون جامعه مدنی و جهانی شدن و غیره می‌سرایند، تکرار همان داستانی نیست که در مورد مفهوم مشروطه ساخته بودند؟ مگر غیر از آن است که همان دو طایفه، یعنی غرب‌گرایان و مقدس‌مآبان راه را برای نقد مفهوم مشروطه در ایران بستند؟ یکی با مطلق کردن مشروطه و دیگری با مقدس کردن آن، فضا را به گونه‌ای خفقان‌آور کردند که وقتی یکی از منتقدان عالم مشروطه یعنی مرحوم شیخ فضل‌الله نوری را به جرم نگاه انتقادی به این مفهوم جدید به پای چوبه دار بردند جماعتی در پای دار به رقص و پایکوبی پرداختند. آیا به دار کشیدن مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در ایران عصر حاکمیت مطلقه مشروطه‌خواهان سلطنت‌طلب، به دار کشیدن اندیشه انتقادی توسط غرب‌گرایان و مقدس‌مآبان

در ایران معاصر نبود؟

دورانی که مفهوم جامعه مدنی در کشور ما وارد شد همان داستان دوباره تکرار گردید. دهه گذشته باز هم برای روشنفکران ما مایه عبرت نگردید. وقتی مفهوم جامعه مدنی در نیمه دوم دهه ۷۰ وارد ایران شد دوباره همان دو طیف مطلق‌گرایان غرب‌نگر و مقدس‌مآبان ساده‌لوح وارد بازی شدند و چه بلوایی از تشنجات، اتهامات و غیره در کشور ایجاد شد.<sup>۱</sup>

اکنون به نظر می‌رسد که میدان در دست مفهوم تازه‌ای به نام «جهانی شدن» خواهد افتاد. اگر چه هنوز این مفهوم در ورود به صحنه سیاسی کشور فضای بیشتری نیاز دارد اما نباید فراموش کرد که از دهه هفتاد به بعد با ورود طیف تلفیقی جدیدی از تکنوکرات‌ها (غرب‌گرایان و مقدس‌مآبان) در صحنه سیاسی فکری و تصمیم‌گیری ایران و تمرکز آنها در نهادهایی چون مرکز تحقیقات استراتژیک، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، بنیادهای دایرةالمعارف‌ها، دانشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی علوم انسانی و بعضی از ساختارهای تصمیم‌گیری نظام و طرح مباحثی چون امضای موافقتنامه گات، پیوستن به سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، بین‌الملل‌گرایی و امثال اینها فضا را برای استحاله فکری و سیاسی جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌سازند.

به نظر نگارنده اگر در یک دوره‌ای مفهوم تجدد و ترقی، در دوره‌ای دیگر، مفهوم اصلاح‌طلبی و بعد از آن مفهوم مشروطه‌خواهی و قانون‌طلبی و در عصر رضاخان مفهوم نوسازی آمرانه و در دوره پهلوی دوم مفهوم انقلاب سفید و بالاخره در فرآیندی دیگر، مفهوم جامعه مدنی نقطه تمرکز و ادغام ایران در نظام سرمایه‌داری غرب بود اکنون آن نقطه تمرکز و ادغام مفهوم «جهانی شدن» است.

جهانی شدن نسبت به مفاهیم دیگر، از جنبه آثار محیطی به مراتب استعداد فریبنده بیشتری

۱. باید توجه کرد که مفهوم جامعه مدنی در ایران کارکرد فکری و سیاسی خود را مدیون انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ می‌داند. این بدان معناست که این مفهوم قبلاً در ادبیات سیاسی و اجتماعی وجود نداشته است.

برای ادغام و تلفیق آرمان‌های ملت ایران در نظام سرمایه‌داری غرب دارد.

این استعداد در مفهوم «جهانی شدن» آن قدر زیاد است که انسان می‌تواند از ساده‌ترین آرمان‌ها، علائق و سلائیق، تا پیچیده‌ترین مباحث فلسفه تاریخ و فرآیند دگرگونی‌های اجتماعی را در آن به نمایش گذارد و جهانی شدن را به آن متصف کند.

این روش در سراسر کتاب آقای دکتر سریع‌القلم به کار رفته است و نقد خواهد شد به عنوان مثال ایشان در صفحه ۲۹ اثر خود می‌نویسد: «از مبانی مهم فلسفی جهانی شدن، فراگیر شدن عقلانیت است.»

اما وقتی می‌خواهد این مبانی مهم فلسفی را در بنیادهای مفهوم «فراگیری عقلانیت» تعریف کند که ذات تفکر مدرنیته در غرب است و نوشته‌های پیچیده متفکران بزرگی چون کانت، هگل، هایدگر، مارکوزه، هابرماس، فوکو، آدورنو، هوسرل و بسیاری از فیلسوفان نسل روشنفکری غرب را به خود مشغول کرده است، می‌نویسد:

برای انجام هر کاری، قبلاً فکر می‌شود، محاسبه لازم صورت می‌پذیرد، عواقب آن مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، کارآمدی آن در نظر گرفته می‌شود، علمی بودن و منطقی بودن فرآیند و رویه‌های انجام کار بررسی می‌گردد، مشورت می‌شود. نوعی افزایش کمی و کیفی در نظر گرفته و سپس برای نحوه انجام آن تصمیم‌گیری می‌شود.<sup>۱</sup>

البته با مطالعه این اثر یا آثار دیگر دکتر سریع‌القلم به ندرت می‌توان شأن و جاهت فلسفی در خور ملاحظه‌ای در اندیشه‌های ایشان یافت چون دکتر سریع‌القلم در آثار خود نشان می‌دهد که با فلسفی بودن و فلسفی اندیشیدن و بنابراین عمیق و دقیق به مسائل نگاه کردن میانه خوبی ندارد و همان‌طور که در فصل نتیجه‌گیری کتاب ایران و جهانی شدن می‌نویسد:

به دنبال نسلی برای رهبری آینده ایران می‌گردد که سرآمد خصلت‌های این نسل «غیر فلسفی بودن» است.<sup>۲</sup>

۱. محمود سریع‌القلم، همان، ص ۲۹، ۳۰.

۲. همان، ص ۱۳۰.

بنابراین چندان نباید تعجب کرد که ایشان مبانی مهم فلسفی جهانی شدن را که عبارت از فراگیر شدن عقلانیت ابزاری است به کارهای عقلایی - که عموماً بشر با آن سر و کار دارد و حتی تلاش می‌کند در ساده‌ترین محاسبات زندگی خود از آن استفاده کند - تنزل دهد و کار عقلایی را که از نظر ایشان همان عقلانیت فلسفی است به تفکر علمی و پوزیتیویستی<sup>۱</sup> منسوب نماید! و عمل و کاربرد عمل‌گرایانه اهداف را بر اندیشه، آرمان، اخلاق و از همه مهم‌تر عدالت ترجیح دهد.

«جهانی شدن» مفهوم اعتباری توانمندی برای تحقق اتوپیایی است که جریان‌های غرب‌گرای سکولار ایران نزدیک به دویست سال است آرزو می‌کنند ایران شعبه‌ای از این اتوپیا باشد. اتوپیای تجدد، همساز شدن با محیط بین‌المللی نظام سلطه یا بهتر است گفته شود پذیرش نظام رسمی سیطره سرمایه‌داری و پایان ایدئولوژی‌های مخالف، پذیرش کلیت غرب بدون تفکیک وجوه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیکی آن از یکدیگر، عدم امکان پیشرفت عمومی بدون هماهنگی با قدرت‌های بزرگ، منسوخ بودن لفظ استقلال و اصالت ملی و هویت، ورود به جامعه جهانی با رهبری نخبگان سیاسی بین‌الملل‌گرا (تکنوکرات‌های تلفیقی جدید)، اتخاذ روش حرف‌شنوی با قدرت‌های جهانی و ده‌ها نسخه شبیه به اینها که نزدیک به دویست سال است در کشکول جریان‌های غرب‌گرای سکولار ایران و جهان سوم پیوسته بازخوانی می‌شود<sup>۲</sup> و اکنون آرمان‌های خود را در مفهوم «جهانی شدن» متجلی می‌بینند. بی تردید در فضایی که امروزه دکترین جهانی شدن قالب‌بندی می‌کند نمی‌توان از چنین استعداد شگرفی غفلت کرد.

چه کسی می‌تواند در این حقیقت تردید داشته باشد که در دنیای کنونی به دلیل رشد

۱. همان، ص ۳۰.

۲. در سراسر اثر دکتر سریع‌القوم مجدداً همان آرمان‌های نوستالوژیک دویست ساله اخیر جریان‌های غرب‌گرایی سکولار تکرار می‌شود.

امکانات، اطلاعات و ارتباطات تمام خزانه معرفتی جوامع بشری از آغاز شکل‌گیری تا به امروز در اختیار ما قرار گرفته است؟

این اولین باری است که بشر به چنین فرصت گرانبهایی دست یافته است. این حقیقت دارد که بشر در هر زمینه‌ای که بخواهد شناخت پیدا کند و راجع به هر موضوعی که بخواهد تحقیق کند این خزانه معرفتی در اختیار اوست. ما امروزه هم انباشت معرفتی جامعه خودمان و هم انباشت معرفتی سایر جوامع بشری را به اشکال متفاوت صوت، تصویر، چاپ، فیلم، نوار، لوح فشرده یا هر شکل الکترونیکی و مکانیکی دیگر در اختیار داریم و می‌توانیم این خزانه را مورد تحقیق و آزمون و الگوسازی قرار دهیم و از این راه به معرفت و شناخت تازه‌ای برسیم. در هیچ دوره‌ای از تاریخ چنین فرصت حیرت‌آوری در اختیار بشر نبوده است.

به همین دلیل اگر تقلید، عدم اندیشه و پذیرش چشم بسته و بی‌چون و چرای دگرگونی‌ها و سازش با وضع موجود و سکوت نسبت به بی‌عدالتی‌ها و جنایات - که علیه بشریت صورت می‌گیرد و ده‌ها مسأله‌ای که امروزه آرمان‌های بشری روی آن نهاده شده و بشریت قرن‌ها برای تحقق آنها مبارزه کرده است و پیامبران بزرگی برای تحقق آنها از ناحیه خدای تبارک و تعالی مبعوث شده‌اند و به دست ستمگران کشته شدند - در گذشته به دلیل ناتوانی بشر در ایجاد صدای واحد جهانی علیه این جنایت‌ها توجیه‌شدنی بود با وجود این ذخایر معرفتی دیگر توجیه‌شدنی نیست. دیگر توجیه‌هایی مثل عدم آگاهی، نبود امکانات و اطلاعات و ارتباطات و امثال اینها برای بشر نمی‌تواند بهانه مناسبی باشد. همه این دگرگونی‌ها نشان می‌دهد که روش‌های تحقیق، تحلیل و تصمیم‌گیری دچار دگرگونی شده است. مگر می‌توان در عصر تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات برای تجدد و ترقی جوامعی که ابرقدرت‌ها و نظام سرمایه‌داری لیبرال سال‌ها در آن به غارت و دست‌اندازی مشغول بودند، همان نسخه‌هایی را برای رسیدن به قدرت و انسجام ملی تجویز کرد که در دویست سیصد سال گذشته تجویز می‌شد؟!

شاید یکی از دلایل مهمی که باعث گردید کتاب *ایران و جهانی شدن* آقای دکتر سریع‌القلم برای نگارنده توجیه‌ناپذیر و عجیب باشد این است که نسخه‌های ایشان برای بین‌الملل‌گرا شدن



ایران و همسازی آن با نظام جهانی و جهانی شدن، نسخه‌هایی متعلق به دوران عدم توانایی و آگاهی ملل از فرآیند دگرگونی‌های جهانی، ماهیت نظام بین‌المللی و دوران بی‌خبری ملت‌ها است! چگونه امکان دارد در عصر دگرگونی اطلاعات و ارتباطات متفکری برای ملت خود نسخه‌هایی را تجویز کند که متعلق به دوران سیاست قایق‌های توپدار است.<sup>۱</sup>

آیا تجویز چنین نسخه‌هایی به معنای آن نیست که یا ماهیت نظام بین‌الملل با دوره استعماری هیچ تغییری نکرده است و شعارهایی مثل جهانی شدن نیز فریب تازه‌ای بیش نیست و ما با طرح آن داریم ملت خود را فریب می‌دهیم یا نسبت به دوران جدید آگاهی و شناخت کافی نداریم و بدون این شناخت نسخه تجویز می‌کنیم؟ یا اطاعت ملت‌های نیازمند از کشورهای توسعه‌یافته و سر فرود آوردن در مقابل همه بی‌عدالتی‌ها سرنوشت محتوم تاریخی است؟ و یا...؟

اگر چنین است و قرار است بیمار با این رنج طاقت‌فرسا به هلاکت برسد و راه دیگری وجود ندارد، پس چرا با نسخه‌هایی رنگارنگ بیمار خود را از همین هستی درهم و برهم و گریزناپذیر و رنج زندگی در فضای بیماری ساقط می‌کنیم و بیمار را با تجویز داروهای سنگین و گران و کمرشکن زودتر به مرگ نزدیک می‌سازیم؟

امیدوارم از همین ابتدا کسانی که عموماً برای شانه خالی کردن از مسئولیت پاسخگویی به نتایج افکار و اندیشه‌های خود و نسخه‌هایی که تجویز می‌کنند دیدگاه‌های انتقادی را به داوری‌های غیر علمی یا تخیلات ناشی از ذهن توهم‌گرای ایرانی - که در پس هر چیز یا هر دگرگونی تازه‌ای، توهمی از توطئه می‌بینند - حواله نکنند.

اثر آقای دکتر محمود سریع‌القلم، استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی که سال‌هاست در حوزه پژوهش و آموزش به تربیت همان نسلی می‌پردازد که آرزو

۱. سیاست قایق‌های توپدار یکی از سیاست‌های معروف استعمار در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود. بر اساس این سیاست، به محض اینکه ملتی در مقابل کشورهای استعمارگر به مبارزه بر می‌خاست، دولت‌های استعماری قایق‌های توپدار خود را به سواحل آن کشور گسیل می‌داشتند و با این کار رعب و وحشت ایجاد می‌کردند.

دارد جایگزین نسل انقلابی و حماسه‌ساز عصر انقلاب اسلامی نماید، از جمله آثاری است که در چالش با جهانی شدن نسخه خاصی را برای ایران تجویز می‌نماید و این نسخه را به عنوان نسخه‌ای بی‌بدیل در مراکز علمی و دانشگاهی، مشاوره با نهادهای دولتی و رسمی ایران مانند وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک و سایر مجامع آکادمیک و اجرایی القا می‌کند، تا همان‌طوری که در تألیفات خود می‌نویسد:

شاید از یک رهیافت نسلی نیز بتوان به ثبات و تداوم وضعیت فعلی و تغییرات احتمالی نگریست. سیاستمداران و مدیران جمهوری اسلامی ایران که در طیف سنی ۴۰ - ۷۰ ساله قرار دارند تحت تأثیر مسائل فکری، تضادهای رفتاری و ویژگی‌های تاریخی ایران هستند و شخصیت و نظام فکری و اعتقادی آنها در بستر تاریخ معاصر ایران و محیط مبارزاتی دوره پهلوی شکل گرفته است. نسل اول و دوم که برای سرنگونی رژیم پهلوی تلاش کرد به قدرت رسید و هم اکنون در قدرت است و چون با پارادایم‌های دیگر به جز پارادایم موجود آشنایی ندارد برای حفظ قدرت خود و به کارگیری راه و روش‌های متفاوت مملکت‌داری با تحولات نوین جهانی به طور هم‌زمان از انعطاف لازم برخوردار نیست.<sup>۱</sup>

نقد و ارزیابی این نسخه تجویزی از آن جهت اهمیت دارد که اثر ایشان را یک نهاد رسمی و دولتی منتشر کرده است و اگر نگوییم دیدگاه رسمی همان تکنوکرات‌های تلفیقی عصر جمهوری اسلامی است که در نهادهایی مثل مرکز تحقیقات استراتژیک متمرکز شده‌اند لیکن آثار خود را بر سطوح تحلیل جریان‌های رسمی و غیر رسمی در درون نظام جمهوری اسلامی نسبت به پدیده‌هایی چون جهانی شدن و شقوق وابسته به آن مثل تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و امثال اینها خواهد گذاشت.

روش این مقاله در نقد و ارزیابی اثر مورد نظر، متکی به تجزیه و تحلیل براساس ملاک‌های معینی است که در خود اثر مشخص شده است. شبیه‌سازی بر اساس واقعیت‌های موجود در

فضای جهانی و جامعه نه شبیه‌سازی بر اساس آنچه ما در ذهن خود از این پدیده‌ها و مفاهیم ساخته‌ایم، برآورد کردن آثار نسخه‌های تجویزی در حیات اجتماعی به جای حدس زدن ذهنی، ارزشیابی رویدادها و دیدگاه‌ها به جای ترجیح دادن یکی بر دیگری، فرض کردن مسائل به جای باور کردن بدون دلیل و منطق و از همه مهم‌تر، گریز از مفاهیم همخوان و فریبنده و تمرکز بر اصول درک شده از آنچه نسخه‌های تجویزی نویسنده القا می‌کند، ملاک‌های مهمی است که در نقد اثر آقای دکتر سریع‌القلم بدان توجه خواهد شد.

از آنجایی که سنت نقد و نقادی در جامعه ما هنوز ارج و قرب علمی ندارد و ما عادت کرده‌ایم که نقد آثار و افکار را به منزله نقد شخصیت و هستی افراد تلقی کنیم پیشاپیش اعلام می‌کنیم که نقد این اثر به معنای نقد دیدگاهی است که نویسنده آن نسبت به پدیده جهانی شدن و نسبت آن با ایران دارد و ربطی به شخصیت، افکار و اندیشه نویسنده نسبت به مسائل دیگر ندارد.

قبل از شروع نقد و ارزیابی اثر دکتر سریع‌القلم یادآوری این نکته ضروری است که مهم‌ترین امتیاز این اثر را باید مسأله محوری آن تلقی کرد. متأسفانه پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی در ایران از بنیاد، پژوهش‌های موضوع‌محور است به همین دلیل کاربرد لازم را برای حل مسائل و مشکلات جامعه ما ندارند. آنچه اثر دکتر سریع‌القلم را در میان آثار مشابه دیگر پررنگ‌تر می‌سازد ویژگی مسأله‌محوری آن است. ایشان در مجموع این اثر، صرف نظر از پاره‌ای کلیات، مستقیماً نسخه خاصی برای نسبت ایران و جهانی شدن تجویز می‌کند که قابل نقد و تحلیل است، کلی و مبهم نیست. ما می‌توانیم آثار عینی این نسخه تجویزی را در بنیادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران تحلیل کنیم. چنین پژوهش‌هایی فضا را برای باروری دیدگاه‌های دیگر باز می‌کند و یافته‌های علمی در مسائل و مشکلات را پر بار و غنی و متنوع می‌سازد، مشکلاتی که جامعه ما در فرآیند رشد و توسعه خود با آنها روبه‌رو می‌گردد.

این‌گونه پژوهش‌ها را صرف نظر از اینکه اجرای آنها چه تأثیری در ساختار نظام و جامعه خواهد داشت باید به فال نیک گرفت و از آنها غفلت نکرد. همان‌طور که نباید چشم بسته و

بدون ارزیابی آنها را پذیرفت و نتایج آنها را وحی منزل دید. همه این نتایج منوط به آن است

که محققان، دانش‌پژوهان و مراکز پژوهشی ما، یافته‌های پژوهشی خود را بی‌نیاز از نقد و ارزیابی تلقی نکنند و محصولات خود را در پس هاله‌ای از نام و آوازه شخصیت‌ها و موقعیت‌های فکری و اجتماعی آنها یا اتصال آنها به نهادهای رسمی کشور پنهان نسازند. همان‌طور که نباید بر این باور غلط و بنیان‌افکن نیز اصرار ورزید که هر پدیده جدیدی که از غرب می‌آید چون محصول فرآیند جبر تاریخی و سیطره بی‌چون و چرای نظام سرمایه‌داری فراگیر غرب است یا باید در مقابل آن تسلیم شد یا منفعلانه برخورد کرد. پدیده جهانی شدن مانند همه پدیده‌های اجتماعی فرآیندی از رشد جوامع بشری در یک موقعیت خاص تاریخی است که هر متفکر یا هر نظام سیاسی و اجتماعی می‌تواند از آن برداشتی خاص مطابق با آرمان‌ها و انگیزه‌های خود داشته باشد. علم، تکنیک، اطلاعات و سایر محصولات اندیشه‌های بشری در طول تاریخ در معرض چنین

سیاستمداران و مدیران جمهوری اسلامی ایران که در طیف سنی ۴۰- ۷۰ ساله قرار دارند تحت تأثیر مسائل فکری، تضادهای رفتاری و ویژگی‌های تاریخی ایران هستند و شخصیت و نظام فکری و اعتقادی آنها در بستر تاریخ معاصر ایران و محیط مبارزاتی دوره پهلوی شکل گرفته است. نسل اول و دوم که برای سرنگونی رژیم پهلوی تلاش کرد به قدرت رسید و هم اکنون در قدرت است و چون با پارادایم‌های دیگر به جز پارادایم موجود آشنایی ندارد. برای حفظ قدرت خود و به کارگیری راه و روش‌های متفاوت مملکت‌داری با تحولات نوین جهانی به طور هم‌زمان از انعطاف لازم برخوردار نیست.

برداشت‌هایی بودند و خواهند بود. ما نمی‌توانیم بگوییم که چون مثلا از دستاوردهای عقل بشری در حوزه شکاف اتم و هسته‌های اتمی بمب‌های خانمانسوزی برای نابودی بشر توسط پاره‌ای از قدرت‌های استکباری ساخته شد و با آن ملت‌های زیادی را به خاک و خون کشیده‌اند، پس چنین علمی مخرب و غیر قابل اعتماد می‌باشد و ما به سمت فراگیری آن نخواهیم رفت.

ابزارها، تکنیک‌ها، فنون و علمی که بشر تولید می‌کند از دیدگاه باورهای اعتقادی ما آلات مشترکه است. بشر هم می‌تواند آنها را در جهت تضمین سعادت و آرامش زندگی خود به کار گیرد و هم می‌تواند آنها را در جهت تخریب محیط زیست، جنگ و کشتار و نابودی نوع بشر به کار برد. هر کس بر اساس آرمان‌ها و باورهای خود با این محصولات نسبت برقرار می‌کند و از آنها بهره می‌گیرد یا از نتایج آنها دوری می‌گزیند.

به نظر می‌رسد پدیده‌ای که امروزه تحت عنوان جهانی شدن از آن یاد می‌کنند دارای چنین ماهیتی است. عده‌ای می‌گویند این پدیده فرآیند رشد اطلاعات، ارتباطات و بسیاری از محصولات فکر بشری در دوران جدید است و از آثار و نتایج آن گریزی نیست و عده‌ای دیگر آن را دکترینی برای بسط سیطره و دامنه سلطه در جهان تلقی می‌کنند. هر دو تلقی یا سایر تلقی‌های دیگر از این فرآیند ممکن است درست باشد اما مهم‌تر از درستی یا نادرستی این تلقی‌ها، نسخه‌هایی است که در مواجهه با آن پیچیده می‌شود. به نظر نگارنده به جای نشستن و مجادله کردن بر سر اینکه جهانی شدن آیا یک پروژه امپریالیستی برای بسط سلطه بر جهان توسط ابرقدرت‌ها و در رأس آن امریکا است یا یک پروسه (فرآیند) ناشی از رشد علم، فن‌آوری و اطلاعات است باید خود را در مقابل آثار آن در نظر گرفت و برای آن چاره‌ای اندیشید. این آثار هم می‌تواند مفید و مثبت و سازنده و هم می‌تواند مخرب، منفی و نابودکننده باشد. این نتایج به شناخت و قدرت ما وابسته است.

بسیار ساده‌لوحانه خواهد بود که تصور کنیم منافع ما با دشمنان ما و حتی دوستان ما در بهره‌گیری از این فرآیند جدید و شرایط آن یکسان است. همان‌طور که ساده‌لوحانه خواهد بود

که تصور کنیم تنها بازیگر این میدان ماییم و نتایج بازی هم به نفع ما خواهد بود. ایران نه مختار مطلق در مقابل چنین فرآیند و شرایطی است و نه اسیر دست و پا بسته‌ای که راهی جز تسلیم و رضا در مقابل این شیر نر خونخواره نداشته باشد.

بهترین راه مواجهه با این پدیده، به جای توصیفات مثبت و منفی کلی، ذهنی و نظری آن، تدوین راهکارها، راهبردها و نسخه‌های تجویزی متفاوت از زوایای مختلف و آزمون احتمالی آثار این نسخه‌ها در مجامع علمی و مؤسسات پژوهشی است. اگر آن نسخه‌های اجرایی را نخواهیم وارد چنین فرآیندی از آزمون‌های احتمالی کنیم و چشم بسته به اجرا در آوریم، نخواهیم توانست جامعه را از آثار تخریبی آن حفظ کنیم.

اگر نگارنده اقبالی برای نقد اثر دکتر سریع‌القلم نشان داد از این جهت است که این اثر یک نسخه تجویزی است و می‌تواند در محک آزمون‌های اولیه نظری قرار گیرد و آثار اجرایی آن برآورد شود.

### ◆ شمای کلی اثر و نقد آن

کتاب *ایران و جهانی شدن، چالش‌ها و راه‌حل‌ها* از یک پیشگفتار و پنج فصل تشکیل شده است. پیشگفتار این اثر متعلق به ناشر و فصول این تحقیق دیدگاه‌های نویسنده پیرامون موضوع تحقیق است. نویسنده در فصل اول طرح تحقیق خود را تشریح می‌کند. در فصل دوم که با عنوان «مبانی مرتبط جهانی شدن به ایران» آغاز می‌شود دیدگاه‌های خود را نسبت به جهانی شدن تبیین می‌کند. در فصل سوم «افکار و تجربیات ایران در تعامل با نظام بین‌الملل» را بررسی می‌کند.

فصل چهارم کتاب دکتر سریع‌القلم موضوع «جهانی شدن، حاکمیت ملی و جمهوری اسلامی ایران» را تحلیل می‌نماید و فصل پنجم - که آخرین فصل این اثر است - نتیجه‌گیری تحقیق می‌باشد.

از جنبه شکلی، فصل‌های این اثر دارای انسجام منطقی و منطبق با عنوان اثر می‌باشد. اما از جنبه محتوایی اشکالاتی بر ترتب منطقی محتوای فصل‌ها وارد است که به بعضی از این اشکالات اشاره می‌شود:

صرف نظر از فصل اول که به بنیادهای اصلی تحقیق یعنی سؤالات، مفروضات، فرضیه‌ها و نظریه‌ها می‌پردازد و در جای خود عنوان آن نیز درست هست، عنوان فصل دوم کتاب یعنی مبانی مرتبط جهانی شدن به ایران، با محتوای این فصل همخوانی ندارد.

نویسنده از ابتدای این فصل به ویژگی‌ها و کانون‌های منطقی مربوط به جهانی شدن را از دیدگاه خود بررسی می‌کند و تا مرحله نتیجه‌گیری و پایان این فصل مشخص نمی‌کند که مبانی مرتبط جهانی شدن به ایران کدام است. به نظر می‌رسد آنچه در این فصل اهمیت و ارزش نقد و ارزیابی دارد دیدگاه آرمانی نویسنده نسبت به جهانی شدن است و بقیه مباحث آن - که حدود ۳۰ صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است - چیزی جز مکررات بی‌فایده در تعریف و تمحید از جهانی شدن نیست.

در حقیقت عمده مباحث این فصل، مباحثی است که اغلب هواداران جهانی شدن در غرب و ایران در آثار خود آن را تکرار کرده‌اند و آقای دکتر سریع‌القلم با آوردن خلاصه و گلچین آنها در این فصل معرفت جدیدی نسبت به این پدیده و مبانی مرتبط آن با ایران به خواننده اضافه نمی‌کند. هنوز در تبیین کلی این فصل، این سؤال مطرح است که چرا دکتر سریع‌القلم عنوان این فصل را مبانی مرتبط جهانی شدن به ایران انتخاب کرده است؟ در حالی که این فصل هیچ ربطی به ایران و نسبت آن با جهانی شدن ندارد.

از جنبه کلی، فصل دوم این اثر، نوعی مطالعه تاریخی از بررسی افکار و تجربیات پاره‌ای از حکومت‌گران عصر قاجاریه و پهلوی در برخورد با غرب و سابقه ذهنی مردم نسبت به غرب در ایران است. در این فصل نیز بخشی از تجربیات تاریخی تکرار می‌شود که در حافظه تاریخی ملت ایران روشن و واضح است و معرفت جدیدی به همراه ندارد. تمام این فصل به ناتوانی اصحاب قدرت در حکومت قاجاریه و پهلوی در بهره‌برداری از نظام بین‌الملل مربوط

است و مشخص نیست نویسنده از اطاله ۴۰ صفحه‌ای این فصل به دنبال اثبات چه چیزی درباره وضعیت فعلی ایران و نظام جمهوری اسلامی است.

تنها گزاره‌ای که از سراسر این فصل می‌توان به دست آورد این است که دولتمردان ایران در گذشته استعداد و توانایی لازم را در برخورد با نظام بین‌الملل نداشتند. این نتیجه‌گیری یکی از مواضع اصلی دیدگاه انتقادی نظام جمهوری اسلامی به حکومت‌های قبلی است و به ذات و ماهیت آن نظام‌ها بر می‌گردد، زیرا نتیجه قیاس‌های این فصل در مقدمه آن خوابیده است. چگونه امکان دارد بخش اعظمی از دولتمردان نظام قاجاریه و پهلوی که اتفاقاً بین‌الملل‌گرا هم بودند و اغلب هم مورد تأیید قدرتهای خارجی نیز بودند در خصوص منافع ملی اندیشه کنند؟ رژیم قاجاریه و پهلوی نسبتی با منافع ملی نداشتند.

با وجود این مشخص نیست نویسنده از این هست به کدام باید می‌خواهد برسد! آیا می‌توان با مقدماتی که آقای دکتر سریع‌القلم در این فصل می‌چیند به این نتیجه رسید که چون دولت‌های گذشته ایران توان بهره‌گیری را از نظام بین‌الملل نداشتند پس دولت جمهوری اسلامی ایران نیز فاقد چنین قدرتی است؟! اگر چه هیچ دلیل عقلی و تاریخی برای اثبات این گزاره از سوی دکتر سریع‌القلم در این اثر ارائه نمی‌شود ولی با کمال تعجب ایشان در فصل بعدی به چنین نتیجه‌ای می‌رسد نتیجه‌ای که فاقد مبانی تئوریک، دلایل عقلی و مستندات تاریخی است. در نقد و ارزیابی فصل آخر این اثر به طور مفصل به دلایل آقای دکتر سریع‌القلم و وجهات عقلی و تاریخی آنها خواهیم پرداخت.

### ◆ شمای کلی طرح تحقیق و نقد آن

کتاب *ایران و جهانی شدن، چالش‌ها و راه حل‌ها* همان‌طور که گفته شد از یک پیشگفتار و پنج فصل تشکیل شده است. فصل اول این اثر طرح تحقیق و فصل آخر (پنجم) نتیجه‌گیری تحقیق است. ظاهر این اثر و پیشگفتاری که قائم‌مقام مرکز تحقیقات استراتژیک بر آن نوشته



است نشان می‌دهد که احتمالا این اثر به سفارش مرکز تهیه شده است.

نویسنده در فصل اول مبانی طرح تحقیق خود را بیان می‌کند. این مبانی را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

**هدف تحقیق:** بررسی و عرضه راهکار پیرامون نوع تعامل جمهوری اسلامی ایران با فرآیند جهانی شدن (ص ۱۵).

**ضرورت تحقیق:** مفهوم جهانی شدن پس از فروپاشی شوروی، مهم‌ترین مفهوم در تبیین ماهیت روابط بین‌الملل، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و روابط میان دولت‌ها گردید و نه تنها کشورهای صنعتی بلکه کشورهای تازه صنعتی شده نیز مفهوم جهانی شدن را چالش جدید دولتمردان، برنامه‌ریزان و اندیشمندان علوم اجتماعی تلقی نمودند... جمهوری اسلامی ایران نیز با توجه به وضع خاص فرهنگی، ماهیت نظام سیاسی و انباشته‌های تاریخی خود نیازمند فهم دقیق و علمی پدیده جهانی شدن و سپس طراحی کلان فکری و عملی در انطباق (یا عدم انطباق) با این مفهوم فراگیر می‌باشد (ص ۱۵).

**سؤال اصلی تحقیق:** آیا پدیده جهانی شدن با حاکمیت ملی جمهوری اسلامی ایران در تعارض است یا اینکه زمینه‌های تعامل [با] آن وجود دارد؟ (ص ۱۶).

**مفروضات پایه‌ای تحقیق:** مفروض اول: تجربه ایران با غرب در طی دو قرن گذشته عمده‌ترین مانع پیش روی تعامل ایران با جهانی شدن است...

مفروض دوم: تا زمانی که خواسته‌های اسلامی جمهوری اسلامی ایران از محیط بین‌الملل خود جنبه حداکثرگرایی داشته باشد تعارض موجود همچنان ادامه خواهد داشت (ص ۱۶).

**فرضیه‌های تحقیق:**

۱. وجوه اقتصادی و فرهنگی جهانی شدن (نسبت به وجوه سیاسی آن) با سرعت بیشتری در دهه آینده بر کشورهای در حال توسعه اثر خواهد گذاشت (ص ۱۶).

۲. مبانی قانون اساسی، هویت نظام سیاسی و تجربیات منفی تاریخی ایران با غرب محدودیت‌های بسیاری در پذیرش وجوه فرهنگی و سیاسی جهانی شدن پیش روی

جمهوری اسلامی ایران می‌گذارد (ص ۱۶).

۳. تحول جدی و پایدار در سه میدان متداخل:

الف) تقویت بنیان‌های فرهنگی و ایجاد استحکام در هویت ملی.

ب) ایجاد ثبات سیاسی از طریق شایسته‌سالاری و انتکای حاکمیت و قدرت ملی به

طبقات تحصیلکرده، حرفه‌ای و صاحب سرمایه در کل جامعه و تقلیل پوپولیسم.

پ) اجماع فکری و تسلسلی عملی نخبگان سیاسی از کانون‌های متعدد قدرت در

افق‌ها و جهت‌گیری و محتوای راهبرد ملی، آسیب‌پذیری‌های جمهوری اسلامی را

کم می‌کند و بهره‌برداری از امکانات و فرصت‌های به خصوص اقتصادی جهانی

شدن را میسر و تسهیل خواهد کرد (ص ۱۷).

اشکالاتی بر فرضیه‌های تحقیق: نویسنده در تکمیل بند ۲ فرضیه‌های تحقیق از قاعده روش

پژوهش علمی در بیان فرضیه عدول می‌کند و به تجویز نظریه قبل از تبیین فرضیه می‌پردازد و

می‌نویسد:

بهره‌برداری ایران از وجوه اقتصادی جهانی شدن بدون حل و فصل پارادوکس‌های سیاسی

و فرهنگی ایران و جهان امکان‌پذیر نخواهد بود (ص ۱۶).

و سپس نتیجه می‌گیرد که «دستیابی به صلح پایدار میان جمهوری اسلامی و نظام بین‌الملل

در حوزه سیاسی - امنیتی و تعادل معقول در حوزه‌های فرهنگی، اجرا کردن و بهره‌برداری از

ابعاد اقتصادی جهانی شدن در وضع فعلی داخلی کشور با مشکلات اداری، ساختاری، عمرانی،

فرهنگ داخلی و بی‌سامانی نظام تصمیم‌گیری میان کانون‌های قدرت روبه‌رو است (ص ۱۶).

این‌گونه روش‌های غیر معمول و غیر علمی در پژوهش‌های علمی از ابتدا چنین ذهنیتی را در

خواننده ایجاد خواهد کرد که نویسنده با باورهای از پیش پذیرفته شده قبل از اینکه فرضیه‌ها

و سؤالات خود را به محک آزمون بگذارد نتیجه پژوهش را اعلام کرده است. بنابراین از قبل

مشخص است که پژوهش به چه سمت و سویی خواهد رفت. همچنان که اثر آقای دکتر

سریع‌القلم در همان ابتدای طرح فرضیه قضاوت نهایی خود را آشکار می‌کند و به ما می‌گوید

که نظام جمهوری اسلامی ایران با توجه به مشکلات اداری، ساختاری، عمرانی، فرهنگ داخلی و بی‌سامانی نظام تصمیم‌گیری میان کانون‌های قدرت، استعداد حل و فصل پارادوکس‌های سیاسی و فرهنگی ایران و جهان را ندارد.

مشکل دیگری که در پایه‌های اصلی طرح تحقیق دکتر سریع‌القلم در همان ابتدای پژوهش آشکار می‌گردد، این است که ایشان به دلیل همان گریزی که از «فلسفی بودن» دارند، در تبیین و تفکیک فضای بین فرضیه‌ها و نظریه‌ها عمیق و دقیق نیستند و همین مسأله باعث می‌شود که در طرح تحقیق ایشان نظریه و نتیجه تحقیق قبل از آزمون و خطای فرضیه آشکار شود.

اگر چه نگارنده مایل نیست چنین بحث عمیق و دقیقی را در نقد اثری مطرح کند که از تفکر فلسفی و منطقی گریزان است اما برای اینکه محل اشکال فرضیه‌های دکتر سریع‌القلم مشخص شود اجمالا به تفاوت آنها می‌پردازد.

محققان اهل اندیشه مستحضرند که ذهن انسان پس از بررسی جزئیات و استقرای موارد جزئی در موضوعی خاص به احصای یک دید کلی نسبت به این جزئیات مرتبط به هم تمایل پیدا می‌کند. این دید کلی را در علم فرضیه می‌گویند. فرضیه یا به تعبیر غربی‌ها تئوری، عین بررسی آن جزئیات نیست، بلکه تفسیری است از ذهن درباره آن امور جزئی بررسی شده، ولی این تفسیر یک تفسیر احتمالی است.

به تعبیر آیت‌الله شهید مرتضی مطهری اعلی‌الله مقامه الشریف، تفاوت انسان و حیوان در همین مشاهدات جزئی و سطحی و تدوین فرضیه و نظریه است. در مرحله مشاهده سطحی، بین انسان و حیوان تفاوت آشکاری وجود ندارد. تفاوت اصلی در آنجایی است که مشاهدات سطحی به مرحله فرضیه می‌آید. انسان استعداد تفسیر مشاهدات سطحی را دارد در حالی که حیوان دیگر نمی‌تواند از سطح خارج شود. بنابراین فرضیه یا مقام تفسیر مشاهدات سطحی، یک عمل انسانی است.<sup>۱</sup>

فرضیه عین مشاهدات نیست بلکه تفسیری از مشاهدات است که بشر برای یک سلسله وقایع، رخدادها و امور متصل و مرتبط با هم درست می‌کند. بعد از مرحله تدوین فرضیه، مرحله آزمون و آزمایش یا به تعبیر علما، مرحله تجربه است. همان‌طور که استاد مطهری می‌گوید تجربه غیر از استقراست. قهرا مورد تجربه همیشه محدود است زیرا انسان، نامحدود را نمی‌تواند آزمایش کند. بنابراین اول فرضیه در یک مورد آزمایش می‌شود. یعنی به محک عمل گذاشته می‌شود، اگر نتیجه نداد که هیچ، معلوم می‌شود که این فرضیه یک خیال و وهمی بیش نبوده است و اگر نتیجه داد برای بار دوم و سوم مصادیق دیگری از آن آزمایش می‌شود و وقتی یقین حاصل شد که نتایج به دست آمده تصادفی و اتفاقی نبوده است به مرحله‌ای می‌رسیم که این مرحله را تعمیم فرضیه یا نظریه و به تعبیر غربی‌ها «دکترین» می‌گویند.

تعمیم دادن فرضیه‌ها نیز یک کار فوق‌العاده ذهنی است. در تدوین فرضیه و نظریه ذهن انسان پایش را از حدود عمل درازتر می‌کند. او با وجودی که چند مورد را به محک آزمون و آزمایش گذاشته است ولی نتایج آن را تعمیم و گسترش می‌دهد.<sup>۱</sup> اگر بر مبنای این منطق علمی بنیادهای طرح تحقیق اثر مورد نظر را ارزیابی کنیم خواهیم دید که متأسفانه دکتر سریع‌القلم نتوانسته است در تدوین فرضیه‌های خود از پیش‌داوری و صدور فتوای نهایی پرهیز کند. این اشکال نه تنها در تبیین فرضیه دوم بلکه حتی در فرضیه سوم نیز آشکار است. در فرضیه سوم نیز دکتر سریع‌القلم قبل از آزمون، به تجویز و توصیه می‌پردازند.

آنچه گفته شد صرفاً نوعی اشکال روش‌شناختی علمی در تدوین طرح‌های تحقیقاتی است که از نتایج مورد نظر طرح آقای دکتر سریع‌القلم چیزی نمی‌کاهد. این اشکال نشان می‌دهد که نویسنده محترم نتایج تحقیق خود را با استفاده از روش آزمون و خطای فرضیه‌ها و مشاهدات عملی و عینی نگرفته است بلکه از همان ابتدای تحقیق تمایل داشته است که فضای مشاهدات عینی و مثال‌های - که در مورد جهانی شدن ایران، نظام بین‌الملل و نخبگان عمل‌کننده در

صحنه می‌آورد - منطبق با سطح برداشت‌ها، علائق و سلايق خود باشد.

نتیجه‌ای که در این مرحله از ارزیابی و نقد بنیادهای اصلی طرح تحقیق این اثر گرفته می‌شود این است که فضای مورد بررسی دکتر سریع‌القولم در مورد مفهوم جهانی شدن ایران، موقعیت فعلی و داخلی کشور و نخبگان عمل‌کننده در این موقعیت، یک فضای کاملاً ذهنی و غیر واقعی است. در بخش‌های بعدی نشان خواهیم داد که آنچه ایشان از مفهوم جهانی شدن و تضاد ایران با فضای جهانی و ناکارآمدی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد صرفاً فضایی است ساخته ذهن نوستالوژیک جریان‌های غرب‌گرای سکولار ایران در یکصد و خورده‌ای سال اخیر که در حسرت غربی شدن ایران می‌سوزند و نتوانسته‌اند به آرمان‌های خود که همانا رهبری ایران در عصر پرتلاطم تغییر و دگرگونی بود نائل آیند.

به نظر نگارنده آنچه این جریان‌ها در نقد ناکارآمدی نظام جمهوری اسلامی در طی این سه دهه نوشته‌اند به نوعی نقد ناتوانی‌ها و ناکارآمدی‌های گذشته این جریان است، زیرا باور نمی‌کردند که ایران در سایه رهبری‌های غیر غربی و تحت حمایت اندیشه‌های اسلامی به چنین موفقیت‌های بزرگی در دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نائل آید و چنین انقلاب بزرگی را در ساختار حیات اجتماعی کشور ایجاد کند.

همه این دستاوردها در یک نظام پر تناقض و ستیزه‌جوی جهانی علیه انقلاب اسلامی و در یک فرصت زمانی کوتاه (کمتر از یک چهارم فرصتی که در اختیار غرب‌گرایان سکولار بود) نصیب نظام جمهوری اسلامی و مردم ایران شد.

\*\*\*

## جهانی شدن: جهانی بدون مرز برای امریکا و غرب

### ◆ شمای کلی فصل دوم و نقد آن

در فصل دوم نویسنده به زعم خود به آن دسته از مفاهیم و پایه‌های جهانی شدن می‌پردازد که به وضعیت فعلی و عمومی کشور مرتبط است تا براساس این چارچوب مفهومی و نظری،

مسائل ایران و جهانی شدن را به بحث بگذارد. در این فصل دکتر سریع‌القلم پنج منطق کانونی برای جهانی شدن در نظر می‌گیرد و نتایج خود را از این منطقات روشن می‌سازد:

### منطق کانونی اول

جهانی شدن یک جریان و فرآیند جدید نیست. منطقه کانونی آن یعنی نوسازی مبتنی بر علم و صنعت و نوآوری از قرن هفدهم شروع شده است. در سه قرن گذشته همان منطق اصلی و کانونی مراحل پیچیده را گذرانده است و در اوج نوآوری و خلاقیت‌های کلیدی در نیمه دوم قرن بیستم به دور جدیدی رسیده و کل جهان را در بر گرفته است. غرب، جغرافیای اصلی این جریان خطی چند قرن بوده است (ص ۲۱).

### نتایج منطق اول

فلسفه حاکم بر این منطق کانونی، روش افزایش سرمایه و ثروت و نظام سرمایه‌داری است. مکتب فکری حاکم بر این جریان نیز ثروت‌اندوزی است و سوسیالیسم و کمونیسم از مشتقات همین نظام است که به منظور جلوگیری از بسط بی‌عدالتی‌های ناشی از رشد سرمایه‌داری شکل گرفت (ص ۲۲).

### منطق کانونی دوم

منطق دوم در فرآیند رشد و تکامل جهانی شدن، مجموعه بودن ارکان آن و مرتبط شدن تدریجی آن به نظام سیاسی و فرهنگ عمومی است. در واقع جهانی شدن هر چند از یک منطق اقتصادی آغاز شد ولی با گذشت زمان به یک نظام اجتماعی تبدیل گردید. از این منظر، جهانی شدن یک سیستم است (ص ۲۲).

### نتیجه منطق دوم

جهانی شدن مثلثی است که از سه زاویه به هم مرتبط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تشکیل شده است... تفکیک‌سازی اصول جهانی شدن از یکدیگر از یک طرف به ناکارآمدی منجر می‌شود و از طرف دیگر، در ایجاد ارتباط و گسترش روابط با کانون‌های اصلی جهانی شدن اصطکاک به وجود می‌آورد و در نهایت بهره‌برداری از فرآیندهای جهانی شدن را محدود

می‌کند (ص ۲۳)... ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جهانی شدن تفکیک‌ناشدنی هستند (ص ۱۲۷).

### منطق کانونی سوم

منطق سوم در فرآیند جهانی شدن قاعده‌مندی روابط بین‌ملتها و دولت‌ها و عموماً نهادها و بازیگران است... به عنوان یک قاعده در فرآیند جهانی شدن، کشورهایی که از قدرت اقتصادی بیشتری برخوردارند توان قاعده‌سازی بیشتری نیز در اختیار دارند... درصد قدرت اقتصادی جهان نزد حدود ۱۷ کشور از ۱۹۷ کشور است که به طور طبیعی حق قاعده‌سازی را برای خود قائل‌اند (ص ۲۳، ۲۴).

### نتیجه منطق سوم

باید تابع قاعده‌مندی روابط تعریف شده در نظام بین‌المللی بود (که تحت سیطره و حق قاعده‌سازی کشورهای سرمایه‌داری است) و با این قواعد - که بعضی از آنها حالت منطق عمومی دارد - به مجادله برخاست، مگر توان قاعده‌مندی در اختیار باشد، چون قواعد تابع توانمندی مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی جهان است. در حقیقت نظام بین‌الملل نظام معطوف به قدرت و اقتدار است (نقل به مضمون: ص ۲۴).

### منطق کانونی چهارم

هر فرد در هر موقعیت، هم‌زمان هم یک فرد است و هم عضوی از جامعه بشری. در چنین شرایطی معنای نوینی از فرهنگ عمومی و حاکمیت ملی عرضه می‌شود و به شدت زنجیرهای اطراف این مفاهیم را از میان بر می‌دارد (ص ۲۵).

### نتیجه منطق چهارم

معانی سنتی فرهنگ، هویت، استقلال و حاکمیت ملی در تناقض آشکار و رویارویی جدی با فرآیند منطقی جهانی شدن است. بنابراین تعاریف سنتی سیاست و فرهنگ در کشور ما نیازمند تغییراتی هستند تا جهانی شدن در مجموعه فرآیند مملکت‌داری در ایران، امری واقعی، اجتناب‌ناپذیر و حتی منطقی تلقی گردد (ص ۲۵، ۲۶).

## منطق کانونی پنجم

منطق کانونی پنجم در رابطه با جهانی شدن، افزایش سطح اعتماد به محیط بین‌المللی و پذیرفتن ریسک و مخاطره در تعامل با ملت‌ها، دولت‌ها و نهادها می‌باشد. اعتماد به رایانه‌ها و نامه‌های الکترونیک، داده‌های دیجیتال و اعتماد کردن به افراد، نهادها، قراردادهای و تاریخ ملت‌ها، زمینه‌های قابل توجهی از همکاری و تعامل را فراهم آورده که در تاریخ بشر بی‌سابقه هم نبوده است... همه متوجه شده‌اند بدون این تعامل بین‌المللی نمی‌توان رشد کرد (ص ۲۶).

## نتیجه منطق پنجم

نظم موجود نظمی پذیرفته شده است و ساختارشکنی در چنین نظمی درست و منطقی نیست و باعث بی‌اعتمادی بین‌المللی می‌شود.

از دیدگاه دکتر سریع‌القلم، پنج ویژگی فوق از بدیهیات بحث جهانی شدن می‌باشد (ص ۲۷).

## ◆ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری فصل دوم

با همه تعاریف و تمجیدهای ضد و نقیضی که دکتر سریع‌القلم پس از تبیین آن پنج منطق کانونی حاکم بر جهانی شدن از صفحه ۲۷ تا ۴۶ کتاب می‌کند در نهایت نتیجه می‌گیرد که: فرآیند جهانی شدن را نه می‌توانیم بگوئیم مثبت است و نه منفی، جهانی شدن نوعی انطباق است و به توان انطباق کشورها به شرایط جدید وابسته است (ص ۴۶).

## ◆ تأملاتی در نقد فصل دوم

پیش از آنکه به مجادلات نوع نگاه دکتر سریع‌القلم به جهانی شدن و الزامات آن وارد شویم ذکر این نکته ضروری است که ضعف پایه‌های تئوریک نویسنده در نسبت جهانی شدن با ایران در نتیجه‌گیری فصل دوم به خوبی مشهود است. نویسنده با همه دلدادگی که به این مفهوم دارد و با وجودی که در سراسر اثر خود تلاش کرده است اثبات کند که این پدیده



فرآیندی جبری و ضروری است و خواهد آمد و طومار ملتها را در هم خواهد پیچید و تجدید و ترقی بدون پذیرش مطلق آن امکان ندارد اما بالاخره پس از آن همه استدلال‌های بی‌نتیجه به این نتیجه می‌رسد که نمی‌تواند بگوید فرآیند جهانی شدن مثبت است یا منفی! بالاخره تکلیف چیست؟ از همه مهم‌تر، تکلیف سؤال پایه‌ای طرح تحقیق ایشان چه می‌شود؟

اینکه گفته شود: جهانی شدن نوعی انطباق است و به توان انطباق کشورها به شرایط جدید وابسته است؛ فرضیه پژوهش دکتر سریع‌القلم بود و عجیب است که ایشان پس از پژوهش به جای اثبات فرضیه یا نفی آن، فرضیه را در نتیجه تکرار می‌کند بدون آنکه وجوه آزمایش شده فرضیه را نشان دهد. این نوع تکرار مغل و بی‌نتیجه حاکی از آن است که یا محقق درک درستی از فرضیه‌های خود نداشته، یا فرضیه او وجاهت کافی برای به آزمون درآمدن نداشته، یا درک ایشان از پدیده مورد پژوهش درک ناقصی بوده و این نقص تا پایان پژوهش همراه همه فصل‌های تحقیق به نتیجه‌گیری رسیده و در نتیجه‌گیری فصول نیز خود را نشان داده است.

مهم‌ترین دلیل عقیم ماندن فرضیه‌ها، که در فصل دوم به خوبی آشکار است، درک نویسنده از جهانی شدن است. همان‌طور که در نقد فصل اول نیز نشان داده شد، درک دکتر سریع‌القلم از جهانی شدن درکی ایستا و ذهنی است و تمایلی به نقد شدن ندارد. سریع‌القلم در سراسر این اثر، تصویری از جهان شدن برای خواننده درست می‌کند که این تصویر بیش از آنکه منطبق بر واقعیت‌های آثار این فرآیند بر دگرگونی‌های جهانی باشد منطبق بر ذهنیاتی است که ایشان دوست داشته است از جهانی شدن داشته باشد.

براساس همین ذهنیات است که ایشان تکلیف خودش را در ابتدای فصل دوم با متون وسیع و پیچیده و پر از تضاد و تناقض درباره جهانی شدن یکسره می‌کند و می‌نویسد:

در این فصل قصد نداریم متون وسیع و پیچیده جهانی شدن را خلاصه کنیم، بلکه صرفاً به آن دسته از مفاهیم و پایه‌های جهانی شدن می‌پردازیم که به وضعیت فعلی و عمومی کشور مرتبط است (ص ۲۱).

در حقیقت دکتر سریع‌القلم جسارت درگیر شدن مفهومی و فلسفی با دکترین جهانی شدن را از همان ابتدا از خواننده می‌گیرد و او را چشم بسته وارد فضایی می‌سازد که آن فضا مورد علاقه ایشان است و محل نقد و بررسی نیست.

چرا در کتاب مهم ایران و جهانی شدن چنین اتفاقی می‌افتد؟

چون ظاهر کتاب نشان می‌دهد که معضل و مشکل اصلی دکتر سریع‌القلم جهانی شدن نیست. بلکه ساختارهای نظام جمهوری اسلامی است که قرار است با این پدیده مواجه شود.

دکتر سریع‌القلم همان‌طور که در این کتاب نشان می‌دهد جهانی شدن را چشم بسته و بدون درگیری با وجوه تاریخی و فلسفی آن از پیش پذیرفته است حتی اگر این پذیرش را به عنوان یک ضرورت که گریزی از آن نیست نیز قبول نمایم بالاخره ایشان نشان می‌دهد که با وجوه متناقض جهانی شدن مشکل چندانی ندارد، آنچه برای ایشان پذیرفتنی نیست و با آن مشکل دارد ساختار حکومتی است که قرار است با این پدیده در ایران مواجه شود. در حقیقت در سراسر این اثر نویسنده بیش از آنکه موافق جهانی شدن باشد مخالف نظام جمهوری اسلامی و کارآمدی آن در این وضع جهانی است. گویی او جهانی شدن را بهانه‌ای برای نشان دادن ناخرسندی‌های خود از جمهوری اسلامی و عملکرد آن در دو دهه گذشته قرار داده است. لاجرم خواننده نیز بدون هیچ دلیل منطقی باید تابع بایسته‌های ذهنی نویسنده شود و تا پایان این پژوهش نفهمد که جهانی شدن چه موجود عجیب‌الخلقه‌ای است که نظام جمهوری اسلامی با آن همه توانایی‌ها و حماسه‌هایی که در طول این سه دهه در ایران به وجود آورده است باید میدان را خالی کند و سکان کشتی متلاطم ایران را در چنین عصر پرتنش به نسلی واگذار کند که نه تنها هیچ خصوصیات برتری نسبت به نسل اول و دوم انقلاب ندارد بلکه حتی درک درستی از آرمان‌های ملت ایران نیز ندارد.

این نسل فقط اراده معطوف به قدرت دارد. اراده‌ای که در طول تاریخ ایران برای ملت ما ناآشنا نیست.

در نقد فصل چهارم و پنجم به راهکارهایی که دکتر سریع‌القلم تصور می‌کند با آن مشکل

ایران و جهانی شدن راه حل خواهد کرد، خواهیم پرداخت، آنچه در این فصل اهمیت دارد این است که تصویر دکتر سریع‌القلم از جهانی شدن تصویری آرمانی و اتوپیایی است. مهم‌ترین مشکلی که ایران با پذیرش این تعریف آرمانی پیدا خواهد کرد آن است که سه زاویه به هم مرتبط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی شدن به گونه‌ای به هم پیوسته است که جداسازی آنها از همدیگر از نظر دکتر سریع‌القلم به ناکارآمدی و محدود شدن بهره‌برداری از فرآیندهای جهانی شدن منجر خواهد شد (ص ۲۳).

در حقیقت با این تأکیدی که سریع‌القلم از به هم پیوستگی اضلاع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهانی شدن دارد مشخص نیست که چرا وارد شدن در فرآیند جهانی شدن را یک انتخاب تلقی کرده‌اند (ص ۱۲۸).

در اینجا مفهوم انتخاب، معنای حقیقی خود را از دست می‌دهد.

ما در جهانی شدن حتی حق‌گزینش هم نداریم. نمی‌توانیم بگوئیم داده‌های علمی آن مفید، خوب و سازنده است ولی آثار مخرب فرهنگی آن را نخواهیم پذیرفت. دکتر سریع‌القلم در تبیین نقطه کانونی دوم جهانی شدن گفته است که تفکیک‌سازی اصول جهانی شدن از یکدیگر به ناکارآمدی منجر می‌شود و ما را از آثار مفید آن محروم خواهد کرد.

دکتر سریع‌القلم این آثار را آنچنان آرمانی توصیف می‌کند که حتی عوام هم متوجه خواهند شد که با چنین پدیده خوبی کسی جز دیوانگان، مغرضان یا جاهلان مخالفت نخواهد کرد. وقتی مبانی مهم فلسفی جهانی شدن، فراگیر شدن عقلانیت تعریف می‌شود و عقلانیت عبارت از این می‌گردد که برای انجام هر کاری قبلاً فکر می‌شود، محاسبه لازم صورت می‌پذیرد، عواقب آن بررسی و تجزیه و تحلیل می‌گردد، کارآمدی آن در نظر گرفته می‌شود، علمی بودن و منطقی بودن فرآیند و رویه‌های انجام کار بررسی می‌گردد، مشورت می‌شود و... و سپس تصمیم‌گیری می‌شود (ص ۲۱) دیگر کدام آدم دیوانه‌ای است که با جهانی شدن با وجود این همه مزایا مخالفت کند؟

اما آیا آنچه دکتر سریع‌القلم تحت عنوان مبانی مهم فلسفی جهانی شدن معرفی می‌کند حقیقتاً

و ذاتا ربطی به این پدیده دارد؟

البته همانطور که گفته شد، قرائت دکتر سریع‌القلم از جهانی شدن یک قرائت استثنایی و منحصر به فرد است که فقط خود ایشان به آن معتقد است.

چنین قرائتی از جهانی شدن و نوع استدلالی که برای آرمانی نشان دادن آن به کار می‌رود ما را یاد قرائت میرزا ملکم خان و سایر منورالفکران نسل اول ایران در مورد پدیده تجدد و ترقی و تمدن غربی می‌اندازد.

میرزا ملکم خان و پیروان اندیشه او نیز معتقد بودند که اصول تمدن فرنگ را اگر از یکدیگر تفکیک کنیم و مدعی باشیم که یک بخش به درد ما می‌خورد و بخش دیگر مورد نیاز ما نیست این اصول در ایران کار نخواهد کرد.

این بدان معنا است که بگوییم ساعت را می‌خواهیم ولی عقربه‌های آن را نمی‌خواهیم. میرزا ملکم خان و اصحاب اندیشه او نزدیک به یکصد و خورده‌ای سال همین اندیشه را در ایران القا کردند که ایرانی اگر بخواهد رشد و ترقی کند باید اصول تمدن فرنگ را تمام و کمال بپذیرد و عجیب است که هنوز پاره‌ای از نخبگان فکری ما نتوانسته‌اند خود را از دام این مغلطه خانمان‌برانداز رها سازند.

بی‌تردید آقای دکتر سریع‌القلم فراموش نکرده‌اند که نشر و حاکمیت افکار میرزا ملکم خان تا زمان سقوط نظام مشروطه سلطنتی در ایران چه آثار مخرب و بنیان‌افکنی بر ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایران گذاشته است.

بنابراین تفسیر مطلق‌گرای ایشان از جهانی شدن که شباهت عجیبی به تفسیر مطلق‌گرای میرزا ملکم خان از تجدد و ترقی دارد آیا می‌تواند محل اعتنای نخبگان فکری و اجرایی کشور و مبنای تعامل جمهوری اسلامی ایران با غرب - که از نظر دکتر سریع‌القلم پدیده جهانی شدن ذاتا و ماهیتا محصول دگرگونی‌های آنجاست - قرار گیرد؟

آیا ملت ایران می‌تواند به چنین قرائتی از جهانی شدن اعتماد داشته باشد و سایر قرائت‌های دیگر را نادیده بگیرد و پیرامون آنها نیندیشد؟

آیا می‌توان از قرائت کسانی چون برژینسکی غفلت کرد که جهانی شدن را به ابزاری آسان برای امریکا و تفسیری جذاب از اوضاع جهانی در حال ظهور تفسیر می‌کند؟<sup>۱</sup>

دکتر سریع‌القلم در فصل دوم اثر خود جهانی شدن را بیشتر متضمن یک ساز و کار تفسیری برای وضع جدید معرفی می‌کند، در حالی که پشت سر این ساز و کار تفسیری، یک نسخه دستوری نیز خوابیده است که عموماً نخبگان جامعه از آن غفلت می‌کنند. همان‌طور که میرزا ملک خان و پیروان افکار و اندیشه‌های او نیز نسبت به نسخه دستوری تجدد و ترقی در ایران غفلت کردند آیا می‌توان چنین نسخه‌ای را نادیده گرفت و با قاطعیت به ملت ایران گفت وارد این دریای متلاطم غریب‌کش شوید؟ دکتر سریع‌القلم در کتاب خود نشان داده است که خود او به چنین قاطعیتی نرسیده است اگر چه این وجه مثبت طرح پژوهش ایشان است، اما با تجویزهایشان سازگاری ندارد.

جهانی شدن همان‌طور که دکتر سریع‌القلم نیز تأکید کرده است مسائل فراوانی از قبیل مشکلات امنیتی، بی‌عدالتی، عام‌گرایی فرهنگی، پذیرش فرهنگ جهانی و در نهایت فشار برای پذیرش قواعد و چارچوب بازی ابرقدرت‌ها را به دنبال می‌آورد نه بازی دموکراتیک (ص ۳۲). منطق تاریخی به ما می‌آموزد که تلقی مطلق‌بینی نسبت به این مفاهیم و پدیده‌ها تا به امروز بازتاب مثبتی برای جامعه ما نداشته است و آن جبر ساختاری و سیستم تردیدناپذیری که دکتر سریع‌القلم در مورد به هم پیوستگی زوایای تفکیک‌ناشدنی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهانی شدن القا می‌کند با ذات و ماهیت عقل انسانی و خصلت پدیده‌های اجتماعی منطبق نیست.

اگر چه جای بحث کردن پیرامون فصل دوم این اثر بسیار زیاد است ولی به همین مختصر بسنده می‌شود.

\*\*\*

## جهانی شدن؛ ایرانی بدون آرمان‌های انقلاب اسلامی

### ◆ شمای فصل چهارم و نتیجه‌گیری کتاب و نقد آن

به نظر نگارنده فصل چهارم و پنجم کتاب نتیجه عقیم فصل سوم کتاب است. در این فصل دکتر سریع‌القلم از ورای فضایی به نقد و ارزیابی جهانی شدن در حاکمیت جمهوری اسلامی می‌نشیند که این فضا در فصل سوم کتاب ساخته می‌شود. مهم‌ترین گزاره فصل سوم این است که در سابقه تاریخی ایران، نظام داخلی کشور توان بهره‌برداری صحیح را از نظام بین‌الملل نداشته است. لذا نویسنده نتیجه می‌گیرد که در فضای جهانی شدن نیز می‌توان به این استنتاج کلی رسید که امکانات بین‌المللی به خودی خود تبدیل به قدرت ملی و بهره‌وری داخلی نمی‌شوند، هر چند موانع سیاسی وجود نداشته باشد نظام اداری - سیاسی و نحوه مدیریت و فراگیر بودن کارآمدی شرط است (ص ۸۹، ۹۰).

با چنین فضایی که نتیجه آن از پیش مشخص است، نویسنده در فصل چهارم توانایی جمهوری اسلامی را در مواجهه با جهانی شدن نقد می‌کند.

منطق اصلی حاکم بر فصل چهارم کتاب آقای دکتر سریع‌القلم اثبات بی‌استعدادی ساختاری جمهوری اسلامی در همسازی بین‌المللی است. این بی‌استعدادی از دیدگاه سریع‌القلم به چند عامل اساسی وابسته است:

۱. ماهیت خطی و تاریخی ریشه‌های تولد جمهوری اسلامی ایران که نشان دهنده پایه‌های بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها و واکنش‌ها و سیاست‌گذاری‌ها است (ص ۹۳).
  ۲. تقابل ایدئولوژی انقلاب اسلامی با امریکا، غرب، حکومت‌های دست‌نشانده عرب، اسرائیل و عموم دولت‌هایی که گرایش غربی و کاپیتالیستی دارند (ص ۹۵).
  ۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که ویژگی‌های مطرح شده در بند ۱ و ۲ را به صورت نهادینه و قانونی در سیاست خارجی کشور در آورد (ص ۹۵).
- سه عامل مذکور باعث گردید که جمهوری اسلامی ایران از دو منبع اپوزیسیون داخلی و

خارجی و نیروهای عظیم در خارج وارد نزاع و جنگ گسترده‌ای شود (ص ۹۶).

تداوم این وضعیت پس از دو دهه باعث شده است که جمهوری اسلامی ایران همچنان یک پدیده امنیتی باقی بماند، تا این حد که تقابل جمهوری اسلامی با محیط بین‌الملل و اطراف خود در حالت نظامی - امنیتی حفظ شده و به اختلافات سیاسی تقلیل نیابد. هر چند با گذشت زمان روابط ایران با بسیاری از همسایگان تعدیل شد ولی مرکز ثقل تقابل فکری، ایدئولوژیک و سیاسی - امنیتی آن یعنی اسرائیل و موجودیت و سیاست‌های آن همچنان باقی مانده است. نگرانی، تهدیدها و تقابل با مخالفان، وقت، انرژی و منابع قابل توجهی از جمهوری اسلامی را به خود اختصاص داده است (ص ۹۶).

از نظر دکتر سریع‌القلم این سیاست باعث شد تقریباً تمامی کشورهای جهان از ایران فاصله بگیرند (ص ۹۶).

جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه سریع‌القلم هیچ‌گاه یک پدیده اقتصادی نبوده بلکه یک پدیده سیاسی - امنیتی بوده است (ص ۱۰۷).

از نظر وی ماهیت سیاسی - امنیتی جمهوری اسلامی را می‌توان با خاستگاه ایدئولوژیک و پایگاه طبقاتی رجال و نخبگان سیاسی و ابزاری آن نیز تطابق داد.

رجال جمهوری اسلامی از بومی‌ترین و محلی‌ترین قشرهای اجتماعی ایران بودند، اشراف، سرمایه‌داران، صاحبان صنایع، بانکداران، مالکین بزرگ و زمین‌داران جزء رجال سیاسی اوایل انقلاب اسلامی ایران نبودند (ص ۱۰۸).

به تعبیر متخصصین اقتصاد سیاسی، رجال ایران بین‌الملل‌گرا نبودند. و جز آیت‌الله بهشتی و تا اندازه‌ای حجت‌الاسلام والمسلمین رفسنجانی و حجت‌الاسلام والمسلمین خاتمی عموم رجال سیاسی پس از انقلاب ایران، اطلاعات و بینش گسترده‌ای از جهان و مسائل آن نداشتند (ص ۱۰۸).

البته مشخص نیست دکتر سریع‌القلم بین‌الملل‌گرا بودن را بیشتر یک پایگاه طبقاتی می‌داند یا صرفاً کسی را می‌توان بین‌الملل‌گرا نامید که به خارج از کشور رفته و مدتی در آنجا تحصیل

کرده یا پرسه زده است؟ همچنان که مشخص نمی‌کند آیا به صرف اینکه عده‌ای به خارج رفته باشند، اطلاعات و بینش گسترده‌ای از جهان و مسائل آن دارند و کسانی که در داخل هستند نمی‌توانند دارای چنین بینش و اطلاعات گسترده باشند؟

روی هم رفته بنیادهای نظری و دلایل عینی دکتر سریع‌القلم برای اثبات ناکارآمدی نخبگان جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته بسیار سست و غیر قابل اعتماد و حتی با عرض پژوهش باید گفت که ساده‌لوحانه است.

دکتر سریع‌القلم ورود به فرآیند جهانی شدن را نیازمند نخبگان سیاسی و بین‌الملل‌گرا و پذیرفتن جهانی شدن را به منزله نگاه بین‌المللی به مسائل داخلی می‌داند و معتقد است چون چنین رهیافتی نه تنها با سنت‌های تاریخ معاصر ایران سازگاری ندارد، بلکه با ماهیت طبقاتی رجال پس از انقلاب در تضاد است که توان و قدرت و اقتدار و ماهیت خود را به شدت بومی تعریف می‌کنند.

او نتیجه می‌گیرد که چون مدیران کشور در دو دهه انقلاب عموماً از افراد بومی جامعه بودند که تجربه و مشاهده جهانی نداشتند و نمی‌توانستند مسائل داخلی را با تحولات جهانی مقایسه کنند، پس ایران نمی‌تواند وارد فرآیند جهانی شدن شود (ص ۱۰۹).

نتیجه چنین تحلیلی برای ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران چیست؟ سریع‌القلم با این راهکار در حقیقت راهی جز قربانی کردن همه آرمان‌های انقلاب اسلامی در پای جهانی شدن از طریق دو جریان باقی نمی‌گذارد:

۱. بین‌الملل‌گراهای دارای پایگاه طبقاتی مثل اشراف، سرمایه‌داران، صاحبان صنایع، بانکداران، مالکان بزرگ و زمین‌داران.

۲. کسانی که خارج از کشور را دیده‌اند یا مدتی در آنجا زندگی کرده‌اند. در حقیقت سریع‌القلم بسیار واضح و روشن در نسخه تجویزی خود از ملت ایران و رهبران نظام جمهوری اسلامی می‌خواهد از صحنه سیاسی کنار بروند، قانون اساسی بلکه نظام جمهوری اسلامی را عوض کنند، قدرت را یا به دست پایگاه طبقاتی بین‌الملل‌گرا یا



خارج رفته‌ها تحویل دهند.

به راستی چنین تجویزی برای ملتی مثل ملت ایران و انقلابی مثل انقلاب اسلامی اگر نگوییم ابلهانه، ساده لوحانه نیست؟

سریع‌القلم نشان می‌دهد که نه تنها با فلسفه و فلسفی فکر کردن مشکل دارد بلکه با تاریخ و تاریخی اندیشیدن نیز میانه چندان ندارد. آیا او حتی یک نمونه در تاریخ دویست سال اخیر ایران می‌تواند نشان دهد که این دو جریانی که او حلال چالش‌های ایران با جهانی شدن معرفی کرده است سابقه خدمتی به ملت ایران داشته باشند و در جهت منافع ملت ایران با نیروهای بین‌المللی به مجادله برخاسته باشند؟ و منافع ملت را معامله نکرده باشند؟

دکتر سریع‌القلم تاریخ دویست سال اخیر ایران را به دقت نخوانده است و گرنه می‌دانست که آنچه به روز این ملت و استقلال و امنیت و توسعه و آبادانی او آورده‌اند از ناحیه همین دو طایفه‌ای است که اکنون قرار است با اجرای نسخه تجویزی وی به اریکه قدرت و سیاست باز گردند. مهم نیست نسلی که او معرفی می‌کند متعلق به امروز است یا دیروز، بلکه مهم این است که این نسل دارای همان پایگاه طبقاتی و خصلت‌هایی است که ایران از بعد جنگ با روسیه گرفتار این نسل بوده است. بین‌الملل‌گراهایی که به همه چیز فکر می‌کردند مگر به منافع ملت ایران.

عجیب است که این نسلی که در دویست سال اخیر عامل بزرگ عقب‌ماندگی ملت ایران بود دارای همان خصلت‌هایی است که اکنون نسل آرمانی مورد پذیرش دکتر سریع‌القلم دارد. چه کسی تضمین می‌کند نسلی که آقای دکتر سریع‌القلم آرزوی حاکمیت آنها را بر یک ملت بزرگ و عدالت‌خواه دارد پا جای پای پدران خود نگذارند و دوباره همه آرمان‌های ملت ایران را فدای مطامع قدرت‌های بین‌المللی نکنند؟

چه کسی تضمین می‌کند نسلی که نه فلسفی است نه ایدئولوژیکی است نه علاقه‌ای به زندگی سیاسی دارد نه خلاق و مبتکر است نه فهم درستی از دین و تاریخ دارد و هنر را فقط در نمادهای هنری می‌بیند و از روح هنر درک درستی ندارد، تفکر او هم تا نوک دماغ او را بیشتر

نمی‌بیند چون کاربردها و واقعیت‌ها تا نوک دماغ انسان است و نسلی که با این همه مصائب و مشکلات کشور بعد از ساعت پنج بعد از ظهر باید به لانه خود برگردد، می‌تواند سرنوشت یک ملت بزرگ و یک فرهنگ تاریخی را به دست گیرد؟<sup>۱</sup>

به راستی چه دلیل عقلی، منطقی و شرعی برای ارجحیت چنین نسلی بر نسل بزرگ اول و دوم انقلاب اسلامی وجود دارد؟

آقای دکتر سریع‌القلم در کتاب ایران و جهانی شدن نه تنها با ملت ایران صادقانه سخن نمی‌گوید بلکه به عقل و حافظه تاریخی ملت ایران توهین می‌کند و شکل مار را جایگزین مفهوم و معنای حقیقی مار می‌کند.

در نتیجه‌گیری اثر خود می‌نویسد: متخصصین علوم سیاسی، اقتصاد و روابط بین‌الملل به مراتب دقیق‌تر و وسیع‌تر از سیاستمداران، درجه بی‌عدالتی و ستم و بی‌اخلاقی را در نظام بین‌الملل فعلی درک می‌کنند و می‌گویند این گروه از دانشمندان علوم اجتماعی با جزئیات فراوانی توان استنباط تناقضات فکری و رفتاری به خصوص غربی‌ها را دارند (ص ۱۳۵).  
اما این ادعای ایشان شبیه همان ادعای بی‌دلیل و فاقد مبانی تئوریک درستی است که گفته می‌شود:

ورود در فرآیند جهانی شدن نیازمند نخبگان سیاسی بین‌الملل‌گراست.... چنین رهیافتی نه تنها با سنت‌های تاریخ معاصر ایران سازگاری ندارد، بلکه با ماهیت طبقاتی رجال پس از انقلاب که توان و قدرت و اقتدار و ماهیت خود را به شدت بومی تعریف می‌کنند در تضاد است (ص ۱۰۹). به درستی چه منطق درستی پشت این ادعا خوابیده است؟

چه دلیل عقلی و تاریخی می‌توان عرضه کرد که تجربه و مشاهده جهانی فی‌البداهه، به معنی فهم درست مسائل جهانی است؟

۱. برای آشنایی بیشتر با نسلی که آقای دکتر سریع‌القلم مایل است جایگزین نسل اول و دوم انقلاب اسلامی کند،

ر ک: محمود سریع‌القلم، همان، ص ۱۲۹ - ۱۳۲.

اتفاقا تجربه تاریخی ایران که مبتنی بر علم هم هست نشان می‌دهد آنچه در یک قرن اخیر باعث شد منافع ملی ایران در پای مطامع قدرت‌های سرمایه‌داری قربانی شود جدایی همان متخصصان علوم سیاسی، اقتصادی و روابط بین‌الملل و همان بین‌الملل‌گرا از ملت بود که چون توان و قدرت و اقتدار و ماهیت خود را اصولاً بومی تعریف نمی‌کردند آن همه فقر و عقب‌ماندگی را نصیب ملت ایران کردند.

شاید یکی از دلایلی که آقای دکتر سریع‌القلم در کتاب خود نوعی بازگشت به آرمان‌های میرزا ملکم خانی و سپهسالاری را ترویج می‌کند این است که حافظه تاریخی و بینش عمیق و دقیق فلسفی ایشان چندان قوی نیست و گرنه فراموش نمی‌کردند سرنوشت عقب‌ماندگی کشور ایران در یکصد و خورده‌ای سال گذشته در دست رجال‌الدوله‌های بین‌الملل‌گرا و متخصصان علوم سیاسی، اقتصادی و روابط بین‌الملل بود که ریشه و علاقه‌ای در ایران نداشتند.

آقای دکتر سریع‌القلم با ملت ایران صادقانه سخن نمی‌گوید زیرا چگونه امکان دارد ملت ما به متخصصان علوم سیاسی و اقتصاد و روابط بین‌المللی که معتقدند:

۱. سیستم غرب یکپارچه است اگر قرار است تکنولوژی آنها را بگیریم باید فرهنگ، سیاست و اقتصاد آنها را نیز بگیریم (ص ۱۱۱).

۲. اگر جمهوری اسلامی ایران بخواهد اسلامی رفتار کند و اسلام را راهنمای تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات خود قرار دهد مسلم است که نمی‌تواند با جهانی که بر مبنای سرمایه‌داری، قدرت نظامی صرف و ائتلاف‌های صرفاً مبتنی بر قدرت است همکاری و مناسبات راهبردی برقرار کند (ص ۱۲۴).

۳. جهان بر اساس عدالت مدیریت نمی‌شود، چه عدالت از نوع سوسیالیستی آن و چه از نوع اخلاقی و دینی آن، میزان و شاقول ارزیابی‌ها و قضاوت‌ها و ارتباطات، قدرت و پول است (ص ۱۲۴، ۱۲۵).

۴. اگر فرد و نهادی در اتخاذ تفکر و راهنمای اسلامی بخواهد حداکثرگرا باشد به طور مسلم با این جهان مشکل پیدا خواهد کرد و به خصوص در تفکر شیعی که عدالت‌خواهی ملاک

اصلی آن است، مشکلات به مراتب بیشتر خواهد بود (ص ۱۲۵).

۵. واقعیت این است که اگر کسی و حکومتی بخواهد به تمامی اصول و مقررات اسلامی عمل

کند طبعا نمی‌تواند با غرب همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشد (ص ۱۲۶).

۶. پیشرفت عمومی جمهوری اسلامی بدون هماهنگی با قدرت‌های بزرگ امکان‌پذیر نیست

(ص ۱۲۷).

۷. جمهوری اسلامی ایران برای پیشرفت باید پارادوکس خود را با غرب حل کند (ص ۱۲۷).

۸. در متون و ادبیات جهانی شدن، لفظ استقلال منسوخ شده است (ص ۱۲۸).

اعتماد کند و سرنوشت خود را به دست آنها بسپارد؟ آیا آزموده را آزمودن خطا نیست؟

مواجهه دکتر سریع‌القلم با جهانی شدن مواجهه‌ای منفعلانه است نه فعالانه. او برای حل

معضل جهانی شدن تصور می‌کند با حذف نسل‌های پایه‌گذار انقلاب اسلامی و حماسه‌سازان

سازندگی ایران در عصر سلطه مطلقه مدرنیته و غرب در جهان و جایگزین نسلی که جز اراده

معطوف به قدرت و اقتدار و گریزان از عدالت و رام و مطیع بودن در مقابل سیاست‌های رسمی

جهانی هنر دیگری ندارد، می‌تواند معضل مواجهه ایران را با جهانی شدن حل کند. ما نمی‌دانیم

آیا کسانی که در سخت‌ترین شرایط ملت ایران در دوران انقلاب و دفاع مقدس مشغول

فراگیری مشق بین‌الملل‌گرا شدن در خارج از کشور بودند و لحظه‌ای هم آن اوضاع سخت را

تجربه نکردند آیا امروزه شایستگی یا حق آن را دارند درباره آن دوران قضاوت کنند و یا

نسخه‌های تجویزی برای خارج کردن آن نسل‌ها از صحنه سیاست ایران برای ملت بیچند یا

نه؟

اما می‌دانیم آنها در طول تاریخ دویست سال اخیر با ملت ایران صادقانه برخورد نکردند،

زیرا در آثار خود آن‌قدر دچار تناقض‌گویی هستند که می‌توان از میان این تناقض‌ها تفاوت بین

مار و شکل مار را درک کرد.

ما نمی‌دانیم دکتر سریع‌القلم نسل اول و دوم انقلاب اسلامی را به چه جرمی به ناکارآمدی

متهم می‌کند و با وارد کردن این اتهامات به دنبال چه انگیزه‌ای است؟ اما به نظر نمی‌رسد تاوان

خدمت به ایران و محروم شدن از همه امتیازات - که بسیاری از کسانی که امروزه نسخه‌های تجویزی برای ملت ایران می‌نویسند از آن امتیازات برخوردارند و اکنون آنها را بر سر نسل اول و دوم انقلاب می‌کوبند - آن قدر باشد که همه خدمات این نسل توسط افراد و جریان‌هایی نادیده گرفته شود که هیچ اقدام مشخصی برای خدمت به ملت ایران در کارنامه خود ندارند، آن هم به این اعتبار که نسل اول و دوم انقلاب، استقلال‌طلب، عدالت‌خواه، اهل فلسفه و تفکر، اهل سیاست، اهل دیانت، اهل فقه و فقاقت و از خود گذشته برای خدمت به کشور بوده‌اند و لحظه‌ای سر سازش با چپاولگران جهانی نداشته‌اند و هیچ‌گاه با بیگانگان بر سر منافع ملی کشور وارد معامله نشده‌اند. آیا چنین خصلت‌هایی جرم سنگین نسل اول و دوم انقلاب اسلامی است که اکنون باید به دست بین‌الملل‌گراهای فاقد هویت، فلسفه، ایدئولوژی، سیاست و دیانت از صحنه رانده شوند؟ آیا ملت ایران آن قدر بی‌هویت است که خدمات صادقانه فرزندان خود را نادیده انگارد و این نسل فاقد هویت را جایگزین نسل اول و دوم کند؟

کتاب ایران و جهانی شدن دکتر سریع‌القلم، بیانیه‌ای علیه نسل اول و دوم انقلاب اسلامی است و اتهامات سنگینی چون ناکارآمدی، اتلاف وقت و سرمایه و از دست دادن فرصت‌ها برای همسازی با نظام استکبار جهانی را به جمهوری اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره) وارد می‌کند که معتقدان به انقلاب اسلامی نباید در مقابل آن سکوت کنند.

آنهایی که به دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی برخوانند خاست نباید وحشت داشته باشند که آنها را به مخالفت با تحولات جهانی، علم، پیشرفت، تجدد و ترقی، دموکراسی، آزادی و حقوق بشر و امثال اینها متهم کنند. مهم این است که حماسه نسل انقلاب اسلامی هیچ‌گاه از حافظه تاریخی ملت ایران و جهان پاک نخواهد شد.

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۱)

## خاطرات «ساده‌لوحانه»، «خیانت بزرگان» و «آخرتی که خراب شد»

دکتر سید حمید روحانی<sup>۱</sup>

جناب آقای منتظری

... شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعا بر نظر خود مقدم می‌دانم ... اگر شما نظر من را شرعا مقدم می‌دانید - که مسلما منافقین صلاح نمی‌دانند - و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کنید ... از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعا تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید. شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد... برای اینکه در قعر جهنم نسوزید، خود اعتراف به اشتباه کنید، شاید خدا کمکتان کند... تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام ...

امام خمینی

۶۸/۱/۶

---

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

قاطعیت و صلابت و تصمیم‌گیری‌های توفنده، سازنده و سرنوشت‌ساز، از ویژگی‌های رهبران فرزانه و وارسته‌ای است که پیوسته پیشاپیش حوادث و ناهنجاری‌ها حرکت می‌کنند و در برابر رویدادها و پیشامدها، هیچ‌گاه غافلگیر نمی‌شوند و در موضع انفعالی قرار نمی‌گیرند. هنر یک رهبر دانا و آگاه تنها این نیست که توده‌ها را در راه هدفی مقدس بسیج کند، از بیراهه‌پویی‌ها باز دارد، به بزرگراه رستگاری بکشد و به مقاومت و پایداری فرا خواند، بلکه رسالت اصلی و ریشه‌ای رهبر آن است که در برهه‌های باریک و در موقعیت‌های حساس و تاریک، با تصمیم‌گیری‌های سریع و سرنوشت‌ساز و با قاطعیت برنده و شکننده در برابر خطرهای ویرانگر و بنیان‌کن بایستد و با حوادث ناگوار و پیش‌بینی‌نشده‌ی مقابله کند و اصالت‌ها، آرمان‌ها و ارزش‌ها را پاس دارد.

با نگاهی به زندگی مردان بزرگ و رهبران سترگ این نکته به درستی جلب نظر می‌کند که قاطعیت و صلابت و تصمیم‌گیری‌های بادرایت، رمز موفقیت و کامیابی آن ابررهبرانی است که رویدادهای ناگهانی و شکننده نتوانسته است آنان را بشکند و غافلگیر کند. در برابر ناهنجاری‌ها و فراقنی‌ها، سرسختانه ایستادند و با اندیشمندی و تیزبینی حوادث سهمگین را از سر راه کنار زدند و خطرهای بنیان‌کن را از سر گذراندند.

زندگی پیامبر اکرم(ص) و حضرت امیرالمؤمنین(ع) و تصمیم‌گیری‌های آن بزرگواران در جنگ و صلح و برخورد آنان با دوست و دشمن، معاند و مخالف و چهره‌های منافق، پندآمیز و عبرت‌انگیز است و این درس‌گرانها را به انسان‌ها می‌آموزد که در مکتب انسان‌ساز اسلام، تسامح و تساهل، مجامله و گذشت بر سر اصول جایی ندارد. باید دانست آنگاه که آرمان‌ها و اصالت‌ها به خطر افتد، تردید و تزلزل، سستی و وقت‌گذرانی، آفت سنگین و سهمگینی است که آسیب‌های جبران‌ناپذیری به همراه دارد. از این رو، دانایان امت و آگاهان ملت در این‌گونه مسائل با گام‌های استوار و عزمی آهنین و پایدار به رویارویی با خطرآفرینان بر می‌خیزند و کسانی را که با اصول و ارزش‌ها همراه و هماهنگ نیستند - هر چند از نزدیک‌ترین و عزیزترین کسان باشند - کنار می‌زنند و همانند تیغه‌های پرتوزا که بر فرق سیاهی فرود می‌آید، بر

تاریکاندیشان، فریبخوردگان و بیراهه‌پویان می‌شورند و ریشه انحراف را به آتش می‌کشند. در زوایای فکری مردان فرهیخته و رهبران وارسته «قاطعیت» به عنوان یک اصل سازنده و آموزنده غنوده است و در راه پرفروغ و جاودانه آنان، سستی، تردید و برگشت جایی ندارد. مولایمان حضرت علی(ع) طلحه و زبیر را به رغم آنکه پیشینه دیرینه‌ای در اسلام داشتند آنگاه که به کژراهه رفتند، قاطعانه کنار زد و در کوتاه کردن دست آنان از سرنوشت مردم مسلمان تردید به خود راه نداد و آنگاه که مقدس‌مآبان تاریکاندیش و کوردل - که به ظاهر نماز می‌خواندند و بر اثر سجده‌های طولانی پینه بر جبین داشتند - به رویارویی و کارشکنی برخاستند و برای اسلام و امت اسلامی خطر ساز شدند، امام علی(ع) در ریختن خون آنان درنگ نکرد و در خشکانیدن ریشه فساد خانمانسوز آنان قاطعانه عمل کرد. و این شیوه همه رهبران تاریخ و ابرمردانی است که از تاریخ درس‌های ارزشمندی گرفته و پندهای بزرگی آموخته‌اند و چه بسا دلیرمردانی که با الهام از راه پیامبران و امامان و با به کارگیری تاکتیک و

استراتژی مبارزه توانسته‌اند پیروزی را در آغوش گیرند و عظیم‌ترین دگرگونی را در جامعه پدید آورند و راه سعادت، کامیابی و رستگاری را بر روی ملت‌ها بگشایند.

امام خمینی نیز از سترگ‌رهبرانی بود که در ادوار مختلف و در مقاطع حساس با دست زدن به حرکت‌های متهورانه و مدبرانه توانست سرنوشت تاریخ را دگرگون سازد و طرحی نو در اندازد. قاطعیت، صلابت، درایت، اراده پولادین، عزمی آهنین، مقاومت و پایداری و



با نگاهی به زندگی مردان بزرگ و رهبران سترگ این نکته به درستی جلب نظر می‌کند که قاطعیت و صلابت و تصمیم‌گیری‌های بادرایت، رمز موفقیت و کامیابی آن ابررهبرانی است که رویدادهای ناگهانی و شکننده نتوانسته است آنان را بشکند و غافلگیر کند.





تصمیمات داهیانه و خردمندانه از ویژگی‌های بارز او به شمار می‌رفت. از این رو، در اوضاع و شرایط حساس توانست به کارهایی دست بزند که از نظر بسیاری از سیاستمداران و صاحب‌نظران محال و ناشدنی بود.

امام در اوضاعی نهضت بر ضد شاه را آغاز کرد و تاج و تخت او را هدف قرار داد که گروه‌ها و احزاب سیاسی و کارشناسان ملی، هرگونه حرکت علیه شاه را حرکتی انتحاری می‌پنداشتند و بر این باور بودند که هرگونه موضع‌گیری بر ضد شاه و رفرم او جز شکست و نابودی برآیندی به همراه ندارد و راه به جایی نمی‌برد.

چنان که ایستادن امام رویاروی امریکا و اظهار مخالفت با رژیم کاپیتولاسیون نیز از نظر سیاستمداران سیاسی ایران، دور از خردورزی و مآل‌اندیشی به شمار می‌آمد و آن را مشت بر سندان کوبیدن می‌دانستند!

حماسه‌آفرینی امام در پی یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه (۴۲/۱/۲) که بسیاری کار را پایان یافته و روحانیت را شکست خورده ارزیابی می‌کردند، نشان از این واقعیت داشت که هیچ حادثه سهمگینی نمی‌توانست امام را غافلگیر سازد و به سرگردانی و بلاتکلیفی بکشاند. امام پیوسته به نقشه‌ها و نیرنگ‌های دشمن از پیش آگاهی داشت و راه مقابله با آن را نیز به درستی ارزیابی و بررسی کرده و آماده ساخته بود.

آنگاه که عوامل مرموز ساواک برای باز داشتن امام از مبارزه با صهیونیست‌ها به شعار «الکفر ملة واحدة» روی آوردند و کوشیدند امام را به بحث‌های مدرسه‌ای و «قیل و قال» طلبگی بکشانند و به اختلافات داخلی وا دارند، دیدیم که امام چگونه با برخوردی سنجیده و موضعی خردمندانه آن توطئه را نقش بر آب کرد و هشدار داد:

من از کلمه الکفر ملة واحدة که از سازمان به دست و دهان افتاده، متأسفم. این کلام بر خلاف نص کلام‌الله و برای پشتیبانی از اسرائیل و عمال اسرائیل است، مقدمه شناسایی

اسرائیل است، برای پشتیبانی از عمال اسرائیل و فرقه ضاله منحرفه است...<sup>۱</sup> و با این فراز زنده توطئه‌ها را خنثی ساخت و به دام دشمن نیفتاد. چنان که پخش اعلامیه شرم‌آور ساواک که در آن نسبت به امام هتاکي و فحاشی شده بود نیز نتوانست امام را از راه بی‌بازگشت و دشواری که در پیش گرفته بود باز دارد و به تسلیم و عقب‌گرد وا دارد.<sup>۲</sup> امام طی سخنانی تاریخی، با اشاره به این اعلامیه سخیف و اهانت‌آمیز و با پیش‌بینی نقشه‌های شوم رژیم شاه علیه علما و روحانیان هشدار داد:

... خود را آماده کنید برای کشته شدن، خود را آماده کنید برای زندان رفتن، خود را آماده کنید برای سربازی رفتن، خود را آماده کنید برای ضرب و شتم و اهانت... کمربندها را محکم ببندید... نترسید و مضطرب نشوید. به من اگر فحش می‌دهند چرا شما غصه می‌خورید؟ چرا نگران می‌شوید، چرا کاغذها را جمع می‌کنید؟ مگر من از حضرت امیر - علیه السلام - بالاترم؟ معاویه چند سال در بالای منبر به علی فحش داد و آن حضرت صبر کرد...<sup>۳</sup>

این قدرت روحی و صلابت روحانی امام در آن شب ظلمت‌بار (۱۵ خرداد ۴۲) نیز به درستی نمایان بود که او را دستگیر کردند و به تهران آوردند. آن در هنگام دستگیری که بر مهاجمان مسلح غرید که «روح‌الله خمینی منم. چرا این بیچارگان را می‌زنید؟» آن در میدان نزدیک منزل که وقتی نیروهای تا دندان مسلح ارتش را که برای دستگیری او گسیل شده بودند مشاهده کرد، با لبخندی معنادار اظهار داشت: «این همه قوا نمی‌خواست!» و آن در میان راه تهران، آنگاه که وحشت و اضطراب و ضعف روحی همراهان و به اصطلاح صاحب‌منصبان ارتش شاه را دید، به دلداری آنان همت گماشت و زبان به پند و اندرز آنان گشود و آنان را به اطاعت از مقررات اسلامی فرا خواند و آن در درون زندان که با زندانبانان قلدرمآب از موضع قدرت و

۱. ر ک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، دفتر نخست، تهران، عروج، ۱۳۸۱، ص ۹۸۰.

۲. همان، ص ۳۵۵.

۳. همان، ص ۳۴۰.

صورت برخورد کرد و آنگاه که خواستند از او بازجویی کنند، با پرخاش آنان را از خود راند و رخصت بازجویی به آنان نداد و سرانجام بدون هیچ‌گونه سؤال و جواب از زندان بیرون آمد. امام که پیوسته حوادث را به درستی پیش‌بینی می‌کرد و با آینده‌نگری حرکت می‌کرد گویا روزهای دستگیری و زندانی شدن خویش را نیز به درستی پیش‌بینی کرده و خود را برای چگونگی برخورد با قلدرمآبان و زندانبانان آماده ساخته و به نقاط ضعف آنان به خوبی پی برده بود و می‌دانست که با ستمگران و زورمداران چگونه باید برخورد کند و با چه شیوه‌ای آنان را مقهور اراده خود سازد.

در جریان احیای رژیم کاپیتولاسیون نیز با آنکه به امام یادآوری کرده بودند که برای رژیم ایران هرگونه حمله بر ضد امریکا از حمله به شخص شاه خطرناک‌تر است، امام در سخنرانی ۴ آبان ۱۳۴۳ شدیدالحن‌ترین حملات را به امریکا کرد و اعلام داشت:

رئیس جمهور امریکا بدانند که امروز از منفورترین افراد بشر است در دنیا نزد ملت ایران.

و آن دسته از به اصطلاح نمایندگان مجلس شورای ملی را که از روی جملجه‌های شهادی ۱۵ خرداد گذشته و به پارلمان راه یافته و به لایحه کاپیتولاسیون رأی داده بودند، خیانتکار خواند و اعلام کرد که:

اینها وکیل ملت نیستند، وکیل سرنیزه‌اند و اگر وکیل ملت هم بودند، من عزلشان کردم، از وکالت معزول‌اند.

حکم عزل به اصطلاح نمایندگان مجلس از سوی یک عالم روحانی که هیچ نیروی مادی و مسئولیت رسمی ندارد، نشان‌دهنده قدرت روحی بالا، خودشناسی والا و باورمندی ژرف به جایگاه روحانی و معنوی‌ای است که از آن برخوردار بود.

امام در دوران اقامت اجباری در عراق نیز در برخورد با حاکمان بعثی و عقلی پیوسته با لحنی آمرانه و مقتدرانه با آنان سخن می‌گفت و از موضع قدرت و قاطعیت آنان را مورد خطاب و عتاب قرار می‌داد که مایه شگفتی ناظران سیاسی، مقامات مذهبی و مردم آگاه آن کشور بود.

فتوای کمک به چریک‌های فلسطینی و جواز دادن زکوات و سایر صدقات به آنان و طرح حکومت اسلامی در جو آن روز نجف حرکتی دلاورانه و بر خلاف مسیر موج به شمار می‌آمد و تنها از رهبر وارسته و آزاده‌ای چون امام بر می‌آمد که بتواند جوشکنی کند و در برابر موج ناهنجار ارتجاع حاکم بایستد و شورش راستین به پا کند.

عدم تأیید گروهک منافق به رغم موج کاذبی که پدید آورده و بسیاری از علما و

روحانیان و یاران امام را به پشتیبانی از خود بسیج کرده بودند، نمونه دیگری از قاطعیت، تیزبینی، ژرف‌نگری، درایت و بصیرت و استقلال رأی امام است و نفوذناپذیری او را به نمایش می‌گذارد.

هجرت امام از عراق در مهرماه سال ۱۳۵۷ که رژیم عقلی صدام راه هرگونه حرکت و خروش را بر روی او بسته بود و بر آن بود که ملت ایران را از رهبری‌های حکیمانه او باز دارد، از حرکت‌های سرنوشت‌ساز و تاریخی بود که بار دیگر قاطعیت، صلابت و اراده پولادین و سرعت و شهامت امام را در تصمیم‌گیری‌ها به نمایش گذاشت و ملت ایران را از اسارت رژیم ستم‌شاهی و استثمار استکبار جهانی رهایی بخشید و سرنوشت تاریخ را دگرگون ساخت.

چنان که عزم قاطع امام برای بازگشت به ایران در آن برهه حساس که دوست و دشمن او را از این سفر منع می‌کردند و آن را خطرناک می‌دانستند و به راستی نیز سفری مخاطره‌آمیز و نگران‌کننده بود، بار دیگر قاطعیت، توکل و وظیفه‌شناسی امام را آشکار کرد و همگان را به

مولایمان حضرت علی(ع) طلحه و زبیر را به رغم آنکه پیشینه دیرینه‌ای در اسلام داشتند آنگاه که به کژراهه رفتند، قاطعانه کنار زد و در کوتاه کردن دست آنان از سرنوشت مردم مسلمان تردید به خود راه نداد.

شگفتی وا داشت. امام صریحا اعلام کرد من وظیفه می‌دانم به ایران بروم و در کنار ملت باشم هر چند در این راه با خطرهایی مواجه شوم.

تصمیم امام به رویارویی با حکومت نظامی شاپور بختیار در عصر روز ۲۱ بهمن ۵۷ و فراخوانی مردم به حضور در خیابان‌ها و ادامه تظاهرات و راهپیمایی‌ها، از تصمیمات مدبرانه و حکیمانه‌ای بود که به راستی ایران را از سقوط در ورطه نابودی و اضمحلال سیاسی و ملت ایران را از اسارت در چنگال یانکی‌های امریکایی نجات بخشید و استقلال و آزادی ملت ایران را بیمه کرد.

در آن روز سیاه و خونین اگر امام با این فرمان تاریخی حکومت نظامی را به شکست نکشانده بود و دولت دست‌نشانده امریکا (شاپور بختیار) توانسته بود مردم را از صحنه دور کند و به درون خانه‌ها بکشاند و توطئه دستگیری رهبر انقلاب و صدها نفر از رجال روحانی و سیاسی را به اجرا بگذارد، بی‌گمان ایران برای یک قرن دیگر در چنگال استعمار و استبداد گرفتار می‌شد و به شکل زندان مخوفی مانند زندان گوانتانامو، بلکه بدتر در می‌آمد.

موضع‌گیری‌های قاطعانه و تصمیم‌گیری‌های سازنده و مدبرانه امام در مقاطع مختلف و در شرایط سرنوشت‌ساز گسترده‌تر از آن است که بتوان آن را در این مقال گنجانید و حق مطلب را ادا کرد، از این رو، ناگزیر باید گذاشت و گذشت و تنها بایسته است نمونه‌ای دیگر از تصمیم‌های تاریخی و سرنوشت‌ساز امام بررسی شود و آن کنار زدن آقای منتظری از پست قائم‌مقام رهبری می‌باشد که باید گفت نقش این تصمیم در نجات انقلاب اسلامی از خطر سقوط و فروپاشی به پایه «ضربه علی یوم الخندق» بود که آن «ضربه» اسلام را از نابودی نجات بخشید.

امام در مقطعی به کنار گذاشتن آقای منتظری از قائم‌مقامی برخاست و به این امر مهم و خطیر همت گماشت که:

۱. چهره آقای منتظری در میان عموم ملت ایران به عنوان چهره‌ای انقلابی، آراسته به قداست

و معنویت و آغشته به رنگ و لعاب صفا و صداقت کاملا جلوه‌گر بود. بسیاری از مردم او را انسانی مؤمن، مخلص، درستکار، راست‌کردار و فدایی امام می‌پنداشتند و نظر و سخن او را مطابق واقع می‌دانستند! و به گمان آنان او زبان گویای امام به شمار می‌آمد! بی‌تردید کنار زدن این شخصیت با آن موقعیت به مراتب از رویارویی با رژیم تا دندان مسلح و شکستن ابهت شاه در دوران خفقان‌بار سال ۱۳۴۲ دشوارتر، خطرناک‌تر و سهمگین‌تر بود.

۲. نه تنها مردم کوچه و بازار و افراد و عناصر انقلابی و متعهد از مسائل پشت پرده و از کشیده شدن آقای منتظری به ورطه همراهی با نفاق و اندیشه‌های ضد انقلاب بی‌خبر و ناآگاه بودند، بلکه بسیاری از مقامات روحانی و مسئولان کشوری نیز او را عالمی وارسته و شایسته مقام قائم‌مقامی می‌پنداشتند! و شاید شماری از آنان از حضور برخی عناصر ناباب در بیت او ناخشنود بودند، لیکن آن را خطری جدی برای انقلاب اسلامی نمی‌دانستند.

نگارنده به یاد دارد آنگاه که به همراه حجج اسلام کربوبی و امام جمارانی نامه سرگشاده‌ای

خطاب به آقای منتظری در مورد خلاف‌کاری‌ها و نادرستی‌های او نگاشت، برخی افراد و اعضای جامعه مدرسین آن را بر پایه درگیری «مجمع روحانیان مبارز» با نامبرده پنداشتند! از این رو، به اصطلاح از فرصت استفاده کردند و به مراد به او افزودند! تا به اصطلاح از آب گل‌آلود ماهی بگیرند و او را به جرگه تشکیلات خویش بکشانند!

آقای هاشمی رفسنجانی نیز در گفتگو

امام خمینی نیز از سترک رهبرانی بود که در ادوار مختلف و در مقاطع حساس با دست زدن به حرکت‌های متهورانه و مدبرانه توانست سرنوشت تاریخ را دگرگون سازد و طرحی نو در اندازد.

با آقای کربوبی زبان به گله و انتقاد گشوده و اظهار کرده بود شما وقتی در یک نامه سرگشاده این‌گونه آقای منتظری را به زیر سؤال می‌برید آیا فکر نمی‌کنید که برای روز مبادا که امام در

میان نباشد چه خواهد شد، ما جز آقای منتظری کسی نداریم و نباید بگذاریم به مقام و موقعیت او آسیبی برسد و او در میان مردم به زیر سؤال برود (چیزی نزدیک به این مضامین). این تفاوت فکری برخی مقامات روحانی با ژرف‌نگری، تیزبینی و بینش والای امام درباره سازمان منافقین نیز به منصفه ظهور رسید و در آن موقعیتی که برخی از روحانیان ما برای یاری منافقین سر از پا نمی‌شناختند و همه توان خود را در راه یاری آنان به کار گرفته بودند، امام آنچه جوانان در آیین نمی‌دیدند در خشت خام می‌دید. از این رو، یک تنه در برابر جو کاذبی که منافقین پدید آورده بودند ایستاد و از تأیید آنان خودداری ورزید. در جریان آقای منتظری نیز سالیان درازی پیش از عزل او خطر را احساس کرده و در اندیشه چاره بود لیکن بسیاری از روحانیان حتی در پی کنار زدن او از قائم‌مقامی حیرت زده بودند و با شگفتی می‌پرسیدند «چرا»!

برای آگاهی از بی‌خبری برخی مسئولان نظام از خطر آقای منتظری و تفاوت افق فکری آنان با امام، نامه تاریخی امام در ۶۸/۱/۲۶ به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، می‌تواند تا پایه‌ای واقعیت‌ها را روشن سازد و تفاوت افق فکری امام با یاران او را به نمایش بگذارد:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت فرزندان عزیز نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و وزرای محترم دامت

افاضاتهم

با سلام

شنیدم در جریان امر حضرت آقای منتظری نیستید و نمی‌دانید قضیه از چه قرار است. همین‌قدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه‌ها و پیغام‌ها تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه بدین‌جا ختم نگردد ولی متأسفانه موفق نشد.

از طرف دیگر وظیفه شرعی اقتضا می‌کرد تا تصمیم لازم برای حفظ نظام و اسلام بگیرد. لذا با دلی پرخون حاصل عمرم را برای مصلحت نظام و اسلام کنار گذاشتم.

انشاءالله خواهران و برادران در آینده تا اندازه‌ای روشن خواهند شد.

سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی‌بردار نیست و در صورت تخطی، هر کس در هر موقعیت به مردم معرفی خواهد شد. توفیق همگان را از خداوند متعال خواستارم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

۶۸/۱/۲۶ - روح‌الله الموسوی الخمینی<sup>۱</sup>

بگذریم از اینکه برخی مسئولان و مقامات روحانی حتی در پی رحلت امام نیز هنوز به ماهیت آقای منتظری پی نبرده بودند و نسبت به او گرایش داشتند. برخی از تلگرام‌ها و نامه‌های او را در اختیار صدا و سیما می‌گذاشتند تا پخش شود. سفارش می‌کردند که حرم را برای او خلوت کنند و از او تجلیل به عمل آورند و آنگاه به خطر او پی بردند که ضد انقلاب و عوامل بیگانه رسماً و صریحاً پشت او سنگر گرفتند و کوشیدند به دست او نظام و انقلاب را فرو بپاشانند و بگذریم از برخی عناصر فرومایه که آبرو و اعتبارشان از امام است لکن تا آن پایه کوردل و تاریک‌اندیش‌اند که هنوز نسبت به آقای منتظری سمپاتی دارند و به شکل منافقانه و پشت پرده برای او تبلیغ می‌کنند، نان امام را می‌خورند و آش دیگران را هم می‌زنند.

در ترسیم اوضاع آن روزی که امام به کنار گذاشتن آقای منتظری برخاست، این بند از آن رو به درازا کشید تا غربت و مظلومیت امام و تفاوت افق دید او با دیگران شفاف‌تر به چشم آید و روشن شود که امام در اوضاعی که بسیاری از کسان و یاران نایار، او را درک نمی‌کردند و با او همراه نبودند به چه امر عظیمی

امام در اوضاعی نهضت بر ضد شاه را آغاز کرد و تاج و تخت او را هدف قرار داد که گروه‌ها و احزاب سیاسی و کارشناسان ملی، هر گونه حرکت علیه شاه را حرکتی انتحاری می‌پنداشتند.



دست زد و قاطعیت و صلابت، وظیفه‌شناسی و اراده تزلزل‌ناپذیر خود را چه زیبا به نمایش گذاشت و حماسه جاویدان آفرید.

۳. آن روز که امام به کنار گذاشتن آقای منتظری برخاست، یکی از جاسوس‌های شناخته شده سیا به نام منوچهر قربانی‌فر همراه با عناصر و مهره‌های وابسته به منافق در بیت آقای منتظری حکومت داشتند (بنابر آنچه از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات منسوب به او آمده است) و به دست مهدی هاشمی و باند او نقشه‌های خود را اجرا می‌کردند و آقای منتظری را به سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌های خلاف واقع و ناروا وامی‌داشتند. در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری از زبان او آمده است:

... آقای قربانی‌فر با مرحوم امید نجف‌آبادی از پیش از انقلاب مربوط بود، مرحوم امید می‌گفت من قبل از انقلاب می‌خواستم *تحریرالوسیله* و حکومت اسلامی امام را چاپ کنم و پول نداشتم دویست هزار تومان به پول آن وقت همین آقای قربانی‌فر به من داد که برای این کار خرج کردم. آقای امید هم بسا در همین ارتباط اعدام شد...<sup>۱</sup>

برای نگارنده روشن نیست که منوچهر قربانی‌فر از چه تاریخی به سازمان سیا سرسپرده و در خدمت بیگانگان قرار گرفته است لیکن تردیدی نیست که نامبرده از مهره‌های دربار و وابسته به رژیم شاه بوده است و باید دید چگونه امکان داشت که هزینه چاپ کتاب‌های امام را بپردازد؟ افزون بر این پرداخت دویست هزار تومان به امید نجف‌آبادی در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی مبلغ هنگفتی است که فراتر از هزینه چاپ *تحریرالوسیله* و حکومت اسلامی بوده است. نکته در خور توجه، ذهنیت مثبت آقای منتظری نسبت به قربانی‌فر در این فراز از خاطرات است که با زبان بی‌زبانی می‌خواهد خدمات نامبرده را به رخ بکشد که او برای چاپ کتاب‌های امام چه سرمایه‌گذاری‌هایی می‌کرده! و چه فداکاری‌هایی داشته است! و نظام جمهوری اسلامی از روی نمک‌شناسی نه تنها حق او را پاس نداشتند!! بلکه شیخ فتح‌الله امید را

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۶۰۸.

نیز در ارتباط با او اعدام کردند!!<sup>۱</sup>

منوچهر قربانی فر نه تنها نقشه‌های سیا را به وسیله امید نجف‌آبادی، مهدی هاشمی و دیگر اعضای شبکه مرموز، به آقای منتظری تلقین و القا می‌کرد و او را بر می‌انگیخت؟! بلکه شخصا نیز در دل آقای منتظری به هر حيله رهي داشت و می‌توانست دیدگاه‌های خود و سازمان سیا را به او بباوراند و او را علیه نظام و مسئولان آن - به ویژه شخص امام - بشوراند و رویارویی با نظام اسلامی را یک تکلیف الهی و وظیفه اسلامی به او وانمود کند!! آقای منتظری - بنا بر آنچه در کتاب خاطرات آمده است - ادعا می‌کند:

... اما افرادی که منافق باشند یا با خارج مربوط باشند، یا افراد ناجور و وابسته‌ای باشند در بیت من نبودند...!!!<sup>۲</sup>

لیکن خود در این کتاب اذعان دارد که منوچهر قربانی فر با بیت او و با شخص او در ارتباط

بوده و نقشه‌ها و نیرنگ‌های او به وسیله شبکه حاکم در بیت اجرا می‌شده است. آنگاه که سازمان سیا در توطئه برقراری ارتباط سری با مسئولان نظام جمهوری اسلامی از طریق فرستادن مک فارلین به ایران شکست خورد و امام برخی مسئولان را که بر آن بودند با مک فارلین دیدار و گفتگویی داشته باشند، از این کار بازداشت و نامبرده دست از پا

ایستادن امام رویاروی امریکا و اظهار مخالفت با رژیم کاپیتولاسیون نیز از نظر سیاستمداران سیاسی ایران، دور از خردورزی و مأل‌اندیشی به شمار می‌آید و آن را مشت بر سندان کوبیدن می‌دانستند!

۱. چنان که در شماره گذشته این فصلنامه آمد، در کتاب *ایران - کنتررا* که از سوی کمیسیون تحقیق مقامات امریکایی پیرامون سفر مک فارلین به ایران تدوین شده است، به جاسوسی منوچهر قربانی فر برای سازمان سیا اذعان شده است.

۲. خاطرات، ص ۶۱۷، ۶۱۸.

درازتر از ایران رفت، سازمان سیا بر آن شد تا با افشای این جریان، برای نظام جمهوری اسلامی درد سر داخلی ایجاد کند و مسئولان نظام را به جان هم بیندازد و به اختلاف داخلی بکشاند و از مسئولان نظام جمهوری اسلامی به علت بی‌اعتنایی به نماینده امریکا (مک فارلین) انتقام بگیرد. اینجا بود که منوچهر قربانی‌فر جریان را به سمع مبارک آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او رسانید و آقای مهدی هاشمی که بنا بر ادعای آقای منتظری در نامه به امام «... در خانه نشسته مشغول مطالعه و نوشتن است و فعلا در کشور مُد شده است هر کار خلافی را از قتل و اعلامیه و امثال اینها رجما بالغیب به او نسبت دهند...»<sup>۱</sup> این نقشه سیا را با فرستادن نامه قربانی‌فر برای مجله «الشراع» به اجرا درآورد. چنان که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری این واقعت این‌گونه افشا شده است:

... البته افشای قضیه مک فارلین هم در مجله الشراع لبنان که به وسیله سید مهدی انجام شد، در تشدید این قضایا نقش داشت...

... نامه قربانی‌فر را ظاهرا سید مهدی توسط یکی از دوستانش به الشراع رسانده بود...<sup>۲</sup>

۴. امام می‌دید که آقای منتظری تا آن پایه به شبکه حاکم بر بیت خود اعتماد و اطمینان دارد که اخبار، ادعاها و بافته‌های افراد و اعضای بیت را «وحی منزل» می‌داند و بدون کوچک‌ترین تردیدی می‌پذیرد و به آن ترتیب اثر می‌دهد. نمونه آشکار این دلبستگی، وابستگی و باورمندی او به افراد بیت جریانی است که آقای منتظری - بنا بر آنچه در کتاب خاطرات آمده است - با آب و تاب فراوان بازگو می‌کند که در شماره گذشته این فصلنامه آورده شد و در این بخش نیز به عنوان اینکه «گواه شاهد صادق در آستین باشد» و درجه وابستگی و اعتماد و اطمینان آقای منتظری به اطرافیانش بیش از پیش آشکار شود، قسمتی از آن آورده می‌شود:

... یک وقت آقای علی‌اصغر کیمیایی مسئول مدرسه بعثت که جزو همین افراد بازداشت شده در سال ۶۵ بود گفت دو نفر از طلاب مدرسه بعثت را بازداشت کرده و به زندان

آوردند و آن قدر روی آنها فشار آوردند که مجبور شدند مصاحبه کند و متنی را که بازجوها تنظیم کرده بودند و به طور کلی کذب و افترا بود بخوانند و اظهار ندامت کنند... آقای کیمیایی از قول آقای رحیمی حاجی آبادی... که او هم مدتی بازداشت بود نقل می‌کرد که در سلول با این دو نفر طلبه هم‌سلول بوده و می‌دیده آنها خیلی گریه و زاری می‌کنند و از خدا طلب عفو می‌کنند، می‌پرسد مگر شما چه کرده‌اید که این قدر ناراحتید؟ می‌گویند ما را مجبور کردند که

عدم تأیید گروهک منافق به رغم موج کاذبی که پدید آورده و بسیاری از علما و روحانیان و یاران امام را به پشتیبانی از خود بسیج کرده بودند، نمونه دیگری از قاطعیت، تیزبینی، ژرف‌نگری، درایت و بصیرت و استقلال رأی امام دارد و نفوذناپذیری او را به نمایش می‌گذارد.

علیه مسئولین مدارس (آقای کیمیایی و آقای صلواتی) مصاحبه کنیم... حالا نمی‌دانیم آیا توبه ما قبول می‌شود یا خیر؟!<sup>۱</sup>

آقای کیمیایی می‌گفت من این دو نفر را بعداً در بیرون از زندان دیدم و ماجرا را پرسیدم. آنها ضمن معذرت‌خواهی ماجرا را همان‌طور که آقای رحیمی تعریف کرده بود نقل کردند...<sup>۱</sup>

یک انسان متعهد، خردمند و آگاه به زمان، در این‌گونه موارد طبیعی است که چشم و گوش بسته و کورکورانه چنین روایتی را نمی‌پذیرد هر چند از زبان نزدیک‌ترین و مطمئن‌ترین افراد شنیده باشد، بلکه پیرامون آن به تحقیق و بررسی می‌نشیند. دست کم می‌خواهد آن دو طلبه‌ای را که در زندان تحت فشار قرار گرفته و به مصاحبه مجبور شده بودند، از نزدیک ببیند که آیا

۱. همان، ص ۶۱۱.

هنوز هم «خیلی گریه و زاری می‌کنند»؟! و آن مطالب کذب و افترا چه بوده که به دو تن از اولیای خدا!! نسبت داده‌اند و از آن چه بهره‌ای می‌خواستند بگیرند و پس از تحقیق و تفحص و اطمینان به صحت و درستی آن، می‌تواند آن را بازگو کند. لیکن آقای منتظری در جای جای خاطرات به بسیاری از مقامات روحانی و مسئولان نظام جمهوری اسلامی نسبت‌هایی می‌دهد که راوی آن، عناصر مرموز، مشکوک و لایبالی حاکم در بیت او هستند که با این‌گونه خبرهای کذب و نادرست او را به رویارویی با امام و نظام جمهوری اسلامی کشاندند.

چنان که در شماره پیشین اشاره شد آقای منتظری ادعا دارد خبرهایی را که در سخنرانی‌ها و نامه‌های خود در دوران قانئم‌مقامی آورده است، از زبان مردم، مسئولان و بولتن‌های محرمانه گرفته است لیکن در کتاب خاطرات منسوب به او آنچه را آورده و آنچه را که روی آن تکیه کرده است از زبان مهره‌های مرموزی است که در بیت او در شبکه مهدی هاشمی و منوچهر قربانی‌فر عضویت داشتند و مأموریت آنان در واقع این بود که دیدگاه‌ها و بافته‌های سازمان سیا و سازمان منافقین را به آقای منتظری القا کنند و از زبان او بازگو نمایند.

امام با اینکه از نفوذ عوامل سیا در بیت آقای منتظری آگاهی نداشت، این واقعیت را به درستی دریافته بود که دیدگاه‌ها، موضع‌گیری‌ها و مسائلی که نامبرده مطرح می‌کند، از زبان یک هموطن وارسته، آزاده، اسلام‌شناس و انقلابی نیست و او در واقع زبان بیگانه را در دهان دارد و به گفته شاعر:

این همه آوازه‌ها از شه بود / گرچه از حلقوم عبدالله بود

امام با مطالعه طولانی بر روی روش، منش، گفتار و رفتار آقای منتظری دریافت که نامبرده ندانسته و ناخودآگاه در خدمت حرامیان اندیشه و عقیده و عوامل نفاق و عناصر مرموز قرار گرفته است و خطر او برای اسلام و انقلاب اسلامی از منافقین، صدامیان و شیطان بزرگ به مراتب بیشتر و شکننده‌تر است، زیرا مردم او را با چشم رهبر آینده انقلاب اسلامی می‌نگرند و گفتار او را مطابق با موازین اسلامی و آرمان‌ها و ارزش‌های انقلابی می‌پندارند و اگر با این خطر برخورد جدی و ریشه‌ای صورت نگیرد، چه بسا روزی مردم چشم باز کنند و ببینند

دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی به دست آقای منتظری ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر اسلام، استقلال ایران و انقلاب اسلامی وارد ساخته‌اند و بی‌تردید نخستین قربانی این توطئه شخص آقای منتظری می‌بود که ساده‌اندیشانه و خوش‌باورانه آلت دست توطئه‌گرانی قرار گرفته بود که در پشت چهره او سنگر گرفته و پنهان شده بودند.

کنار زدن آقای منتظری از حرکت‌های بزرگ انقلابی، حماسی، خدایسندانه، مدبرانه و سرنوشت‌سازی بود که تنها از ابررهبری

مقتدر، خودساخته، آزاده و از

خودرسته‌ای مانند امام بر می‌آمد که در

قاطعیت، صلابت، وظیفه‌شناسی و

خردورزی سرآمد همه رهبران

ژرفاندیش و متفکر دوران بود. می‌توان

گفت رویدادهای سنگین، سهمگین و

خطرآفرینی را که امام در دوران نهضت

و انقلاب از سر گذرانید، در برابر خطر

جریان آقای منتظری و موضوع کنار زدن

او از قائم‌مقامی از اهمیت کمتری

برخوردار بود و هیچ‌یک از آنها در حدی

برخی عناصر فرومایه که آبرو و اعتبارشان از امام است تا آن پایه کوردل و تاریک‌اندیش‌اند که هنوز نسبت به آقای منتظری سمپاتی دارند و به شکل منافقانه و پشت پرده برای او تبلیغ می‌کنند، نان امام را می‌خورند و آش دیگران را هم می‌زنند.

نبود که ارکان نظام را به لرزه درآورد، لیکن قرار گرفتن قائم‌مقام رهبری در صف دشمنان

سوگندخورده اسلام (سیا - منافقین) آن هم به صورت ندانسته و ناخودآگاه از رویدادهای

خطرناکی بود که می‌توانست ایران را یکپارچه و ناگهانی بار دگر به اسارت و ذلت بکشاند و

امریکا را بر این کشور سلطه بخشد و سرجوخه‌های عربده‌کش امریکایی را بر جان و مال و

ناموس ملت ایران چیره سازد و اسلام را برای مدتی دراز از صحنه بیرون راند و ایران را به

گنداب فساد و فحشا و تباهی کشاند. این جریان به کشتی‌ای می‌ماند که ناخدای آن به سبب

خواب‌ریودگی و خوش‌خیالی کشتی را به سمت گردابی سهمگین و مرگبار هدایت می‌کند و اگر مردان هوشیار و بیدار به چاره‌جویی بر نخیزند و کشتی را از چنگ ناخدای سرمست و خواب‌زده بیرون نیاورند، سقوط، نابودی و غرق شدن کشتی و سرنشینان آن در قعر اقیانوس بیکران و در کام گرداب بی‌پایان مسلم خواهد بود.

امام به رغم علاقه‌ای که به آقای منتظری داشت و او را حاصل عمر خویش می‌دانست، با اراده‌ای وصف‌ناپذیر و عزمی آهنین به یاری اسلام، انقلاب و ملت مظلوم ایران شتافت و با یک تصمیم‌گیری تاریخی و حکیمانه آقای منتظری را از سر راه انقلاب اسلامی ایران کنار زد و همه سازمان‌های جاسوسی، جاسوس‌پروری و استعماری را که سالیان دراز در بیت آقای منتظری سرمایه‌گذاری کرده و برای پس از رحلت امام برای ایران خواب‌های خطرناکی دیده بودند حیرت‌زده ساخت و توطئه‌های چندین ساله آنان را نقش بر آب کرد. امام در تاریخ ۶۸/۱/۶ طی نامه‌ای به آقای منتظری اعلام کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای منتظری

با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم! خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند، به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم، مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسأله مهدی هاشمی

قاتل، شما او را از همه متدینین متدین تر می دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می دادید که او را نکشید، از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی باشید و به طلابی که پول برای شما می آورند بگوئید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند. بحمدالله از این پس شما مسأله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعا مقدم بر نظر خود می دانید (که مسلما منافقین صلاح نمی دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می شوید که آخرتتان را خراب تر می کند) با دلی شکسته و سینه ای گداخته از آتش بی مهری ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می کنم دیگر خود دانید:

۱. سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال ها نریزد.

۲. از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید. شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.

۳. دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.

۴. نامه ها و سخنرانی های منافقین که به وسیله شما از رسانه های گروهی به مردم می رسد ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روحی له الفداه و خون های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید. برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند.

والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن وقت شما را ساده لوح می دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه های علمیه بودید و اگر این گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی کنم. والله قسم من با نخست وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می دانستم. والله قسم من رأی به ریاست جمهوری



بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.

سخنی از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم. من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم. من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم. تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام. سعی کنند تحت تأثیر دروغ‌های دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شغف پخش می‌کنند نگردند. از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او. از خود که چیزی نداریم، هر چه هست اوست. والسلام

یکشنبه ۶۸/۱/۶

روح‌الله الموسوی الخمینی<sup>۱</sup>

آنچه امام در پایان این نامه حماسی، تاریخی و تاریخ‌ساز خطاب به مردم عزیز آورده‌اند، حاصل یک دنیا مفهوم عرفانی، سیاسی و علمی در آن است که شرح و تفسیر آن از مجال این قلم بیرون است. لیکن باید دانست که اگر امام این چند پیمان و عهد را با خدا و مردم نداشت بی‌تردید نمی‌توانست چنین انقلاب عظیم و معجزه‌آسا را پدید آورد و نیز هیچ‌گاه نمی‌توانست خطرهای جریان‌های بنیان‌کن مانند جریان آقای منتظری را از سر این ملت و کشور دور سازد و انقلاب اسلامی و آرمان‌ها و ارزش‌های آن را پاس دارد و بیمه کند و از نفوذ عناصر مرموز در زندگی درخشان خویش پیشگیری کند.

این عهد امام با خدا بود که او را از چشم‌پوشی از لغزش دیگران (حتی یاران و نزدیکان) باز می‌داشت و راه سوء استفاده از مقام و موقعیت او را بر روی فرصت‌طلبان می‌بست. این پیمان امام با خدا بود که او را بر آن می‌داشت تا به مصداق «لا تأخذه فی الله لومة لائم» رضای مردم و مخلوق را بر رضای خالق مقدم ندارد و اگر همه جهان علیه او به پا خیزند دست از حق و حقیقت بر ندارد. او چنان که در این نامه اشاره می‌کند مرد وظیفه بود و طبق وظیفه قلم می‌زد و از روی وظیفه گام بر می‌داشت و همه آرزویش این بود که در انجام وظیفه کوتاهی نکرده باشد. از این رو، در نامه‌های گوناگون به یاران خود تأکید می‌کرد:

... اگر انسان در این اوضاع و احوال قیام به وظیفه کند و موفق به خدمت شود، نگرانی ندارد. نگرانی آنجاست که به خدمت قیام نکند و از وظیفه - خدا نخواستہ - شانه خالی کند...<sup>۱</sup>

... آنچه مهم است آن است که انسان با هر منطقی که بتواند خدمت کند و ادای وظیفه نماید که پیش وجدان خود شرم‌منده نباشد. وصول به مقاصد و عدم آن بسته به اراده الهیه [است] و به ما تکلیفی نیست...<sup>۲</sup>

... ما نباید در ادای وظایف منتظر نتیجه قطعیه باشیم. اگر در محضر مقدس حق تعالی عامل به وظیفه معرفی شویم، همین نتیجه است...<sup>۳</sup>

امام در این نامه ۶ فروردین یادآور می‌شود:

... من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم...

و در پایان نامه می‌نویسد:

... از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد...

روشن است که امام آنچه را که از آقای منتظری سر می‌زد تنها از روی ناآگاهی،

ساده‌اندیشی و فریب‌خوردگی نمی‌دانست بلکه می‌دید او چگونه در راه دفاع از داماد و برادر داماد و مریدان و مرادان بیت بر آن است که اسلام، قانون، انقلاب و آرمان‌های انقلابی و ملی را بر باد دهد و اگر توان داشته باشد «قیصریه را به آتش بکشد». بی‌تردید اگر آقای منتظری در آن روز قدرت رویارویی با امام و نظام را در خود می‌دید به جنگ خانمانسوز داخلی دست می‌زد و تا سرحد فروپاشی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی پیش می‌رفت. از این رو، امام در نامه آرزو می‌کند از این دنیا برود «تا طعم تلخ خیانت دوستان را

بیش از این نچشد...» و از این مهم‌تر اینکه در دیدار سران سه قوه و برخی دیگر از مسئولان نظام که برای شفاعت از آقای منتظری و پیشگیری از پخش نامه ۶۸/۱/۶ به محضر امام رفته بودند امام با صراحت نامبرده را فاسق، فاجر، فاسد و مفسد خواند و از او بی‌زاری جست<sup>۱</sup> که نشان از ضربه سنگینی دارد که از جانب آقای منتظری بر اسلام، انقلاب و کیان مرجعیت و روحانیت وارد آمد و امام به درستی از ژرفای این ضربه آگاه بود و پیامدهای ناگوار و فاجعه‌بار آن را پیش‌بینی می‌کرد.

در پی این موضع‌گیری قاطعانه و خدایسندانه امام، شبکه وابسته به بیت آقای منتظری برای

آن روز که امام به کنار گذاشتن آقای منتظری برخاست در موقعیتی بود که بنابر آنچه از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات منسوب به او آمده است، یکی از جاسوس‌های شناخته شده سیا به نام منوچهر قربانی فر همراه با عناصر و مهره‌های وابسته به منافق در بیت او حکومت داشتند.

۱. در این جلسه، مقام معظم رهبری، آیات و حجج اسلام آقایان مشکینی، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی، امینی و مهندس میرحسین موسوی و مرحوم حاج سید احمد آقا حضور داشتند.

اینکه امام را از پخش نامه ۱/۶ باز بدارد و آقای منتظری را از بی‌اعتباری و بی‌آبرویی جبران‌ناپذیر برهاند و برای آینده نذیره کند تا در برهه دیگر بتواند بار دیگر او را آلت دست قرار دهد و از وجود او برای رویارویی با انقلاب اسلامی بهره‌برداری کند، به تکاپو افتاد که او را بر آن دارد تا توبه‌نامه‌ای به امام بنویسد و از کارهای گذشته اظهار پشیمانی کند و بدین‌گونه او را از سقوط حتمی نجات بخشد، از این رو، آقای منتظری پس از دریافت نامه عتاب‌آمیز ۱/۶ این توبه‌نامه را برای امام فرستاد:

### ◆ توبه‌نامه آقای منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحیت، مرقومه شریفه مورخه ۶۸/۱/۶ واصل شد. ضمن تشکر از ارشادات و راهنمایی‌های حضرت عالی به عرض می‌رساند: مطمئن باشید همان‌طور که از آغاز مبارزه تا کنون در همه مراحل همچون سربازی فداکار و از خودگذشته و مطیع در کنار حضرت عالی و در مسیر اسلام و انقلاب بوده‌ام، اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرت عالی می‌دانم. زیرا بقا و ثبات نظام اسلامی مرهون اطاعت از مقام معظم رهبری است. برای هیچ‌کس قابل شک نیست که این انقلاب عظیم تاکنون در سایه رهبری و ارشادات حضرت عالی از خطرات مهمی گذشته و دشمنان زیادی همچون منافقین کوردل که دستشان به خون هزاران نفر از مردم و شخصیت‌های عزیز ما و از جمله فرزندان عزیز خود من آغشته است و سایر جناح‌های مخالف و ضد انقلاب و سازشکار و لیبرال‌مآب‌های کج‌فکر را رسوا و از صحنه خارج نموده است. آیا جنایات هولناک و ضربات ناجوانمردانه این روسیاهان کوردل به انقلاب و کشور و ملت عزیز و فداکار ما فراموش‌شدنی است؟ و اگر بلندگوهای آنان و رادیوهای بیگانه خیال می‌کنند با جوسازی‌ها و نشر اکاذیب و شایعه‌پراکنی‌ها، به نام اینجانب می‌توانند به اهداف شوم خود برسند و در همبستگی ملت ما رخنه کنند سخت در اشتباهند.

و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم‌مقام رهبری، خود من از اول جدا مخالف بودم، و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحا اعلام می‌کنم و از حضرت عالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند و به من اجازه فرمایید همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر سایه رهبری حکیمانه حضرت عالی اشتغال داشته باشم؛ و اگر اشتباهات و ضعف‌هایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد، انشاءالله با رهبری‌های حضرت عالی مرتفع گردد.

و از همه برادران و خواهران عزیز و علاقه‌مند تقاضا می‌کنم مبادا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان محترم به بهانه حمایت از من کاری انجام دهند و یا کلمه‌ای بر زبان جاری نمایند. زیرا مقام معظم رهبری و خبرگان جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند.

امید است این شاگرد مخلص را همیشه از راهنمایی‌های ارزنده خود بهره‌مند و از دعای خیر فراموش نفرمایید.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

۶۸/۱/۷ - حسینعلی منتظری

در این توبه‌نامه آقای منتظری چند نکته در خور نگرش است:

۱. اینکه نامه ۶ فروردین امام، حرکتی در راه ارشاد و راهنمایی او می‌باشد و مورد تشکر و ستایش اوست.
۲. صریحا اعلام داشته است: «خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات امام می‌داند».
۳. صریحا اذعان کرده است که تعیین اینجانب به عنوان قائم‌مقام رهبری... به مصلحت نبوده و رسماً از امام خواسته است «به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند».

۴. تعهد کرده است که «در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی زیر سایه رهبری حکیمانه امام اشتغال داشته باشد».
۵. برای برطرف کردن ضعف‌ها و اشتباهات خود اعلام آمادگی کرده است.
۶. اذعان داشته است که «امام و مجلس خبرگان جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند».

### ◆ پراکنده‌گویی در کتاب خاطرات

در خاطرات منسوب به آقای منتظری پیرامون نامه ۶ فروردین امام و برکناری نامبرده از قائم‌مقامی، پراکنده‌گویی‌ها و ضد و نقیض‌هایی دیده می‌شود که از ورشکستگی، سردرگمی و دست و پا زدن‌های ناشیانه تنظیم‌کنندگان این کتاب نشان دارد. در این کتاب ادعا شده است که در پی نامه ۶ فروردین امام، توطئه‌ای برای گرفتن توبه‌نامه از نامبرده در دست اقدام قرار داشت:

... آقای نوری با حالت گریه متنی را از جیبشان در آوردند و گفتند من در ماشین این متن را نوشته‌ام که شما این مضمون را به امام بنویسید، نامه مفصلی بود... و در حقیقت یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و توبه‌نامه بود و می‌خواستند از من امضا بگیرند...<sup>۱</sup>

به دنبال این از زبان او آمده است:

... یکی از آقایان معروف به من گفت من اطلاع دارم که آقایان بالا می‌خواستند از شما اقرار بگیرند که با منافقین همکاری داشته‌اید و شما را به این اتهام بازداشت و محاکمه و شاید اعدام نمایند تا خیالشان برای همیشه راحت شود...!!<sup>۲</sup>

از این خاطرات به دست می‌آید که آقای عبدالله نوری مجری گرفتن اعتراف‌نامه از آقای

۱. خاطرات، ص ۶۷۷.

۲. همان، ص ۶۷۹.

منتظری بوده است که «با منافقین همکاری داشته» تا او را «به این اتهام بازداشت و محاکمه و شاید اعدام نمایند!»<sup>۱</sup>

از سوی دیگر درباره آقای عبدالله نوری از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

... آقای حاج شیخ عبدالله نوری از افراد خوش‌استعداد و باهوش و فاضل و علاقه‌مند به اسلام و انقلاب می‌باشد و تا حال پست‌های حساسی را در انقلاب متصدی شده و خوب اداره کرده است و به نظر می‌رسد در جریان نامه ۱/۶ ایشان از بیت امام مبعوث بودند و ظاهراً قصد اصلاح داشتند. شنیدم ایشان گفته بودند آقایان تصمیمات حادی داشتند و من با این اقدام می‌خواستم از انجام کارهای حاد جلوگیری کنم...<sup>۱</sup>

بنابر این نظریه، آقای نوری نمی‌توانسته است مأمور و مجری توطئه‌ای باشد که زمینه محاکمه و «شاید اعدام» او را هموار سازد و اگر آقای منتظری اذعان دارد که آقای نوری قصد خیر و اصلاح داشته باید توضیح دهد که مأمور اجرای نقشه مقامات بلندپایه و به تعبیر او «آقایان بالا» که می‌خواستند از او اقرار بگیرند که با منافقین همکاری داشته و... چه کسی یا چه کسانی بوده‌اند؟ چون در کتاب خاطرات از دو تن برای گرفتن توبه‌نامه نام می‌آورد: آقای دری نجف‌آبادی و آقای عبدالله نوری که بنا بر آنچه در کتاب خاطرات آمده است آن دو مورد اعتماد آقای منتظری بودند و «قصد خیر داشتند و می‌خواستند جلوی فتنه گرفته شود» بنابراین مأمور گرفتن اقرار از او چه کسی یا چه کسانی بوده‌اند؟!<sup>۱</sup>

البته از آقای منتظری که مهدی و هادی هاشمی و منوچهر قربانی‌فر مورد اعتماد او بودند و نقش مشاور را برای او بازی می‌کردند، جز این انتظار نیست که چنین دروغ‌های بی‌پایه و مسخره‌آمیزی را بپذیرد و به آن ترتیب اثر دهد یا باور داشته باشد که

... در این روزهای آخر معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادار کنند

آقای حاج احمد آقا را برای بعد از خود تعیین کند...!!<sup>۲</sup>

برای اثبات ساده‌اندیشی، زودباوری و تأثیرپذیری آقای منتظری، اگر فرضاً هیچ سند و نشانه‌ای در دست نبود، آنچه از زبان او در بالا آمد که «آقایان بالا» قصد داشتند از او اعتراف بگیرند و او را به محاکمه بکشند یا اینکه امام را بر آن دارند که آقای حاج سید احمد آقا(ره) را برای بعد از خود تعیین کند! بهترین و روشن‌ترین نشانه ناتوانی او از درک مسائل سیاسی و امور اجتماعی می‌تواند باشد. چون یک انسان معمولی که از درک و فهم مسائل عاجز و ناتوان نباشد و چند صباحی در حوزه‌های علمی و محافل روحانی رفت و آمد کرده باشد، درمی‌یابد که اندیشه انتصاب حجت‌الاسلام مرحوم حاج سید احمد خمینی(ره) به قائم‌مقامی نه تنها با واقعیت‌های اجتماعی و موقعیت حوزه‌های علمی و جامعه روحانیت همخوانی ندارد، بلکه با حساسیت امام نسبت به بستگان و نزدیکان خویش ناسازگار است، چرا که امام هیچ‌گاه نمی‌خواست آنان در نظام جمهوری اسلامی مسئولیتی بپذیرند. یک انسان با فهم و شعور آنگاه که چنین ادعاهای مسخره‌آمیز و رسوا را بشنود، نه تنها آن را نمی‌پذیرد بلکه برای قانع کردن «ساده‌لوحان» که از بینش سیاسی و خرد و اندیشه لازم محروم‌اند و چه بسا چنین بافته‌های دروغی را باور کنند چنین استدلال می‌کند:

۱. اگر توطئه‌ای برای محاکمه و اعدام آقای منتظری یا انتصاب مرحوم حاج سید احمد خمینی در کار بود، بهترین دستاویز نامه ۶ فروردین امام بود که می‌توانست از هر مدرک و سند و اقرار و اعترافی در ساقط کردن آقای منتظری در میان ملت ایران مؤثرتر باشد، چه کسانی از پخش آن در آن موقعیت حساس جلوگیری کردند؟ نامه ۶ فروردین امام برای به زیر سؤال بردن و بدنام کردن آقای منتظری بی‌تردید از اقرار او به همکاری با منافقین کاربرد بیشتری داشت و اگر در آن روز انتشار می‌یافت برگ برنده‌ای بود برای کسانی که بنا بر ادعای او اندیشه محاکمه و «شاید اعدام»! او را در سر داشتند. بنابراین چرا به انتشار آن دست نزدند؟ از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات آمده است:

... امام در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بودند... امام در این اواخر مریض بودند و با سفارش پزشک‌ها ایشان را حتی المقدور از مسائل دور نگه می‌داشتند...



ایشان در این اواخر بیماری سرطان هم داشتند...! <sup>۱</sup>

بنابراین امام به مصداق «ان الرجل لیهجر» از «مسائل منقطع شده بودند»!! و «از مسائل دور» بودند! و اراده تصمیم‌گیری نداشتند!! مقامات بلندپایه کشور، بنا به گفته آقای منتظری نیز در اندیشه محاکمه یا انتصاب آقای حاج سید احمد آقا(ره) به جای او بودند!! در چنین وضعیتی چه کسی توانست از انتشار نامه ۶ فروردین و پخش آن از رسانه‌ها پیشگیری کند؟

۲. اگر توطئه‌های مورد ادعای آقای منتظری در دست اجرا بود، نامه ۸ فروردین امام به آقای منتظری از سوی چه کسانی به امام دیکته شد؟! <sup>۲</sup> آیا حاج سید احمد آقا نگارش آن نامه را

۱. همان، ص ۶۹۷.

۲. متن نامه ۸ فروردین امام چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای منتظری دامت افاضاته

با سلام و آرزوی موفقیت برای شما همان‌طور که نوشته‌اید رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می‌خواهد و به همین جهت هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه هر دو مثل هم فکر می‌کردیم ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی‌خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم. از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم‌مقامی رهبری اعلام کرده‌اید، پس از قبول، صمیمانه از شما تشکر می‌نمایم. همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم. برای اینکه اشتباهات گذشته تکرار نگردد به شما نصیحت می‌کنم که بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمایید و از رفت و آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جدا جلوگیری کنید. من این تذکر را در قضیه مهدی هاشمی هم به شما دادم. من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند. از پخش دروغ‌های رادیوهای بیگانه متأثر نباشید، مردم شما را خوب می‌شناسند و حیل‌های دشمن را هم خوب درک کرده‌اند که با نسبت هر چیزی به مقامات ایران، کینه خود را به اسلام نشان می‌دهند. طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم.

جناب عالی انشاءالله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید. والسلام علیکم. ۶۸/۱/۸

روح‌الله الموسوی الخمینی

صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۲۲.

به امام تحمیل کرد که بنابر ادعای آقای منتظری آرزوی قائم مقامی داشت!!! یا مقامات بلندپایه نظام که به نظر او توطئه اعدام او را دنبال می‌کردند؟! یا امام شخصا تصمیم گرفت این نامه محبت‌آمیز را به او بنویسد که بنابر ادعای او «از مسائل منقطع و دور بود و اراده تصمیم‌گیری نداشت»؟!

۳. «آقایان بالا» و مقامات بلندپایه نظام که در شب ۷ فروردین نامه ۱/۶ را قرائت کردند و از مضمون آن آگاهی یافتند چرا با عجز و لابه و تضرع و التماس از امام خواستند که آن نامه پخش نشود؟ پخش آن نامه بهترین سند برای کنار زدن منتظری و انجام توطئه مورد ادعای او بود؟

۴. اگر به راستی مقامات بلندپایه نظام در اندیشه محاکمه او بودند یا کسانی بر آن بودند که مرحوم حاج سید احمد خمینی را به قائم مقامی منصوب کنند، چرا این نقشه‌ها را دنبال نکردند؟ چرا این دو توطئه حتی به شکل زمزمه مطرح نشد؟ چرا این نقشه‌ها در نطفه خفه شد؟ آیا صرف اینکه آقای منتظری حاضر نشد به همکاری با منافقین اقرار کند، این توطئه‌ها (خود به خود) خنثی شد! و مقامات بلندپایه نظام در اجرای نقشه خود علیه آقای منتظری در ماندند؟!

۵. از همه مهم‌تر اینکه در شب ۷ فروردین - چنان که پیش‌تر آورده شد - امام در جمع سران سه قوه و برخی دیگر از مقامات بلندپایه کشور و در حضور مرحوم حاج سید احمد آقا، آقای منتظری را فاسق، فاجر، فاسد و مفسد خواند، راستی اگر این نظر امام در آن روز در میان مردم انتشار می‌یافت مردم با او چه رفتاری می‌کردند؟!

آیا در چنین وضعی اگر برخی مقامات بلندپایه کشور در اندیشه محاکمه «و شاید اعدام» او بودند، به اقرار او به همکاری با منافقین نیاز داشتند؟! چرا مرحوم حاج سید احمد آقا که بنا بر ادعای آقای منتظری نقشه قائم مقامی را در سر داشت یا مقامات بلندپایه و به گفته او «آقایان

۱. امام یکی از علل انصراف خود را از پخش نامه ۶ فروردین این نکته دانسته بود که اگر نامه پخش می‌شد بیم آن

داشتیم مردم بریزند و این شیخ را به دار بیاویزند.

بالا، که نقشه محاکمه «و شاید اعدام»! او را کشیده بودند، این نظریه امام را در رسانه‌های کشور منعکس نکردند تا کار او را بسازند و او را به دست مردم معدوم کنند؟! چرا رخصت ندادند این گفتار امام درباره او به بیرون درز کند و مردم از آن خبردار شوند؟!

مرحوم حاج سید احمد آقای خمینی که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد اتهامات گوناگون و کینه‌توزی‌های شدید قرار گرفته است، از کسانی بود که در پیشگیری از پخش نامه ۶ فروردین امام و پوشیده داشتن آنچه امام در شب ۷ فروردین در جمع سران و مقامات کشور در مورد آقای منتظری بر زبان آورده بود، تأثیر بسزایی داشت و رخصت نداد که آن مسائل به بیرون درز کند، چنان که دیگر مقامات بزرگوار نظام نیز به رغم کارشکنی‌ها و آسیب‌هایی که از جانب آقای منتظری دیده و می‌بینند و می‌دانند که نامبرده نقش بلندگوی ضد انقلاب و معاندین و منافقین را ایفا می‌کند تا کنون درباره نامه ۶ فروردین و آنچه امام در شب ۷ فروردین ۶۸ در مورد او بر زبان آورد، سکوت کرده و نه در آن روز و نه امروز آن مطالب را بازگو نکرده‌اند.

اصولا باید دانست که این‌گونه ادعاهای واهی را که «امام بیمار بود و در این اواخر از مسائل منقطع شده بود» یا اینکه از مقامات بالای نظام توطئه محاکمه و اعدام آقای منتظری را دنبال می‌کردند یا بنا بود حاج سید احمد آقا را برای بعد از امام تعیین کنند و... ساخته و پرداخته رسانه‌های خارجی و رادیوهای امریکایی، انگلیسی و صهیونیستی است که آگاهی درستی از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران و حوزه‌های دینی و مجامع روحانی

---

کنار زدن آقای منتظری از حرکت‌های بزرگ انقلابی، حماسی، خداپسندانه، مدبرانه و سرنوشت‌سازی بود که تنها از ابررهبری مقتدر، خودساخته، آزاده و از خودرسته‌ای مانند امام بر می‌آمد.

---

ندارند و تیر به تاریکی دروغ‌هایی می‌سازند و می‌پراکنند و البته خودباختگانی که گوش به صدای بیگانگان دارند و از ملت خود بیگانه‌اند، این‌گونه دروغ‌پردازی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها را نسنجیده و بی‌تأمل می‌پذیرند و تکرار می‌کنند.

کیست که نداند کنار گذاشتن آقای منتظری و بیرون راندن او از صحنه به توطئه، دسیسه و نقشه و نیرنگ نیازی نداشت. امام با آن جایگاه رفیع و ژرفی که در میان ملت داشت و عشقی که مردم به او داشتند، می‌توانست هر مقامی را بدون چون و چرا کنار بگذارد و به حضور او در عرصه سیاسی پایان دهد و مردم روی ایمان به «ولایت فقیه» آن را پذیرا بودند و کوچک‌ترین تردیدی در اطاعت از امام به خود راه نمی‌دادند. همه می‌دانند که نامه ۶ فروردین در آن روزی که امام نامبرده را از قائم‌مقامی عزل کرد،

امام به رغم علاقه‌ای که به آقای منتظری داشت و او را حاصل عمر خویش می‌دانست، با اراده‌ای وصف‌ناپذیر و عزمی آهنین به یاری اسلام، انقلاب و ملت مظلوم ایران شتافت و با یک تصمیم‌گیری تاریخی و حکیمانه آقای منتظری را از سر راه انقلاب اسلامی ایران کنار زد.

انتشار نیافت و جز سران سه قوه و مسئولان رده اول نظام هیچ‌کس - حتی خواص - از آن نامه باخبر نشدند، با این وجود آنگاه که مردم دریافتند امام او را از قائم‌مقامی کنار زده بی‌درنگ و بی‌چون و چرا پذیرفتند و عکس‌های او را از مراکز و نهادها و دوایر دولتی برچیدند و آب هم از آب تکان نخورد. آیا در چنین اوضاعی مسئولان نظام و مقامات بلندپایه کشور اگر آقای منتظری را مانعی بر سر راه خود می‌پنداشتند برای کنار زدن او به توطئه‌چینی و محاکمه و «شاید اعدام» او نیازی داشتند؟! و

آقای منتظری برای پوشیده داشتن کاستی‌ها و تبرئه خود از خلاف‌کاری‌ها و نادرستی‌ها و

به منظور به زیر سؤال بردن نامه ۶ فروردین امام و تصمیم انقلابی و سرنوشت‌ساز آن مرد خدا در کنار گذاشتن او از قائم‌مقامی به شگردهایی چنگ زده و ادعاهایی را مطرح کرده است که بی‌تردید پاسخی برای آن ادعاها و اتهامات در پیشگاه عدل الهی و در پیشگاه تاریخ ندارد و بی‌تردید مکافات شدید و دردناکی در انتظار او خواهد بود. از زبان او در کتاب خاطرات آمده است:

... همه اشکالات بر سر این است که امام در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بودند... امام در این اواخر مریض بودند و با سفارش پزشک‌ها ایشان را حتی‌المقدور از مسائل دور نگه می‌داشتند... ایشان مجتهد بود، فقیه بود، عالم بود، اما معصوم نبود، بشر هم بود، بشر ضعف اعصاب هم پیدا می‌کند، پیرمرد هم می‌شود، ایشان در این اواخر بیماری سرطان هم داشتند. خوب اینها یک واقعیاتی است، اینها را که نمی‌شود منکر شد...<sup>۱</sup>

بگذریم از اینکه آنچه در این فراز درباره امام احتمال داده برای خود او نیز صدق می‌کند. او

نیز نه تنها معصوم نیست، بشر هم هست، ضعف اعصاب نیز از زمان‌های دور داشته است، ساده‌لوحی، زودبآوری، تأثیرپذیری و فریب خوردن او نیز زبانه‌زد خاص و عام است.

امام می‌دید که آقای منتظری تا آن پایه به شبکه حاکم بر بیت خود اعتماد و اطمینان دارد که اخبار، ادعاها و بافته‌های افراد و اعضای بیت را «وحی منزل» می‌داند و بدون کوچک‌ترین تردیدی می‌پذیرد و به آن ترتیب اثر می‌دهد.

اتفاقاً امام «در این یکی دو سال آخر» به کارهایی دست زد که نشان داد نه تنها «از مسائل منقطع» نشده و «از مسائل دور» نمانده است بلکه همانند دوران

جوانی هوشیار و تیزبین است و اوضاع ایران و جهان و رویدادهای سیاسی و امور جاری کشور را زیر نظر دارد و با تیزبینی ویژه خود جریانها را دنبال می‌کند. نامه عرفانی و تاریخی امام به گورباچف و پیش‌بینی فروپاشی شوروی (۶۷/۱۰/۱۷)، حکم اعدام سلمان رشدی (۶۷/۱۱/۲۵)، پذیرش آتش‌بس در آن دوران حساس و خطرناک (۶۷/۴/۲۷)، بیانات پرمایه خطاب به وزیر امور خارجه شوروی مبنی بر آرزوی امام برای باز کردن دریچه‌ای به دنیای بزرگ و جاوید بر روی گورباچف (۶۷/۱۲/۷)، پیام تاریخی به مناسبت فرا رسیدن سالروز کشتار خانه خدا به دست آل سعود (تیرماه ۶۷)، پیام به فرزندان فیضیه یا منشور بیداری (اسفند ۶۷) و... از آثاری است که جز امام کسی را توان انشای آن نباشد.

با نگاهی به ژرفایی محتوای علمی - سیاسی و عرفانی این پیام‌های ارزنده و سازنده به خوبی روشن می‌شود که امام از جامعه و جریان منقطع نبودند، بلکه با تیزبینی ویژه خود مسائل سیاسی و امور جاری کشور را زیر نظر داشتند و طبق مصالح اسلام، انقلاب و ملت رهنمود می‌دادند و راهنمایی می‌کردند. آنگاه که مرحوم حاج سید احمد آقا - بنابر سفارش پزشکان - از تحویل نامه‌های انتقادآمیز، اهانت‌بار و ملالت‌آور، به امام خودداری ورزید، امام با اینکه در بستر بیماری بود، پس از گذشت چند روزی، از مرحوم حاج سید احمد آقا پرسید: آیا مردم دیگر نارضایتی، اعتراض، انتقاد و... ندارند و دیگر نامه‌های نکوهش‌کننده برای من نمی‌نویسند؟! مرحوم حاج سید احمد آقا ناگزیر شده بود که نظر پزشکان را برای امام بازگو کند، لیکن امام دستور داد که هر نامه‌ای با هر محتوایی را به او تحویل دهد. آیا درباره رهبری با این نکته‌سنجی و تیزبینی که تنها چند روز، نامه‌های یکنواخت و ستایش‌آمیز دریافت می‌کند، در می‌یابد که تغییری در برنامه نامه‌رسانی پدیده آمده است، آیا می‌توان گفت که از مسائل منقطع بوده و نمی‌دانسته است که در کشور چه می‌گذرد و چه رویدادهایی جریان دارد؟!

امام نه تنها با آگاهی و هوشیاری ویژه خویش اوضاع روز را زیر نظر داشت و اجازه نمی‌داد که بر خلاف مصالح اسلام و ایران کسی گامی بردارد و حرکتی کند، بلکه با آینده‌نگری شگفت‌انگیزی راه و روش و کار و کوشش آتیه آقای منتظری را به درستی پیش‌بینی کرد. امام

در نامه ۱/۶ خطاب به او هشدار داد:

شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کنید. و دیدیم این پیش‌بینی چه زود به وقوع پیوست و آقای منتظری با نوشتن خاطرات آکنده از دروغ و اتهام و افترا و کتاب «قضاوت‌ها و واقعیت‌ها»، مصاحبه‌ها و گفتگوها با رادیو رژیم صهیونیستی، بی‌بی‌سی و ... آخرت خود را خراب‌تر کرد. در کتاب خاطرات از زبان او آمده است:

... وزارت اطلاعات هم در این بین نقش مؤثری را ایفا می‌کرد، از ناحیه مسئولین وزارت اطلاعات گزارش‌های مختلفی به ایشان داده می‌شد... و ایشان گزارش‌های آنان را وحی منزل می‌پنداشتند...!<sup>۱</sup>



مرحوم حاج سید احمد آقای خمینی که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد اتهامات گوناگون و کینه‌توزی‌های شدید قرار گرفته است، از کسانی بود که در پیشگیری از پخش نامه ۶ فروردین امام و پوشیده داشتن آنچه امام در شب ۷ فروردین در جمع سران و مقامات کشور در مورد آقای منتظری بر زبان آورده بود، تأثیر بسزایی داشت.

اگر امام با گزارش‌های مختلف این و آن، تأثیر می‌پذیرفتند و حرکت می‌کردند، بی‌تردید نمی‌توانستند انقلاب اسلامی را به بار بنشانند و ولایت فقیه را حاکم کنند و طبیعی بود که روزی با تأثیرپذیری از برخی شاگردان و یاران خویش دل در گرو منافقین داشته باشند و دنبال آنان راه بیفتند و روز دیگر در خدمت باند «نهضت آزادی» قرار بگیرند و مجری این باند باشند. در مقطع دیگر در خدمت شبکه مخوف حاکم در بیت آقای منتظری قرار بگیرند و به دنبال باند مهدی هاشمی راه

بیفتند و از طریق این باند، سیاست سازمان سیا و موساد و منوچهر قربانی فر را به اجرا در آوردند و اسلام و انقلاب و مصالح ملت را دستخوش هوسبازی‌های مشتی عناصر فرصت‌طلب و از خدا بی‌خبر قرار دهند و خلاصه به همان کژراهه‌ای بروند که آقای منتظری رفت و به همان سرنوشتی دچار شوند که او دچار شد.

رمز موفقیت امام در این بود که کسی نمی‌توانست در او تأثیر بگذارد و او را فریب دهد. امام مسائل، حوادث و جریان‌ها را با تفکر و تأمل ویژه خویش بررسی و ارزیابی می‌کرد و به مصداق «المؤمن ينظر بنور الله» فانوس روشنی‌بخش الهی را در پیش روی خویش داشت. از این رو، آن روز که در گوشه شهر نجف در غربت و تنهایی به سر می‌برد، تقریباً همه یاران، دوستان و آشنایان دست در دست هم دادند تا امام را به حمایت و پشتیبانی از سازمان منافقین وا دارند لیکن او به تنهایی در برابر موجی که پدید آورده بودند ایستاد و اعلام کرد که این گروه منحرف است و حمایت از آن روا نباشد. آیا از دید آقای منتظری در آن روز هم وزارت اطلاعات در این موضع امام نسبت به بنیانگذاران سازمان منافقین تأثیر داشت و گزارش‌های مختلفی که به امام دادند، مایه ذهنیت امام نسبت به این گروهک شد؟!

در جریان آقای منتظری نیز امام روزی به کژروی‌های او آگاهی یافت و خطر او برای اسلام و انقلاب را دریافت که هنوز وزارت اطلاعات هیچ‌گونه گزارش منفی از او و بیت او نداشت و مسئولان نظام او را به عنوان «ذخیره العباد» برای بعد از امام می‌پنداشتند. امام روزی خطر مهدی هاشمی را گوشزد کرد که هنوز وزارت اطلاعات تشکیل نشده بود و بسیاری از مسئولان نظام آنچه امام درباره مهدی هاشمی دریافت کرده بود، بر نمی‌تافتند و درک نمی‌کردند. وزارت اطلاعات حتی پس از آگاهی از جریان‌های پشت پرده و فعالیت‌های زیرزمینی شبکه حاکم در بیت آقای منتظری و آدم‌کشی‌ها و آدم‌ربایی‌ها، جعل اسناد، گردآوری اسلحه و تشکیل خانه تیمی آنان، هنوز نسبت به وی دید مثبت داشت و جریان را به کلی از آقای منتظری جدا می‌پنداشت و هیچ‌گاه باور نمی‌کرد که آقای منتظری نسبت به این شبکه سمپاتی



دارد. در صورتی که امام در این مقطع نسبت به آقای منتظری به شدت ذهنیت پیدا کرده و نگران شده بود.

آنچه سرشت آقای منتظری و کژراهه‌ها و بیراهه‌پویی‌های او را برای امام آشکار ساخت گزارش مختلف وزارت اطلاعات نبود، بلکه سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌های او بود که پرده‌ها را بالا زد و نقشه‌ها را بر ملا کرد. از این رو، امام در نامه ۶ فروردین خود به نامبرده یادآور شده است:

... شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند، به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم، مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلاf و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید؟ در مسأله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین‌تر می‌دانستید، با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید...

می‌بینید که امام در این پیام به نامه‌ها، صحبت‌ها و موضع‌گیری‌های آقای منتظری تکیه کرده است که از رسانه‌ها پخش می‌شد و یا نامه‌هایی بود که او به امام می‌نوشت و مستقیم به دست ایشان می‌رسید و نکته‌ای در آن نیست که به گزارش‌های افراد اطلاعاتی یا مقامات دیگر منوط باشد. امام در این نامه به او هشدار می‌دهد:

... نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسد ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روحی له الفداه و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید...

در این نامه سند مستند امام، سخنرانی‌ها، نامه‌ها و موضع‌گیری‌های آقای منتظری است که از رسانه‌ها پخش می‌شده است و امام آن را می‌شنیده، می‌خوانده و از مضامین آن آگاه

می‌شده است. کدام‌یک از مطالبی که امام در این نامه روی آن انگشت گذاشته است به گزارش‌های مختلف وزارت اطلاعات بر می‌گردد تا در مورد آن به بحث بنشینیم که آیا امام گزارش‌های مسئولان وزارت اطلاعات را «وحی منزل می‌پنداشتند» یا این آقای منتظری هستند که بافته‌های سراپا دروغ شبکه حاکم در بیت را «وحی منزل» می‌پندارد و در کتاب خاطرات با آب و تاب فراوان بازگو می‌کند؟!



**اگر امام با گزارش‌های مختلف این و آن، تأثیر می‌پذیرفتند و حرکت می‌کردند، بی‌تردید نمی‌توانستند انقلاب اسلامی را به بار بنشانند و ولایت فقیه را حاکم کنند.**



آقای منتظری همانند همه افراد و باندهایی که راهشان از مردم جداست و سرشت و عملکرد آنان از طرف امام - طی نامه و پیامی - برملا شده است تلاش می‌کند که نامه ۶ فروردین امام را به زیر سؤال ببرد و در اصالت آن تردید کند، لیکن به ضد و نقیض‌گویی دچار می‌شود. از زبان او در کتاب خاطرات در یک مورد آورده‌اند:

... حالا در این دو سه ماه آخر چه مسائلی پیش آمده بود و چه گزارش‌هایی به ایشان

داده بودند که ذهن امام را ملکوک کرده و ایشان را عصبانی کرده بود و زمینه شد برای

نامه ۶۸/۱/۶ من نمی‌دانم...<sup>۱</sup>

در این خاطره - اگر از او باشد - مشخص می‌شود که نامبرده اذعان دارد امام از او عصبانی بوده و نامه ۱/۶ را به او نوشته است و روشن است که تردیدی در اصالت نامه ندارد، لیکن در مورد دیگر که تنظیم‌کنندگان کتاب خاطرات، انگار توجه نداشتند که قبلا از زبان او اصالت نامه امام را تأیید کرده‌اند، برای به زیر سؤال بردن آن نامه امام چنین زمینه‌چینی می‌کنند:

... یکی از مسائل جنجالی و بحث برانگیز که در سال‌های اخیر مطرح بوده این است که آیا نامه ۱/۶ واقعا از امام است و به خط ایشان نوشته شده است یا اینکه مانند بعضی دیگر از نامه‌ها، دیگران آن را با اطلاع یا بدون اطلاع امام نوشته‌اند. نظر حضرت عالی در این باره چیست؟!

آقای منتظری که متأسفانه بی‌درنگ تأثیر می‌پذیرد و تغییر عقیده می‌دهد - بنابر آنچه در کتاب خاطرات آمده است - بر خلاف اظهارات قبلی خود که در بالا آمد چنین اظهار می‌دارد: ... البته در این زمینه صحبت زیاد شده است و افراد مختلف در تأیید یا تکذیب انتساب این نامه به امام نظرات خود را گفته‌اند، اما واقع مطلب این است که ما در اینکه دستخط این نامه - و همچنین برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد - از شخص امام باشد تردید داریم، آنها هم که اهل خط و خط‌شناس هستند تشخیص می‌دهند که این خط از امام نیست و متن آن هم با واقعیات جور در نمی‌آید و مضطرب است، ما اول احتمال این معنی را نمی‌دادیم - چون به دستگاه امام اعتماد داشتیم - ولی بعدا که دستخط این نامه را با سایر دستخط‌های امام مقایسه کردند مشخص شد که خط نامه ۱/۶ که در اواخر عمر امام نوشته شده بسا خط امام نباشد، و چنان که چندین نفر به نقل از جمعی از خصیصین بیت امام گفتند، نامه یا به خط آقای حاج احمد آقااست و یا خط آقای رسولی، ولی آقای انصاری به عنوان نامه امام آورد و به من تحویل داد. البته ممکن است املائی ایشان باشد و اگر املائی ایشان باشد، آن وقت در چه شرایطی بوده است که این مطالب را گفته‌اند با اینکه ۴۸ ساعت بعد مطالبی را گفته‌اند که تقریبا متناقض با آن مطالب است، خدا می‌داند؟!

اشکال دیگری که به این نامه هست همان‌گونه که گفتم - گذشته از دستخط - اضطراب متن آن است، به عنوان مثال در این نامه آمده است که من از اول با نخست‌وزیری مهندس بازرگان و رئیس جمهوری بنی‌صدر مخالف بودم، در حالی که این حرف درست نیست و امام نه تنها با آنان مخالف نبودند، بلکه از آنان حمایت هم می‌کردند، در همین اواخر کمتر از یک ماه به برکناری آقای بنی‌صدر مانده بود که من با امام ملاقات کردم،

در این ملاقات من به ایشان گفتم شما چرا فرماندهی کل قوا را به آقای بنی‌صدر محول کردید؟ فرمودند: پس به کی محول کنم؟ گفتم خودتان به عهده بگیرید و یا اقلاً به قوای ثلاث محول کنید. ایشان فرمودند: آقای بنی‌صدر آدم خوبی است و در مورد مهندس بازرگان هم همه حمایت‌های شدید امام را از ایشان به یاد داریم و اگر با ایشان مخالف بودند چرا ایشان را تعیین نمودند و یک کشور را در اختیار ایشان قرار دادند و چرا دولت موقت را دولت امام زمان نامیدند؟! پس این‌گونه نبوده که ایشان از اول با آقای مهندس بازرگان یا آقای بنی‌صدر مخالف باشند...<sup>۱</sup>

آقای منتظری آورده‌اند که «ما در اینکه دستخط این نامه و همچنین برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد از شخص امام باشد تردید داریم»!! گویا منظور او از «برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد» نامه‌های امام علیه منافقین و باند «نهیضت آزادی» است که باید گفت هزار نکته باریک‌تر ز مو در آن نهفته است و نکته‌ای را تأیید می‌کند که امام حدود بیست سال پیش درباره آقای منتظری و بیت او پیش‌بینی کرده بود. اصولاً باید دانست آقای منتظری همچنان که پس از عمری نتوانست امام را بشناسد و از درک ویژگی‌ها، فضیلت‌ها و اخلاق و آداب امام محروم ماند طبیعی است که خط امام را نیز تشخیص ندهد و ما در فرصت دیگر چند نمونه از دستخط‌های مختلف را در معرض آزمایش می‌گذاریم تا آقای منتظری و خط‌شناسان او دستخط امام را در میان آن شناسایی کنند تا ناتوانی و عجز آنان در شناخت حتی دستخط امام بر همگان آشکار شود.

اما بحث اینکه اصولاً نامه ۱/۶ از امام می‌باشد یا نه، در واقع اجتهاد در مقابل نص است. نخست اینکه خود آقای منتظری و شبکه مخوف حاکم در بیت او و دست‌اندرکاران تدوین کتاب خاطرات در انتساب آن به امام تردید ندارند لیکن برای اینکه «آب رفته را به جوی باز آرند» و آبروی از دست رفته خود را به دست آورند و از رسوایی‌ها و ورشکستگی‌های خود بکاهند ناگزیرند که اصالت نامه ۶ فروردین را به زیر سؤال ببرند، چنان که گروهک «نهیضت آزادی»

۱. همان، ص ۶۶۴، ۶۶۵.

نیز بهتر از دیگران می‌داند که نامه بر ضد آن گروهک از جانب امام صادر شده است و حتی کارشناسان خط نیز تأیید کرده‌اند که آن نامه تاریخی دستخط امام است، با وجود این ناگزیرند پیوسته دست و پا بزنند و صدور آن نامه را به دست امام انکار کنند، چنان که ناصرالدین شاه نیز برای حفظ منافع شیطانی خود ناگزیر بود صدور حکم تحریم تنباکو را از جانب میرزای شیرازی انکار کند و آن را ساختگی بنمایاند. آقای منتظری و باند او تا آن پایه به صدور نامه ۱/۶ از سوی امام اطمینان دارند که در همین کتاب خاطرات صریحا از زبان او آورده‌اند:

... حالا در این دو سه ماه آخر چه مسائلی پیش آمده بود... که ایشان را عصبانی کرده بود و زمینه شد برای نامه ۶۸/۱/۶...

دوم اینکه این نامه در حضور امام و سران سه قوه و دیگر مقامات کشور قرائت شد که در خاطرات منسوب به آقای منتظری نیز به آن اشاره شده است: «... می‌گویند در حضور امام هم خوانده شد...»<sup>۱</sup>

سوم اینکه این سران سه قوه و مسئولان نظام از جمله حضرات آیات موسوی اردبیلی و امینی نجف‌آبادی بودند که با التماس و التجاء امام را از دادن این نامه به خبرگزاری‌ها و پخش آن از رسانه‌ها بازداشتند و او می‌تواند در این زمینه از آنها پرس و جو کند. چهارم؛ امام در نامه خود به نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۶۸/۱/۲۶ مضمون نامه ۱/۶ و محتوای آن را تأیید کرد (متن آن پیش‌تر آمد).

پنجم؛ آقای منتظری در پاسخ نامه ۶ فروردین امام چنین نگاشت: «مرقومه شریفه ۶۸/۱/۶ واصل شد...» (متن آن پیش‌تر گذشت) و امام در تاریخ ۱/۸ به این نامه آقای منتظری پاسخ داد و این سند زنده‌ای است که نامه ۱/۶ از امام است. امام در نامه ۸ فروردین از اینکه آقای منتظری با دریافت نامه ۱/۶ به خود آمده و متوجه و متنبه شده و وعده‌های اصلاح ضعیف‌ها و

کاستی‌ها را داده است، اظهار خرسندی کرده است.

ششم اینکه بخشی از مضامین نامه ۱/۶ در اعلامیه امام در تاریخ ۲ فروردین ۶۸ آمده است:

... نفوذی‌ها بارها اعلام کرده‌اند که حرف خود را از دهان ساده‌اندیشان موجه می‌زنند. من بارها اعلام کرده‌ام که با هیچ‌کس در هر مرتبه‌ای که باشد عقد اخوت نبسته‌ام. چهارچوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است. دفاع از اسلام و حزب‌الله اصل خدشه‌ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی است. ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندان‌شان در سر سفره افطار گوش تا گوش بریدند. ما باید دشمن سرسخت کسانی باشیم که پرونده همکاری آنان با آمریکا از لانه جاسوسی بیرون آمد. ما باید تمامی عشقمان خدا باشد، نه تاریخ. کسانی که از منافقین و لیبرال‌ها دفاع می‌کنند، پیش ملت عزیز و شهید داده ما راهی ندارند. اگر ایادی بیگانه و ناآگاهان گول‌خورده که بدون توجه بلندگوی دیگران شده‌اند از این حرکات دست بردارند، مردم ما آنها را بدون هیچ‌گونه گذشتی طرد خواهند کرد...<sup>۱</sup>

آقای منتظری در خاطرات خود - اگر از او باشد - با اشاره به این اعلامیه امام چنین آورده

است:

... در این اواخر گاهی از برخی پیام‌های مرحوم امام که از رسانه‌ها پخش می‌شد استفاده می‌شد که ایشان به من و دفتر من اشاره دارند... در تاریخ ۶۸/۱/۲ اعلامیه‌ای به نام امام در رسانه‌ها خوانده شد تحت عنوان پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی و در آن اشاره‌ای به بیت من شده بود... من وقتی این قبیل نامه‌ها و لحن تند امام را دیدم فهمیدم که به زودی تصمیماتی درباره من گرفته خواهد شد...<sup>۲</sup>

هفتم؛ در وصیتنامه امام از آقای منتظری هیچ‌گونه یادی نشده و امام او را «کأن لم یکن»

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۲۶.

۲. خاطرات، ص ۶۷۱. راستی آقای منتظری از کجای این پیام امام دریافت که اشاره‌ای به بیت او دارد؟! آیا این برداشت نشان نمی‌دهد که او از اعمال بیت خود بی‌خبر نبوده است؟ و در واقع «ضمیر مرجع خود را یافته

است»؟!

شمرده است و این نیز نشانه دیگری است که صلاحیت او از نظر امام به زیر سؤال بوده و امام مداخله او را در امور سیاسی کشور جایز و روا نمی‌دیده است.

در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری به این آورده امام در نامه ۱/۶ که «من از اول با نخست‌وزیری مهندس بازرگان و رئیس جمهوری بنی‌صدر مخالف بودم» خرده گرفته که «این حرف درست نیست» و گواه او بر نادرستی این نظر امام این است که امام از نامبردگان در دوران مسئولیت نخست‌وزیری و ریاست جمهوری حمایت می‌کرد! «اگر با ایشان مخالف بودند چرا ایشان را تعیین نمودند، چرا دولت موقت را دولت امام زمان نامیدند و...»

این‌گونه خرده‌گیری‌ها و اشکال‌تراشی‌ها نشان از این واقعیت دارد که آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او امام را نشناخته و کوچک‌ترین آگاهی از روش، منش و سیاست حکومتی امام نداشته‌اند و خط و راه و مرام و مکتب امام را به درستی برنتافته‌اند.

آقای منتظری بر این باور بوده است که وقتی شخصی بر خلاف نظر امام به مسئولیتی گمارده شد امام با آن شخص باید سر ناسازگاری داشته باشد و از حمایت او خودداری ورزد و با تنگ‌نظری برخورد کند!

امام از بنیاد حکومتی فردی که به استبداد دینی کشیده شود به شدت پرهیز می‌کرد و این نکته را نیز به خوبی دریافته بود که اگر نظام به یک فرد متکی باشد با رفتن آن فرد، نظام فرو می‌پاشد و

آنچه سرنوشت آقای منتظری و کژراهه‌ها و بیراهه‌پویی‌های او را برای امام آشکار ساخت گزارش مختلف وزارت اطلاعات نبود، بلکه سخنرانی‌ها و نامه پراکنی‌های او بود که پرده‌ها را بالا زد و نقشه‌ها را بر ملا کرد.

شیرازه کشور از هم گسیخته می‌شود، افزون بر این امام از آغاز نهضت به ملت تکیه داشت و با مردم حرکت کرد و نهضت را پیش برد، مردم را محرم راز می‌دانست و به افکار مردم

احترام می‌گذاشت.

امام آقای بنی‌صدر را شایسته ریاست جمهوری نمی‌دید، لیکن هیچ‌گاه نمی‌خواست دیدگاه خود را بر مردم تحمیل کند. امام آرزو داشت که ملت ایران با تجربه آموزنده از جریان‌ها و رویدادها، ورزیده و آبدیده شود، روی پای خود بایستد و سره را از ناسره بازشناسد. از این رو، آنگاه که مردم به بنی‌صدر روی آوردند و به او به عنوان رئیس جمهور رأی دادند، امام به آرا و افکار مردم احترام گذاشت و آرای آنان را درباره بنی‌صدر تنفیذ کرد لیکن در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری، امام جمله‌ای گفت که اهل نظر دریافتند که نسبت به او ذهنیت دارد، آن جمله امام این بود: «آقای بنی‌صدر بداند که حب الدنیا رأس کل خطیئه.»

آقای منتظری انتظار داشت امام، همانند سیاست‌بازان، تا روزی که به قدرت دست نیافته است از مردم دم بزند و آنگاه که بر اریکه قدرت نشست نظر شخصی خود را بر مردم تحمیل کند و افکار و آرای مردم را نادیده بگیرد.



گروهک «نهضت آزادی» نیز بهتر از دیگران می‌داند که نامه بر ضد آن گروهک از جانب امام صادر شده است و حتی کارشناسان خط نیز تأیید کرده‌اند که آن نامه تاریخی دستخط امام است، با وجود این ناگزیرند پیوسته دست و پا بزنند و صدور آن نامه را به دست امام انکار کنند.



آنگاه که امام به افکار و آرای مردم احترام می‌گذاشت طبیعی بود باید رئیس جمهور مورد تأیید مردم را حمایت کند و در اصلاح او بکوشد و طبق موازین قانونی با او کار کند و تا روزی که ماهیت بنی‌صدر کشف نشد و مردم به او پشت نکردند، امام از حمایت او سر باز نزد و بر ضد او موضع‌گیری نکرد و آن روز که مردم او را شناختند و نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی برای سلب اعتماد از او و پایین کشیدن او از مقام ریاست



جمهوری آماده شدند، امام تنها فرماندهی کل قوا را از او گرفت و در مورد مسئولیتی که مردم به او داده بودند دخالت نکرد.

آقای منتظری می‌نویسد - و یا از زبان او می‌نویسند - که امام فرمودند «آقای بنی‌صدر آدم خوبی است!» اگر این ادعا دروغ نباشد و به راستی امام چنین جمله‌ای بر زبان آورده باشد، یا از روی تقیه از آقای منتظری بوده است که مبادا از زبان امام سخنی بر ضد بنی‌صدر بگیرد و در بوق و کرنا بدمد یا به راستی امام بر این باور بود که آدم خوبی است لیکن گفتن ندارد که هر آدم خوبی صلاحیت و شایستگی برای احراز هر مقامی ندارد. چنان که در بخش‌های گذشته ذکر شد امام از آقای منتظری - حتی در دوران جوانی و طلبگی او - به شدت پرهیز داشت و آن مطالبی که مصلحت نمی‌دید در جامعه رواج پیدا کند، برای آقای منتظری هرگز بازگو نمی‌کرد.

خاطره‌ای از سال ۴۳ دارم که بازگو کردن آن را بایسته می‌دانم. آنگاه که امام در ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ از زندان آزاد شد برای اکثر علما، فضلا و طلاب علوم اسلامی این پرسش مطرح بود که روش امام در فردای پس از آزادی چه خواهد بود؟ چه برنامه‌ای در سر دارد؟ آیا می‌خواهد به مبارزه ادامه دهد یا سکوت و سکون گزیند؟! این پرسش‌ها، کنجکاو‌ها و نگرانی‌ها برخی را بر آن داشت که به حضور امام بروند و از نزدیک با او گفتگو کنند و پاسخ پرسش‌هایی را از او بگیرند که مایه دغدغه محافل روحانی حوزه شده است. از این رو، هنوز چند روزی از آزادی امام نگذشته بود که آقای منتظری، زنده‌یاد مرحوم ربانی شیرازی و آقای هاشمی رفسنجانی به حضور امام رفتند و پرسش خود را مطرح کردند. امام از این پرسش آنان دریافت که پاسخ درست به آن، موجب آن است که برنامه‌های آینده او در حوزه انعکاس یابد و رژیم شاه و ساواک را - که کنجکاوانه او را زیر نظر دارند و بر آنند دریابند چه اندیشه‌هایی در سر دارد و مبارزه را با چه شیوه‌ای دنبال می‌کند - هوشیار سازد و به رویارویی با او وا دارد.

از این رو، امام در پاسخ نامبردگان جمله‌ای گفت که آنان را شگفت‌زده و مبہوت ساخت. امام

به آنان پاسخ داد «پس از فاجعه خونین ۱۵ خرداد ۴۲ آیا دیگر برنامه‌ای می‌ماند؟! و بدین‌گونه نامبردگان را از برنامه‌ها، اندیشه‌ها و راهکارهای خویش دور نگاه داشت. اما چند روز بعد، (۲۱ فروردین ۴۳) آنگاه که شماری از دانشجویان دانشگاه تهران به دیدار او آمدند اهداف خود را اعلام کرد و چنین سخن گفت:

... هدف را باید در نظر داشت، هدف اسلام است، استقلال مملکت است، طرد عمال اسرائیل است، اتحاد با کشورهای اسلامی است... اسلام تمامش سیاست است... سیاست مدن از اسلام سرچشمه می‌گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم... باید این مملکت را از این گرفتاری‌ها نجات داد... این جوان (اشاره به یکی از دانشجویان) بعد از بیست سال تحصیل کار می‌خواهد، فردا که فارغ‌التحصیل می‌شود سرگردان است. اگر معاشش فراهم نشود نمی‌تواند دین خود را حفظ کند. شما خیال می‌کنید آن دزدی که شب‌ها از دیوار با آن همه مخاطرات بالا می‌رود و یا زنی که عفت خود را می‌فروشد تقصیر دارد؟ وضع معیشت بد است که این همه جنایات و مفاسد که شب و روز در روزنامه‌ها می‌خوانید به وجود می‌آورد.

وقتی در زندان بودم خبر آوردند که سرمای همدان به ۳۳ درجه رسیده بعد خبر آوردند که دو هزار نفر از سرما تلف شدند. در آن حالت من دستم بسته بود چه می‌توانستم بکنم. این تازه در همدان بود. البته در تهران و شهرهای دیگر هم تلفاتی بود. دولت چه اقدامی نمود؟ در یک چنین وضع برای استقبال از اربابان خود با طیاره از هلند گل می‌آورند. پول ملت فقیر را تلف می‌کنند. اجاره هواپیما که از هلند گل می‌آورد سیصد هزار تومان است...<sup>۱</sup>

این خاطره را از این رو بازگو کردم تا این نکته را روشن کنم که امام پیوسته از

ساده‌اندیشی آقای منتظری نگران بوده و در گفتگو با او می‌کوشیده است که منویات خویش را آشکار نسازد و دیدگاه واقعی خویش را برای او بازگو نکند. چنان که در کتاب خاطرات از زبان او آمده است که در دوران طلبگی پس از شهریور ۲۰، روزی از امام درباره چگونگی رهبری در زمان غیبت امام زمان (عج) پرسیدم و گفتم نظر ما این است که وقتی امام، غایب است مجتهد جامع‌الشرایط منتخب است.

«آن وقت مرحوم امام گفتند نه این جوری نیست. مذهب تشیع این است که امام باید

معصوم و منصوب باشد... و اشاره‌ای هم به ولایت فقیه نکردند...»<sup>۱</sup>

در صورتی که در همان مقطع امام ولایت فقیه را با دلایل قرآنی، روایی و عقلی در کتاب کشف اسرار (منتشر شده در سال ۱۳۲۲) بررسی کرده و به اثبات رسانده بود.

آقای منتظری در مقام خرده‌گیری از امام می‌گوید:

... در مورد مهندس بازرگان هم همه حمایت‌های شدید امام را از ایشان به یاد داریم و اگر با ایشان مخالف بودند، چرا ایشان را تعیین نمودند... و چرا دولت موقت را دولت امام زمان نامیدند. پس این‌گونه نبود که ایشان از اول با آقای مهندس بازرگان و آقای بنی‌صدر مخالف باشند!!!

این خرده‌گیری از یک‌سو نشان از این واقعیت دارد که نامبرده هوادار استبداد رأی و تحمیل نظر خود بر اکثریت می‌باشد و بر این باور است که وقتی رهبر با موضوعی مخالف است باید روی رأی خود پافشاری کند و دیگران را بر آن دارد که بی‌چون و چرا رأی و نظر او را

آنگاه که مردم به بنی‌صدر روی آوردند و به او به عنوان رئیس جمهور رأی دادند، امام به آرا و افکار مردم احترام گذاشت و آرای آنان را درباره بنی‌صدر تنفیذ کرد.

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۱۹۹.

بپذیرند، بدون اینکه به این نکته بیندیشد که در آن صورت «شورای انقلاب» چه مفهومی دارد و چه تأثیری در نظام می‌تواند داشته باشد. از سوی دیگر این خرده‌گیری به درستی می‌نمایاند که آقای منتظری از مبانی حکومتی نیز آگاهی درستی ندارد و این نکته را بر نمی‌تابد که وقتی شخصی از طرف ولی فقیه و مجتهد جامع‌الشرایط منصوب شد، این شخص مورد احترام است و اگر امام دولت بازرگان را دولت امام زمان خواند نه برای این بود که نامبرده صلاحیت ویژه‌ای داشت و از خصلت امام زمانی برخوردار بود، بلکه چون از جانب فقیه جامع‌الشرایط

منصوب شده بود، دولت او دولت امام زمان (عج) به شمار می‌آمد، چون منصوب نایب امام زمان بود. اگر به جای او هر شخص دیگری - حتی شاپور بختیار - از طرف امام مأمور تشکیل دولت موقت می‌شد، از این امتیاز برخوردار بود.

آقای منتظری اگر به امام اعتقاد داشت و بنابر آنچه در نامه ۱/۷ آورده است خود را «مطیع» و «شاگرد مخلص» امام می‌دانست، هیچ‌گاه برای به زیر سؤال بردن نامه ۱/۶، امام را به خلاف‌گویی



**آقای منتظری انتظار داشت امام، همانند سیاست‌بازان، تا روزی که به قدرت دست نیافته از مردم دم بزند و آنگاه که بر اریکه قدرت نشست نظر شخصی خود را بر مردم تحمیل کند و افکار و آرای مردم را نادیده بگیرد.**

متهم نمی‌کرد و به چنین سفسطه‌هایی دست نمی‌زد و امام را تکذیب نمی‌کرد که «این‌گونه نبود که ایشان از اول با آقای مهندس بازرگان و آقای بنی‌صدر مخالف باشند!!» این نکته نیز در خور توجه است که امام در نامه ۱/۶ اعلام نکرد که با بازرگان و بنی‌صدر مخالف بوده است بلکه اظهار داشت که «با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم»، «من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم».

علاوه بر این، امام در پیام خود به علما و مراجع در تاریخ ۳ اسفند ۶۷ (حدود یک ماه پیش

از نامه ۶/۱/۶) با صراحت اعلام کرده بود که «من شخصا مایل به روی کار آمدن آنان (گروه نهضت آزادی) نبودم ولی با صلاحدید دوستان قبول نمودم.» در آن پیام امام آمده است: ... من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی، همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی(ص) نداشته‌اند اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود. گرچه در آن موقع هم من شخصا مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمام اصولش و حرکت به سوی امریکای جهانخواه قناعت نمی‌کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند...<sup>۱</sup>

راستی چرا آقای منتظری به تحریف نوشته امام برخاسته و به تکذیب دیدگاه امام پرداخته است؟! آیا این‌گونه سفسطه‌بازی و مغلطه‌کاری این واقعیت را آشکار نمی‌کند که نامبرده نسبت به امام ایمان و ارادت قلبی نداشته است و در پی انتصاب به قائم‌مقامی شاید آن‌گونه خود را باخته و به غرور دچار شده که خود را رهبر بلامنازع می‌دیده و انتظار داشته است که امام از او اطاعت کند؟! او در نامه ۱/۷ خود را «شاگرد مخلص و ملزم به اطاعت از امام» وانمود می‌کند، لیکن در کتاب خاطرات - بنا بر آنچه از زبان او آمده است - آن نامه را این‌گونه رد می‌کند:

... در آن شرایط من مایل نبودم چیزی بنویسم چون آن را حاکی از ضعف می‌دانستم ولی در مقابل اصرارهای زیاد (۴) و جلوگیری از وقوع فتنه ناچار شدم این تعبیرات را بنویسم...<sup>۲</sup>

در جای دیگر از زبان او آمده است:

... من به خاطر رعایت حال امام و اینکه آقای نوری و دیگران آمدند اینجا اصرار داشتند

که یک چیزی بنویس، یک نامه محترمانه به ایشان نوشتم فقط برای رعایت حال ایشان و کاستن بحرانی که ایجاد شده بود وگرنه مایل نبودم چیزی بنویسم و از روی ضرورت چنین چیزی نوشتم...<sup>۱</sup>

آیا اینگونه برخورد دوگانه نشان از نفاق و دورویی ندارد؟!

در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری، نقشه شیطانی برای مخدوش نمایاندن نامه ۱/۶ امام اینگونه دنبال شده است:

... از طرف دیگر امامی را که چهل سال بود من می‌شناختم و با او معاشر بودم کسی نبود که به خود اجازه دهد مسلمانی را علنا تهمت زند و با خدا همکاری نموده حکم قهر جهنم برای افراد صادر نماید و تهمت‌های ناروا و شاخداری را که دیگران برای اغراض سیاسی خود به هم می‌یافتند بازگو نماید. لحن نامه به قدری تند و مشتعل بر خلاف واقع بود که با آن تقوا و روحیه عارفانه‌ای که چهل سال بود ما از ایشان شناخته بودیم هیچ‌گونه تناسب نداشت. در این نامه به من نوشته است «در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید.» در حالی که اولاً ایشان در بحث نماز جمعه از تحریر الوسیله، مسأله ۹ نوشته‌اند «فمن توهم ان الدین منفک عن السیاسة فهو جاهل لم یعرف الإسلام و لا السیاسة»، «هر کس توهم کند که دین از سیاست جداست او جاهل است، نه اسلام را شناخته و نه سیاست را. بنابراین اگر ایشان به کسی بنویسد در سیاست دخالت نکن بدین معناست که به کسی بگوید دین نداشته باش. چهار تا بچه سیوطی خوان ساکن یک مدرسه در قم با یک نام عوضی که روی آنان گذاشته‌اند حق دارند در سیاست دخالت کنند و حوزه علمیه قم را با عظمتی که داشت باز بچه سیاست‌های غلط خود قرار دهند و من که چهل سال است در متن سیاست هستم با همه سوابق مبارزاتی که دارم حق ندارم در سیاست دخالت کنم؟!...»

و ثانیاً مگر ایشان ۴۸ ساعت بعد از نامه ۶/۱/۶۸ در نامه ۱/۸ که به نام ایشان از

امام پیوسته از ساده‌اندیشی آقای منتظری نگران بوده و در گفتگو با او می‌کوشیده است منویات خویش را آشکار نسازد و دیدگاه واقعی خویش را برای او بازگو نکند.

رسانه‌ها پخش شد نوشتند «همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم... شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظریات شما استفاده کنند آیا مقصود ایشان این بوده که نظام در شکیات و سهویات نماز از من استفاده کند؟! یا اینکه به مناسبت حکم و موضوع به دست

می‌آید که مقصود استفاده نظام در مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی کشور و مطابقت آنها با موازین اسلامی می‌باشد و ثالثاً من یک فرد عامی نیستم که بخواهم از ایشان تقلید کنم... و تقلید بر شخص مجتهد عالم به وظیفه خود حرام است، این مسأله‌ای است که هر کس بویی از علم و فقاہت به مشامش رسیده باشد آن را می‌داند...

این خاطرات و مطالب چه از زبان آقای منتظری تراوش کرده باشد و چه دیگران از زبان او ساخته و سرهم‌بندی کرده باشند، این واقعیت را به درستی نمایان می‌سازد که بازگوکنندگان آن خود را ورشکسته و درمانده و سرخورده می‌دیدند و مانند «غریقی» که به هر خار و خسی چنگ می‌زند، دست و پا زده‌اند و از سر استیصال و ناچاری تلاش کرده‌اند که راه‌گریزی بیابند و آبروی از دست رفته خود را با سفسطه‌بازی پنهان و پوشیده دارند و از بر ملا شدن رسوایی‌های خود پیشگیری کنند.

آقای منتظری در برابر حق‌گویی‌ها و پند و اندرزهای دیگران که از سر دلسوزی، خیرخواهی و ارشاد مطرح می‌شود، گویا جز چند جمله «اتهام و دروغ‌های بی‌اساس» حرفی و پاسخی بلد

نیست. آن روز که نگارنده و آقایان کروی و امام جمارانی که او را آلت دست شبکه حاکم در بیت او می‌دیدند و روی علاقه و ارادتی که به او داشتند نامه‌ای هشداردهنده به او نوشتند و تذکراتی دادند، تنها پاسخ او به آنان این بود که:

... در یک نامه چندین تهمت و دروغ واضح وجود داشت.<sup>۱</sup>

و پس از گذشت چندی آن نامه را «نامه سراپا کذب و تهمت»! خواند<sup>۲</sup> بدون آنکه به عنوان نمونه روی یک مورد از مطالب دروغ و تهمت آن نامه انگشت بگذارد.

آنگاه که فرزند مظلوم امام مرحوم حاج سید احمد آقا رنجنامه را برای او فرستاد، تنها واکنش او این بود که رنجنامه را «اتهامات و دروغ‌های بی‌اساس» نامید.<sup>۳</sup> در این خاطره مغلظه‌آمیز نیز درباره نامه ۱/۶ آورده و یا از زبان او آورده‌اند:

... امامی را که چهل سال بود من می‌شناختم و با او معاشر بودم کسی نبود که به خود

اجازه دهد مسلمانی را علنا تهمت زند!!

بدون آنکه توضیح دهد که در نامه امام چه اتهامی بر او وارد شده است؟! از زبان او آمده است:

... و با خدا همکاری نموده، حکم قعر جهنم برای افراد صادر کند!!

این جمله مغلظه‌آمیز در واقع جنبه هوچی‌گری دارد چون امام تهدید نکرده است که تو را به قعر جهنم می‌فرستم، بلکه هشدار داده است که با این خلافکاری‌هایی که مرتکب می‌شوی، طبق موازین اسلامی تو را در قعر جهنم می‌بینم، تا به خود آید، از خواب غفلت بیدار شود و از خلافکاری‌ها و بیراهه‌پویی‌هایی بپرهیزد که به جهنم ختم می‌شود. آیا اگر انسان عاقل و هوشیاری به یک نفر هشدار داد که «این ره که تو می‌روی به ترکستان است» باید گفت حکم تبعید او را به ترکستان صادر کرده است؟!

۱. این نامه را در تاریخ ۶۸/۱/۲۵ برای نامبردگان فرستاده است.

۲. کتاب خاطرات، ص ۵۸۹.

۳. همان، ص ۵۹۷، ۵۹۸.



در ادامه از زیان او آمده است «لحن نامه به قدری تند و مشتمل بر خلاف واقع (!؟) بود که با آن تقوا و روحیه عارفانه‌ای که چهل سال بود ما از ایشان شناخته بودیم هیچ گونه تناسب نداشت!!» در صورتی که امام در این نامه طبق وظیفه اسلامی حکم خدا را بیان کرده و او را از خطر بیراهه‌پویی و کژروی بر حذر داشته است. امام به مصداق «لا تأخذہ فی اللہ لومة لائم»، اظهار حقایق کرده و با صراحت از روی واقعیت‌ها پرده برداشته است. او خرده‌گیری بر ضد نامه ۱/۶ را چنین دنبال کرده است:

در این نامه به من نوشته است در هیچ کار سیاسی دخالت نکن... بنابراین اگر ایشان به کسی بنویسد در سیاست دخالت نکن بدین معناست که به کسی بگوید دین نداشته باش!!

نخست باید دانست که سیاست یک علم است و کسانی می‌توانند در سیاست دخالت کنند که



سیاست یک علم است و کسانی می‌توانند در سیاست دخالت کنند که از علم آن برخوردار باشند. اگر سیاست را تا آن پایه بی‌مایه و پیش پا افتاده پنداریم که به هر کسی حق بدهیم چشمش را ببندد و دهانش را باز کند و «هر چه می‌خواهد دل تنگش» به هم بیافد، دنیای سیاست به بازار مسخره و معرکه تبدیل می‌شود. آقای منتظری که سیاست را تا این حد پیش پا افتاده و آسان می‌پندارد، چرا در دوران ریاست و قائم‌مقامی خود از حقوق مردم کوچک و بازار در اظهار نظر و سیاست‌بافی دفاع نکرد و از صدا و سیما نخواست تا ساعت‌هایی از برنامه خود را به نظریه‌پردازی و سیاست‌بافی

از علم آن برخوردار باشند. اگر سیاست را تا آن پایه بی‌مایه و پیش پا افتاده پنداریم که به هر کسی حق بدهیم چشمش را ببندد و دهانش را باز کند و «هر چه می‌خواهد دل تنگش» به هم بیافد، دنیای سیاست به بازار مسخره و معرکه تبدیل می‌شود. آقای منتظری که سیاست را تا این حد پیش پا افتاده و آسان می‌پندارد، چرا در دوران ریاست و قائم‌مقامی خود از حقوق مردم کوچک و بازار در اظهار نظر و سیاست‌بافی دفاع نکرد و از صدا و سیما نخواست تا ساعت‌هایی از برنامه خود را به نظریه‌پردازی و سیاست‌بافی

مردم کوچه و بازار از رفتگر محله تا بقال سر کوچه اختصاص دهد تا پشت تلویزیون بیایند و در مسائل سیاسی نظریات خود را بیان کنند و شنوندگان را به فیض برسانند.

دوم اینکه دخالت در سیاست از نظر اسلام، همانند دیگر مسائل اسلامی شرایط دارد و اینگونه نیست که اسلام به کسی که فاقد بینش سیاسی است، رخصت دهد که با اظهار نظرهای خام، بی‌ریشه و ناپخته نظام اسلامی را متزلزل سازد و اوضاع کشور را به هم ریزد. مگر امر به معروف و نهی از منکر از فروع دین نیست. آیا اگر به کسی که از شناخت معروف و منکر عاجز و ناتوان است گفتند از دخالت در امر به معروف و نهی از منکر خودداری کند، مانند این است که «به او بگویند دین نداشته باش»؟! همان‌گونه که از انسان بیمار، سفیه و نابالغ روزه گرفتن ساقط است، همان‌گونه که رفتن به حج استطاعت می‌خواهد و اجرای امر به معروف و نهی از منکر به شناخت معروف و منکر منوط است و شرایط دیگری نیز دارد، دخالت در سیاست نیز شرایط سنگینی دارد. اگر یک انسان ساده‌لوح و ناآگاه با دستاویز اینکه «اسلام دین سیاست است» به خود رخصت دهد که در امور کشور دخالت کند، اسرار نظامی را فاش سازد، دل مردم را خالی کند و آب به آسیاب دشمن بریزد، از نظر اسلام کیفر سختی برای او خواهد بود.

سوم؛ این تنها در اسلام نیست که به هر کسی رخصت دخالت در سیاست نمی‌دهند. در کشورهای به اصطلاح متمدن و «مهد آزادی»!! نیز اگر کسی در دوران جنگ و تحریم اقتصادی و ترورهای داخلی از روی سادگی و سفاهت یا از روی خودخواهی و لجاجت، هر روز از رسانه‌های گروهی به سخن‌پراکنی دست بزند، اسرار نظام را فاش کند، مقامات دولتی را زیر سؤال ببرد، پیوسته بر ضد دولت به خرده‌گیری و اشکال‌تراشی بپردازد، روحیه نظامیان را در جبهه تضعیف کند، رزمندگان را دلسرد سازد، شهروندان را به اختلاف و کشمکش، نومیدی و دلسردی بکشانند، بی‌تردید او را با قانون دوران جنگ به محاکمه می‌کشند و مجازات سنگینی برای او در نظر می‌گیرند.

چهارم؛ عقلای قوم در برابر چنین عنصری که به آسانی آلت دست دشمنان قرار می‌گیرد و

نقشه‌ها و توطئه‌های آنان را ندانسته و نسنجیده در گفتار و نوشتار خود در بوق و کرنا می‌دمد و جو مسموم و ناسالم پدید می‌آورد، چه برخوردی می‌کنند؟! و چه تصمیمی می‌گیرند؟ آیا به بهانه اینکه «دیانت ما عین سیاست ماست» یا با دستاویز اینکه «دموکراسی» و آزادی اقتضا می‌کند که هر کس نظر خود را بیان کند، در برابر او دست روی دست می‌گذارند و امکانات رسانه‌ای را برای او فراهم می‌سازند تا کشور و نظام را تا مرز فروپاشی و جنگ داخلی پیش ببرد؟! و برای امپریالیسم خبری و رسانه‌های بیگانه خوراک تبلیغاتی فراهم سازد؟! یا اینکه دست کم او را از اظهار نظر در مسائل سیاسی باز می‌دارند تا مردم و مسئولان از شر زبان و قلم او در امان باشند؟!

پنجم؛ فرض کنیم که آقای منتظری به علم سیاست واقف بود و استاد این علم به شمار می‌رفت! و در سیاست مهارت لازم را نیز داشت! لیکن امام به عنوان ولی فقیه و رهبر انقلاب مصلحت اسلام، نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران را در آن موقعیت حساس و خطرناک جنگی در این دید که او را از دخالت در سیاست باز دارد. آیا طبق قانون و موازین اسلامی حق داشت به او حکم کند که از سخن‌پراکنی،

نامه‌پراکنی و جوسازی بپرهیزد؟ یا اینکه رهبر در برابر این رویداد مسلوب اختیار بود؟! و باید دست روی دست بگذارد و به تماشا بنشیند تا آقای منتظری منافقین و ارباب آنان (شیطان بزرگ) را که مردم از در بیرون رانده بودند، از پنجره به درون بازگرداند و خون شهدا و آرمان مقدس آنان را بر باد دهد؟! جایی که یک مجتهد جامع‌الشرایط می‌تواند برای حفظ اساس اسلام و مصالح کشور



دخالت در سیاست از نظر اسلام، همانند دیگر مسائل اسلامی شرایط دارد و این‌گونه نیست که اسلام به کسی که فاقد بینش سیاسی است، رخصت دهد که با اظهار نظرهای خام، بی‌ریشه و ناپخته نظام اسلامی را متزلزل سازد و اوضاع کشور را به هم ریزد.

اسلامی حلال خدا را حرام کند و حکم به تحریم تنباکو دهد، چگونه حق ندارد دهانی را ببندد که بر خلاف مصالح اسلام باز می‌شود؟!

از زبان آقای منتظری به سفسطه دست زده‌اند که «من یک فرد عامی نیستم که بخواهم از ایشان تقلید کنم... و تقلید بر شخص مجتهد عالم به وظیفه خود حرام است!» و آنگاه شعار داده که «هر کس بویی از علم فقاہت به مشامش رسیده باشد آن را می‌داند»!! انگار لازم بود که آقای منتظری از امام تقلید کند تا از دخالت در سیاست دوری‌گزیند. امام در مقام ولی فقیه حکم کرد: «از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید...»

بنابراین، بحث تقلید مطرح نیست تا او بخواهد مجتهد بودن خود را به رخ بکشد! و روشن است که حکم ولی فقیه برای همه مجتهدان لازم‌الاتباع است و هر کس بویی از اصول ولایت فقیه به مشامش رسیده باشد این را می‌داند!

آقای منتظری در نامه ۱/۷ به امام صریحاً اعلام می‌کند «... خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرت عالی می‌دانم.» آیا او با این جمله می‌خواست بگوید که من بر خود لازم می‌دانم از امام تقلید کنم یا حکم آن رهبر معظم را بر خود واجب می‌دانسته است؟!

بایسته یادآوری است که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری آنچه برای زیر سؤال بردن نامه ۱/۶ امام آمده است برگرفته از دفاعیات آقای عبدالله نوری است که تسلیم‌طلبان برای او دیکته کرده بودند<sup>۱</sup> و از آنجا که آنان تفاوت حکم و فتوا و لزوم اطاعت همه مجتهدان از حکم ولایت فقیه و تفاوت آن را با تقلید نتوانستند تشخیص دهند، مسائل را با یکدیگر خلط کردند؛ تدوین‌کنندگان کتاب خاطرات نیز آن را بی‌کم و کاست به نام آقای منتظری منعکس نمودند.

۱. دفاعیات نامبرده در همان مقطع که منتشر شد، از سوی این نگارنده مورد نقد و بررسی قرار گرفت. لیکن روی

جهاتی تا کنون از انتشار آن خودداری شد و به امید خدا در فرصت مناسب به انتشار آن دست خواهد زد.

بی‌تردید آقای منتظری تفاوت میان حکم و فتوا و لزوم اطاعت مجتهدان از احکام ولایت فقیه و تفاوت آن را با تقلید می‌داند و این‌گونه دیدگاه‌های ناشیانه و عوامانه را بر زبان نمی‌آورد و اینجاست که روشن می‌شود که کتاب خاطرات نمی‌تواند به صورت کامل از زبان آقای منتظری تراوش کرده باشد.

آقای منتظری در کتاب ولایت فقیه خود صریحا اعلام کرده است:

حکم حاکم اسلامی برای دیگر مجتهدین نیز نافذ است، زیرا امام معصوم در توقیع شریف خود حکم کرده است که حاکم اسلامی حجت از جانب او می‌باشد و روشن است که برای هیچ‌کس مخالفت با حجت امام (ع) جایز نیست. علاوه بر این، آنگاه که رهبر مسلمانان و آن کسی که از جانب رهبر منصوب شده است اگر برای وحدت کلمه مسلمانان و حفظ نظام آنان حکمی صادر کرد، برای هیچ‌کس، چه مجتهد یا غیر مجتهد، روا نیست که جماعت مسلمین را دچار تفرقه کند و با رهبر به مخالفت برخیزد.<sup>۱</sup>

از زبان آقای منتظری آمده است:

... مگر ایشان ۴۸ ساعت بعد از نامه ۶۸/۱/۶ در نامه ۱/۸ که به نام ایشان از رسانه‌ها

پخش شد، ننوشتند... شما فقیهی

باشید که نظام و مردم از نظریات

شما استفاده کنند؟ آیا مقصود

ایشان این بوده که نظام در شکایات

و سهویات نماز از من استفاده کند؟!

در پاسخ این اشکال بی‌پایه و ناشیانه

باید گفت:

نمی‌توان باور کرد که جمله «نظام و

مردم از نظریات شما استفاده کنند» برای

آیا اگر به کسی که از شناخت معروف و منکر عاجز و ناتوان است گفتند از دخالت در امر به معروف و نهی از منکر خودداری کند، مانند این است که «به او بگویند دین نداشته باش»!!

برخی تا آن پایه پیچیده و مبهم و نامفهوم باشد که به توضیح و تفسیر نیاز داشته باشد. روشن است که نظام جمهوری اسلامی در زمینه بسیاری از مسائل اقتصادی و اجتماعی و امور دیگر کشورداری، به این نیازمند است که کارشناسان اسلامی در حوزه‌های علمی تحقیق و بررسی کنند و نظریات اجتهادی - فقهی ارائه دهند. مسائلی که پس از گذشت سالیانی از پیروزی انقلاب اسلامی هنوز به درستی حل نشده است. مالکیت در اسلام و حدود آن، زمین و تقسیم اراضی، انفال و ثروت عمومی، پول، ارز و بانکداری، مزارعه، مضاربه، رهن و اجاره، حدود و دیات، حقوق بین‌الملل و تطبیق آن با احکام اسلام، موضوعات هنری، مانند موسیقی، تئاتر و سینما، مسائل پیچیده طبی مانند پیوند اعضای بدن ... مسأله آزادی و حدود آزادی‌های فردی و اجتماعی و دهها موضوع دیگر که مورد نیاز امروز نظام اسلامی و مردم مسلمان است، از مسائلی است که بایستی در حوزه‌های علمی از طرف فقهای دینی و کارشناسان اسلامی بررسی، ارزیابی و کارشناسی شود و تبیین و تشریح گردد و راه‌های عملی و اجرا شدنی بهتر آن نشان داده شود.

امام در نامه ۶۸/۱/۸ به آقای منتظری رهنمود داده است که به جای جار و جنجال و جوسازی بر ضد نظام جمهوری اسلامی و دخالت‌های نابجا در امور قضایی، قانونگذاری و اجرایی و امر و نهی قیم‌آبانه و غیر قانونی بایسته است که همانند فقهای بزرگ حوزه‌ها به بحث و تحقیق مسائل علمی و فقهی مورد نیاز روز بنشینند و راه حل عملی نشان دهد تا «نظام و مردم از نظریات» او بهره بگیرند.

شبکه حاکم در بیت آقای منتظری و تدوین‌کنندگان کتاب خاطرات می‌خواهند و انمود کنند که «استفاده نظام و مردم» از آقای منتظری یا باید به شکل نامه‌پراکنی‌ها، ایراد سخنرانی‌های جنجالی و دخالت در امور جاری کشور باشد یا به «بیان شکایات و سهویات» محدود گردد. به تعبیر دیگر از دید آقای منتظری و دار و دسته او یک عالم دینی یا باید جارچی باشد یا مسأله‌گو! و راه سومى ندارد!!

از خرده‌گیری‌های دیگر که به نامه ۱/۶ و ۱/۸ امام گرفته‌اند اینکه این دو با یکدیگر ناهمگون

است و تعارض دارد. در صورتی که نامه ۱/۶ مربوط به مقطعی است که آقای منتظری بر سر موضع خود ایستاده و بی‌اعتنا به هشدارها و اندرزهای امام و یاران دلسوز، به سمپاشی و جوسازی بر ضد نظام جمهوری اسلامی ادامه می‌داده و زبان گویای منافقین و دیگر عناصر ضد انقلاب بوده است. لیکن نامه ۱/۸ را امام در برهه‌ای نوشت که توبه‌نامه آقای منتظری را دریافت کرده بود و او در این توبه‌نامه از گذشته‌ها اظهار ندامت کرده و حکم امام را مبنی بر کناره‌گیری از قائم‌مقامی و عدم دخالت در سیاست پذیرفته بود.

ملت مسلمان ایران به درستی آگاه است که یک انسان بزهکار و مجرم آنگاه که از اعمال ناپسند خود اظهار پشیمانی و پریشانی کند و به خود آید، از نظر اسلام آمرزیده است و حکم اسلام درباره او متفاوت است با روزی که به گناه اصرار می‌ورزید. آن روز که هنوز توبه نکرده حکمی دارد و آنگاه که از کردار زشت و ناپسند خود پشیمان شد و راه درست را در پیش گرفت حکم اسلامی درباره او

اگر یک انسان ساده‌لوح و ناآگاه با دستاویز اینکه «اسلام دین سیاست است» به خود رخصت دهد که در امور کشور دخالت کند، اسرار نظامی را فاش سازد، دل مردم را خالی کند و آب به آسیاب دشمن بریزد، از نظر اسلام کیفر سختی برای او خواهد بود.

عوض می‌شود و آن نسبت‌هایی که تا دیروز به او روا بود، ناروا می‌گردد. جریان کنار زدن آقای منتظری از قائم‌مقامی و سخنان سفسطه‌آمیز و ضد و نقیض نامبرده در بخشی دیگر بررسی می‌شود و در پایان این فرگرد نکته‌ای بازگو می‌شود که نمودار بی‌اعتقادی و بلکه کینه توزی آقای منتظری و بیت او نسبت به امام است، تا سرشت و خوی و

خصلت این چهره‌ها برای مردم بهتر آشکار شود و مظلومیت امام بیش از پیش روشن گردد.<sup>۱</sup>  
در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است:

... یکی دو ساعت از ظهر گذشته بود که آقای حاج شیخ عبدالله نوری از تهران وارد شدند و شروع کرد به اظهار ناراحتی زیاد که قرار بوده این نامه (۱/۶) را در رادیو و تلویزیون بخوانند و اگر نامه پخش شود چه می‌شود. خیلی بد شده و امام خیلی ناراحت هستند و شما باید چیزی بنویسید که ایشان قانع شوند و...

آقای نوری با حالت گریه متنی را از جیبشان درآوردند و گفتند در ماشین این متن را نوشته‌ام که شما این مضمون را به امام بنویسید. نامه مفصلی بود... در حقیقت یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و ... آقای دری هم یک متنی مشابه این را آماده کرده بود که البته متن آقای نوری خیلی تندتر بود ولی مشخص بود که هر دوی آنها به یک هدف بود و به خیال خودشان می‌خواستند بیت امام را راضی کنند تا نامه ۱/۶ ایشان در رسانه‌ها پخش نشود... بعد از دو، سه ساعت مشاجره آقای نوری گفت اگر شما بنویسید منافقین در بیت من نفوذ داشتند، امام خوشش می‌آید. من گفتم امام از دروغ خوشش می‌آید؟ ایشان گفتند لابد چیزی بوده است. آقای نوری که این جمله را گفت من خیلی عصبانی شدم و گفتم... خورده است هر که می‌گوید منافقین در خانه من نفوذ کرده‌اند!!!<sup>۲</sup>

از کوزه همان برون تراود که در اوست.

از خدا خواهم توفیق ادب	بی‌ادب محروم ماند از لطف رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد	بلکه آتش بر همه آفاق زد

۱. با عرض پوزش از ملت بزرگ ایران که هیچ‌گاه اهانت به امام را تحمل نمی‌کنند و حتی در این راه قربانی داده‌اند.

۲. خاطرات، ص ۶۷۸.





## چهل سالگی اسارت قدس

علیرضا سلطانشاهی<sup>۱</sup>

ساعت چهار صبح روز ۲۳ ماه می ۱۹۶۷، اسحاق رابین، رئیس ستاد ارتش رژیم صهیونیستی، به لوی اشکول، نخست‌وزیر این رژیم، اطلاع داد که جمال عبدالناصر، در صدد است با بستن تنگه تیران بر روی کشتی‌های اسرائیلی، بندر عقبه را تحریم نماید.<sup>۲</sup> این خبر آشکارترین اقدام کشورهای عربی در آغاز یک جنگ همه‌جانبه علیه رژیم صهیونیستی تا قبل از وقوع آن در ژوئن ۱۹۶۷ بود.

---

۱. محقق و پژوهشگر.

۲. دیوید هرست، تفنگ و شاخه زیتون، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران، بنیاد، ۱۳۷۰، ص ۲۳۴، ۲۳۵.

تا پیش از این از چهاردهم می، رژیم مصر نیروهای خود را تقویت و مجهز کرده بود و دو روز پس از آن در شانزدهم می، آنها را در مرز شرقی صحرای سینا مستقر کرد و در همان روز ناصر دستور داد تا تمام نیروهای سازمان ملل - که در آن زمان از کشورهای هند، کانادا، یوگسلاوی، سوئد، برزیل و نروژ بودند و تعدادشان بالغ بر ۳۳۸۳ نفر بود - از صحرای سینا خارج شوند.<sup>۱</sup>

این نیروها که تا پیش از این با رضایت ناصر پس از جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶ در سینا مستقر شده بودند، در وهله اول با این پیشنهاد مواجه شدند که نیروهای خود را از مرز مصر و اسرائیل تا پایگاه آن نیروها در غزه عقب بکشند ولی از شرم‌الشیخ - که تنها موضع نیروهای سازمان ملل در آستانه خلیج عقبه به حساب می‌آمد و در همان‌جا حفاظت صوری از عبور کشتی‌های اسرائیلی را اعمال می‌کرد - دورتر نروند. این تدبیر چاره‌ساز نشد.

دبیر کل سازمان ملل از روی بی‌تجربگی اصرار کرد یا نیروهای خود را از مرزها به کلی بیرون خواهد کشید یا مواضع خود را ترک نخواهد کرد<sup>۲</sup> و در نوزدهم می سازمان ملل نیروهای خود را عقب کشید.<sup>۳</sup>

پس از بسته شدن تیران، دولت‌های سوریه، عراق، اردن و عربستان سعودی به حمایت مصر، نیروهای خود را به مرزهای فلسطین اشغالی گسیل دادند. روز انتقال این نیروها بیست و پنجم می بود<sup>۴</sup> و دقیقاً پس از بیست سال دوباره نیروهای عربی در یک صف علیه رژیم صهیونیستی قرار گرفتند. در این زمان هر یک از این کشورها دارای توان انسانی و تجهیزاتی به شرح ذیل بودند:<sup>۵</sup>

1. Martin Gilbert, *The Routledge Atlas Of The Arab – Israeli Conflict*, Routledge, London and Newyork, 2002 , p. 65.

۲. دیوید هرست، همان، ص ۲۴۵، ۲۴۶.

3. Ibid.

4. Ibid, p. 66.

5. Ibid, p. 65.

کشورها	نیروی نظامی	تانک	هواپیمای جنگی
مصر	۲۴۰/۰۰۰	۱۲۰۰	۵۰۰
سوریه	۵۰/۰۰۰	۴۰۰	۱۲۰
عراق	۷۰/۰۰۰	۴۰۰	۲۰۰
عربستان سعودی	۵۰/۰۰۰	۱۰۰	۲۰
کویت	۵/۰۰۰	۲۴	۹
لبنان	۱۲/۰۰۰	۸۰	۱۸
اردن	۵۰/۰۰۰	۲۰۰	۴۰
الجزایر	۶۰/۰۰۰	۴۰۰	۱۰۰
جمع	۵۳۷/۰۰۰	۲۸۵۴	۱۰۰۷

از سوی دیگر رژیم صهیونیستی با حمایت همه‌جانبه قدرت‌ها تنها پس از بیست سال از تأسیس نامشروع خود توانی به شرح ذیل داشت:<sup>۱</sup>

نیروی نظامی: ۲۶۴/۰۰۰ نفر      تانک: ۸۰۰ دستگاه      هواپیمای جنگی: ۳۰۰ فروند  
 در این میان مصر محوریت عملیات را علیه اسرائیل بر عهده داشت. از همین رو در ۳۱ می نزدیک به ۱۰۰/۰۰۰ نفر از نیروهای خود را به همراه ۱۰۰۰ تانک و ۵۰۰ سلاح سنگین به نقطه بوفر در سینا منتقل کرد.<sup>۲</sup>

تا این تاریخ همه شواهد حاکی از آن بود که این اعراب هستند که می‌خواهند جنگی همه‌جانبه علیه رژیم صهیونیستی آغاز نمایند، در حالی که حادثه چند روز پس از این تاریخ در پنجم ژوئن و زمینه‌چینی‌های هفت تا هشت سال پیش از آن، حاکی از خواست یهودیان برای ورود

1. Ibid.

2. Ibid, p. 67.

به یک جنگ تمام عیار با اعراب است. آن هم با یک هدف کاملاً مشخص و دقیق: تصرف کامل بیت‌المقدس.

افرائیم کیشون در نامه‌ای به ملک حسین به عنوان یک مقاله‌نویس اسرائیلی می‌نویسد:<sup>۱</sup>  
صاف و پوس کنده بگویم، تو تنها کسی نبودی که گول حيله کوچک ما را خوردی... شش هفت سال پیش بود که تصمیم گرفتیم شهر قدیمی [قدس] را تصرف کنیم ولی به خودمان گفتیم ما هرگز موفق به انجام این کار نخواهیم شد مگر اینکه در وهله اول اعراب به ما حمله کنند. بله، ولی چطور می‌توانیم آنان را به این کار واداریم؟ ظرف چند سال موفق شدیم این فکر را توی کله جمال [عبدالناصر] فرو کنیم که زمان برای حمله به ما بسیار مساعد است. تنها عاملی که مزاحم بقیه نقشه‌های ما بود حضور سربازان سازمان ملل در نوار غزه بود. چطور باید از شر آنان خلاص می‌شدیم. اینجا هم تمام فکر و ذکر خود را متوجه «اوتانت» کردیم و او هم ما را ناامید نکرد. جمال از روی سادگی به صحرای سینا لشکرکشی کرد و تنگه تیران را بست... بالاخره تلاش‌هایمان به نتیجه رسید... ما چاره‌ای نداشتیم و بدجوری تمام بیت‌المقدس را می‌خواستیم.

و بدین ترتیب جنگی ناخواسته به اعراب تحمیل شد تا بهانه‌ای برای تصرف کامل بیت‌المقدس باشد. در واقع در این جنگ صهیونیست‌ها بودند که خود را برای شروع یک نبرد مجهز می‌کردند و روز پنجم ژوئن که هنوز مصر حمله نکرده بود، اسرائیل برنامه خود را با حمله به پایگاه‌های هوایی مصر در سینا و آن سوی سوئز بر همگان آشکار نمود.

در این حملات، هواپیماهای جنگنده اسرائیلی، پایگاه‌های هوایی مصر را در سینا از جمله در العریش، جبل لیبنی، بئر قفقافا، بئر طمادا شدیداً در هم کوبیدند و در آن سوی سوئز در خاک مصر نیز پایگاه‌های هوایی لوکسور، المینا، بنی سوف، حلوان، المزه، غرب قاهره، بین‌المللی قاهره ابوسویر، فاید، خبریت، اینچاس، المنصوره<sup>۲</sup> را کاملاً منهدم و غیر قابل استفاده کردند و

بعضی منابع بر این اعتقاد هستند که نیروی هوایی مصر در ساعت ۱۰/۳۵ پنجم ژوئن ناتوان از انجام هرگونه عملیاتی علیه دشمن گردید، چرا که در این رشته از عملیات هواپیماهای جنگنده اسرائیلی، بیش از ۲۵۰ هواپیمای مصری بر روی باند از بین رفت.<sup>۱</sup>



1. Eric Hammel, *Six Days In June*, macmillan publisher company, us. 1992. p. 171.

با این شروع معلوم بود که قدس به راحتی تحت اشغال در می‌آید، چرا که یقیناً اردن و سوریه در جبهه‌های دیگر کاری از دستشان بر نمی‌آمد و می‌بایست در این زمان قدس را از دست رفته پنداشت. به گونه‌ای که در یازدهم ژوئن، جنگ پایان یافت و نتیجه آن اشغال بخش بزرگی از سرزمین مسلمانان بود.

در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ تمام صحرای سینا، کرانه باختری و نوار غزه و جولان به اشغال صهیونیست‌ها در آمد و آزادی کشتیرانی برای این رژیم در بندر عقبه و تنگه تیران فراهم گردید. با احتساب مساحت اراضی اشغال شده می‌توان به برنامه‌ریزی قبلی صهیونیست‌ها برای پیروزی در این جنگ کاملاً واقف گردید، چرا که رژیم صهیونیستی تا قبل از این جنگ تنها ۲۰/۷۰۰ کیلومتر مربع را در اشغال خود داشت؛ یعنی همان اراضی اشغال شده در سال ۱۹۴۸ ولی تنها شش روز پس از آغاز این جنگ، اراضی اشغال شده توسط آن به ۸۹/۳۵۹ کیلومتر مربع رسید.<sup>۱</sup>

این تصرفات برای رژیم صهیونیستی هلاکت ۷۶۶ سرباز یا نیروی نظامی را در پی داشت. در حالی که تا کنون رقم دقیقی از سوی اعراب به عنوان تلفات جنگی در این نبرد اعلام نشده است<sup>۲</sup> و به نظر می‌رسد که بسیاری از جنایات رژیم صهیونیستی علیه سربازان عرب حاضر در این جنگ نیز آشکار نشود. درز برخی فجایع آن هم پس از چهل سال در قالب یک فیلم در فلسطین اشغالی<sup>۳</sup>، تنها نمونه کوچکی از جنایات اسرائیل است که چند ماه پیش از این افکار عمومی مصر را شدیداً علیه رژیم صهیونیستی برانگیخت و مجلس مصر را علیه دولتمردان سازشکار آن شوراند.

۱. عبدالوهاب الکیال، موسوعه السیاسیه، بیروت، المؤسسة العربیه للدراسات و النشر، ۱۹۹۱، ص ۲۰۸، الجزء الثانی.

۲. Ibid, p. 68.

۳. در یک فیلم مستند ۲۵۰ سرباز اسیر مصر توسط ارتش رژیم صهیونیستی تیرباران و در یک گور دسته‌جمعی مدفون می‌شوند. فرمانده سربازان یهودی در انجام این اقدام بنیامین بن الیعازر وزیر جنگ سابق رژیم صهیونیستی و وزیر فعلی امور زیربنایی است.

## ◆ یهودی‌سازی قدس

دقیقا روز پس از پایان جنگ، رژیم صهیونیستی اقدامات همه‌جانبه‌ای را برای یهودی کردن بافت جمعیتی، تمدنی و فرهنگی مناطق اشغال شده اتخاذ نمود و حتی در سینا - که در سال ۱۹۷۹ آن را به مصر مسترد نمود - اقدام به شهرک‌سازی کرد. اسرائیل تا کنون ۳۳ شهرک یهودی‌نشین را که پس از ۱۹۶۷ در جولان ساخت، در آن منطقه حفظ کرده است و حتی طی یک مصوبه کنست آن را رسماً در سال ۱۹۸۱ به سرزمین‌های اشغال شده فلسطین ضمیمه نمود.<sup>۱</sup>

و اما یهودی‌سازی در قدس که هدف اصلی از به راه انداختن جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بود، به چند شکل ذیل پیگیری و اجرا گردید:

۱. ضمیمه کردن شهر قدیمی قدس به اراضی اشغالی ۱۹۴۸ و اعلام آن.
۲. تصرف بخش‌های مسلمان‌نشین قدس و توسعه بخش یهودی‌نشین در جنوب و جنوب غربی شهر قدیمی قدس.
۳. اجرای دستور لوی اشکول به عنوان نخست‌وزیر، مبنی بر تخریب بخش مغربی در نزدیک دروازه مغاربه در ضلع جنوبی دیوار شهر قدیمی و ضلع غربی باب المغاربه از حرم شریف و جنوب دیوار براق با هدف توسعه منطقه یهودی‌نشین در این ناحیه و افزایش وسعت دیوار غربی (ندبه) و احداث مجتمع بزرگ فرهنگی<sup>۲</sup> برای بازدیدکنندگان دیوار به اصطلاح ندبه (در واقع یهودیان با تخریب پل مشرف به باب المغاربه بر آن بودند تا در آستانه چهلمین سالگرد اشغال بیت‌المقدس، مبادی ورودی به حرم شریف و انجام هر توطئه‌ای را در آن آسان نمایند).

۱. برای اطلاع بیشتر از شهرک‌های یهودی‌نشین در جولان، کرانه غربی و غزه به نقشه تفصیلی فلسطین، نسخه فارسی، چاپ مرکز مطالعات فلسطین مراجعه شود.

2. Chrles D. Smith, *Palestin & The Arab – Israeli Conflict* Bedford / St. Martin's, Boston, Newyork, 2001, p. 287.





۴. آغاز شهرک‌سازی در اطراف و حومه شهر قدیمی قدس.
۵. توسعه شهرک‌سازی در اطراف و حومه شهر قدیمی قدس به ویژه در شمال به سمت رام‌الله و معالیه ادومیم با هدف احاطه جمعیتی قدس<sup>۱</sup> و همچنین محصور و محدود کردن شهر با احداث دیوار نژادپرستانه.
۶. آغاز حفاری‌های گسترده به بهانه کشف پایه‌های هیکل سلیمان و با هدف تخریب نهایی مسجد الاقصی و قبة الصخره (تاکنون ۱۳ ورودی برای ورود به تونل‌های حفاری در زیر حرم شریف توسط یهودیان افتتاح شده است).<sup>۲</sup>
۷. سازماندهی گروه‌های به اصطلاح غیر دولتی و بعضاً مسلح و اعزام هر ماهه آنها از سراسر فلسطین اشغالی به قدس با هدف ویران نمودن مسجد الاقصی.
۸. به آتش کشیدن مسجد الاقصی توسط یک یهودی استرالیایی به نام مایکل دنیس روهان در ۲۱ اوت ۱۹۶۹.
۹. اعلان آن به عنوان پایتخت رژیم صهیونیستی و استقرار برخی نهادهای حکومتی همچون کنست در این شهر و تشویق دیگر کشورها به انتقال سفارتشان از تل‌آویو به قدس.
۱۰. وضع قوانین متعدد با هدف محدود کردن فلسطینی‌های ساکن در قدس پس از اشغال اراضی، اماکن و خانه‌های فلسطینی.
- این دست اقدامات به هیچ وجه در خفا یا به دور از چشم ناظران بین‌المللی انجام نمی‌شود و حتی افرادی همچون یهوشوفت پالمون (مشاور وقت شهردار بیت‌المقدس) این نیت خود را به صراحت بیان می‌کند که «ما اول اراضی را ضبط می‌کنیم، قانون آن بعداً تصویب می‌شود».<sup>۳</sup>
- این رفتار و آئین درست پس از اشغال قدس در این شهر آغاز شد و هم اکنون پس از چهل

۱. القدس، المدینه و الحکایته، بیروت، مؤسسه القدس، ۲۰۰۵، ص ۳۴.

2. Dam bahat, *Touching The Stones Of Our Heritage* (the western wall tunels), the western heritage foundation, Jeursalem, 2002 .

۳. دیوید هرست، همان.

سال با قوت تمام همچنان ادامه دارد و برای اینکه جهانیان نیز کاملاً به این رفتار و آئین نژادپرستانه واقف گردند، نخست‌وزیر کابینه درهم ریخته و فروپاشیده پس از جنگ لبنان با گستاخی تمام اعلام می‌کند که در آستانه سالگرد اشغال چهل ساله قدس، دولت صهیونیستی یک میلیارد و پانصد میلیون دلار برای یهودی ساختن آن هزینه خواهد کرد و این در حالی است که هیچ‌یک از کشورهای اروپایی و دوست اسرائیل نیز به شرکت در جشن‌های چهلمین سال اشغال قدس، به دلیل فزون‌خواهی یهودیان، حاضر نشدند، چرا که از سوی دیگر در هراس هستند که شریک اشغال‌گران قبله اول مسلمین قلمداد گردند. ظاهراً آنها به علائم فروپاشی دولت یهود آگاه گشته و تحقق آرمان آزادی قدس شریف را همچون دیگر وعده‌های محقق الهی نزدیک می‌دانند.

## مسادا؛ حقیقت یا افسانه

نویسنده: د. احمد الشحات هیکل  
مترجم: علی عباسی

### ◆ چکیده

تپه یا کوه « مسادا » در غرب بحرالمیت مخفیگاه یهودیان در زمان تسلط امپراطوری روم بر سرزمین فلسطین بود. ساکنان این مخفیگاه که برای خود قلعه‌ای مستقل از نیازهای خارجی بنا کرده بودند، در پایان مبارزه به شکلی مشکوک از میان می‌روند که بعدها عنوان می‌شود که برای پرهیز از اسارت، تمام یهودیان دست به خودکشی دسته‌جمعی زدند و از آن پس از این واقعه به عنوان یک اسطوره شجاعت و مردانگی یاد می‌شود.

کلید واژه‌ها: قلعه مسادا، روم، یهودیان، بحر المیت، اورشلیم.

## ◆ اشاره

یهودیان همان‌گونه که قرآن<sup>۱</sup> به تحریف‌گری آنها صراحت دارد، در بسیاری از وقایع تاریخی دست می‌برند و حوادث را آن‌گونه تأویل و تفسیر می‌کنند که در حال حاضر به آن نیاز دارند. ضمن آنکه اساساً ممکن است برخی وقایع را قلب و اصل ماجرا را به گونه‌ای دیگر بیان نمایند.

هولوکاست یا افسانه قتل عام شش میلیون یهودی در جنگ جهانی دوم یکی از نمونه‌های بارز تحریف‌گری یهودیان در عصر مدرنیسم است که عده‌ای از مورخان آزاده با انواع و اقسام وسایل علمی و فرهنگی آن را افشا نموده و زیر سؤال برده‌اند.

داستان مسادا از مشهورات نادر تاریخ یهود است که هم‌اکنون یهودیان با رنگ و لعابی که از آن ساخته‌اند، به آن می‌بالند و آن را در قالب‌های مختلف به رخ جهانیان می‌کشاند که ساخت فیلم مسادا به کارگردانی بوریس ساگال و با نقش‌آفرینی پیترا اتول<sup>۲</sup> از نمونه‌های آشکار سرمایه‌گذاری کمپانی‌های صهیونیستی همچون یونیورسال است که با این هدف برای آینده و حال یهود از بطن تاریخ سراسر محنت و مخدوش یهود، اسطوره استخراج می‌کنند.

داستان رسوای مسادا آن‌قدر غیر واقعی و مشکوک است که به استدلال در باب صحت و سقم آن نیاز نیست. تنها با مراجعه به برخی منابع مطمئن از جمله قرآن می‌توان به راحتی به کذب بودن آن پی برد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۶۶﴾  
لَا يَتَمَنَّوْنَ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿۶۷﴾

ای رسول ما جهودان را بگو ای جماعت یهود اگر پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می‌گویید و حال آنکه در اثر آن کردار بدی که به دست خود پیش فرستاده‌اند ابداً آرزوی مرگ نمی‌کنند.<sup>۳</sup>

در عین حال برخی محققان بر این اعتقادند که رژیم صهیونیستی با طرح این داستان به ویژه در عصر

۱. قرآن، نساء / ۶۶.

۲. وی برنده جایزه اسکار و خالق معروف نقش اول در فیلم لارنس عربستان است.

۳. قرآن، جمعه / ۶ و ۷.

حاضر که مشکلات عدیده و بحران‌های کمرشکن، کیان صهیونیسم را به مخاطره جدی انداخته، بر آن است تا اولاً یهودیان ساکن اراضی اشغالی را برای محصور شدن در گتو یا مسادای دیگر آماده کند و ثانیاً این مفهوم را القا کند که برای یهودیان ساکن اراضی اشغالی هیچ راه بازگشتی نباید باشد، حتی اگر مجبور باشند خودکشی کنند و ثالثاً این تصور را در آنها ایجاد کند که اگر زمانی هم توانستید از کیان صهیونیستی خارج شوید به هیچ عنوان زمینه بازگشت به محل سابق زندگی خود را ندارید، به ویژه با گسترش فضای یهودستیزی که خود صهیونیست‌ها عامل آن هستند.

و حال آنکه اساساً یهودیان پس از تجربه بسیار پرهزینه خود در اسرائیل و تحمل مصائب و مسائل متعدد و نداشتن امنیت بیشتر به فکر مهاجرت معکوس یا «یریدا»<sup>۱</sup> هستند و نمی‌توان به سادگی از کنار این واقعیت گذر کرد که هم‌اکنون نزدیک به یک میلیون نفر از پنج میلیون و دویست هزار نفر از یهودیان تبعه رژیم صهیونیستی، در خارج از این کیان به سر می‌برند و روز به روز بر مهاجرین از اسرائیل افزوده می‌شود.



\* \* \*

### ◆ افسانه‌های اسرائیل

جامعه اسرائیل، جامعه‌ای ضعیف و توخالی است. درست مطابق مثالی که قرآن برای آنها ذکر کرده است:

و إن أوهن البیوت لبیت العنکبوت لو كانوا یعلمون.

سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است. البته اگر بدانند.<sup>۲</sup>

با وجود این، اسرائیلی‌ها با استناد به افسانه‌های قدیمی و خیالات واهی خود، قدرتی پوشالی برای خود دست و پا کرده‌اند. البته تاریخ و اکتشافات باستان‌شناسی بر دروغ بودن این مطالب

۱. این واژه در مقابل واژه «آلیا» به معنای مهاجرت به کار می‌رود. در واقع صهیونیست‌ها کسانی را که مهاجرت معکوس می‌کنند - یعنی از اسرائیل خارج می‌شوند و مرتکب «یریدا» می‌شوند - بسیار سرزنش می‌کنند و عمل آنها را مذموم می‌دانند.

۲. قرآن، عنکبوت / ۴۱.

صحه می‌گذارد، اما با این حال صهیونیست‌ها مهارت خاصی در سیاسی و تبلیغاتی کردن این افسانه‌ها دارند. آنها به وسیله تبلیغات فشرده و منسجم خود سیاستگزاران و افکار عمومی اسرائیل را به نفع حکومت با خود همراه می‌کنند.

شایان ذکر است که اسطوره‌سازی در اسرائیل فقط به زمان‌های قدیم منحصر نمی‌شود بلکه هم اکنون نیز ادامه دارد. این حربه تأثیر مهمی در به اصطلاح آگاهی‌بخشی و بیدار کردن یهودیان داشته است، به همین علت صهیونیست‌ها بسیاری از این اسطوره‌ها را بازسازی و در سطح جهان مطرح کرده‌اند تا به این وسیله به هدف خود یعنی تأسیس رژیم یهودی و اسرائیلی در اراضی فلسطین دست یابند.

افسانه سامسون (شمشون) یکی از این افسانه‌های مهم است. سامسون کسی بود که معبد الهه داجون را که از معابد بزرگ فلسطین بود بر سر خود و سه هزار فلسطینی دیگر خراب

کرد. این افسانه یکی از افسانه‌های رایج

اسرائیل است.<sup>۱</sup> در صورت صحت این

افسانه، یهودیان اولین گروهی بودند که

در یک عملیات انتحاری عده زیادی را در

یک مکان کشتند. جالب اینجاست که منابع

یهودی اصرار دارند که سامسون را یک

قهرمان ملی معرفی کنند و او را الگوی

شجاعت و اخلاص و فداکاری به حساب

آورند. از همین‌روست که شارون یک

یگان نظامی جدید از یهودیان عرب به نام

اسطوره مسادا - طبق آنچه در مدارس اسرائیل به دانش‌آموزان می‌آموزند - در سال ۶۶ م و با آغاز نافرمانی گروهی از یهودیان (انقلابیون) و فرار آنها به سمت قلعه مسادا و تصرف آن قلعه آغاز شد. این عده سیکاری‌ها نامیده می‌شدند.

جنبش‌های جوان‌گرای صهیونیستی از این اسطوره برای شکل‌دهی هویت نوجوانانی استفاده می‌کردند که به تازگی عضو این جنبش‌ها شده بودند و به نوعی یک عملیات وسیع شستشوی مغزها را آغاز نمودند تا به یهودیان بقبولانند که مرگ یا خودکشی دسته‌جمعی بهتر از تسلیم شدن در برابر اشغال‌گران است.

سامسون تشکیل می‌دهد. این یگان در زمان انتفاضه اول در نوار غزه وحشیانه‌ترین جنایت‌ها را بر ملت فلسطین تحمیل کردند، البته در پوششی جدید که همان اهداف اسطوره‌های قدیم را دنبال می‌کند. این یگان در ماه می سال ۱۹۹۶ در پی توافقنامه اسلو منحل شد. یهودیان از این اسطوره برای تمجید از فلسفه انتقام‌جویی از دشمنان به سخت‌ترین حالت ممکن استفاده می‌کنند، به طوری که تاریخ نیز این کشتارها را - که با نظارت مؤسسات نظامی صهیونیست صورت می‌گیرد - ثبت کرده است. اخیراً نیز کشتاری که نیروهای اشغال‌گر در نهم

ژوئن ۲۰۰۶ در غزه به راه انداختند چهارده کشته و ده‌ها زخمی بر جای گذاشت. هفت نفر از کشته‌ها از یک خانواده سطح بالا بودند و تمام کشته‌ها و زخمی‌ها غیر نظامیانی بودند که برای تفریح به ساحل غزه آمده بودند.

سرزمین موعود نیز یکی دیگر از این اسطوره‌هاست که به زعم یهودیان خداوند آن را مخصوص آنها قرار داده است. تورات نیز به آن اشاره کرده است:

باید برویم تا خداوند این سرزمین را که از نیل تا فرات است به ما بدهد.

روژه گارودی متفکر فرانسوی در بیان این مطلب به این نکته اشاره می‌کند:

این اسطوره همچنان به صورت دستاویزی برای استعمار خونین در منطقه باقی مانده است.

دیگر اسطوره‌ها علاوه بر اسطوره‌هایی که ذکر شد عبارت‌اند از: افسانه قوم برگزیده، افسانه پاک‌سازی نژادی، یا افسانه‌ای به اسم یشوع.

از دیگر اسطوره‌های معاصر، افسانه صحراست که معتقد است فلسطین سرزمینی است که ساکنی ندارد پس متعلق به قومی است که سرزمین ندارد. این اسطوره در گفته‌های سیاستمداران بزرگ اسرائیل نیز تأثیر داشته است. مثلاً گلدا مایر در شماره ۱۵ ژوئن ۱۹۶۸ در روزنامه انگلیسی ساندی‌تایمز می‌گوید:

فلسطینی‌ها اصلاً وجود ندارند، مسأله ما این نیست که ملتی در فلسطین هستند که خود را فلسطینی می‌دانند و ما آمده‌ایم و از خانه و زندگی‌شان بیرون کرده‌ایم، چرا که آنها اصلاً وجود ندارند.

هنگامی که انیشتین از حییم وایزمن - یکی از رهبران سازمان جهانی صهیونیسم و اولین

رئیس جمهور اسرائیل - می‌پرسد:

اگر فلسطین به یهودیان واگذار گردد سرنوشت اعراب آنجا چه خواهد شد؟

حییم وایزمن در پاسخ می‌گوید:

اعراب دیگر کیستند؟ آنها تقریباً وجود خارجی ندارند.<sup>۱</sup>

به عبارت دیگر اسرائیلی‌ها طوری با مردم رفتار می‌کنند که گویی آنها وحشیان سرخ‌پوستی هستند که هیچ حق مالکیتی بر سرزمین خود ندارند و حتی حق زندگی هم ندارند. بنابراین باید از این سرزمین بروند یا اینکه استعمار شوند، همان کاری که غرب با سرخ‌پوستان ساکن امریکای شمالی انجام داد. اما ملت فلسطین همیشه ثابت کرده است که در مقابل خونخواری «سامسون» تسلیم نمی‌شود و زیر بار مهاجرت اجباری اسرائیل نمی‌رود. آنها نشان داده‌اند که فریب سیکاری‌ها و فداکاری دروغینشان را در داخل قلعه مسادا نخواهند خورد و جهاد را تا

۱. روزه گارودی، اسطوره‌های ساخته شده بر اساس سیاست اسرائیل، قاهره، دارالعز، ۱۹۹۶ (این کتاب در ایران با

عنوان تاریخ یک ارتداد؛ اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل با ترجمه مجید شریف و در مؤسسه خدمات فرهنگی رسا در سال ۱۳۷۵ منتشر شده است).



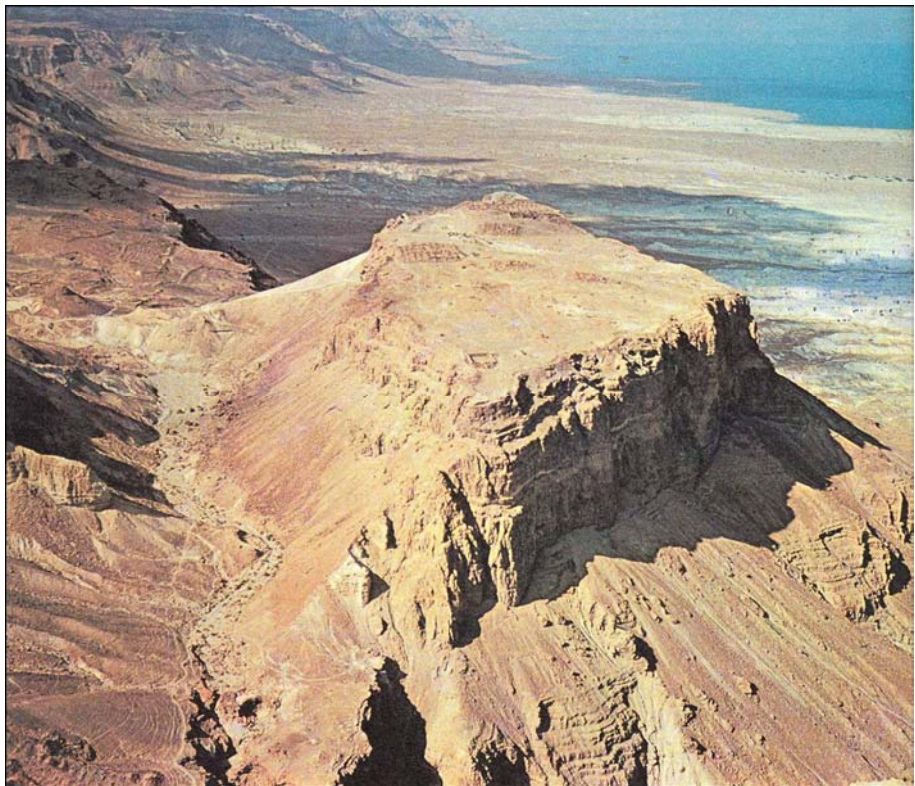
آزادسازی تمامی اراضی اشغالی فلسطین ادامه خواهند داد. عملیات مقاومت اخیر نیز مؤید همین مطلب است. اجرای موفقیت‌آمیز عملیات «اوهم بر باد رفته» که مقاومت فلسطین شامل گردان‌های عزالدین قسام و تیپ ناصر صلاح‌الدین و جیش‌الاسلام در ۲۵ ژوئن ۲۰۰۶ نزدیک گذرگاه کرم ابوسالم بر ضد نیروهای نظامی اسرائیل انجام دادند که دو کشته بر جای گذاشت و «گیل‌عاد شالیط» نیز اسیر شد، نشانه خوبی برای اثبات پوشالی بودن افسانه‌های اسرائیلی است. نظامیان حزب‌الله در عملیات دیگری به نام «الوعد الصادق» توانستند دو افسر اسرائیلی را به اسارت بگیرند و هشت نفر کشته و ۲۱ نفر دیگر نیز زخمی شدند. تمام این مطالب، بی‌اساس بودن افسانه‌های جدید اسرائیل را بیان می‌کند افسانه‌هایی که معتقدند اسرائیل در کنار مدرن‌ترین تجهیزات رزمی و تکنولوژی بسیار پیشرفته، ارتش بسیار عظیمی دارد که از یگان‌های آموزش دیده و بسیار پیشرفته برخوردار است. بله، ملت فلسطین پوشالی بودن این افسانه‌ها را ثابت کرده است. همان‌گونه که افسانه مسادا را نیز زیر پا گذاشت. افسانه‌ای که یهودیان به دروغ آن را نماد مقاومت در برابر خشم و سختی شدید می‌دانستند. افسانه‌هایی که سمبل فداکاری و عزت و سربلندی یهود بود و آن‌طور که در ادبیات آنها وارد شد مرگ با عزت را برای آنها بهتر از زندگی با ذلت می‌دانستند.

### ◆ مسادا در منابع یهود

مسادا، کلمه‌ای عبری به معنی قلعه و پناهگاه است. مسادا قلعه‌ای قدیمی است که در سال ۱۸۴۲ در جنوب شرقی فلسطین، بر روی قله کوه صخره‌ای (که در منابع عبری به نام تپه مسادا و در منابع عربی تپه مصعده یا مسعده یا سبه گفته شده است) کشف شد. این کوه در قسمت شرق بیابان بحرالمیت<sup>۱</sup> قرار دارد. قلعه مسادا از لحاظ طبیعی پناهگاه خوبی است، چرا

۱. این صحرا که در منابع عبری تحت عنوان «صحرای یهودا» شناخته می‌شود در جنوب کرانه باختری و شمال نقب، در ساحل بحرالمیت واقع شده است.

که در قله کوه واقع شده است و دامنه‌های کوه نیز شیب بسیار تندی دارد. ارتفاع قسمت شرقی قلعه به ۴۵۰ متر می‌رسد در حالی که قسمت غربی آن ۱۰۰ متر ارتفاع دارد. طول قلعه ۶۰۰ متر و عرض آن بین ۱۳۰ تا ۲۴۰ متر است. ارتفاع کوه از سطح دریا ۴۶۲ متر است. از سوی دیگر به وسیله دره‌های عمیقی از قسمت خشکی اطراف خود جدا شده و راه‌های منتهی به قلعه صعب‌العبور و خطرناک است.



دور قلعه دیواری به طول ۱۴۰۰ متر و ضخامت ۴ متر کشیده شده بود که تعداد زیادی برج روی این دیوار وجود داشت. این قلعه منابع آبی کافی داشته که از آب باران تأمین می‌شده

است. با توجه به مواردی که گفته شد دشمنانی که قصد ورود به این منطقه را داشتند معمولاً از جان خود می‌گذشتند.

بر اساس اطلاعاتی که یوسف بن متی‌تاهو (۳۷ - ۱۰۱ م) - که در منابع غربی به یوسفوس فلاویوس معروف است - آورده است هرودس (۷۴ - ۴ ق م) که در سرزمین یهودا حکم می‌راند (۳۷ - ۴ ق م) این قلعه را بین سال‌های (۳۷ - ۳۱ ق م) ساخته و منابع آبی و آذوقه کافی در آن قرار داده بود. او در آنجا قصر باشکوهی برای خود ساخته بود. البته برخی مورخان معتقدند که این بنا قبل از این تاریخ درست شده است.

اسطوره مسادا - طبق آنچه در مدارس اسرائیل به دانش‌آموزان آموزش داده می‌شود - در سال ۶۶ م و با آغاز نافرمانی گروهی از یهودیان (انقلابیون) و فرار آنها به سمت قلعه مسادا و تصرف آن قلعه آغاز شد. این عده سیکاری‌ها<sup>۱</sup> نامیده می‌شدند. در سال ۷۰ عده دیگری از سیکاری‌ها به آنان ملحق شدند. همه این افراد از کسانی بودند که قبل از آنکه ارتش روم، قدس را اشغال کند از آنجا گریخته بودند. سیکاری‌ها تحت رهبری «الیعازار بن یائیر» در این قلعه پناه گرفتند. آنها هنگامی که متوجه شدند رومی‌ها به سمت آنان لشکرکشی کرده‌اند با خود پیمان بستند که تا آخرین نفس از قلعه مسادا دفاع کنند. ارتش روم قلعه را به محاصره خود درآورد. به طوری که هیچ‌کس نمی‌توانست از این محاصره فرار کند. یهودیانی که در قلعه بودند ۹۶۰ نفر بودند که در میان آن زنان و بچه‌ها نیز به چشم می‌خوردند. این عده سه سال در مقابل ارتش روم دفاع کردند. اما در سال ۷۳ و هنگامی که به شکست خود در برابر رومی‌ها مطمئن شدند، دو راه پیش روی خود دیدند. اول اینکه شکست سختی از سپاه روم بپذیرند و به بدترین نحو کشته شوند و راه دوم اینکه اسیر شوند و به اسرای جنگی تبدیل

۱. سیکاری‌ها (Sicarii) از کلمه لاتین (Sica) گرفته شده و به معنای خنجر کوچک است. به سبب اینکه این عده همواره با خود خنجر حمل می‌کردند به این نام خوانده می‌شدند. سیکاری‌ها خنجر خود را داخل لباس‌هایشان مخفی می‌کردند و برای کشتن قربانیان خود آن را بیرون می‌کشیدند. آنها به ویژه از عیدها برای غارت و کشتار مردم استفاده می‌کردند. از مهم‌ترین قربانیان این عده، یوناتان (کاهن بزرگ یهودی) بوده است.

گردند. در این هنگام آنها همه اشیای قلعه را به آتش کشیدند. سپس به صورت دسته‌جمعی خودکشی کردند تا کرامت خود را حفظ کنند.



اليعازار بن يائير قبل از خودکشی سخنرانی حماسی ایراد کرد و مردم را به مرگ دسته‌جمعی و خودداری از پذیرش شکست و تسلیم شدن دعوت نمود. او در آغاز این سخنرانی گفت:

ما هیچ‌گاه خود را خدمتگزاران رومی‌ها و یا هیچ‌کس دیگری قرار نمی‌دهیم، جز خداوند متعال که عین عدالت و حقیقت و آفریدگار بشر است.

بنا به شهادت شاهدان عینی - که یوسف بن متیتاهو آنها را ثبت کرده است - مردها، زنان و فرزندان خود را کشتند. سپس قرعه‌کشی کرده و از بین خود ده نفر را انتخاب کردند تا این عده بقیه مردان را بکشند. این ده نفر نیز یک نفر را انتخاب کردند تا نه نفر دیگر را بکشد و در آخر نیز قبل از تصرف قلعه این یک نفر هم خود را کشت.

از حدود هزار نفری که در قلعه مسادا سنگر گرفته بودند هفت زن و کودک باقی ماندند که آنها نیز در لوله‌های آب مخفی شده بودند. بله، مقدر بود که این عده زنده بمانند تا قصه مسادا را منتشر کنند، قصه‌ای که هم‌اکنون نیز سمبل فداکاری و اخلاص یهود است.

#### ◆ بهره‌برداری صهیونیسم از مسادا

در ابتدا صهیونیست‌ها از ترویج بسیاری از افسانه‌های تورات - که مطابق ایدئولوژی آنها نبود - خودداری می‌کردند. مثلاً نجات بشر به وسیله ظهور مسیح را رد می‌کردند، در مقابل به ساخت افسانه‌های دیگری می‌پرداختند که با اهداف آنها سازگار باشد. قصه مسادا نیز برای نیاز سران صهیونیسم به قانع کردن افکار عمومی ساخته شد. آنها با این داستان به یهودیان باوراندند که اجداد آنها مرگ را به رها کردن سرزمین و ذلت اسارت ترجیح می‌دادند و به همین علت هم اسطوره‌های مقاومت و شجاعت شدند. میخا یوسف بردیچفسکی<sup>۱</sup> از مروجان

۱. میخا یوسف بن گوریون (بردیچفسکی) در سال ۱۸۶۵ در اوکراین متولد شد و در سال ۱۹۲۱ درگذشت. او ادیب و متفکر شهیر یهودی بود که خواستار ایجاد تغییر در ارزش‌های فکری یهود شده بود. او تألیفاتی به زبان عبری

مهم قصه مسادا بود. او این اسطوره را به عنوان الگوی شجاعت و فداکاری در راه دفاع از سرزمین مطرح کرده بود. البته در زمینه انتشار این اسطوره در بین جوانان یهودی در فلسطین، شمیریا گوتمان<sup>۱</sup> اقدامات مؤثرتری انجام داد.

در خور ذکر است که قصه قلعه مسادا در تاریخ یهودیت به مدت چند قرن به صورت حلقه گمشده‌ای درآمده بود تا اینکه ترجمه دکتر یعقوف نفتالی سمحونی از کتاب جنگ یهود علیه روم در سال ۱۹۲۳ در ورشو منتشر شد. اصل این کتاب نوشته یوسف بن متی‌هاو است. این ترجمه اهمیت بسزایی در یادآوری این افسانه قدیمی برای مهاجران یهود داشت. پس از او اسحاق لمدان<sup>۲</sup>، شاعر یهودی، قصیده بلندی درباره مسادا سرود. این قصیده به صورت قسمت‌های مختلفی بین سال‌های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ منتشر شد و در سال ۱۹۲۷ نیز به شکل مجموعه به چاپ رسید. لمدان در این قصیده با اسلوبی تراژیک، سختی‌هایی را بیان می‌کند که در مهاجرت سوم یهودیان<sup>۳</sup> گریبانگیر آنان شده بود و احساس تفرقه و یأس و خودکشی میان

و آلمانی دارد.

۱. شمیریا گوتمان در سال ۱۹۰۹ در خانواده روسی‌الصل در اوکراین متولد شد و در سال ۱۹۹۶ در اسرائیل درگذشت. خانواده‌اش در سال ۱۹۱۲ به فلسطین مهاجرت کردند. او از اولین سواره‌نظام‌های جنبش صهیونیستی جوانان کارگر بود. وی در سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ گروهک سری یهود را برای آموزش نظامی یهودیان و آماده‌سازی آنان برای مهاجرت به سرزمین‌های اشغالی در عراق تأسیس کرد. گوتمان همچنین از نخستین رهبران یگان‌های عرب کرانه باختری بود. وی کارشناس مناطق جغرافیایی و باستانی فلسطین بود، به ویژه در زمینه قلعه مسادا - که در سال ۱۹۲۳ برای اولین بار آن را دید - تألیفات بسیاری دارد.

۲. اسحاق لمدان (۱۸۹۹ - ۱۹۵۴) از شاعران بزرگ یهود بود که شعرهایش را به عبری می‌نوشت. وی در اوکراین متولد شد و در سال ۱۹۲۰ به فلسطین مهاجرت کرد. او در زمره مهاجران سوم صهیونیست‌ها به شمار می‌رود. لمدان یکی از سه نفری است که شعر عبری معاصر را در فلسطین بنیاد نهادند (این سه نفر عبارت‌اند از: لمدان، ابراهام شالونسکی و اوری تسفی گیرنبرگ)

۳. در بسیاری از منابع مطالعاتی مهاجرت‌های صهیونیستی به فلسطین، مرسوم است که اینکه مهاجرت‌ها را به چند دسته تقسیم می‌کنند. هر کدام از این دسته‌ها، عوامل و ویژگی‌های خاص خود را دارد. این تقسیم‌بندی به این قرار است: مهاجرت اول (۱۸۸۲ - ۱۹۰۳)، مهاجرت دوم (۱۹۰۴ - ۱۹۱۸)، مهاجرت سوم (۱۹۱۹ - ۱۹۲۳)، مهاجرت

یهودیان را به تصویر می‌کشد. در این قصیده تسلط دشمنان یهود بر جهان یکی از مشکلات یهودیان عنوان و به اسطوره مسادا به عنوان الگویی برای آزادی یهود توجه شده بود. بعد از انتشار این قصیده بود که مسادا به عنوان نمادی در آمد که در حافظه یهود باقی ماند. گفته می‌شود قصیده لمدان مهم‌ترین متنی است که در خلال قیام ورشو - که در آگوست ۱۹۴۴ بر ضد نیروهای آلمانی شکل گرفته بود - الهام‌بخش یهودیان شد.<sup>۱</sup> پس از آن یهودیان به کشف این حلقه گم شده همت گماشته و آن را به وسیله کاوش‌های باستان‌شناسی خود تحکیم کردند. در جنگ جهانی دوم، هنگامی که ارتش آلمان پیشروی را در شمال آفریقا آغاز نمود، یهودیان فلسطین می‌ترسیدند که آلمان‌ها به آنجا برسند. به همین علت تاریخ‌نگاران و اسطوره‌شناسان خود را مجبور کردند تا این اسطوره‌ها را دوباره احیا کنند. به همین جهت قضیه مسادا را ترویج نمودند تا روحیه یهودیان را تقویت کنند و آنها را به سوی مرگ با عزت فرا خوانند. آنها این شعار را سر می‌دادند که «مسادا دیگر سقوط نخواهد کرد».

جنبش‌های جوان‌گرای صهیونیستی از این اسطوره برای شکل‌دهی هویت نوجوانانی استفاده می‌کردند که به تازگی عضو این جنبش‌ها شده بودند و به نوعی یک عملیات وسیع شستشوی مغزها را آغاز نمودند تا به یهودیان بقبولانند که مرگ یا خودکشی دسته‌جمعی بهتر از تسلیم شدن در برابر اشغال‌گران است. به همین منظور در سال ۱۹۴۰ در آمریکا سازمان جوانان صهیونیستی با نام مسادا تشکیل شد که بعضی از اعضای آن در زمینه شهرک‌سازی یهودی در فلسطین نیز فعالیت می‌کردند.

گروه‌های مسلح رژیم صهیونیستی - به ویژه نیروهای پالماچ - در دهه چهارم قرن بیستم

چهارم (۱۹۲۴ - ۱۹۳۲) و مهاجرت پنجم (۱۹۳۳ - ۱۹۳۹).

۱. می‌گویند در گتوی معروف ورشو قیام یهودیان علیه نازی‌ها شکل گرفت که در آن یهودیان از خود در قبال تهاجم نازی‌ها دفاع می‌کنند. این قیام در قالب یک فیلم از هالیوود به تصویر کشیده می‌شود که در آن رشادت‌های بسیار عجیبی از یهودیان خلق می‌شود!!! همچنین کتابی در ایران تحت عنوان رستاخیز گتوها به این موضوع می‌پردازد.

محل قلعه مسادا را به عنوان محل آموزش سلاح انتخاب کردند تا به این وسیله از قصه مسادا برای جنبش‌های خشونت‌طلب و تروریست بهره‌برداری کنند. همچنین بعضی گروه‌های تندرو نیز فلسفه سیکاری‌ها را برای ترور دیگران بنیاد نهادند تا جایی که حتی بعضی از آنها نام سیکاری بر گروه خود گذاشتند؛ مانند گروهک سری یهودی که در دهه ۷۰ برای انفجار مسجد الاقصی برنامه‌ریزی کرده بودند.

روزنامه یدیعوت احرونوت در شماره روز جمعه ۲۰۰۵/۵/۱۴ به وجود یگان‌های رزمی جدید با عنوان مسادا اشاره کرد. این نیروها در پایان سال ۲۰۰۳ با هدف کشتار بازداشت‌شدگان اعراب و فلسطینی در بازداشتگاه‌ها و زندان‌های اسرائیل تأسیس شد. آنها قصد داشتند به این وسیله گروگان‌هایشان را آزاد کنند و کنترل امور زندان را نیز در دست گیرند و از سوی دیگر مانع از ایجاد شورش در داخل زندان شوند. اسطوره مسادا به تازگی از یک نماد ایدئولوژیک ملی به یک چشم‌انداز سیاحتی تبدیل شده است تا علاوه بر تبلیغات فرهنگی، منافع اقتصادی

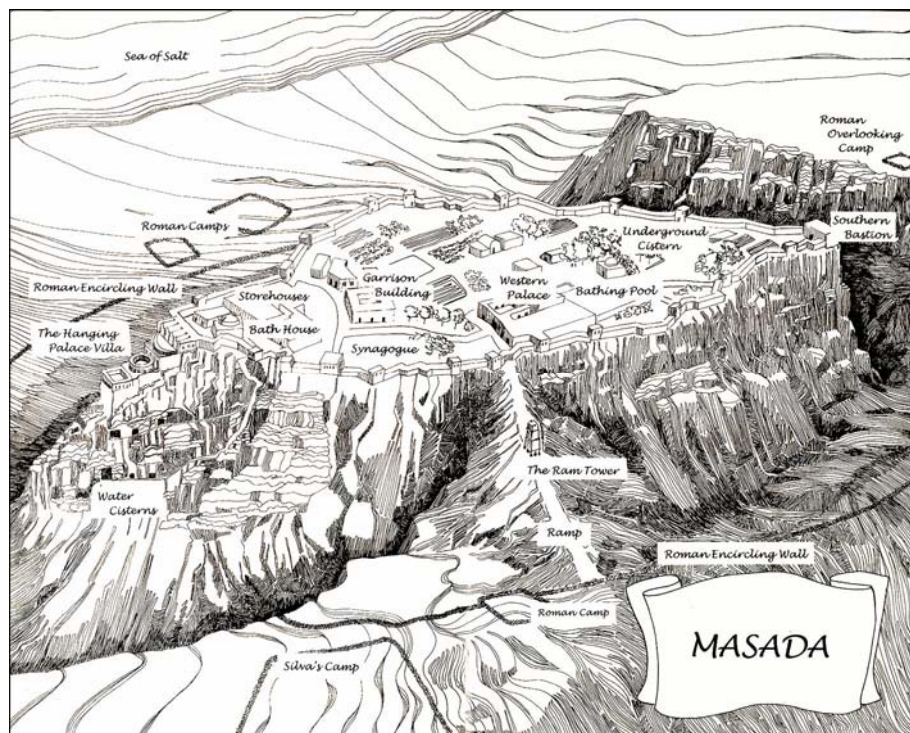
صهیونیست‌ها را نیز تأمین کند. قلعه مسادا هم‌اکنون بعد از دیوار غربی بیت‌المقدس - که در منابع عبری به دیوار ندبه معروف است<sup>۱</sup> - مقام دوم آثار تاریخی اسرائیل را کسب کرده است. البته این مقام بعد از ترمیم قلعه به دست مهندسان اسرائیلی به مسادا داده شد. در سال ۱۹۷۱ نیز، از قسمت شرقی کوه، قطار هوایی به سمت قله کوه راه‌اندازی شد. در سال ۲۰۰۱ یونسکو این قلعه را به عنوان یک اثر تاریخی به ثبت رساند.



۱. در منابع اسلامی نیز به دیوار براق معروف است.



از آنچه گذشت روشن می‌شود که امروز دیگر مسادا جزء لاینفک هویت شخصی و اجتماعی یهودیان و از افسانه‌های مهم ساختگی یهود به نفع رژیم صهیونیستی به حساب می‌آید.



### ◆ ساختگی بودن افسانه مسادا

بسیاری از کاوش‌های باستان‌شناسی در نقاط مختلف فلسطین که در سه دهه آخر قرن بیستم انجام شده است، افتخارات اسرائیلی‌ها را در فلسطین زیر سؤال برده و دروغ و پوشالی بودن ادعاهای آنها را ثابت کرده است، زیرا آنها هیچ دلیل مستندی بر ادعاهای خود ندارند.

مثلا تا کنون هیچ اثری از سرزمین داود و سلیمان یا بقایای هیکل<sup>۱</sup> حضرت سلیمان کشف نشده است. به همین علت عده‌ای از پژوهشگران اسرائیلی پدید آمده‌اند که نظریات خود را بر پایه مسائل و حقایق علمی استوار می‌کنند و به تبلیغات صهیونیست‌ها برای یهودی جلوه دادن هر اثر موجود در فلسطین اهمیت نمی‌دهند. این عده تاریخ‌نگاران جدید نامیده شده‌اند. آنها با استناد به مباحث باستان‌شناسی جدید افسانه مسادا را رد می‌کنند.

«نحمان بن یهودا» استاد جامعه‌شناسی دانشگاه عبری یکی از این مورخان صاحب‌نام است. او معتقد است این گروه به اصطلاح قهرمان! گروهی از اشرار و راهزن‌ها بودند که از دست قانون فرار می‌کردند. آنان کسانی بودند که ساکنان منطقه، حتی یهودیان، از آنان هراس داشتند و به همین خاطر نیز مدت‌ها قبل از حمله تیتوس - پادشاه روم - به قدس، آنها را از این شهر بیرون کرده بودند. بعضی از منابع اخراج آنها را از قدس نیز انکار می‌کنند و معتقدند آنها اصالتا اهل این

شهر نبودند، به همین خاطر در مدت بین اخراج از شهر و ویران شدن قدس، آنها از قلعه مسادا به عنوان پناهگاهی برای حمله به مردم منطقه و روستاهای یهودی اطراف استفاده می‌کردند و به این ترتیب جنایات‌های فجیعی در حق ساکنان منطقه مرتکب شدند. نحمان در فرضیه خود مطالبی از یوسف بن متی‌تاهو آورده و معتقد است او به عمد این جنبش صهیونیستی را نادیده

گروه‌های مسلح رژیم صهیونیستی - به ویژه نیروهای پالماچ - در دهه چهارم قرن بیستم محل قلعه مسادا را به عنوان محل آموزش سلاح انتخاب کردند تا به این وسیله از قصبه مسادا برای جنبش‌های خشونت‌طلب و تروریست بهره‌برداری کنند.

۱. باید توجه کرد که منظور از هیکل سلیمان همان معبد سلیمان است.

حوادث جدید نشان می‌دهد که اسرائیل، مسادای دیگری برای خود درست کرده است که آن را با نام دیوار حائل می‌شناسیم. سؤالی که مطرح است این است که آیا زمان خودکشی دسته جمعی اسرائیل در میان دیوارهای مسادای جدیدش نزدیک شده است؟

گرفته، چرا که جنگی در مدت سه سال در اطراف مسادا در نگرفته است. فقط در آغاز سال ۷۳ سپاه دهم روم به فرماندهی فلیپوس سیلوا آنجا را به محاصره درآورد. از سویی هیچ دلیلی نیز برای وقوع جنگ در طول این محاصره که تقریباً دو الی سه ماه به طول انجامید در دست نیست، چرا که آنها به خاطر ترس از انتقام رومی‌ها و اسارت خودکشی کرده بودند.

بله، یهودی‌ها به این شکل مثل همیشه تاریخ را معکوس نشان دادند و مسادا را

از داستان یک قوم راهزن به یک اسطوره پهلوانی تبدیل کردند تا برگی دیگر از دفتر جعل تاریخ ورق بخورد. نمان همچین به این قضیه پی برد که برنارد لوئیس، شرق‌شناس یهودی و بریتانیایی معروف نیز مدت‌ها مسادا را به شدت تکذیب کرده بود. او تأکید کرده است که بهره‌برداری از قصه خیالی مسادا برای مشروع جلوه دادن تجاوز و خشونت نیروهای اسرائیل انجام می‌گیرد.

علاوه بر اکتشافات باستان‌شناسی، ویژگی‌های شخصیتی اسرائیلی‌ها در زمان حاضر و حتی گذشته، با ویژگی‌هایی که در افسانه ذکر شده، مطابقت نمی‌کند بلکه می‌توان گفت درست عکس آن صحیح است؛ چرا که به عنوان مثال سربازان اسرائیلی هیچ شجاعتی در جنگ سال ۱۹۷۳ از خود نشان ندادند بلکه ترس و وحشت فراوانی در طول جنگ و بعد از آن در میان آنها به وجود آمده بود به گونه‌ای که وسایل ارتباط جمعی نیز نمونه‌های فراوانی از فرار سربازان اسرائیلی از جنوب لبنان یا قبول نکردن خدمت در مناطق شمالی به ثبت رسانده است.

در سطح ملی نیز واقعیت‌های جهان معاصر دروغ بودن افسانه مقاومت و پایداری مسادا را ثابت می‌کند، مثل خروج شتابزده نیروهای اسرائیل از جنوب لبنان که در زمان ایهود باراک رخ داد یا اجرای طرح عقب‌نشینی از نوار غزه در سال ۲۰۰۵ - که کنست در آغاز سال ۲۰۰۴ آن را به تصویب رسانده بود - که دقیقا شبیه عقب‌نشینی از جنوب لبنان بود.<sup>۱</sup> تمام این حوادث، دروغ بودن افسانه مسادا و بقیه اسطوره‌های آنان را ثابت می‌کند، این حوادث علاوه بر این، شکست صهیونیست‌ها و سردمداران آنها را در تأسیس یک دولت مستقل در فلسطین بیان می‌کند.

حوادث جدید نشان می‌دهد که اسرائیل، مسادای دیگری برای خود درست کرده است که آن را با نام دیوار حائل می‌شناسیم. او می‌خواهد به این وسیله امنیت همه را از بین ببرد و در پشت دیوارهای بلند آن مخفی شود تا از قدرت مقاومت شجاعانه مردم و انتفاضه فلسطین در امان باشد. اما آخرین سؤالی که مطرح است این است که آیا زمان خودکشی دسته‌جمعی اسرائیل در میان دیوارهای مسادای جدیدش نزدیک شده است؟ مثل همان کاری که سیکاری‌ها در قلعه مسادای خود انجام دادند.

۱. پخش گزارش کمیته تحقیق و بررسی دلایل شکست رژیم صهیونیستی (وینوگراد) در جنگ ۳۳ روزه علیه حزب‌الله لبنان، مصداق جدیدی از ذلت و زبونی صهیونیست‌ها در سال ۲۰۰۷ است.

## صهیونیسیم و تولید جدید یک مرجع

علیرضا رضوی<sup>۱</sup>

معلوم نیست که با پیشرفت سریع بشر در تمام علوم، شیوه سنگین دایرة المعارف‌نویسی، شیوه خوبی باشد، چرا که زمان، حجم مطالب و جامعیت موضوعات از اهم مواردی است که با مؤلفه‌های منتسب به علم در حال حاضر همخوانی ندارد. آیا می‌توان به جامعیت و جدید بودن مقاله‌ای در دایرة المعارف، آن هم پس از اضافه نمودن زمان و حجم مطالب دیگر، اطمینان کرد؟ حقیقت آن است که دلایل دیگری نیز وجود دارد که با درنگ و تأمل در آن می‌توان اتخاذ این شیوه را تا حدی زیر سؤال برد. ولی به هر جهت و با وجود تمام ابهامات، دایرة المعارف‌نویسی همچنان ادامه دارد. آن هم به شیوه‌ای جدید در حوزه‌های مختلف از علوم. در

واقع دایرة المعارف نویسی شکلی تخصصی یافته است و دیری نخواهد پایید که ما در زمینه کوچکترین موضوعات دایرة المعارف داشته باشیم.<sup>۱</sup>

یهودیان از جمله کسانی هستند که همچنان بر استمرار دایرة المعارف نویسی آن هم به اشکال مختلف اهتمام دارند و عجیب است که از این عرصه برای نوشتن تاریخ یا ایجاد فرهنگ‌های متفاوت استفاده‌های فراوانی برده‌اند. در واقع تاریخ‌پردازی و فرهنگ‌سازی، رایج‌ترین و بدیهی‌ترین بهره یهود از دایرة المعارف نویسی است که به صورت جدی از سال ۱۹۰۶ با انتشار «دایرة المعارف یهود» (Jewish Encyclopedia) به زبان انگلیسی در نیویورک آغاز شد و به زبان‌های مختلف دیگر و در مناطق مختلف جهان تا کنون ادامه دارد. نوع کامل‌تر و جامع‌تری از دایرة المعارف آن هم در خصوص تاریخ و فرهنگ یهود و یهودیان پس از انتشار انواع دیگری از آن در قرن گذشته با نام «دایرة المعارف جودائیکا» (Encyclopedia Judaica) نمود یافت. این دایرة المعارف نقطه تکاملی از تلاش‌های همه‌جانبه و متنوع یهود در باب دایرة المعارف نویسی است که ویژگی‌های آن عبارت‌اند از:

۱. انتشارات Thomson Gale در بروشور ۲۰۰۷ خود به عنوان یکی از ناشران معروف دایرة المعارف در جهان،

عناوینی را معرفی و عرضه کرده است. ده عنوان ذیل گزیده‌ای از یک بروشور ۲۱۱ صفحه‌ای است:

1. Schrimmer Encyclopedia of Film.
2. The Scribner Encyclopedia of American Lives.
3. U. X. L Encyclopedia of world Biography.
4. Encyclopedia of products & industries – Manufacturing.
5. Gale Encyclopedia of E – Commerce.
6. Encyclopedia of history of American Management.
7. Encyclopedia of Education.
8. Encyclopedia of Association.
9. The Gale Encyclopedia of nursing a Allied health.
10. Encyclopedia of American foreign policy.

۱. انتشار آن یا به عبارتی زمان پایان مدخل‌نویسی آن سال ۱۹۷۲ می‌باشد.
۲. هم اکنون در ۱۸ جلد عرضه می‌شود. ولی در ابتدا در ۱۶ جلد منتشر شد و مجلدات هفدهم و هجدهم به عنوان تکمله مداخل تا سال ۱۹۹۳ را در بر می‌گیرد. در واقع دو جلد آخر اضافات مباحثی است که در ۱۶ جلد نیامده و ۲۰ سال پس از انتشار اول اثر را شامل می‌شود.
۳. این دائرة المعارف ۸۰۰۰ عکس در اندازه‌های مختلف دارد که از میان آرشیو ۲۵۰۰۰ عددی به همین منظور انتخاب شده است.
۴. در فهرست راهنما یا ایندکس این اثر ۲۵۰۰۰ مدخل به عنوان موضوعات مستقل معرفی شده است که در ذیل هر کدام مجموعاً ۲۰۰/۰۰۰ موضوع ریز آمده است.
۵. طراحی روی جلد دائرة المعارف مذکور - که ابرام جیمز آن را بر عهده داشته است - در برگیرنده یک فراز از کتاب اشعیا در عهد عتیق است که به گونه‌ای با زبان انگلیسی بر رو و پشت جلد قرار گرفته است که کلمات «لرد» به معنای خداوند و «صهیون» و «اورشلیم» در زیر هم در عطف قرار می‌گیرد. این جمله از کتاب اشعیا در بخش دوم و فراز سوم و چهارم به این صورت آمده است:

بیاوید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآییم تا طریق‌های خویش را به ما

تعلیم دهد و به راه‌های وی سلوک نماییم، زیرا  
که شریعت از صهیون و کلام خداوند از  
اورشلیم صادر خواهد شد.

۶. ویراستار اصلی کتاب مذکور سیسیل روث می‌باشد که البته تا قبل از انتشار اثر در سال ۱۹۷۰ مرده است.

۷. در ابتدای دائرة المعارف جودائیکا یعنی در جلد



سیسیل روث

اول علاوه بر مقدمه، عناوینی همچون بخش‌های مختلف و ویراستاران مرتبط با آن آمده است

و مسئولان و مدیریت بخش‌های مختلف معرفی شده‌اند و در ادامه ویراستاران دائرة المعارف با ذکر خلاصه‌ای از زندگینامه‌شان معرفی گردیده‌اند.

به دلیل ذکر اختصار نام پدیدآوردگان مداخل در پایان هر مدخل، نام کامل هر نویسنده به ترتیب حروف الفبا در ابتدای اثر و در جلد اول آمده است. اختصارنامه، بخش دیگری از بخش‌های آغازین جلد اول است که با ذکر اختصاری کتاب‌شناسی اثر ادامه می‌یابد.

ذکر تقویم یهودی از سال ۱۹۲۰ تا سال ۲۰۲۰ به صورت مجزا که جمعاً در برگزیده تقویم یهودی در یک قرن است، از ویژگی‌های آغازین دائرة المعارف جو دایکاست.

ذکر شجره‌نامه چند خاندان معروف در یهودیت یا مکان‌شناسی در اراضی اشغالی که مصارف نقشه و اطلس دارد، از بخش‌های دیگر جلد اول می‌باشد.

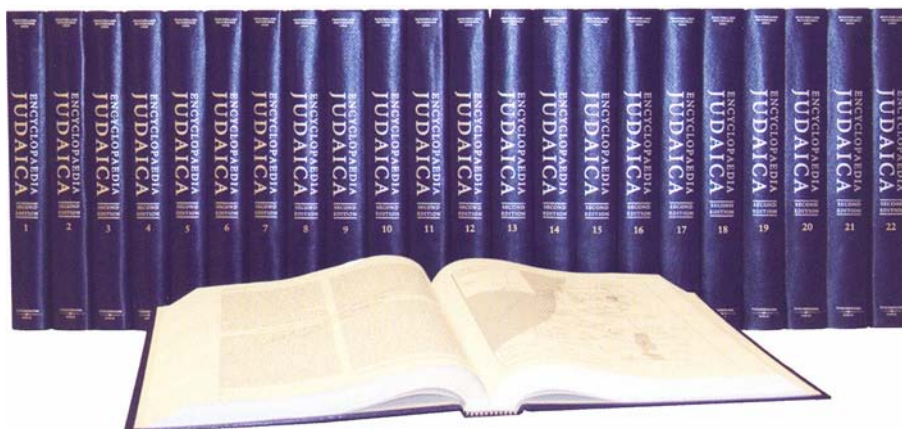
معرفی روزنامه‌ها و نشریات ادواری یهودی - عبری در سراسر جهان با ذکر عنوان، محل نشر، ذکر دوره، تاریخ نشر و جهت‌گیری آن از بهترین مراجع مورد نیاز جهت شناخت فعالیت‌های رسانه‌ای یهود است.

۸. کاغذ مورد استفاده در چاپ سال ۱۹۹۶ کتاب، گلاسه است و قطع کتاب نیز رحلی تعریف می‌شود.

۹. به غیر از جلد اول و هفدهم و هجدهم که هر صفحه یک شماره دارد و یک صفحه حساب می‌شود، جلد‌های دوم تا شانزدهم به دلیل دو ستونی بودن، هر صفحه دو شماره دارد و دو صفحه حساب می‌شود.

۱۰. ناشر کتاب، مؤسسه‌ای بزرگ در فلسطین اشغالی است که دومین انتشارات از حیث اعتبار و بزرگی در این رژیم محسوب می‌شود و نام آن: Keter Publishing House Jerusalem Ltd می‌باشد.<sup>۱</sup>





هم اکنون در سال ۲۰۰۷ میلادی شاهد انتشار کتاب دائرة المعارف جودائیکا در ۲۲ جلد هستیم که اتفاقاً در هر ۱۰ مورد معرفی شده از ویژگی‌های نسخه قبلی با نسخه فعلی تفاوت‌هایی وجود دارد. نسخه جدید که به ویرایش دوم معروف است با قطعی کوچک‌تر و حتی طرح روی جلد متفاوت و با کاغذی نازک‌تر از گلاسه - که به تحریر معروف است - در انتشارات تامسون گیل (Thomson Gale) - که یکی از ناشران مرجع در امریکا است - با همکاری ناشر قبلی منتشر شده است.



مایکل بیرنباوم

سر ویراستار این نسخه فرد اسکولنیک ( Fred Skolnik) و ویراستار اجرایی آن مایکل بیرنباوم (Michael Berenbaum) است. علاوه بر اضافات در هر مدخل، این نسخه دارای ۲۶۵۰ مدخل جدید در قالب ۴/۷ میلیون کلمه و با استفاده از ۳۰ هزار کتاب جدید به عنوان سند است. بیش از ۵۰ ویراستار و ۱۲۰۰ نویسنده در تهیه این

مطالب شرکت داشته‌اند.

برای هر یک از صفحات این نسخه یک شماره در نظر گرفته شده است در عین اینکه دو ستون دارد و نام کامل هر یک از نویسندگان در پایان مطلب یا مدخل به صورت کامل آمده است.

در نسخه جدید از آن ۸۰۰۰ تصویر ویرایش اول خبری نیست. تنها در وسط هر یک از مجلدات، ۸ تصویر رنگی بزرگ از باستان‌شناسی، هنر، موضوعات مناسبتی، قوم‌نگاری، سرزمین مقدس در نقشه‌ها، چرخه زندگی، گیاهان و حیوانات در کتاب مقدس، شابات یا شبات<sup>۱</sup> و جشن‌ها، کنیسه‌ها و صهیونیسم به چشم می‌خورد.

ناشران این اثر در ویرایش جدید مدعی‌اند که دوره ۲۲ جلدی حاضر در برگزیده مراجعه متقابل وسیعی است، ضمن آنکه نمایه‌ای بسیار بزرگ از موضوعات دارد و لیست نام مکان‌ها را نیز دارا می‌باشد. این اثر حاوی کروئولوژی و گاهشمار است و لیستی نیز از روزنامه‌ها و نشریات دوره‌ای یهود دارد. از جمله ویژگی‌های این اثر وجود ۶۰۰ نقشه، عکس، نمودار و تابلو است که البته نسبت به ویرایش اول بسیار کم و یقیناً کاهش‌دهنده کیفیت محتوایی اثر است. مجموعه ۲۲ هزار مدخلی جودائیکا در باب زندگی یهود و فرهنگ و تاریخ و مذهب آن مطالب به روز و مهمی گرد آورده است که اطلاعات جدیدی از سه دهه باستان‌شناسی‌های اخیر و تئوری‌ها و روش‌های تحلیلی نیز به آنها اضافه شده است.

در خصوص اهمیت این اثر برای یهودیان، شاید ذکر نقل قولی از بن‌گوریون به عنوان اولین نخست‌وزیر و وزیر دفاع رژیم صهیونیستی شایان توجه باشد. در آنجایی که می‌گوید:

وظیفه هر یک از والدین یهودی در دنیای انگلیسی زبان‌هاست که نسخه‌ای از دائرة

المعارف جودائیکا را برای استفاده نسل‌های آتی در خانه خود داشته باشند.

گلدمایر تنها نخست‌وزیر زن رژیم صهیونیستی در سال‌های ۱۹۶۹ - ۱۹۷۴ نیز در باب

اهمیت این اثر می‌گوید:

دائرة المعارف جودائیکا یک ابزار بزرگ آموزشی برای عمق بخشیدن به ایمان، هویت و

حس مشکلات تاریخی یهودیت است.

هم اکنون به ویژه با انتشار جدید این نسخه شاید کمی زود باشد که نسبت به کیفیت اثر از حیث محتوا قضاوت نمود، زیرا این مراجع در طول زمان و با استفاده محققان کارایی و ضعف خود را نمایان می‌کنند و این احتمال وجود دارد که پالایش مؤثری از این اثر اتفاق افتاده باشد که به زعم ویراستاران جدید، برای تطهیر چهره یهود لازم است، چرا که بسیار اتفاق افتاده است که روز به روز یهودیت با ارائه مطالب و منابع جدید، به فکر اصلاح و یا حذف نکات و نقاطی تاریک از تاریخ و فرهنگ خود است. در بسیاری از موارد این اصلاحات و حذفیات حتی شامل عهد عتیق یا تورات نیز شده است.

شماره کتاب: ۴۴۴

سال: ۱۳۴۱

وزارت پست و تلگراف و مین

از اهواز	شماره قفس ۳۴۴	عدد کلمات	تاریخ اصل	تاریخ وصول		نام گیرنده
				ماه	روز	
به	شماره تلگراف	۱۶۹	۴۲/۹/۲	توضیحات		

پهشگاه مبارک اعلیحضرت شاهنشاه ایران

بطوریکه خاطر مبارک استحضار دارد اقدام دولت نسبت به بازداشت حضرت ابتهاله خمینی مد ظله و سایر علمای اعلام تأثر شدید و تاسف عمیق در کلیه طبقات ایجاد کرده است استعفا دارد امر و مقرر فرمائید بخاطر احترام انکار عمومی و رنج اضطراب و نشرانی رنج توقیف از منظم له و دیگر رجال مذهبی بعمل آید از طرف کارگران نانوائی اهواز عبدالرحیم بزاز عبدالحسین صانع ابراهیم عساره مهدی ترقی غلامعلی نندمال حاج رضاند مال محمد جواد موسوی عبدالکریم لبخنده محمدعلی نجار حسن خادمی مجید پناهاد هادی انا احمد مجید علاءپور ابرالقاسم شرفنیا محمد علی رضا رضازاده حسن ملک پور محمدعلی سرافراز کاظم جوری دژنولی رضا رستم منشعلی اکبر نایزی زاطه هادی قاسمی هوشنگ سراج محمد شایان محمد علی غلامی رستم علانی رستم خادمی زاده محمد حسن نایب زاده مهدی قاسمی محمدعلی قاسمی محمد حسین خیابزبان زاده محمدعلی خیابزبان زاده رجب کافذی نژاد خداداد کریمی محمدعلی عیابا محمد رضا خوش ماهی حمید تنورساز

۱۳۴۱  
۱۳۶۰

وزارت پست و تلگراف و مین

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: شرایط بنیاد اعلیحضرت هماهنگ شاهنشاهی  
 محل: افکار عمومی  
 عطف بشماره: \_\_\_\_\_  
 منبع خبر: مامور سوره  
 تقویم: ۲-۳  
 اداره بکرم مطبوعات  
 شماره: ۱۹۹۹ / بخش ۳۱۰۴  
 تاریخ حادثه: \_\_\_\_\_  
 تاریخ وصول خبر: ۲۲/۳/۴۲  
 تاریخ گزارش: ۲۲/۳/۴۲

متن خبر: \_\_\_\_\_

در چند روز اخیر موسی که اعلیحضرت هماهنگی در مذاکره خود در همدان آن آساره نموده که هزینه ۲۰۰۰ ریال گرفته اند و در مذاکرات شرکت کرده اند بین مردم مورد تشویش و توجس است. قرار گرفته است و همه میگویند به بهینه چند مردم ایران بد بخت شده اند که در ریاضت مملکت مردم ۲۰۰۰ ریال میگیرند و جلوی گلوله میروند و برای چنین مبلغ جزئی خود را بکشتن میدهند. همه مردم روی این مطلب بهین توجه و اظهار نظر و سرخه میکنند. مامور سوره اضافه میکند باید بهتر ترتیب شده این مطلب که بخوبی دستاویز مخالفین شده بتجوی اصلاح شود.

۳۳۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲  
 ۳۲۳

در پیوند تکلیفات ۱۳ خرداد  
 با این روش

متن خبر: \_\_\_\_\_

تعداد نسخه: ۱ نسخه

گیرندگان: ۱۵ نسخه در بخش ۳۱۲ - اداره سوم - اداره دوم

۱۳۸-۳۶

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: مصالحه دادستان فرمانداری نظامی  
 محل: انگار عمومی و مطبوعات  
 عطف بشماره: \_\_\_\_\_  
 منبع خبر: مأمور ویژه  
 تقویم: ۲ - ۳  
 اداره پست مطبوعات شماره: ۱۱۴۴۷/۱۱۴۴۷  
 تاریخ حادثه: \_\_\_\_\_  
 تاریخ وصول خبر: ۴۲/۴/۱۷  
 تاریخ گزارش: ۴۲/۴/۱۷

مصاحبه دادستان فرمانداری نظامی تهران در مورد پول گرفتن دستجاتی که در روزه ( خرداد ) جهت بلوا و آشوب راه افتاده بودند از چند نظرسرورد انتقاد رتقین محافل مطبوعاتی و تعجب همبرین خبرگزاری های خارجی واقع شده است . اولاً اینکامین اغشارات و دعاوی ضعف وضعیت استحفا ظسی و تامین با پخت را میرساند که نبود تنها با سجد هزار تومان امنیت آن را متزلزل نمود و نیروهای انتظامی را دچار سرد کندگی و اختلال کرد بطوریکه نیاز از سازمان - تا نگهای سنگین پهنی آمد و در تانی محافل مطبوعاتی این دعاوی را حاکی از نهایت ضعف و جهودگی دستگهای بی هوش و طولی نظیر سازمان امنیت و اداره اطلاعات شهرتانی و - کلانتری های تابعه میدانند که از اولین ساعات روزه ( خرداد ) حد اقل در میان بهمت هزار نفر ( با استناد فرمایشات اعلیحضرت همایونی در میان حد اقل چهل هزار نفر ) در محلات مختلف با پخت جهت ایجاد بلوا و افتشای پول تقسیم شده با نسد و با زاین دستگها - آنچهان گرفتار نمودگی وی حسسی باشند که مجمع قوای انتظامی حافظ با پخت گرفتار چنان خالگیری افتضاح آمیزی کردند که لزوم اعزا بواحد های نظامی از یاد گانهای خارج شهر آنتهم با آنتهم تجهیزات سنگین احساس کرد . خلاصه محافل مطبوعاتی و اجتماعی معتقدند که دادستان فرمانداری نظامی توطئه را که آنتهم ارگان های تبلیغاتی دولت درباره حق و وسعت آن داد سخن میدادند با این مصالحه مطبوعاتی خویش تا بعد ابتذال پائین آورده و خالق و کارگردان و طراح و اجرا کننده آن را احد و د بهک چاقو کن حرفه ای نموده است .

۲۱۹

پرسش  
۱۸ مرداد

۲۲ مرداد

در تیرماه ۱۳۲۲ خرداد

خبرنامه ۲۲۲۲

بایگین شهر تبریز

گیرندگان: ستونفخه در بخش ۳۱۲ - اداره سوم - اداره دوم

تعداد: ۵ نسخه

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: نطق شاهنشاه در همدان  
 محل: افکار عمومی  
 علقه بشماره: **محرمانه**  
 منبع خبر: مامور ویژه  
 تقویم: پ - ۲  
 اداره مکملیات  
 شماره: ۲۲۴ / بخش ۳۱۳  
 تاریخ حادثه: .....  
 تاریخ وصول خبر: ۲۳/۳/۴۲  
 تاریخ گزارش: ۲۳/۳/۴۲

نطق مقام سلطنت در همدان در روزهای اخیر مورد بحث در بین طبقات مختلف مردم است و همه کس میگوید این نطق بهترین و سلیس ترین بیانات شاهنشاه در سالهای اخیر بوده است. در کنفرانس او بین پزشکان و صباح سیانلو و این فرهنگیان قدیمی واحد آرامش این رجال میگفتند نطق شاهنشاه در همین حالیکه بسیار سلیس بود دارای نقطه شعنی بیشتر زیر بسود.

۱ - مقام سلطنت اینکه در نطق خود اشاره کرد که عهد الناصر موجبات تحریک و افشانی را در ایران فراهم ساخته هم موجب سرشگستگی ایران در آنکار و جبهان شده و میگویند با بهای اجتنافی ایران بقدری است که عهد الناصر آفرینانی قادر به خلال در کار ایران است و علاوه بر این شخصیت عهد الناصر از لحاظ بین السلسی بالا می رود و بر او قدرتی فوق العاده قائل میشوند که در جلب کمک کشورهای بزرگ برای کشور صحرای ملاموت میماند.

۲ - نقطه ضعف دیگری که برای بیانات ملوکانه قائل شده اند این است که فرمودند مردم با دربانان ۲۰ رمال با این آشوب که خطر مرگ برای آنان در برداشت دست زد و این امر نشان میدهد فقر عمومی در ایران تا چه درجه رسیده که افراد برای ۲۰ رمال جان خود را به خطر میاندازند و با از دست میدهند.

قسمتهای دیگر ما نشان ملوکانه مورد تأیید طبقه روشنفکران طرف بود و مخصوصاً عناصر چپسی از اینکه شدت حملات متوجه روحانیت بود و تمامی از اینها با لیس سرخ برده نشد بسیار خوشحال بنظر میرسند.

تعداد نسخه: ۵ نسخه  
 گیرندگان: سه نسخه در بخش ۳۱۳ - اداره سوم - اداره دوم

۳۱۳-۱۲۸/ن



تیمسار ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور

گیرنده: (اداره کسل سوم)

فرستنده: ساواک خراسان

محل

شماره پرونده

پیوست

نخست وزیر  
سازمان اطلاعات و امنیت کشور  
س.ا.و.ا.ک

تاریخ: ۴۲۸۸۱۸

شماره: ۴۱۷۶/۴۱۱۱

شماره پرونده گیرنده

شماره پرونده فرستنده

محرمانه

موضوع

در تاریخ ۵ (۲۸۸۱) چند برگ اشعار خطی بشرح زبرد مدح آقای خمینی بدیوار مسجد گوهرشاد الصاق گردیده :

قلم را بدستم بگیرم ز صبر	نویسم یکی مدح آن شوخ چهار
چه مدحی که در مدح او مانده ام	کجای رسی از مدح او خوانده ام
ولکن ز فیهی که دارم قلیل	من زشت کردار و بعد ز لیل
ببارم یکی مدح او را بیاد	نویسم که گرد بد بیدار و شاد
خمینی یکی را در مرد دلیر	که از مدح او نقل کرده بهیر
خمینی یکی مرد روشن روان	ز کارش بگوید عد و الامان
خمینی علمدار اسلامیان	خمینی بود فخر ایرانیان
شب و روز شمن زا و بیمناک	دل بد عقلا ن او در ناک
ولکن وی از روشنی شد فزون	علمهای د شمن زا و از گون
عد و خواست او را که آرد زوال	بگشتار و زندان و جنجال و قال
الهی و را حافظ و بارش	هم از شر د شمن نگهدار باش
مهندارد شمن بما چیرگی	شود تا بماند کسی خیرگی

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت خراسان سرتیپ بهرامی

در پرده آیت خمینی باطن نمود

محرمانه



## پرسش و پاسخ

### با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

◇ مدیرمسئول محترم فصلنامه ۱۵ خرداد

با سلام و عرض معذرت، لابد می‌دانید که به قول علما «اجتهاد در مقابل نص» خطاست. آن طور که در بعضی سایت‌ها دیدم آقای آیت‌الله منتظری خودشان اعلام کرده‌اند که کتاب خاطرات را من شخصا بیان کرده‌ام و مطالب آن از من است. می‌خواهم ببینم چرا شما مرتبا می‌نویسید که «خاطرات منسوب به آقای منتظری» لطفا برای من توضیح دهید که خیلی متشکر می‌شوم.

اقل الطلاب: شریفی - اصفهان

☑ اولاً از کجا اطمینان دارید آنچه در برخی سایت‌ها آورده‌اند، گفتار شخص آقای منتظری

باشد؟ از کجا معلوم است که از زبان او به دروغ نیاورده باشند. آقای منتظری اکنون در سنین پیری و کهولت به سر می‌برد و به بیماری گوناگون مانند تشنج اعصاب، حواس‌پرتی و فراموشی دچار است. چه بسا مطالب و مسائلی به او نسبت می‌دهند که روحش از آن بی‌خبر است. ثانیاً بنا بر اطلاعات موثق یک سلسله خاطراتی از او روی نوار ضبط کرده‌اند لیکن در هنگام تدوین، بدون اطلاع او هر چه خواسته‌اند بر آن افزوده‌اند و به نام خاطرات او منتشر کرده‌اند. ثالثاً شما خوب است از تدوین‌کنندگان و دست‌اندرکاران خاطرات آقای منتظری بخواهید که نوار خاطرات او را عیناً روی سایت بگذارند تا مشخص شود آنچه به نام «خاطرات فقیه عالی‌قدر» منتشر کرده‌اند، حرف‌های او می‌باشد یا یافته‌های دیگران است که به او بسته‌اند؟! یا بخشی از حرف‌ها و گفته‌های او در آن مجموعه آمده است و مابقی را دیگران بر آن افزوده‌اند؟ تا روزی که نوار این خاطرات او در دسترس عموم قرار نگیرد نمی‌توان دریافت که چه مطالبی گفته‌های او می‌باشد و چه مطالبی و مسائلی را شبکه حاکم در بیت به او بسته‌اند و به نام او منتشر کرده‌اند.

\*\*\*

#### ❖ فصلنامه وزین ۱۵ خرداد

سلام علیکم؛ ضمن قدردانی از تلاش‌های خداپسندانه مسئولان این فصلنامه در جهت نشان دادن حقایق و افشای خلاف‌ها و دروغ‌ها، لازم می‌داند نظر آن مسئولان محترم را به آنچه در نشریه «یاران شاهد» ماهنامه فرهنگی بنیاد شهید، مورخه آبان ۱۳۸۵ درج شده است، جلب نماید و درباره این اظهارات جواب بخواهد. در نشریه مذکور درباره مرحوم حجت‌الاسلام آیت‌الله آقای حاج آقا مصطفی، فرزند بزرگ امام، از یکی از مصاحبه شونده‌گانی که تا مدت‌ها در فرنگ اقامت داشته و ظاهراً به نجف هم آمد و رفت داشته چنین نقل قول کرده است:

... در آن سال متوجه شدم که حاج آقا مصطفی (ره) چندان با انجام فعالیت‌های سیاسی

گسترده توسط امام موافق نیست، چون هنوز مرجعیت علی‌الإطلاق امام تثبیت نشده

بود و این فعالیت‌ها ممکن بود به مرجعیت ایشان لطمه بزند، اما امام این اعتقاد را

نداشتند. به همین دلیل کسانی که می‌خواستند به ملاقات حضرت امام(ره) بروند و احتمال سیاسی بودن آنها می‌رفت، اگر حاج آقا مصطفی آنها را می‌دید، یا نمی‌گذاشت که ملاقات آنها با امام صورت بگیرد و یا به نوعی سعی می‌کرد از آثار صحبت‌های آنها بکاهد. به همین دلیل هنگامی که از کنفدراسیون دانشجویان، نمایندگان که صراحتاً مارکسیست یا حتی ضد دین و ضد خدا بودند به نجف می‌رفتند، حاج آقا مصطفی(ره) با آغوش باز آنها را پذیرفت و از آنها استقبال کرد و حتی وقت کوتاهی هم از حضرت امام(ره) برایشان گرفت. چون مطمئن بود که از بابت مارکسیست‌ها و گروه‌های لائیک و صله‌ای به حضرت امام نمی‌چسبند، اما وقتی بچه مسلمان‌ها می‌رفتند، با آنها وارد بحث می‌شد و می‌گفت که آقا وقت ندارند و حتی امکان مانع ملاقات آنها با حضرت امام(ره) می‌شد، چون احساس می‌کرد به دلیل انتسابشان به مذهب و اسلام احتمال این وجود دارد که به حضرت امام(ره) انگ سیاسی زده شود و مرجعیتشان در معرض خطر قرار بگیرد...

به نظر نمی‌رسد این نقل قول با طرز فکر مرحوم حاج آقا مصطفی که ما شنیده‌ایم و خوانده‌ایم مطابقت داشته باشد. امیدوارم که فصلنامه وزین ۱۵ خرداد درباره این ادعا توضیحاتی بدهند. بار دیگر به سهم خودم از مطالب قابل استفاده و ارزشمند این فصلنامه تشکر می‌کنم.

خواهر شما: فاطمه - الف - تهران

☑ آنچه را که آقای دکتر صادق طباطبایی در ماهنامه یاران شاهد ادعا کرده است، نه تنها با واقعیت‌ها همخوانی ندارد، بلکه به نظر می‌رسد که ایشان با این خاطره‌گویی نظر شخصی خود را دنبال می‌کرده است. متأسفانه در تاریخ معاصر ایران تسویه حساب‌های شخصی از طریق این‌گونه خاطره‌گویی‌ها کم نیست و نمونه‌های آن بعد از انقلاب اسلامی به مراتب بیشتر نیز شده است. مثال بارز این‌گونه خاطرات، خاطرات منسوب به آقای منتظری است که گردآوردندگان آن تمام حب و بغض خود را به عنوان واقعیت‌های تاریخی به خوانندگان القاء

می‌کنند و پروایی هم از جعل این‌گونه دروغ پردازی‌ها ندارند. البته در بخشی از انتشار این‌گونه خاطرات نمی‌توان دست پیدا و پنهان دشمنان انقلاب اسلامی و امام خمینی را نادیده گرفت. این‌گونه خاطره‌گویی‌ها، تنها به آنچه در بالا آمده است محدود نمی‌شود.

بلکه این روزها خاطره‌گویی‌ها پیرامون امام و انقلاب اسلامی به شکل افسارگسیخته و بی‌حد و مرزی دنبال می‌شود که با واقعیت‌ها فرسنگ‌ها فاصله دارد. بعضی‌ها خاطرات خود را به گونه‌ای بیان می‌کنند که انگار دوست گرمابه و گلخانه امام بوده‌اند و چیزی نمانده است که ادعا کنند با امام مچ انداخته! کشتی گرفته! و زورآزمایی کرده‌اند!! برخی نیز پا را از این فراتر نهاده و به گونه‌ای خاطره می‌بافند که انگار به امام رهنمود می‌دادند و امام مجری راهنمایی‌ها، نظریه‌ها و دیدگاه‌های آنان بوده است و رهبر واقعی نهضت و انقلاب اسلامی آنان بوده‌اند!! ما نمی‌دانیم با این داستان سرایی‌ها، گزافه‌گویی‌ها و خودنمایی‌ها سرنوشت تاریخ انقلاب به کجا کشیده خواهد شد؟

در خاطره‌گویی آقای طباطبایی چند ادعا مطرح شده است، از جمله:

۱. آیت‌الله شهید حاج سید مصطفی خمینی با فعالیت‌های سیاسی گسترده توسط امام که به مرجعیت ایشان لطمه بزند، موافق نبود!!
۲. شهید از ملاقات بچه مسلمان‌هایی که «احتمال سیاسی بودن آنها می‌رفت» با امام ممانعت می‌کرد و حتی الامکان مانع ملاقات آنها با امام می‌شد!!
۳. شهید حاج آقا سید مصطفی از کمونیست‌ها با آغوش باز استقبال می‌کرد! و برای آنها از امام وقت ملاقات می‌گرفت!!

نخست باید از آقای طباطبایی سؤال شود که منظور از «فعالیت‌های گسترده سیاسی» چیست و چگونه فعالیتی است؟ آیا اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های انقلاب‌آفرین امام در نجف اشرف، فتاوی تاریخی ایشان در پشتیبانی از مبارزان فلسطینی، تحریم جشن‌های دو هزار و پانصد ساله، طرح حکومت اسلامی، خشم و خروش امام علیه سکوت مرگبار برخی از روحانیان نجف و صدها موضع‌گیری دیگر امام، از «فعالیت‌های گسترده سیاسی» به شمار نمی‌آید و «به

مرجعیت ایشان، لطمه» نمی‌زد؟! و تنها «ملاقات بچه مسلمان‌ها» که «احتمال سیاسی بودن آنها می‌رفت» از «فعالیت‌های سیاسی گسترده» شمرده می‌شد؟! و «ممکن بود به مرجعیت ایشان لطمه بزند»؟! آیت‌الله حاج سید مصطفی که از آن همه موضع‌گیری‌های تند و انقلابی امام حمایت می‌کرد و در پخش اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام نقش بسزایی داشت آیا به زعم آقای طباطبایی متوجه نمی‌شد که این اقدامات به مرجعیت امام ضربه وارد می‌کند؟! و تنها به چند ملاقات اهمیت می‌داد؟! به نظر خوانندگان این‌گونه ادعاها دارای منطق عقلانی هست؟

دوم؛ این ادعا که آیت‌الله حاج سید مصطفی از ملاقات «کسانی که می‌خواستند به ملاقات حضرت امام بروند و احتمال سیاسی بودن آنها می‌رفت» جلوگیری می‌کرد با ادعای اینکه ایشان از مارکسیست‌ها «با آغوش باز استقبال می‌کرد» و «حتی وقت کوتاهی از حضرت امام برایشان می‌گرفت» چگونه همخوانی دارد؟ آیا مارکسیست‌هایی که «می‌خواستند به ملاقات حضرت امام بروند»، سیاسی نبودند و «احتمال سیاسی بودن آنها نمی‌رفت»؟! و ملاقات آنها با امام به مرجعیت امام ضربه نمی‌زد؟

سوم؛ باید دید «بچه مسلمان‌ها»ی مورد ادعای نامبرده که افراد انگشت‌نمایی هم بودند، از نظر ظاهر و باطن چه تفاوتی با مارکسیست‌ها داشتند که آیت‌الله حاج سید مصطفی از ملاقات آنها با امام نگران بود که «به حضرت امام انگ سیاسی زده شود و مرجعیت‌شان در معرض خطر قرار گیرد»! لیکن «مطمئن بود که از بابت مارکسیست‌ها و گروه‌های لائیک وصله‌ای به حضرت امام نمی‌چسبید»!

چهارم؛ اتفاقاً بزرگترین ذهنیت و بدگمانی برخی روحانیان و مردم نجف نسبت به امام، گرایش به سمت و سوی مارکسیستی و ارتباط با مارکسیست‌ها بود، برخی از ناآگاهان و فریب‌خوردگان کوچک و بازار نجف و برخی از ساده‌اندیشان روحانی آن حوزه تحت تأثیر تبلیغات سوء رژیم شاه بر این باور بودند که امام از سوی مسکو و کاخ کرملین پشتیبانی می‌شود! و مجری سیاست شوروی می‌باشد! و یاران امام را مارکسیست و به تعبیر خودشان «شیوعی» می‌خواندند.

نگارنده به یاد دارد که روزی در بازار بزرگ نجف از منبع آبی که در کنار صراف‌ی گذاشته بودند یک لیوان آب آشامید، صاحب آن صراف‌ی خطاب به شاگردش گفت لیوان نجس شد، آن را باز کن ببر آب بکش!! چون ما را مارکسیست و «شیوعی» می‌پنداشتند! به یکی از برادران روحانی ما گفته بودند اگر بمیرید نمی‌گذاریم شما را در گورستان مسلمان‌ها دفن کنند!

رژیم شاه و ساواک نیز در هر برهه‌ای که گروهی از مارکسیست‌ها را شناسایی و دستگیر می‌کردند اگر در میان اسناد دستگیرشدگان عکسی از امام می‌دیدند بی‌درنگ آن عکس را در کنار عکس‌های لنین، استالین، مائو، چه گوارا و... در روزنامه‌های ایران به چاپ می‌رساندند و در کنارش این پرسش را مطرح می‌کردند که چه تناسب و ارتباطی میان خمینی و رهبران آنتی‌مذهب مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها وجود دارد؟ و بدین‌گونه می‌کوشیدند امام را به زیر سؤال ببرند. در چنین وضعی چگونه می‌توان گفت که آیت‌الله حاج سید مصطفی «مطمئن بود که از بابت مارکسیست‌ها و گروه‌های لائیک وصله‌ای به حضرت امام نمی‌چسبد»!!؟

پنجم؛ اگر آیت‌الله حاج سید مصطفی از ملاقات و گفتگوهای نیروهای اسلامی و به تعبیر آقای طباطبایی، «بچه مسلمان‌ها» با امام ممانعت می‌کرد، پس در آن شرایط مرگ آور و خفقان‌بار که نه راه ارتباط تلفنی با ایران امکان‌پذیر بود و نه مبارزان روحانی می‌توانستند به نجف رفت و آمد کنند، نوشته‌ها، سخنرانی‌ها، اعلامیه‌ها و پیام‌های امام را چه کسانی به ایران می‌رساندند؟ آیا مارکسیست‌ها این کار را می‌کردند؟ یا این نیروهای فداکار مذهبی بودند که با تاکتیک‌ها و شیوه‌هایی پیام امام را به ایران منتقل و سپس منتشر می‌کردند؟ همچنین؛ مسائل، مشکلات، درخواست‌ها و پیام‌های مبارزین داخل کشور را در آن شرایط چه کسانی به امام می‌رساندند؟ آیا از نظر آقای طباطبایی مارکسیست‌ها این کار را می‌کردند؟ یا این سربازان مخلص و مسلمان نهضت امام خمینی بودند که ارتباط منظم، مستمر و برنامه‌ریزی شده با امام داشتند و بسیاری از این نیروها نیز از طریق راهنمائی‌ها و برنامه‌ریزی‌های آیت‌الله حاج سید مصطفی بود که می‌توانستند مأموریت خود را به درستی انجام دهند؟

ششم؛ همه آنهایی که در آن دوران مبارزه می‌کردند می‌دانند که شهید حاج سید مصطفی

خمینی از چهره‌های ضد مارکسیستی بود که هیچ‌گاه در دوران اقامت خود در نجف اشرف، شخص یا اشخاصی را به صورت رسمی به عنوان مارکسیسم به حضور نپذیرفت. آنان که به ملاقات او می‌آمدند به عنوان مبارزان خارج از کشور و یا نماینده دانشجویان مقیم هند، اروپا یا امریکا و کانادا خود را معرفی می‌کردند و هیچ‌گاه از اعتقادات یا ایدئولوژی خود سخنی به میان نمی‌آوردند تا مشخص شود که مارکسیست هستند یا مسلمان.

نگارنده به یاد دارد که یک‌بار حسین ریاحی یکی از کمونیست‌های افراطی مقیم عراق که از برنامه فارسی رادیو بغداد علیه رژیم شاه سخن‌پراکنی می‌کرد به دیدار آیت‌الله حاج سید مصطفی در نجف آمد. نگارنده نیز در آن جلسه حضور داشت، نامبرده در ضمن گفتگو از گروه جزئی و چریک‌های فدایی خلق سخنی به میان آورد و به حاج سید مصطفی پیشنهاد داد که امام به مناسبتی از این گروه حمایت کند. شهید حاج سید مصطفی به گونه‌ای پیرامون خطر مارکسیست‌ها و خنجری که این گروه‌ها بر ملت ایران و نهضت‌های اسلامی از پشت می‌زنند سخن گفت که او را از پیشنهادی که داده بود پشیمان ساخت به طوری که پس از آن جلسه اظهار داشت: حاج آقا مصطفی چقدر شدید ضد کمونیست است!؟

هفتم؛ شهید حاج سید مصطفی از علمای صاحب‌نظر و معروف حوزه نجف به شمار می‌آمد و از وقار و متانت و وزانت ویژه‌ای برخوردار بود. شان او بالاتر از آن بود که در امور دفتری امام دخالت کند و بنابر ادعای آقای طباطبایی به مراجعه‌کنندگان وقت بدهد، یا وقت ندهد و با آنان وارد بحث شود و بگوید «آقا وقت ندارد و حتی امکان‌مانع ملاقات آنها با حضرت امام شود!» آن مرحوم در امور دفتر و بیت امام و ملاقات‌هایی که دیگران با امام داشتند، کوچک‌ترین دخالتی نمی‌کرد. البته شناخت و دیدگاه‌های خود را درباره افراد به استحضار امام می‌رسانید و امام را از جریان‌ها، رویدادها و مسائلی که در حوزه نجف و ایران می‌گذشت مطلع می‌ساخت. اما امور دفتر به وسیله ایشان برنامه‌ریزی نمی‌شد.

هشتم؛ بر خلاف تصور بسیاری از عناصر مرموز و مشکوکی که سعی می‌کردند خود را به امام نزدیک کنند و می‌پنداشتند آیت‌الله حاج سید مصطفی مانع نفوذ آنها در بیت امام می‌باشد و





این حیثیت که پیش آمده است استفاده کنیم و دل خود را به این جهات خیالیه خوش نگردانیم...

آن جوانمرد خداجویی که از «شخصیت جهانی» امام به عنوان «جهت خیالیه» یاد می‌کند و هشدار می‌دهد که «دل خود را به این جهات خیالیه خوش نگردانیم» آیا «با انجام فعالیت‌های سیاسی گسترده توسط امام که ممکن بود به مرجعیت ایشان لطمه بزند» موافق نبود؟! آیا آقای صادق طباطبایی در بیان حقایق تاریخی به ملت ایران انصاف را رعایت کرده است و تحت تأثیر پاره‌ای از خرده حسابهای شخصی خود قرار نگرفته است؟

دهم؛ آنهایی که در آن دوران سخت مبارزه در کنار امام بودند می‌دانند که وارد کردن این اتهامات به شهید حاج سید مصطفی، ریشه در موضع سرسختانه و آگاهانه‌ای دارد که آن شهید در برابر صادق قطب‌زاده اتخاذ کرد. اگر ملت ایران در سال ۱۳۶۰ از ماهیت قطب‌زاده و وابستگی او به بیگانگان آگاهی پیدا کرد آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی در سال ۱۳۴۹ تنها با گذراندن چند ساعتی با قطب زاده دریافت که او عنصر قابل اعتمادی نیست و نسبت به او و باند او اعلام خطر کرد. آقای طباطبایی در همان دوران به دلیل رابطهٔ مریدی و مرادی که با قطب‌زاده داشت از این موضع شهید حاج سید مصطفی دل خوشی نداشت<sup>۱</sup> و اکنون پس از گذشت سالیان درازی از آن روز و روزگار کوشیده است که به آن مرحوم تسویه حساب نماید. منظور آقای طباطبایی از «بچه مسلمان‌ها» جناب قطب‌زاده و قطب‌زاده‌هایی بودند که در

۱. نگارنده در دوران اقامت امام در نوفل لوشاتو شخصا ناظر بود که گاهی آقای صادق طباطبایی به همراه آقای قطب‌زاده به نوفل لوشاتو می‌آمدند در حالی که آقای قطب‌زاده در صندلی عقب با پپی در گوشه لب لمبیده بود و ایشان رانندگی ماشین را بر عهده داشت. آنگاه که به اقامتگاه امام می‌رسیدند، آقای طباطبایی در برابر دید هزاران نفر ایرانی و خبرنگاران از ماشین پیاده می‌شد و در عقب ماشین را برای قطب‌زاده باز می‌کرد تا او پیاده شود!!

گاهی نیز قطب‌زاده در آن محوطه در مقابل دیدگان حاضران به نماز می‌ایستاد و آقای طباطبایی نیز به او اقتدا می‌کرد!! که تماشایی بود.

آن مدتی که در منزل مرحوم حاج سید مصطفی به سر برده بود - بنا بر گواهی آن شهید - نماز به جا نمی‌آوردند اما در دفاع از دین دو آتشه‌تر از بقیه بودند!! در واقع مرحوم شهید سید مصطفی از «بچه مسلمان» بی‌نماز بیشتر از مارکسیست‌های بی‌دین احساس خطر می‌کرد. در مورد دیدگاه شهید حاج سید مصطفی خمینی نسبت به صادق قطب‌زاده و باند او و جریان‌هایی که پیرامون این موضوع در نجف پیش آمد در کتاب *نهضت امام خمینی*، دفتر دوم مباحث قابل توجه‌ای آمده است که برای مطالعه بیشتر می‌توانید به آن رجوع کنید. در آنجا گفته شده است:

... از «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» تا گروه‌های منافق، مارکسیست و مائوئیست برون‌مرزی آنگاه که به سراغ ما می‌آمدند این اندیشه را در سر داشتند که به نام همکاری ما را تحت تأثیر قرار دهند و از ما به عنوان پلی جهت نفوذ و رخنه در امام استفاده کنند! از آنجا که برادر شهید حاج سید مصطفی خمینی در برابر این نقشه شوم و شیطانی آنان همانند سدی آهنین ایستادگی می‌کرد، حقد و کینه ویژه‌ای نسبت به او داشتند و هم‌راه تلاش می‌کردند که او را در میان نیروهای مبارز برون‌مرزی و نزد امام ساقط کنند. چنان‌که همین برنامه را در مورد دیگر روحانیان آگاه و متعهد نجف نیز دنبال می‌کردند، آنگاه که به نجف می‌آمدند سخت کوشش داشتند که دریابند کدام یک از برادران روحانی از نظر فکری و روحی نفوذپذیر است که با او گرم بگیرند و او را تقویت کنند! و آنانی که انعطاف‌ناپذیرند، تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند و همانند کوهی استوار در برابر بازیگری‌ها و سیاست‌بازی‌های شیطانی آنان ایستادگی می‌کنند به ناحق متهم کنند و به امام نامه بنویسند و آنان را مارکسیست معرفی کنند!

این بازی‌های شیطانی از نگاه تیز برادر شهید حاج سید مصطفی خمینی پوشیده نمی‌ماند، او بر اثر نبوغ سرشار و هوشیاری فوق‌العاده خویش در همان برخورد نخست به خط، اندیشه، ماهیت و نقشه آنان پی می‌برد و دستشان پیش او رو می‌شد و فوراً ماهیت فکری‌شان را برای امام روشن می‌کرد؛ و نیز برادران روحانی و مبارز نجف را از خطرهای آنان بر حذر می‌داشت.

در خردادماه ۱۳۴۹ آقای صادق قطب‌زاده برای نخستین بار به نجف آمد و در شب یکشنبه ۳۱ خرداد ماه در منزل برادر سید مصطفی به سر برد. باید تأکید کنم، شناختی را که ملت عزیز ایران امروز از آقای قطب‌زاده پیدا کرده است، برادر شهید در همان یک شب از او به دست آورد و به راستی دریافت که او چه عنصر خطرناکی برای انقلاب ایران خواهد بود. گویا وضع امروز و سوء استفاده‌هایی را که آقای قطب‌زاده و باند او، از انقلاب و رهبر آن به عمل آورده و سپس توطئه‌هایی را که علیه انقلاب و جمهوری اسلامی به کار گرفت با چشم دل می‌دید، و از این رو به شدت رنج می‌برد. بارها به من و دیگر برادران روحانی توصیه می‌کرد که از هرگونه همکاری و حتی دیدار با قطب‌زاده بپرهیزیم و خود نیز از آن شب که قطب‌زاده در منزلش بود تا روزی که به شهادت رسید دیگر حاضر نشد با او روبه‌رو شود و تلاش‌های همه‌جانبه آقای قطب‌زاده برای تنها یک ساعت دیدار و گفتگو با آن شهید آگاه با شکست روبه‌رو شد و جالب آنکه آقای قطب‌زاده در سال ۱۳۵۰ - که بار دیگر راهی نجف شده بود - پس از ورود، ساک دستی خود را به دست یکی از افرادی که در منزل امام کار می‌کرد - به نام غلامرضا - داد تا به منزل شهید سید مصطفی خمینی ببرد و به او خبر دهد که آقای قطب‌زاده به آنجا وارد خواهد شد!

در حضور شهید حاج سید مصطفی بودم که غلامرضا ساک او را آورد و پیام او را به آن شهید رسانید؛ لیکن او با عصبانیت ساک را به بیرون افکند و به غلامرضا گفت: از قول من به او بگو که حق آمدن به منزل مرا ندارد! فردای آن روز آقا سید مصطفی در بیرونی منزل امام نشستند بود، آقای قطب‌زاده وارد شد و به او سلام کرد، شهید سلام او را پاسخ داد و روی خود را از او برگردانید و پس از لحظه‌ای از جا برخاست و از مجلس بیرون رفت.

این برخورد قاطع و انعطاف‌ناپذیر آن شهید با آقای قطب‌زاده برای بسیاری از افراد که از ماهیت او آگاهی نداشتند شگفت‌آور بود و برخی نیز به حاج سید مصطفی اعتراض می‌کردند که شما چگونه افراد مارکسیست را به حضور می‌پذیرید و با آنان به گفتگو

می‌نشینید، لیکن از پذیرش و گفتگو با آقای قطب‌زاده سر باز می‌زنید؟

او پاسخ می‌داد که «فرق یک مارکسیست با صادق قطب‌زاده، فرق کافر و منافق است. وقتی که با یک مارکسیست روبه‌رو می‌شوم می‌دانم که طرف حساب چکاره است اما در برخورد با افرادی مثل قطب‌زاده نمی‌دانم طرف حساب من کیست و چکاره است و از این آمد و رفت چه نقشه‌ای در سر دارد، آنچه برایم مسلم است این است که قطب‌زاده و قطب‌زاده‌ها در راه خمینی نیستند و به روحانیت ایمان ندارند و خلاصه آدم‌های مرموزی به نظر می‌آیند و لذا ترجیح می‌دهم که اصلاً از هرگونه تماس و مذاکرات با این‌گونه افراد پرهیز کنم تا از شرشان در امان باشم.<sup>۱</sup> (نزدیک به این مضامین).

اکنون خوانندگان محترم به راحتی میتوانند درک کنند که مراد آقای دکتر صادق طباطبایی از بچه مسلمان‌هایی که توسط شهید سید مصطفی خمینی از دیدار امام محروم می‌شدند چه کسانی بودند و چرا ایشان در واگویه کردن پاره‌ای از خاطرات‌ها از مرز انصاف پا را فراتر گذاشته است.

ایشان در این خاطره‌گویی از فیلمی که از امام و آیت‌الله شهید حاج سید مصطفی خمینی گرفته بود، یاد کرده لیکن سرنوشت آن فیلم را مبهم گذاشته و گذشته است و درباره دستبرد آقای قطب‌زاده به دوربین ایشان و ربودن آن فیلم توضیحی نداده است؟! خوبست در فرصت دیگری خاطرات خود را در این مورد برای خوانندگان ماهنامه «یاران شاهد» واگو سازد و انگیزه صادق قطب‌زاده را از این دستبرد و سرنوشت آن ۳۲ حلقه فیلمی که ایشان از امام و شهید حاج سید مصطفی گرفته بود با راستی و صراحت بیان کند.

## نمایه موضوعی فصلنامه ۱۵ خرداد

### شماره‌های ۱۰ - ۱

#### ◆ مقدمه

نمایه‌نگاری موضوعی سنتی است که اغلب نشریات علمی هر از چند گاهی از محصولات علمی خود ارائه می‌دهند. مهم‌ترین حسن این اقدام آن است که خوانندگان و دانش‌پژوهان و محققان با رجوع به این نمایه‌ها فضای علمی و پژوهشی حاکم بر نشریه مورد پژوهش خود را به دست می‌آورند. در پیروی از این سنت حسنه، فصلنامه ۱۵ خرداد نمایه موضوعی زیر را از ده شماره فصلنامه در دور جدید تهیه نموده که امیدواریم مورد استفاده اهل علم قرار گیرد.

#### ◆ انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره)

- آسیب‌شناسی اجمالی انقلاب اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره) / سیروس حاجی‌زاده /

شماره ۲ / زمستان ۱۳۸۳.

- انقلاب اسلامی، شبه روشنفکران سکولار و جامعه مدنی درجه دوم / داود مهدوی زادگان /

شماره ۴ / تابستان ۱۳۸۴.

- بازتاب جهانی انقلاب اسلامی / دکتر منوچهر محمدی / شماره ۵ / پاییز ۱۳۸۴.

- پرواز انقلاب و چرخش ایدئولوژی‌ها (یادداشت‌های به یادماندنی از روزهای به

یادماندنی) / شماره ۶ / زمستان ۱۳۸۴.

- افول تمثال پادشاهی در ایران (انقلاب اسلامی در چشم‌انداز نشریات خارجی) / گروه

پژوهش بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر / شماره ۶ / زمستان ۱۳۸۴.

- انقلاب اسلامی، رژیم صهیونیستی و استراتژی جنگ پست‌مدرن / مهدی رجیبی / شماره ۲ /

زمستان ۱۳۸۳.

- اسنادی از نوفل لوشاتو / گروه پژوهش بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر / شماره ۶ /

زمستان ۱۳۸۴.

- انقلاب اسلامی، شکست تجربه غرب‌گرایی و زوال پادشاهی در ایران / دکتر مظفر نامدار /

شماره ۶ / زمستان ۱۳۸۴.

- ریشه‌های انقلاب اسلامی در چشم‌انداز اسناد لانه جاسوسی امریکا در ایران / گروه

پژوهش بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر / شماره ۹ / پاییز ۱۳۸۵.

- انقلاب اسلامی برای ایران چه کرد؟ / دکتر حجت سلیمان‌داری.

- پاسخ به یک پرسش بنیادی / شماره ۱ / پاییز ۱۳۸۳.

- دگرگونی در نظام آموزشی و پژوهشی ایران / شماره ۲ / زمستان ۱۳۸۳.

- جمهوری اسلامی و دگرگونی در توسعه انسانی ایران (افزایش امید به

زندگی) / شماره ۴ / تابستان ۱۳۸۴.

- جمهوری اسلامی و دگرگونی در ابعاد اجتماعی (توسعه انسانی در ایران) /

شماره ۵ / پاییز ۱۳۸۴.

- اصلاحات ارضی، نابودی اقتصاد کشاورزی و از بین رفتن امنیت غذایی ایران  
در دوران پهلوی/ شماره ۶/ زمستان ۱۳۸۴.
- توسعه روستایی، جهاد سازندگی و مدیریت نهادی/ شماره ۸/ تابستان ۱۳۸۵.
- امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی و بازسازی هویت ملی در ایران معاصر/ دکتر محمدعلی فتح‌اللهی/ شماره ۱/ پاییز ۱۳۸۳.
- کشکوئیه در انقلاب/ غلامرضایی/ شماره ۲/ زمستان ۱۳۸۳.
- چالش‌های نظری فراروی انقلاب اسلامی/ شماره ۱/ پاییز ۱۳۸۳.
- مأموریت ویژه ژنرال رابرت هایزر برای سرکوب انقلاب اسلامی/ سید محمدهاشم پوریزدان پرست/ شماره ۱۰/ زمستان ۱۳۸۵.
- امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی و شالوده‌شکنی سیطره گفتمان‌های رسمی در حوزه سیاست/ دکتر مظفر نامدار.
- امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی و شالوده‌شکنی سیطره گفتمان‌های رسمی در حوزه سیاست/ شماره ۱/ پاییز ۱۳۸۳.
- تحول مفاهیم و پیش‌فهم‌های معرفتی و تاریخی/ شماره ۲/ زمستان ۱۳۸۳.
- انقلاب اسلامی، تفکر پاساسکولار و گذار از جامعه مدنی به جامعه توحیدی/  
شماره ۴/ تابستان ۱۳۸۴.
- انقلاب اسلامی، انقلاب دانش شریعت‌اندیش/ شماره ۵/ پاییز ۱۳۸۴.
- انقلاب اسلامی، انقلاب آزادی عقل و گسستگی تقلید/ شماره ۷/ بهار ۱۳۸۵.
- انقلاب اسلامی انقلاب معنویت، عقلانیت و عدالت/ شماره ۸/ تابستان ۱۳۸۵.
- امام خمینی (ره)، فقه شیعه و بازآفرینی زبان فکری جدید در سیاست/ شماره  
۹/ پاییز ۱۳۸۵.
- انقلاب اسلامی، انقلاب بازاندیشی خردورزانه/ شماره ۱۰/ زمستان ۱۳۸۵.
- حماسه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز و گزارش هیأت ویژه نظام شاهنشاهی/ جواد کامور

بخشایش / شماره ۱۰ / زمستان ۱۳۸۵.

- جستارهایی در آفت‌شناسی ریشه‌های انقلاب اسلامی / مصطفی امه طلب / شماره ۱۰ / زمستان ۱۳۸۵.
- اندیشه حکومت اسلامی، نقطه عطفی در نهضت امام خمینی (ره) (نگاهی تاریخی به کتاب حکومت اسلامی) / مهدی رنجبریان / شماره ۸ / تابستان ۱۳۸۵.

### ◆ نظریات و اندیشه‌ها

- مفهوم تاریخ و فایده‌مندی آن از منظر شهید مطهری / محمدجواد اردلان / شماره ۷ / بهار ۱۳۸۵.
- شهید مطهری و حکمت وحدت و همبستگی / واحد اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر / شماره ۳ / بهار ۱۳۸۴.
- بررسی نظری و تاریخی مواضع نهضت آزادی ایران در برخورد با انقلاب اسلامی / سیروس حاجی‌زاده / شماره ۷ / بهار ۱۳۸۵.
- میشل فوکو و تحیر فلسفی - جامعه‌شناختی در تبیین انقلاب اسلامی / احسان شاکری / شماره ۶ / زمستان ۱۳۸۴.
- مصاحبه با دکتر خانگی / شماره ۲ / زمستان ۱۳۸۳.
- نهضت مشروطه، محمدعلی میرزا و مباران مجلس (بازشناسی نقش جریان‌های غرب‌گرا در سقوط مشروطه اول) / دکتر سید حمید روحانی / شماره ۴ / تابستان ۱۳۸۴.
- دیروز چه می‌گفتیم و امروز چه می‌گوییم / شماره ۳ / بهار ۱۳۸۴.

### ◆ جمهوری اسلامی و فقه سیاسی

- بررسی جایگاه، پیشینه و دامنه امور حسبه در شکل‌گیری فقه سیاسی (از دیدگاه شیعه و



- اهل سنت) / نیره قوی / شماره ۸ / تابستان ۱۳۸۵.
- جمهوری اسلامی و مردم‌سالاری دینی (مفهومی با تعابیر متفاوت) / سید رضا حسینی / شماره ۸ / تابستان ۱۳۸۵.
- اختیارات رهبری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی (با نگرشی تطبیقی به اختیارات رهبران در نظام‌های سیاسی لیبرال) / دکتر سید محسن شیخ الاسلامی / شماره ۹ / پاییز ۱۳۸۵.
- عزاداری امام حسین (ع) در دوره پهلوی اول / رضا رمضان نرگسی / شماره ۱۰ / زمستان ۱۳۸۵.
- برگی از مجاهدت‌های فرهنگی و سیاسی روحانیت بیدار در تاریخ معاصر ایران / مهدی رنجبریان / شماره ۱۰ / زمستان ۱۳۸۵.
- رویکرد ابزارگرایانه به دین و روحانیت در تاریخ معاصر ایران - بخش اول (قبل از مشروطه) / داود مهدوی‌زادگان / شماره ۷ / بهار ۱۳۸۵.
- رویکرد ابزارگرایانه به دین و روحانیت در تاریخ معاصر ایران - بخش دوم (عصر مشروطه) / داود مهدوی‌زادگان / شماره ۸ / تابستان ۱۳۸۵.

#### ◆ قیام ۱۵ خرداد

- قیام ۱۵ خرداد و نهضت‌های سده پیشین، مشابهت‌ها و تفاوت‌ها / دکتر سید حمید روحانی / شماره ۷ / بهار ۱۳۸۵.
- ۱۵ خرداد، رخدادی که تبدیل به تاریخ شد / گروه پژوهش بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر / شماره ۳ / بهار ۱۳۸۴.
- ۱۵ خرداد، برافتادن مشروطه و برآمدن انقلاب اسلامی (مقدمه‌ای بر یک جنبش بزرگ اجتماعی با اسناد جدیدی از این نهضت) / دکتر مظفر نامدار / شماره ۳ / بهار ۱۳۸۴.

- سه خاطره پیرامون قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ / شماره ۷ / بهار ۱۳۸۵.

- اسامی شماری از شهیدان خرداد خونین ۴۲ / شماره ۳ / بهار ۱۳۸۴.

### ◆ نقد متون، منابع و دیدگاه‌ها

- تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری / دکتر سید حمید روحانی.

- تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری / شماره ۱ / پاییز ۱۳۸۳.

- انتقام‌نامه یا کتاب خاطرات / شماره ۲ / زمستان ۱۳۸۳.

- تحریف و تخریب تاریخ و شخصیت‌های تاریخی / شماره ۳ / بهار ۱۳۸۴.

- پروژۀ خاطرات و قرائت‌های استبدادی از تاریخ انقلاب اسلامی / شماره ۴ / تابستان ۱۳۸۴.

- روش‌های ضد تاریخی خاطرات منتظری، در تحریف تاریخ انقلاب اسلامی / شماره ۵ / پاییز ۱۳۸۴.

- آزادی‌خواهی در گفتار و استبداد در اندیشه و عمل / شماره ۶ / زمستان ۱۳۸۴.

- تحریف و جابجایی گفتار دیگران / شماره ۷ / بهار ۱۳۸۵.

- ضد و نقیض‌گویی‌ها / شماره ۸ / تابستان ۱۳۸۵.

- تأویل‌های باطل در عمل و دعوی بی‌گناهی در گفتار / شماره ۹ / پاییز ۱۳۸۵.

- سازمان سیا و بیت آقای منتظری / شماره ۱۰ / زمستان ۱۳۸۵.

- از جولانگاه استر تا وادی صهیون (مرور بر کتاب یادنامه، خاطرات سفیر سابق اسرائیل

در ایران) / علیرضا سلطانشاهی / شماره ۱ / پاییز ۱۳۸۳.

- مشکله تجدد در ایران امروز (نقدی بر کتاب «مشکله هویت ایرانیان امروز ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ») / داود مهدوی زادگان / شماره ۱ / پاییز ۱۳۸۳.
- اتوپییایی با سیطره مطلقه روشنفکری و عصر روشنفکران استبداداندیش (تأملاتی در ادبیات تهاجمی دکتر سروش علیه اهل معرفت) / زهرا نامدار طالبشانی / شماره ۵ / پاییز ۱۳۸۴.
- انقلاب مشروطه، تاریخ‌نگاری رسمی و مشهورات شبهه تاریخی (نقدی بر کتاب انقلاب مشروطیت از سری انتشارات ایرانیکا) / دکتر حجت سلیمان‌داری / شماره ۱ / پاییز ۱۳۸۳.
- بهای تقدیر از خادمین به فرهنگ / شماره ۱ / پاییز ۱۳۸۳.
- یهودیان ایران و تحریف تاریخ معاصر ایران / هادی رستمی / شماره ۳ / بهار ۱۳۸۴.
- موج جدید تاریخ‌نگاری رسمی در ایران؛ خاطرات شعبان جعفری، روایتی صهیونیستی از تاریخ معاصر ایران / شماره ۲ / زمستان ۱۳۸۳.
- موج جدید تاریخ‌نگاری رسمی در ایران؛ کتاب «دخترم فرح»، مدلی متفاوت از مبتذل‌نویسی / یعقوب توکلی / شماره ۳ / بهار ۱۳۸۴.
- به عشق اسرائیل، با پول ایران، به کام یک مورخ / علیرضا سلطانشاهی / شماره ۴ / تابستان ۱۳۸۴.
- تاریخ معاصر ایران و فرضیه توهم توطئه (بررسی جعل یک سند پیرامون انقلاب اسلامی در کتابخانه مطالعات ایرانی لندن) / گروه پژوهش بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر / شماره ۴ / تابستان ۱۳۸۴.
- بازخوانی یک پرونده تاریخی، بیانیه کانون نویسندگان ایران و جریان‌های حاکم بر انتشارات کتاب در دو دهه آخر نظام شاهنشاهی / مرتضی ساغری / شماره ۵ / پاییز ۱۳۸۴.
- بازار آشفته متون درسی در رشته علوم سیاسی، نگاهی به کتاب «تحولات سیاسی -

اجتماعی ایران از قاجاریه تا رضا شاه»/ دکتر مسعود اخوان کاظمی / شماره ۵ / پاییز ۱۳۸۴.

- فرزندان تاریخ‌پرداز استر (مروری گذرا بر کتاب فرزندان استر) / علیرضا سلطانشاهی.

- بخش اول / شماره ۵ / پاییز ۱۳۸۴.

- بخش دوم / شماره ۷ / بهار ۱۳۸۵.

- بخش سوم / شماره ۸ / تابستان ۱۳۸۵.

- بخش پایانی / شماره ۹ / پاییز ۱۳۸۵.

- شعور تاریخی ملت ایران در شعارهای انقلاب اسلامی (تجدید عهدی با آرمان‌های مردم در بازخوانی شعارها و دیوارنوشته‌های دوران انقلاب) / زهرا نامدار / شماره ۶ / زمستان ۱۳۸۴.

- اندیشه تحریم و گوشه‌ای از مبارزات ملت مسلمان ایران در دوران پهلوی (درباره سه اعلامیه طلاب در تحریم پاره‌ای از مؤسسات وابسته به بهائیان قبل از نهضت ۱۵ خرداد) / سید هادی خسروشاهی / شماره ۶ / زمستان ۱۳۸۴.

- حماسه ستارخان و تاریخ‌نگاری رسمی عصر مشروطه / دکتر سید حمید روحانی / شماره ۱ / پاییز ۱۳۸۳.

- ترجمه‌های عبری قرآن کریم (اهداف سیاسی و دینی) / احمد الشحات هیکل / شماره ۱۰ / زمستان ۱۳۸۵.

### ◆ انقلاب اسلامی و مسأله فلسطین

- شرق‌شناسی «اسرائیلی»، خصوصیات و اهداف / احمد صلاح بهنسی / شماره ۱۰ / زمستان ۱۳۸۵.

- ششمین کنفرانس هرتزلیا / بیسان عدوان / شماره ۱۰ / زمستان ۱۳۸۵.

- تحلیل و نقد ادبی داستان «خون برای فطیر»/ فاطمه اکبری زاده/ شماره ۱۰/ زمستان ۱۳۸۵.
- تقدس بیت‌المقدس در اسلام/ امیرحسین توئمی منصور/ شماره ۱۰/ زمستان ۱۳۸۵.
- شهید عملیات شهادت طلبانه؛ علی منیف اشمر/ شماره ۹/ پاییز ۱۳۸۵.
- دیوار حائل و نکته‌ای از این پرونده/ علیرضا رضوی/ شماره ۹/ پاییز ۱۳۸۵.
- از اینکه آنها از من می‌ترسند به خودم می‌بالم (گفتگو با لیبرمن) / ترجمه علی عباسی/ شماره ۹/ پاییز ۱۳۸۵.
- مارتین ایندیک و طرح‌های صهیونیستی برای منطقه (گفتگو با مارتین ایندیک) / ترجمه علی عباسی/ شماره ۹/ پاییز ۱۳۸۵.
- بحث‌ها و کشمکش‌های داخل اسرائیل پس از جنگ با لبنان (نگرشی بر مطبوعات عبری) / احمد صلاح بهنسی/ شماره ۹/ پاییز ۱۳۸۵.
- رژیم صهیونیستی و اصلاحات ارضی شاه/ دکتر سید حمید روحانی/ شماره ۳/ بهار ۱۳۸۴.
- معرفی یک چهره؛ سپهد حاجی علی کیا و رژیم نامشروع اسرائیل/ علیرضا سلطانشاهی/ شماره ۱/ پاییز ۱۳۸۳.

#### ◆ سرمقاله

- با شما و دیدگاه‌ها و رسالت‌های ما/ شماره ۱/ پاییز ۱۳۸۳.
- از نهضت حسینی تا حرکت خمینی/ شماره ۲/ زمستان ۱۳۸۳.
- درسی که از فصل بهار باید آموخت/ شماره ۳/ بهار ۱۳۸۴.
- سخن سردبیر/ شماره ۴/ تابستان ۱۳۸۴.
- در جستجوی «لویاتان» جدیدی برای ایران/ شماره ۵/ پاییز ۱۳۸۴.

- استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی / شماره ۶ / زمستان ۱۳۸۴.

- انقلاب اسلامی الگویی برای جهان پساکولار / شماره ۸ / تابستان ۱۳۸۵.

- کاپیتولاسیون، تسخیر لانه جاسوسی امریکا و روز ملی مبارزه با استکبار جهانی / شماره ۹ / پاییز ۱۳۸۵.

- هشدار جدی برای پاسداری از ارزش‌های انقلاب اسلامی / شماره ۱۰ / زمستان ۱۳۸۵.

### ◆ یادی از مبارزین

- به یاد اول آبان، سالروز شهادت آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی / شماره ۱ / پاییز ۱۳۸۳.

- اسوه استبدادستیزی (یادی از شهید آیت‌الله سعیدی) / زینب سادات میری / شماره ۳ / بهار ۱۳۸۴.

- تندیس درایت و تعهد (یادی از شهید آیت‌الله قدوسی) / زینب سادات میری / شماره ۴ / تابستان ۱۳۸۴.

- زندگی‌نامه آیت‌الله ربانی شیرازی، به قلم آن مرحوم / شماره ۶ / زمستان ۱۳۸۴.

- شهیدی که در غبار تاریخ گم شد (گزارشی از زندگی و قیام حماسی بهمن حجت کاشانی)

/ گروه پژوهش بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر / شماره ۴ / تابستان ۱۳۸۴.  
- شهید بهمن حجت کاشانی از نگاه راویان خرم‌دره / جواد کامور بخشایش.

- بخش اول / شماره ۵ / پاییز ۱۳۸۴.

- بخش دوم / شماره ۷ / بهار ۱۳۸۵.

- قیام مسلحانه علی پهلوی بر ضد محمدرضا پهلوی / سید حمید حسینی سمنانی.

- بخش اول / شماره ۱ / پاییز ۱۳۸۳.

- بخش دوم / شماره ۲ / زمستان ۱۳۸۳.

- ناگفته‌های علی اسلامی (پهلوی) بعد از ۳۰ سال / جواد کامور بخشایش / شماره ۸

تابستان ۱۳۸۵.

- از غربت غرب تا رحمت انقلاب اسلامی (یادی از یادگار امام) / شماره ۲ / زمستان ۱۳۸۳.

- یاد یار؛ امام خمینی (ره) در نگاه اندیشمندان / شماره ۳ / بهار ۱۳۸۴.

- شهید نواب صفوی و جمعیت فداییان اسلام (رادیکالیسم اسلامی در ایران معاصر) /

عبدالوهاب فراتی / شماره ۲ / زمستان ۱۳۸۳.